

قراقویونلو

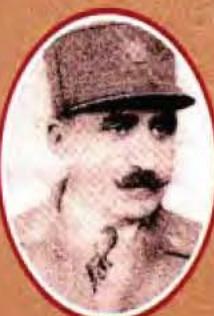
تبرستان

www.tabarestan.info

از زندگی
تم آلاشت

فرید وحدانی

۷۵



قراقوپنلو

از زندگی تا آلاشت

www.tabarestan.info

- معرفی ایلات و اقوام فلات ایران
- بررسی حکومت‌های شاهنشاهی هزاره اخیر ایران
- هجرت از شیراز به آلاشت

پژوهش و تألیف: فرهاد وحدانی

سیرشناسه	: وحدانی دهکلانی، فرهاد، ۱۳۶۹ -
عنوان و نام پدیدآور	: قراقویونلو - از زندیه تا آلاشت
مشخصات نشر	: کرمانشاه: فرهاد وحدانی دهکلانی، ۱۳۹۳
مشخصات ظاهری	: ۳۷۸ ص.
شابک	: مصور، جدول، نمودار
وضعیت فهرست نویسی	: ۹۷۸-۶۰۰-۰۴-۲۸۹۱-۴
شماره کتابشناسی ملی	: فیای مختصر تبرستان ۳۸۰۹۳۹۷

www.tabarestan.info

- عنوان: قراقویونلو - از زندیه تا آلاشت
- تألیف: فرهاد وحدانی دهکلانی
- ناشر: مؤلف
- نوبت چاپ: اول - ۱۳۹۴
- شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه
- قطع: وزیری، ۴۷۴ ص
- ISBN ۹۷۸-۶۰۰-۰۴-۲۸۹۱-۴
- شابک: ۳۸۰۹۳۹۷
- قیمت: ۴۳۰۰۰ ریال

دیگر همچو مردان عالی دروز روزم بودند
دیگر ایان روزین نمی‌باشد
تبرستان

www.tabarestan.info

تبرستان
www.tabarestan.info

فهرست

۱۲.....	پیشگفتار
۱۹.....	فصل اول: شناخت کلی بر ایلات ایران
۱۹.....	مردم آشوری
۲۱.....	سرزمنی و قوم ایلام
۲۲.....	طوابیف پارسی
۲۳.....	آماردها
۲۳.....	مأتابی ها
۲۴.....	گوتیان
۲۵.....	بابلیان
۲۶.....	مینایی ها
۲۶.....	ایل منگور
۲۷.....	ایل مامش
۲۹.....	ماساکت
۳۰.....	آسی
۳۱.....	کاسپی ها

۳۳.....	گوتیان
۳۴.....	سرمی
۳۴.....	کادوسیان
۳۵.....	آمار
۳۶.....	اینالو
۳۶.....	ایل قاجار
۳۸.....	ایل افشار
۳۹.....	ایل شاهسون
۴۳.....	قاجاریه و شاهسون
۴۹.....	شاهسون بغدادی
۵۹.....	ایل قشقایی
۷۰.....	فارسی مدان
۷۱.....	دره شوری
۷۳.....	ترکمن
۷۶.....	طبری ها (مازندرانی ها)
۷۷.....	گاهشمار طبری
۸۰.....	حاجی خانلو

۸۱	تاجیک
۸۷	آذربایجانی
۸۹	جدایی قفقاز از ایران
۹۰	آذربایجانی های خراسان
۹۱	گیلگ (گیلانی ها)
۹۴	ئرها
۹۹	ایل بویراحمد
۹۹	ایل ممسنی
۱۰۰	بلوج
۱۰۴	ئئردها
۱۱۲	پابادی
۱۱۵	هفت لنگ
۱۱۸	چهارلنگ
۱۱۹	اورک
۱۲۱	بختیاری
۱۳۲	ماد
۱۴۴	پارس

۱۴۶.....	ایل میلان
۱۴۷.....	ایل گلباغی
۱۴۹.....	ایل کله‌ر
۱۵۴.....	ایل شکاک
۱۵۴.....	ایل سنجابی
۱۵۷.....	ایل زنگنه
۱۶۱.....	ایل زعفرانلو
۱۶۳.....	ایل چهاردولی
۱۶۶.....	ایل جلالی
۱۶۷.....	سایر ایل ها
۱۷۱.....	شناخت ویژه ایل قشقایی و طایفه قراقونلو ها
۱۹۵.....	طوابیف ایل قشقایی
۲۰۹.....	فصل دوم: تاریخچه پادشاهی هزارساله اخیر ایران
۲۱۰.....	فهرست شاهان ایران
۲۱۲.....	خوارزمشاهیان
۲۱۶.....	ایلخانیان
۲۲۲.....	دودمان های محلی

۲۲۴.....	تیموریان
۲۳۸.....	قراقویونلو ها
۲۵۴.....	آق قویونلو ها
۲۶۸.....	صفویان
۲۹۱.....	افشاریان
۲۹۵.....	زندیان
۳۰۵.....	قاجاریان
۳۱۱.....	پهلوی
۳۳۱.....	فصل سوم: سفری از شیراز و زندیه به سرزمین سیز آلاشت
۳۳۲.....	هجرت از شیراز به آلاشت
۳۳۵.....	امیر عبدالله قراقویونلو (جذ هشتم نگارنده)
۳۳۶.....	طوابیف آلاشت
۳۳۸.....	حاج غلامعلی قراقوی (جذ هفتم نگارنده)
۳۴۴.....	سجادکوه
۳۵۰.....	لپور (لفور)
۳۵۴.....	دهکلان
۳۶۱.....	آلاشت

۳۶۷.....	شجره نامه طایفه قراقوئی های سوادکوه
۳۶۷.....	امام قلی قراقوئی (چام، محسنی)
۳۶۹.....	حاج ملا جعفر قراقوئی (اشرافی، جعفری، ایاره)
۳۷۳.....	حاج محسن قراقوئی آلاشتی (جد ششم نگارنده)
۳۷۴.....	مرادعلیخان و عباسعلی خان پهلوان
۳۷۷.....	سبحان قلی (محسنی)
۳۷۹.....	میرزا مصطفی قلی (محسنی، بهاری)
۳۸۲.....	آقا ربيع (محسنی، اسماعیلی)
۳۸۸.....	حاجی عبدالوهاب (محسنی، دوست، شاهرخ، وهاب زاده)
۳۹۸.....	مارجان، حمینه، طاووس بانو
۴۰۰.....	سالار چراغعلی خان (امیر اکرم) پهلوان
۴۰۲.....	حاج ملا تقی قراقوئی سوادکوهی (جد پنجم نگارنده)
۴۰۵.....	آقا تیمور تقوی
۴۰۸.....	ملا مقیم اندام
۴۱۰.....	آقا مفید ناصری
۴۱۱.....	حاجی ارباب محمد کریم وحدانی (جد چهارم نگارنده)
۴۱۳.....	همسران و فرزندان ارباب کریم

۴۱۴.....	خانواده و نوادگان ارباب کریم
۴۲۹.....	دارایی ها و املاک ارباب کریم
۴۳۳.....	روایاتی از حاج کریم
۴۳۵.....	وقات حاج کریم
۴۳۶.....	سرگذشت اموال حاج کریم
۴۳۷.....	اصلاحات عراضی
۴۳۸.....	انقلاب سفید
۴۴۰.....	اصول انقلاب سفید
۴۴۱.....	طرح صیانت از مراتع و جنگلها
۴۴۲.....	منابع حقیقی و منابع دستنویس کهنه
۴۶۵.....	منابع و مآخذ

تبرستان
www.tabarestan.info

بیان نگارنده:

به نام خداوند پاک و منزه

سالها دل طلب جام جم از ما میکرد و آنچه خود داشت [www.sharestan.ir](#) بیگانه تمنا میکرد

طلب از گمشده‌گان لب دریا میکرد گوهری کز صدف کونو مکان بیرون است

(حضرت حافظ)

سخنوری در محضر بزرگان، چنان دشوار است، که آغاز بیان، میباشد از دل بروند آید، که بر قلبهای نشینند. حال اینکه سخن این حقیر، چگونه میتواند منشأ ارادتم را مُقسیر باشد، خودم را نیز بر فکر نشانده است.

آنچه به محضر شما ارائه گردیده، حاصل مدت ها تلاش، مطالعه، تحقیق، تدوین، پژوهش، تألیف، تفحص و سفر بود، که شخصاً هرگز به گردآوری آن، به چنین وجهی که در اختیار دارید، حتی لحظه ای فکر نمیکردم. تمام مطالب ارائه شده، خلاصه ای از سوالهای بسیاری در مورد اصالتم بود، که پس از به نتیجه رسیدن تحقیقاتم، گردآوری شده آن را نظم بخشیدم، شاید که غیر از من نیز، علاقه مندی داشته باشد.

در این راه، با بسیاری از مردان و زنان پر محبت کشورم، معاشرت داشتم و مردمان بسیاری، مرا در این راه، یاور بودند که بی اندازه از ایشان سپاسگزارم. وقتی بر نقطه مناطق مرزی کشورم، از مرزهای خراسان گرفته تا در میان ایلات کُرد تبار غرب کشور و اقلیم گرم خوزستان قدم میگذاشتیم، از هر روزه تحقیقی که میافتم، جسورانه پیش میرفتم، شاید که جواب تحقیقاتم در آن باشد، مناطق

مرکزی و جنوبی کشور، از شیراز، کازرون، فیروزآباد، اراک و ... تا همنشینی با مردمان تُرك و آذری زبانِ شمال غربِ کشور، ذره ذره اش برایم سرشار از آموختنی های اصیل بود، و هر لحظه اش برایم دنیای خاطره مثبتوت کرده. زمانی بر دیار همیشه سبز مازندران، بخصوص در سوادکوه و فیروزکوه، محل به محل را پیاده گذر میکردم و از هر پیری میپرسیدم و از هر چوبانی و هر عابری خبر میگرفتم، تا به چنین روزی، اجماع مطالب کردم.

چه بسیاری بدون هیچ توقعی، مرا پاری دادند و پاروی گشاده تر از دفعات پیش، مرا پذیرا بودند، از همان عزیزان چوبان که بزم سفره تان خشک و شیر، نمک گیر کردن را اثبات کردند، تا آن عزیزانی که در منازل روستایی پر محبت خود، حقیر را صمیمانه پذیرفتند. محبت هرگز فراموش نخواهد شد.
www.tarekonline.com

اساتید بزرگ دانشگاه های مختلف کشور، بزرگان و علمای حوزوات علمیه، ریش سفیدان بزرگ شهرهای مختلف کشور، مستولین محترم کشوری و بزرگان لشگری کشور، آن عزیزان در ادارات کشاورزی، ثبت اسناد و املاک کشور و حقیر را پاری دادند، اساتید عزیزی که در منطقه فقاز و آسیای مرکزی، حضور داشتند و همه کسانی که منابع عظیمی از اطلاعات را در مقابل من، به عنوان منابع معرفی کردند، تا بتوانم بخشهایی از آنرا، که با موضوع کتاب، همخوانی داشت، خدمتتان ارائه دهم و افتخار شاگردی بسیاری از ایشان را، اگر لائق باشم به دوشن بکشم، از همه آنان بی اندازه سپاس دارم.

اگر بنا به بیان روایات و خاطرات باشد، و اگر بنا را بر تشکر از همارانم بگذارم، اگر کتابی در این زمینه، بابت خاطرات و تشکرات تهیه شود، بطور قطع کم گویی کردم، چرا که زبان و نوشتار از بازتاب آن قاصر میماند.

مولای متقيان حضرت اميرالمؤمنين علی (ع) در خطبه پنجم نهج البلاغه
چنین اندرز ميدهنند:

"امتهای پيشين، مادامي که باهم اتحاد و وحدت داشتند، در حال
پيشرفت و شکوفايي بودند، و به عزت و اقتدار دست یافتند، خلافت و وراثت در
زمين را به دست آورده و رهبر و زمامدار جهان شدند"

بسیار خوشحالم که خواسته یا ناخواسته، در میان بسیاری، حس اتحاد و
نژدیک بودن ایجاد کردم؛ چرا که تاریخ و اصالات تحقیق شده، مؤسیر یکپارچکی و
نسبت های فراوان و دوستی های بزرگ میان طوایف، نه تنها در کشور ایران، بلکن
در فلات بزرگ ایران است و اتحاد، بزرگترین قدرت انسانی است.

ژان پل سارتر - فيلسوف و رمان نويس فرانسوی چنین ميگويد:

"در عصر يخندان، بسياري از حيوانات، از سرما جان باختند. خارپشت ها،
و خامت اوضاع را در یافتند، تصميم گرفتند دور هم جمع شوند و بدین ترتيب
همديگر را محفوظ بدارند."

وقتي نژدیکتر بودند، گرمتر ميشدند، ولی خارهایشان يكديگر را زخمی
ميکرد، به همین خاطر، تصميم گرفتند از هم دور شوند و به همین دليل، از سرما
يغ زده و مimirدند!

از اين رو مجبور بودند برگزينند، يا خارهای يكديگر را تحمل کنند، يا
نسليشان از روی زمين برگزند شود.

دريافتند که بازگردن و گرد هم آيند. آموختند که با زخمهاي کوچکي، که
از همزیستی با نژدیکانشان به موجود می آورد، زندگی کنند، چون گرمای وجود
ديگري مهمتر است. و اينچنین توانستند پيروز بمانند."

الا اي همنشين دل که ياراتت برفت از ياد

مرا روزی مباد آندم که بي ياد تو بنشيم

جهان پير است و بي بنيد از اين فرهاد کش فرياد

که کرد افسون و نيرنگش ملول از جان شيرينم

(حافظ)

تبرستان

www.tabarestan.info

اصلت خانوادگی به معنای شهرت، ثروت یا موقعیت اجتماعی نیست، بلکه به معنای سلامت نفس خانواده، صالح و خوشنام بودن آنان است، که هر قدر گستره اش (در نسل های پیاپی) بيشتر باشد، بهتر است.

به عبارت ديگر، آنچه در اصلت خانوادگی اهميت بسیاری دارد، توجه به دو عامل مهم، وراثت و تربیت می باشد. از نظر اديان مختلف و علوم تجربی، صفات و خصوصیات والدین، در فرزندان آينده تأثير می گذارد.

پیامبر (صلی الله عليه و آله) فرمود: «آنظرُ فی أیّ شئٍ تَضَعْ ولدك فَإِنَّ
العرقَ دَسَّاسٌ؛ نیک بنگر که فرزندت را در کجا قرار می دهی، زیرا نطفه (و زنها و
خصوصیات ارثی)، خواه ناخواه منتقل می شود و تأثیر می گذارد.»

اصلت خانوادگی، يکى از بزرگترین شاخص های شناخت افراد است. همانطور که بزرگان دینی، فلاسفه، شعرا و اشخاص بزرگ تاریخ نیز بیان میکنند، آگاهی از اصلت و شرافت خانوادگی، یعنی سابقه اخلاق، دینداری و حسن شهرت خانواده، نخستین قدم برای ایجاد هرگونه رابطه بین انسانهاست، نه شرایط حاضر و موقعیت های کنونی افراد.

"کبوتر با کبوتر باز با باز
کند همجنس با همجنس پرواز"

متأنفانه چیزی که در این روزها، کمتر به آن پرداخته میشود و در جاهایی به فراموشی سپرده شده، حفظ و آگاهی از اصالت است. اگر اصالت‌ها از دیدگاه‌های مختلف، محفوظ بمانند، تحت هیچ شرایطی، مسیر کج و بیراهه، از جانب کسی اتخاذ نمیشود.

از دیدگاه فقهاء و فلاسفه، قدرتمندترین حرکت در راستای خدا شناسی، خود شناسی است. آیا پسندیده تر نیست، انسان خود را که میشناسد، اصالت خود

تبرستان

را نیز در راستای خود شناسی بهتر بشناسد؟!

امیدوارم آنچه از جانب حقیر، تألیف و پژوهش گردیده، ^{و تلاشم برای} شناساندن و حفظ این اصالت‌های بزرگ، مورد رضایت و خوشنودی ایزد منان و مردمان سرزمین عزیzman، قرار گرفته باشد. امیدوارم کاستی‌های حقیر را، به بزرگواریتان عفو بفرمایید و امیدوارم توانسته باشم، دین خود را، به میزان توان، به تاریخ سرزمین کهن و پهناورم، ادا کرده باشم.

و حمد و سپاس خدایی را، که بی اذن او، برگی بر زمین نخواهد افتاد.

فرزاد وحدانی

شهریور ۱۳۹۳

تبرستان
www.tabarestan.info

فصل اول: شناخت کلی بر ایلات فلات ایران

هر کسی کو دور ماند از اصل خویش

باز جوید روزگار وصل خویش

تبرستان
(مولوی)

www.tabarestan.info

سرزمین های فلات ایران بزرگ، در برگیرنده خاک پهناوری است که از دیرباز زیستگاه ملت بزرگ ایران زمین بوده است. سرزمین هایی از کشورهای امروزی: افغانستان، تاجیکستان یا دیار سعد، ترکمنستان، پاکستان، ازبکستان، ارمنستان، قرقیزستان، گرجستان، قزاقستان و بحرین ایرانی. همچنین گستره فرهنگ و تمدن ناب ایرانی فراتر از این رفتہ و ما امروز در هندوستان، سین کیانگ یا چین و برخی از دیگر کشورها نمودها و جلوه های روشی از ادبیات، آیین ها و جشن های ایرانی می بینیم. در این میان، سه کشور ایران، افغانستان و تاجیکستان برجسته ترین سرزمین های بر جای مانده از سرزمین کهن و فرهنگی ایران بزرگ هستند.

مردم آشوری

آشوریان یا آسوریان یا سریانی ها، قومی قدیمی از مسیحیان ایران (تهران، ارومیه، اهواز، کرمانشاه، همدان، قزوین، اصفهان، سلماس و تبریز)، عراق، ترکیه و سوریه هستند که آشوری زبان هستند. آنها در شمال عراق، جنوب شرقی ترکیه، شمال شرقی سوریه و شمال غربی ایران زندگی می کنند. تا اوایل قرن ۲۰ بیشتر در

ناحیه آدیابنه (مطابق آشور قدیم، اراضی میان رودخانه‌های زاب کبیر و زاب غیر) و اطراف آن سکونت داشتند.

پس از جنگ جهانی اول هزاران نفر از آسوریان به دیگر نقاط جهان سفر کردند. تخمین زده می‌شود که تعداد آسوریان جهان بین ۳۰۰ هزار تا ۱ میلیون نفر باشدند. تعداد آسوریان ایران تا پیش از انقلاب حدود ۷۰ تا ۹۰ هزار نفر بود. بیشتر آسوریان در تهران و قدیم‌ترین ناحیه ارومیه سکونت دارند. بسیاری از آسوریان، پیرو کلیسای نستوری و عده‌ای ^{کلیگ} کاتولیک ^{کلدانی} و بعضی دیگر، ارتدکس و پروتستان هستند.

آسوریان خود را بازمانده قوم آشور می‌دانند اما پژوهش‌های تاریخی، حاکی از آن است که آنها در قرن یکم میلادی از ترکیب ایرانیان مسیحی شده عصر اشکانی با آرامیان مسیحی بین‌النهرین- نظیر مردم آدیابنه- به وجود آمدند و به دلیل پیروی از کلیسای سوریایی ایران به تدریج سریانی و سوریایی و آسوریایی نام گرفتند.

آسوریان در قرون اول اسلامی با ترجمه علوم و معارف یونانی به زبان عربی خدمت بزرگی به توسعه دانش در میان مسلمانان و نگهداری آثار علمی دوران باستان کردند. بعضی از بزرگ‌ترین دانشمندان و مترجمان خلافت اسلامی از این مردم بودند.

آسوریان بعد از قرون وسطاً مورد توجه کلیسای کاتولیک و پس از آن کلیسای پروتستان قرار گرفتن. مداخلات مبلغان این دو کلیسا، سبب تجزیه آسوریان شد.

این مردم در جریان حوادث ناشی از جنگ جهانی اول و حضور ارتش‌های روسیه و عثمانی در آذربایجان و جنگ‌های قومی و مذهبی که پس از قتل مارشیمون بنیامین، رهبر آسوریان، به دست اسماعیل آقا شکاک در ۱۳۳۶

(۱۹۱۸م) پیش آمد، آسیب‌های فراوان دیدند و بسیاری از آنان ناگزیر به نقاط دیگر مهاجرت کردند.

سرزمین و قوم ایلام

کوروش محسنی میگوید: آگاهی ما پیرامون تیار و زبان ایلامیان و این‌که آیا این تیره در دسته‌ای از گروه‌های بزرگ قومی همچون هندواروپایان (آراییان)، سامیان و غیره جای می‌گیرند یا خیر، بسیار اندک است. ایلامیان نزدیک به دو هزار سال یا بیش‌تر در تاریخ سیاسی، جنگی، مدنی و فرهنگی جنوب غربی سرزمین ایران حضور بر جسته‌ای داشته‌اند. البته پژوهنده می‌تواند از راه بررسی استناد و مدارک، میان‌رودان (بین‌النهرین) به برخوردهای پُر شمار ایلامیان با همسایگان توامند غربی خود، یعنی بابل و آشور پی ببرد. هرآینه، باید به این منابع، تورات را نیز افزود. چراکه در تورات بیش از ۲۰ بار از ایلام نام برده شده است. بایسته است یادآوری گردد که گونه‌ی اکدی و سامی ایلام در تورات "علیام" است و شکل درست واژه، همان "ایلام" است.

نوشته‌های کهن شاهان میان‌رودان، آشور و خود ایلام و گلننشته‌ها، مهره‌ها، سازه‌های باستانی و سنگنگاره‌های به دست آمده از سرزمین ایلام نیز از دیگر منابع سودمند برای پژوهش درباره‌ی این قوم که حضوری درازمدت در ایران داشته‌اند، است.

برپایه‌ی همین مدارک است که می‌توان دل‌استوار (مطمئن) بود که ایلامیان دستگاه دیوانی و دارایی بسیار پیش‌رفته‌ای داشته‌اند. این چنین است که هخامنشیان بهترین دبیران خود را از میان ایلامیان برگزیده بودند و بایگانی گستردۀ و بزرگ آن‌ها که امروزه به دست ما رسیده به دیره و زبان ایلامی است. نخستین گلننشته‌ی ایلامی که با دیره‌ی (خط) تصویری به دست آمده مربوط

است به ۲۹۰۰ پیش از میلاد. این دبیره‌ی هندسی از نزدیک به سال ۲۲۲۰ پیش از زایش، کنار گذاشته شد و دبیره‌ی میخی که احتمالاً برگرفته شده از اکدی بود جای گزین آن شد. بهره‌گیری از این دبیره تا زمان سرنگونی ایلام در ۶۴۰ پیش از زایش دنبال شد.

طوابیف پارسی

بنا به گفته هردوت، پارسی‌ها به شش طایفه ده نشین و چهار طایفه چادر نشین تقسیم شده‌اند. که شش طایفه ده نشین به کار کشاورزی مشغول بودند و هردوت نام این طوابیف را چنین بیان می‌کند:

- ۱- پاسارگاد (پازارگاد)
- ۲- مارفین
- ۳- ماسپین
- ۴- پانتیل
- ۵- دروسیان (دروزین)
- ۶- گرمانین

و چهار طایفه چادر نشین افراد بیابان گرد بودند که به کار چوبانی مشغول بودند و نام این طوابیف به شرح زیر می‌باشد:

- ۱- داین
- ۲- مارد (مرد)
- ۳- دروپیک
- ۴- ساگارتین (ساگارتی)

آماردها

آمارد نام یکی از قبایل ساکن شمال ایران است. مردم این قبیله در قسمتی از مازندران و گیلان کنونی زندگی میکردند. نام اصلی این قبیله آمو یا آمل بود که در فارسی باستان به آمرد یا مرد به معنی زیانبخش و ویرانگر تبدیل شد. همچنان در برخی کتابها به آنها مارد نیز گفته اند. آنها مردمی جنگجو و هنرمند بودند و با همسایگان خود در کشمکش دائمی بودند. هم اسکندر مقدونی با آنها جنگیده است هم فرهاد پنجم اشکانی که آنها را به سوی قفقاز در غرب دریای خزر رانده است. برخی معتقدند شعبه ای از قبیله آمارد در کنار رود جیحون میزیسته اند. نام شهر آمل و رود آمو دریا از این قوم گرفته شده است. نام گذشته‌ی سفید رود گیلان نیز در قدیم آمرد یا آماردی بوده است. یکی از مناطق باستانی مهم ایران که میتوان به این قوم نسبت داد مارلیک گیلان است. در آنجا هنر پیشرفته و زیبای سفالگری و زرگری آماردها برای ما به یادگار مانده است.

مانایی‌ها

در قرن ۹ پیش از میلاد در شمال غربی ایران در غرب دریاچه ارومیه و همسایگی آشوریان و اورارتوبیان دولت نو ظهوری به نام ماننا پدید آمد. در سال ۱۹۴۷ در تپه زیویه مرز امروزی آذربایجان غربی و کردستان ایران گنجینه با شکوهی از طلا، نقره و عاج از دل خاک بیرون آمد که پیش در آمدی بر شناسایی مانایی‌ها شد. در دره سولدووز آذربایجان غربی دهکده‌های متعددی از دوران پیش از تاریخ کشف شده است. در طول زمان به ترتیب در منطقه دریاچه ارومیه تا کرمانشاه قبایل مختلفی سکنی گزینند که منابع آشوری آنها را گوتیان و لولبیان نامیده اند. در قرن ۹ پیش از میلاد یکی از این قبایل در تپه حسنلو شروع به ساخت دژ مستحکم کرد. طبق کتبیه‌ای که در بوکان پیدا شده این قوم اعتبار

خاصی داشت و کم کم هسته مرکزی قوم ماد را تشکیل داد. به موجب سالنامه های آشوری در قرن ۹ پیش از میلاد تشکیلات دولتی و قلایع دفاعی خطه ارومیه ساخته شده است. دولت ماننا شامل تمامی نواحی جنوب دریاچه ارومیه و بخشی از دره رود قزل اوزن بود.

سازمان اجتماعی ماننا شامل دامداری و پرورش گوسفند و حیوانات شاخدار، اسب، شتر دو کوهان، قطر و خر بود. فرهنگ تپه حسنلو عمدتاً به دوره چهار حسنلو مرتبط می‌شود. در این دوره در اوج شکوفایی ماننا ها حمله آشوریان یا اورارتوبی ها به آنها باعث کشtar آنها و از بین رفت آنها می‌شود. در تپه حسنلو زن و مردی در بقل هم، مادری که کودکی را در آغوش گرفته و جهل زن که در سالنی خوابیده بودند به یکباره به زیرآوار رفته اند و باستان شناسان آنها را از دل خاک بیرون آورده اند.

گوتیان

ساکنین سرزمین گوتیوم واقع در کوههای شمالی بابل بودند. آنها در زمان نرمیین یا فرمانروای دیگری از سلسله اکدی بابل بر بابلیان حمله کردند و حدود یک قرن به نام سلسله گوتی یا گوتیان فرمانروای بابل بودند. نقش بر جسته معروف هورین شیخان در بالای رود دیاله از این قوم است که بسیار شبیه نقش بر جسته آنو بانی نی است. سرزمین ابتدایی گوتیان، کوههای زاگرس بین کارون و دجله است. یک مجسمه مفرغی نیز، از یکی از شاهان گوتی، در همدان به دست آمده که به اوخر هزاره دوم پیش از میلاد تعلق دارد. اختلافات شدید مردم با حاکمان بین الهرين باعث شد تا مردم آن سرزمین سلطنت گوتیان ایرانی نژاد را به راحتی پذیرفتند بر اساس جداولی که در نیپور کشف شده مقندر ترین پادشاه گوتی آنری دایی زیر نام داشت و حکومت خود را بسیار گسترش داده است. آخرین پادشاه گوتیان به نام تیریگان پس از چهل روز سلطنت توسط اتوهگال پادشاه شهر ارخ

کشته شد. یکی از پادشاهان گوتی به نام لاسیراب از خود لوحی به جای گذاشته که به زبان بابلی است و در آن از گوتیوم و ایشتاروسین خدایان بابل درخواست کرده تا لوح او همیشه حفظ شود. همچنین بر طبق سنت بین النهرین، تعدادی اسلحه برای خدای خود نذر کرده است. اما قدیمی ترین سند مكتوب در مورد گوتیان لوح سنگی نرسین است که به ۲۵۰۰ پ.م تعلق دارد. در سال ۱۲۰۰ پ.م شوتروک ماحونته شاه ایلام پس از فتح بابل این لوح را به همراه لوح همورابی به شوش منتقل کرده است. برخی نیز کتبه سنگی آنوبانی نی را از دوره گوتیان دانسته اند.

بلاستان
www.tabarestan.info

بابلیان

یکی از مراکز تمدن جهان باستان کشور بابل در جنوب بین النهرین است. بابل وارث تمدن سومری بود و سومریان نخستین تمدن بین النهرین به حساب می آیند. بابلیان را بانیان علم ستاره شناسی میدانند.

ساکنان بابل از تبار دو قوم سومری و سامی هستند. کار اصلی آنها کشاورزی بود و در شهرهای آنان بازارگانی رونق داشت. صاحبان اصلی زمینها و اموال اشراف، کاهنان و درباریان بودند. برده داری در سرزمین بابل رواج داشت. برده ها یا اسیران جنگی بودند یا بدھکاران به دولت. بابلیان مردمی سیه چرده و مو مشکی بودند، آنها موهای خود را بلند نگه میداشتند، مردها ریش داشتند، همگی پیراهنهای بلند کتانی میپوشیدند و زنها با گردنبند خود را می آراستند.

بابلیان خدایان زیادی داشتند. مردوک خدای خدایان خالق جهان و نگهبان بابل بود. آنها هر ستاره را یک خدا می دانستند که بخشی از سرنوشت یک انسان را در اختیار دارد. بنا بر این به ستاره ها دقت میکردند. آنها تقویم دوازده ماهه داشتند و اطلاعات فراوانی در مورد حرکت سیاره ها داشتند. بابل در زمان حمورابی به اوج قدرت رسید ولی پس از او رو به ضعف نهاد. کاسی ها که از زاگرس آمده بودند به

مدت ۶ قرن بر آنها حکومت کردند. پس از آن بابل خراجگزار آشور شد ولی مرتب بر علیه آنان شورش میکرد. در سال ۱۰۸۰ پ.م کلدانی‌ها که بخشی از آرامیها بودند بر بابل تسلط یافتند. پس از مرگ آشوبانیپال سردار کلدانی به نام نبوبلسر اعلام استقلال کرد و با کمک مادها دولت آشور را بر انداخت و امپراتوری نوین بابل را استوار کرد. او یهودیان را به اسارت گرفت و حکومت بابل را تا مصر پیش برد. بابل در سال ۵۳۹ پ.م از کوروش هخامنشی شکست خورد و یکی از ایالت‌های هخامنشی شد.

میتانی‌ها

این قوم در هزاره دوم پیش از میلاد در غرب فلات ایران قدرت زیادی داشتند. در ۱۵۰۰ پ.م از کنار دریای مدیترانه تا کوههای زاگرس دولتی تشکیل داده بودند. سپس شمال بین النهرین را به سرزمین خود اضافه کردند. نخست پایتخت آنها شهر اشوگانی در خابور امروزی بود. سپس به آرپخا در کرکوک انتقال یافتند. این قوم از قفقاز تا فرات کوچ کردند و به اتفاق هوریان تشکیل حکومت میتانی را دادند. اتحاد آنها توانست سرزمینهای گوتیان را فتح کنند. مقتدرترین فرعون مصر نیز با دختر شاه میتانی ازدواج کرده است. متون یافت شده از موزی و بورگان تپه در جنوب غربی کرکوک در مورد قوانین زناشویی، بچه داری، واگذاری اموال، ارث، قوانین کشورداری و مجازات اطلاعات زیادی از میتانی‌ها به ما داده است.

ایل منگور

منگور نام یکی از ایلهای گُرد مکری منطقه پیرانشهر و مهاباد واقع در قسمت گُردنشین استان آذربایجان غربی ایران است. عشاير ایل منگور در روستاهای عشايري بین پیرانشهر و مهاباد و تا مرز عراق پراکنده هستند و از تلفيق کشاورزی و دامداری، گذران زندگی می‌کنند. مناطق بیلاقی این ایل بیلاق‌های سران، گده و هنگون در اطراف مهاباد است که معمولاً از اواسط اردیبهشت به مدت

چهار ماه منبع تغذیه دام‌های ایل را تشکیل می‌داد. اما هم‌اینک به دلیل وضع خاص منطقه کوچ صورت نمی‌گیرد. منطقه‌ای را که منگورها در آن سکونت دارند «منگوراتی» می‌نامند.

جدا از شهرهای پیرانشهر و مهاباد که به ترتیب مرکز شهرستانهای پیرانشهر و مهاباد محسوب می‌شوند اکثریت جمعیت این ایل در دو دهستان منگور غربی و منگور شرقی سکونت دارد. دهستان منگور غربی تابع پیرانشهر و دهستان منگور شرقی از توابع مهاباد می‌باشد.

ایل منگور از شش طایفه (مروت، امان، زیرن، شم، زین، خدر) تشکیل شده اند که اکثریت با طایفه مروت در مهاباد می‌باشد و بقیه به طور پراکنده در مهاباد و پیرانشهر سکونت دارند. سازمان ایل منگور به شرح زیر است: شاخه ساکن مهاباد این ایل در جنوب مهاباد به سر می‌برد که امروزه یکجانشین شده‌اند. منطقه ییلاق (تابستانی) آنان کده، لسیو، کاکن می‌باشد. گذران زندگی آنان از گله داری و کشت توتون، گندم، جو، چغندر و حبوبات است. آنها مسلمان و پیرو مذهب شافعی هستند.

ایل مامش

مامش نام یکی از ایل‌های گرد ایران است. مامش از ایل‌های مکری منطقه مهاباد، بوکان و پیرانشهر واقع در استان آذربایجان غربی ایران است که اکنون یکجانشین هستند. ایل مامش در سرزمین کوهستانی و خوش آب و هوای (دشت لاجان) میان پیرانشهر، مهاباد، اشنویه و نقده زندگی می‌کنند. این ایل در سرزمینی که از شمال به «سلدوز» و از جنوب به «خانه» و از شرق به مهاباد و آبادیهای پیرامون سقز و از مغرب به «اشنویه» پیوسته است در یکصد و سی ده (روستا) زندگی می‌کنند.

ایل مامش از هفت طایفه تشکیل شده است:

۱- احمدی (احمدی حایزی)

۲- گلابی آقا

۳- بایزیدی

۴- احمد آقا

۵- سلیمانی

۶- قادری

۷- قادر پیروت آقا

نام برخی از این روستاهای عبارت‌اند از: لیگِ بن، پسوه، سِروکانی، خورنج، هبلس، سرین چاوه، سَرَدَره، کیله سیپان، جلدیان، کانی باع، حاجی غله، کُنْدَره، کنْدِ قولان، گردک سپیان (تپه سفید)، گِردَن، صوفیان، کانی مَلَّا، دیلکه، هوشین، بازارگه، و کوری.

ریاست ایل در دست بزرگ طایفه حمدآقا بوده که فرزندان ایشان جانشین ریاست در این طایفه بوده است. جد این ایل مام باوک پسر امیر خان لب زرین می‌باشد.

طایفه احمدی (احمدی حایزی)

احمدی، احمدی لاوین، احمدآقایی، رسول آقایی و ماماش سرگیز از این طایفه می‌باشند. این شاخه از ماماش شامل هفت روستای: لاوین، قلاتان، جبریل آباد، کاسه کران، سرگیز، گرداشوان و ریک آباد می‌باشد.

طایفه گلابی آقا

گلابی آقا دارای پنج فرزند بوده است که نوادگان ایشان تشکیل طایفه گلابی آقا (عزیزی) میدهند.

۱ - عزیز (خرنچ)

۲ - رحمان (سرین چاوه)

۳ - ابراهیم (کانی اشکوت)

۴ - رسول (زینوینجیان)

۵ - قادر (توبیزآباد)

و ریاست داخل در این طایفه هم در دست فرزند بزرگ گلابی آقا (عزیز) و سایر نوادگان ایشان می باشد.

ماساگت

ماساگت یکی از اقوام ایرانی تبار و یک تیره سکایی نیمه صحراءگرد در آسیای میانه بودند. سَکَ یا سَکَا نامی است که در منابع قدیمی برای سکاهایی که از طرف آسیای میانه با ایرانیان سر و کار داشتند، به کار رفته است. پسوند -گَت در زبان سکایی علامت جمع بود و ماساگت به معنای ماساها است.

در روزگار مادها، سکاهای فراوان به مرزهای ایران می تاختند. اینان گاه با آشور همپیمان می شدند و زمانی تحت فرمان خود مادها با آشوریان می جنگیدند. با آغاز کار هخامنشیان در گیریهای مرزی با سکاهای دنباله داشت و بنا به برخی روایات

در یکی از همین درگیریهای مرزی کورش بزرگ بنیاد گذار هخامنشیان در نبردی با گروهی از سکاهای شرقی به نام ماساژت‌ها کشته شد.

داریوش بزرگ دیگر پادشاه هخامنشی برای تنبیه آنها تا مرکز اروپا پیشروی کرد. دسته‌های بسیاری از آنان به شاهنشاهی هخامنشی پیوستند و به عنوان سرباز برای آنان جنگیدند. از نامدارترین آنها می‌توان از سکاهای تیزخود نام برد.

با گذشت زمان گروهی از اینان به جنوب شرقی ایران کوچیدند و این سرزمین را به نام خود سکستان (سیستان) خوانندند.

ماساگت‌ها از تیره‌های سکایی و آریایی در شرق دریای کاسپین و کناره‌ی رود آراکس بودند. انگاره‌هایی که کوشش می‌کند جایگاه این تیره را به غرب دریای کاسپین بکشاند و آن‌ها را دارای تباری غیر هند و اروپایی نشان دهند از دید علمی نادرست است.

آسی

آسی‌ها گروهی از مردم منطقه قفقاز هستند. ایشان خویش را ایرته می‌خوانند. «ایر» به معنی ایرانی و آریایی و -ته پسوند جمع در زبان‌های سغدی، آسی و یغناپی است. بنابر این ایرت به معنی ایرانیان است. (سرمت نیز به معنی سرم‌ها است).

زبان

به زبان آسی سخن می‌گویند. زبان آنها جزیی از شاخه خاوری زبان‌های ایرانی است. این زبان از خانواده زبان‌های شرقی ایرانی است و با زبان‌های یغناپی رابطه نزدیک دارد. این زبان را ادامه زبان سکایی می‌دانند.

سرزمین

هروودوت سرزمین ایشان را آسیا نامیده است؛ این نام سپس به سرتاسر قاره آسیا گفته شد. بیشتر آسیان در اوستیای شمالی-آلانیا (در روسیه) و اوستیای جنوبی (در گرجستان) زندگی می‌کنند. شماری از آن‌ها در ترکیه و مجارستان زندگی می‌کنند.

تاریخ

ایشان فرزندان آلان‌ها و سرمتهای می‌باشند. در سده‌های میانی تحت تاثیر گرجی‌ها بیزانسی‌ها مسیحی شدند.

کاسپی‌ها

کاسپی‌ها یا قومی ایرانی بوده‌اند یا از بومیانی بوده‌اند که بهشدت تحت تأثیر اقوام ایرانی قرار داشتند. آن‌ها مردمانی با چشم‌های کبودرنگ و موهای بور بودند که ابتدا در گیلان امروزی سکنی گردیدند و پس از چندی به نقاط دیگر ایران مهاجرت کردند. آن‌ها به عنوان ساکنان اولیه گیلان معرفی شده‌اند و در سواحل دریای خزر زندگی می‌کردند. سرزمین آن‌ها در نقشه قدیم مشرق، کناره غربی دریای خزر از ملتقای رود ارس و کُرتا جنوب غربی و جنوب این دریا نشان داده شده است.

زبان‌شناسان بر این باورند که نام شهر قزوین نیز برگرفته از همین ریشه است، زیرا شهر مذکور دروازه قلمروی ورود به قلمروی کاسپی‌ها بوده است.

ارنست هرتسفیلد و سر آرتور کیث مؤلفان کتاب «بررسی صنایع ایران» معتقد‌ند که کاسپی‌ها در هزاره چهارم و پنجم قبل از میلاد مسیح کشاورزی را در کناره‌های دریا و اطراف سند و سیحون و دجله و فرات منتشر کرده‌اند. دکتر

گیرشمن مولف کتاب «ایران از آغاز تا اسلام» می‌نویسد: «قدیمی‌ترین مراجعی که در آن‌ها از کاسی‌ها نام برده شده مربوط به قرن بیست و چهارم قبل از میلاد است.».

گرچه این قوم را نباید با کاسی‌های غرب ایران اشتباه کرد اما وبارتولد عقیده دارد، که نام کاسپی جمع واژه کاس است و پسوند «پی» علامت جمع است. بنابر این کاسپیان همان کاسیان هستند، به عبارت دیگر کاسپیان تیره‌ای از کاسی‌ها هستند که کرانه‌های دریای خزر را به کوهستان‌های غرب ایران و زاگرس مرکزی ترجیح دادند و به همراه سایر تیره‌های این قوم به غرب کوچ نکردند. شاید بتوان پاره‌ای از عناصر مشابه میان آثار دوره‌های متاخر گیلان و تمدن‌های مفرغ لرستان را که تنی چند از صاحب نظران به کاسی‌ها نسبت داده‌اند، در همین ریشه مشترک جستجو کرد.

هرودوت در فهرست مالیاتی خود که از ایران زمین تدوین کرده‌است ضمن شرح استان یازدهم از کاسپی‌ها نیز نام می‌برد و می‌نویسد که آنان به دولت هخامنشی خراج می‌دادند. همچنین در بندۀ ۶۷ و ۶۸ کتاب هفتم تاریخ هرودوت از کاسیان به عنوان گروه‌های مسلحی که برای سپاه خشاپارشاه در جنگ با یونانیان کمک رساندند یاد شده‌است.

کاسپی‌ها قوم نیرومندی بودند و تمدن توانمندی را پایه‌گذاری کردند. از جمله تمدن‌های آبی که می‌توان از زیگورات چغازنبیل، آسیاب‌ها و قنات‌های شوستر به عنوان آثار باقی‌مانده از تمدن کاسپی‌ها نام برد. همچنین پلهای بسیاری با نام آناهیتا در سراسر ایران ساختند و با ساخت چهارتاقی‌هایی توانستند انحراف ۲۳ درجه‌ی مدار زمین در گردش به دور خورشید را اندازه‌گیری کنند. کاسپی‌ها با استفاده از این ابزار به گاهشماری دقیق دست یافتند و دریافتند که پس از آخرین شب پاییز بر طول روزها اندک‌اندک افزوده شده و از طول شب‌های سرد کاسته می‌شود.

گوتیان

واژه گوتی فقط در هزاره دوم و سوم قبل از میلاد معنی و مفهوم داشته است و به یک گروه قومی معین اطلاق می‌شده که در شرق و شمال و شمال شرقی لوlobeیان، و احتمالاً در آذربایجان کنونی ایران و کردستان زندگی می‌کردند. بعدها ممکن است این اصطلاح به اقوام گوناگونی که در شمال و شرق بابل زندگی می‌کردند اطلاق می‌شده و واحد ارضی معین و ملموسی را نمی‌رسانده است. قبایل گوتیان در محلی شرقی تر از لوlobeیان زندگی می‌کردند. نگاهی به جایگاه جغرافیایی این قوم، نشان می‌دهد که گوتی‌ها عمدتاً در مناطق کردستان کنونی و لوlobeی‌ها بیشتر در لرستان ساکن بودند.

در هزاره اول قبل از میلاد، همه اوراتوبیان و مردم ماننا و ماد را گوتی می‌نامیدند. فقط گاهی در کتبه‌های سارگن دوم، مادهای ایرانی زبان از گوتیان مشخص و ممتاز گشته اند. گوتیان در قرن بیست و سوم قبل از میلاد و زمان سلطنت (نارام سوئن) پادشاه اکد، در صحنه تاریخ پدید می‌آیند. طبق روایات بعدی اکدی، (نارام سوئن) ظاهراً در اواخر سلطنت خویش ناگزیر با گوتیان جنگید و در ضمن پیکار با ایشان از پای درآمد. مسلمًا گوتیان در آن زمان سطح تکامل نیروهای تولیدی شان نسبتاً پست بود و ظاهراً در دوره بدوي زراعت و محتملاً مادرشاهی و تمدن و فرهنگ (عهد سفال ملون) می‌زیستند و معلوم نیست که معهذا چگونه توانستند لشکریانی را که به ظن اقوى از آن مقدر ترین دولت آن زمان بودند، تارومار کنند؟ در این پدیده چیزی که شگفتی برانگیز وجود ندارد، زیرا با وجود این که ناحیه میاندورود به سبب حاصلخیزی فوق العاده خاک خویش در طریق تکامل جامعه طبقاتی گام‌های سریع برداشته بود، با این حال هنوز دوره اولیه مفرغ را می‌گذراند و لشکریان اکد که اکثرًا از داوطلبان بوده سلاح شان بسیار بدوى بود (کلاهخود مسین، کمان و تبرزین و بس)، چنین اسلحه‌ای بر سلاح‌های گوتیان چندان امتیازی نداشت.

سرمهتی

سرمت یا سرم‌ها یکی از مجموعه اقوام باستانی ساکن استپ‌های جنوب روسیه بودند. سرم‌ها قومی ایرانی زبان بودند و شاخه غربی از سکاها بشمار می‌آمدند که در قرن ۴ و ۵ پیش از میلاد زندگی می‌کردند. البته به مرور زمان نام سرمت به مجموعه بزرگی از ایل‌هایی با تبارهای گوناگون اطلاق شد ولی قوم غالب در میان آنها به ویژه در منطقه جنوی «سرمتستان» قوم ایرانی تبار بود. این قوم پس از قرن چهارم پیش از میلاد رفتہ رفتہ با آغاز دوره مهاجرت‌ها (هون‌ها، ترک‌ها، گات‌ها) از جمعیتش کاسته شد. نوادگان این قوم در آغاز قرون پس از میلاد به آلان‌ها معروف شدند و در قرون جدید آنها را با نام آسی‌ها می‌شناسند که در منطقه اوستیا زندگی می‌کنند.

گستره‌ترین ناحیه‌ای که سرمتی‌ها در آن سکونت یافته‌اند از یک سو سرزمین میان رودخانه ویستولا تا ریزشگاه رود دانوب و از سوی شرق تا ولگا، و از سوی دیگر از منطقه اسرا آمیز هیپبوری‌ها در شمال تا دریای سیاه و دریای خزر در جنوب بود. سرزمین‌های میان دریای سیاه و خزر تا کوه‌های قفقاز هم در محدوده آنها بشمار می‌آمد.

ریشه نام سرمت را هم‌ریشه با واژه اوستایی zarema- به معنی «پیر» دانسته‌اند و نظر زبان‌شناسان براینست که این نام معنی ارشد و پیش‌کسوت را تداعی می‌کرده.

کادوسیان

کادوسیان مردمانی بودند که در دوره باستان در گیلان و شمال خاوری آذربایجان می‌زیسته‌اند. به نظر پروفسور رادیگر اشمیست آنها از اقوام ایرانی تبار بودند. زیستگاه آنها را مناطق کوهستانی و مه‌آلود شمال ایران و در کرانه دریای مازندران نوشته‌اند.

کادوسیان در زمان کوروش بزرگ بخشی از سپاهیان هخامنشی را تشکیل می‌دادند و به کوروش وفادار بودند. به گزارش پلوتارک اینان در میانه پادشاهی هخامنشیان بر ایشان شوریده‌اند. در زمان چیرگی سلوکیان بر ایران، اینان را در سپاه سلوکی نیز می‌بینیم. برای نمونه در نبرد رافیا با مصر کادوسیان بخشی از جنگجویان سلوکی بوده‌اند.

واپسین نشانه‌هایی از کادوسیان در زمان اشکانیان در تاریخ دیده می‌شود، می‌نماید که اینان در دیگر تیره‌های کرانه دریای مازندران حل شده‌باشند.

واسیلی ولادیمیر بارتولد مستشرق روس در اثر خود به نام جغرافیای تاریخی ایران می‌نویسد: «در عهد قدیم سکنه اولیه گیلان را کادوسیان تشکیل می‌دادند که در قید اطاعت دولت هخامنشی نبودند. همین قوم یا قسمتی از آن را گیل هم می‌نامیدند و ولایت گیلان نام کنونی خود را از آنان دارد.»

آمار

مردم آمار (زبان سکایی : آمارد) قومی آریایی و سکایی که در خاور سفیدرود زندگی می‌کردند. قوم آمارد قومی مستقل شناخته می‌شوند. شاید تات‌ها و دیلمیان را بتوان فرزندان آنان دانست.

دیاکونوف نام قدیم سفیدرود را آمرد یا آماردوس ذکر می‌کند و می‌نویسد «منطقه کوهستانی واقع در جنوب خاوری مسیر پایین ارس و بعد نواحی مصب» آمرد که توسط قبایل کادوسیان و کاسپی مسکون بوده مطیع ماد نگشته و جزو آن سرزمین محسوب نمی‌شود.

به گفته‌ی مورخان امروزی نیز این قوم در غرب مازندران کنونی و شرق گیلان و به نقلی دیگر در غرب تبرستان می‌زیستند.

اینانلو

صاحب فارستنامه ناصری درمورد پیشینه تاریخی آنان می‌نویسد: اصل این اینانلو از «ترکستان است که در زمان سلاطین مغول به فارس آمد، توقف نموده‌اند و در بیشتر اوقات چندین هزار نفر لشکر سواره و پیاده از این ایل در رکاب سلاطین خدمت نموده‌اند. قشلاق این ایل یعنی جای زمستانه آنها بلوک خفر و داراب و فسا می‌باشد و بیلاق آنها بلوک رامجرد و مودشت ... و این ایل به چندین تیره قسمت شده‌اند؛ مانند: ابوالوردي، اسلام‌لو، افشار اوشاغي، امير حاجي، ايران شاهي، بلاغي، بيات، چهارده چريک، چيان، رادبگلو، دهو، ديندارلو، رئيس بگلو، زرندقلي، سركلو، سكز، قورت، قره قره، چغى لو، كرائي، گوكپر.

غلامحسین خان شاهسون سرتیپ توپخانه مبارکه ولدالصدق حسین خان شهاب‌الملک می‌گفت: در زمان شاه عباس که بعضی از ایلات شاهسون شدند اجداد من با طایفه خود از این کوگ پر برخاسته شاهسون شدند؛ یعنی شاهدوست، محمود بگلو، یا عزلو».

آگاهی‌های بیشتر در این زمینه حاکی از آن است که پنج هزار خانوار از ایل اینانلو «از سنه ۱۲۹۵ زندگاني چادرنشيني را ترك گفته و به زراعت (پرداخته‌اند) و محل اقامت آنها بیشتر در مشرق و جنوب شرقی ایالت فارس است....».

ایل قاجار

ایل قاجار یکی از طایفه‌های ترکمن بود که بر اثر یورش مغول از آسیای میانه به ایران آمدند. آنان ابتدا در پیرامون ارمنستان ساکن شدند که شاه عباس بزرگ یک دسته از آنان را در استرآباد (گرگان امروزی) ساکن کرد و حکومت قاجاریه نیز از قاجارهای استرآباد تشکیل یافته است. بنیانگذار این سلسله آمامحمد خان است که رسماً در سال ۱۱۷۴ در تهران تاجگذاری کرد و آخرین پادشاه قاجار، احمد شاه است که در سال ۱۳۰۴ برکنار شد و رضا شاه پهلوی، جای او را گرفت.

خاندان قاجار از خاندان‌های بزرگ ایران است. اعضای این خاندان، از نوادگان پسری شاهزادگان قاجار هستند. پس از اجباری شدن نام خانوادگی و شناسنامه در دوره رضا شاه، هر کدام از شاخه‌های این خانواده نامی انتخاب کردند که اغلب برگرفته از نام یا لقب شاهزاده‌ای بود که نسب به او می‌رسانند. اکنون بسیاری از نوادگان قاجار در ایران، آذربایجان، اروپا و آمریکا زندگی می‌کنند.

پیشینه ایل قاجار

قاجارها قبیله‌ای از ترکمان‌ها بودند که بر اثر یورش مغول از آسیای میانه به آسیای صغیر و سپس به منطقه فعلی موسوم به ایران آمدند. قبیله قاجار یکی از قبایل قزلباش بود که ارتش صفوی محسوب می‌شد.

ایشان تبار خود را به کسی به نام قاجار نوبان می‌رسانند که از سرداران چنگیز بود. نام این قبیله ریشه در عبارت آفاجر به معنای جنگجوی جنگل دارد. قاجار از ریشه کلمه قاچار است که در ترکی به معنای چاپک است. پس از حمله مغول به ایران و میان‌رودان، قاجارها نیز به همراه چند طایفه ترکمان و تاتار دیگر به شام و آناتولی کوچیدند.

هنگامی که تیمور گورکانی به این نقطه تاخت، قبایل ترک بسیاری از جمله قاجارها و دیگر کوچندگان را به بند کشید و قصد بازگرداندن آنها به آسیای میانه را داشت. ولی آنها را به خواهش خواجه علی سیاهپوش - صوفی خانقه صفوی - آراد شدند که این موضوع باعث شیعه شدن و ارادت آنان به خاندان صفوی شد. پس از آن قاجارها یکی از سازندگان سپاه قزلباش شدند.

ایل قاجار ابتدا در شمال رود ارس ساکن بودند و در آن زمان بدليل کمک‌های بزرگی که به دربار صفوی می‌نمودند، قدرت بیشتری یافتند و سپس شاه عباس یکم دسته‌ای از آنان به غرب استرآباد و دشت گرگان کوچاند تا به عنوان سدی در برابر حملات پیالی قبایل ترکمن و ازبک عمل کنند. ایل قاجار در استرآباد به دو شاخه تقسیم شدند. شاخه بالای رود گرگان به یوخاری باش

(بالادستی) و شاخه پایین رود گرگان به اشاقه باش (پایین دستی) معروف شدند. حکومت قاجاریه از ایل اشاقه باش تشکیل یافت.

ایل افشار

افشارها طایفه‌ای از اوغوزها هستند که در ایران، ترکیه و افغانستان پراکنده‌اند. افشار یا اوشار یکی از ایل‌های ترکمان است که در زمان شاه اسماعیل صفوی همراه با شش ایل بزرگ از آناتولی عثمانی به ایران آمدند و پایه‌های دودمان صفوی را بنیاد گذاریدند. این ایل به دو شعبه بزرگ تقسیم می‌شد: یکی قاسملو و دیگری ارخلو یا قرخلو؛ نادر شاه افشار از شعبه اخیر بود. طایفه قرخلو را شاه اسماعیل از آذربایجان به خراسان کوچاند و در شمال آن سرزمین، در نواحی ابیورد و دره گز و باخرز تا حدود مردو مسکن داد؛ تا در برابر ازبکان و ترکمانان مهاجم سدی باشند. تعداد بسیاری از این ایلها در زمان شاه عباس اول در ایل شاهسون ادغام گشته‌اند. ایل افشار ترک زبانند.

تیره‌های مستقل ایل افشار:

پورمشالو، پیرمرادلو، آقاجان‌لو، ولی‌پور، قرایی، میرحسینی، فارسی‌مدان، میرجانی، قره‌قویونلو (قره‌قویونلوق)، قره‌گزلو، حمزه‌خانی، برآورده، عموبی، غنچه‌ای، صادقی، رایینی، شهسواری، جامه‌بزرگی، مرادی، ساوندر، خبری.

از نظر قالی‌بافی، چادر نشینان افشار گره ترکی و روستائیان گره فارسی به کار می‌برند. در واقع اصالت قالیچه‌های کرمان را در کارهای ایلات افشار باید جستجو کرد که نقشه و طرز بافت آنها وجه مشترکی از هنر مردم آذربایجان و کرمان است. که به خوبی با هم آمیخته شده‌است.

ایل شاهسون

شاهسون نام تعدادی از گروه های ایلی است که در بخش هایی از شمال غرب ایران بویژه دشت مغان و اردبیل و نواحی خرقان و خمسه، واقع در میان زنجان و تهران به سر میبرند. شواهد موجود بیانگر آن است که اگر نه همه، دست کم تعدادی از این گروه ها از دشت مغان به خرقان و خمسه کوچیده اند.

با وجود اسناد نسبتاً فراوانی که راجع به تاریخ شاهسون‌ها وجود دارد، منشاء پیدایش شاهسون‌ها و ایل شاهسون هنوز در پرده‌های ابهام قرار دارد. گمان می‌رود ایل شاهسون مجموعه‌ای از گروه‌های قبایلی باشد که حدوداً بین قرن شانزدهم و هیجدهم به صورت اتحادیه ای گردهم آمدند. در قرن حاضر درباره‌ی منشاء پیدایش شاهسون‌ها سه روایت متفاوت وجود دارد. از جمله این روایات از جانب سرjan ملکم است با این شرح که می‌گوید:

شاه عباس اول از همان آغاز سلطنت ناگزیر به مقابله با زیاده طلبی امیران بزرگ قبایل قزلباش برخاست. وی بدین منظور، برخی از سران قزلباش را به خاک هلاکت نشاند و برای مقابله با طغیان قبایل قزلباش قبیله‌ای تاسیس نمود و آن را شاهسون یعنی دوستدار شاه نامید و از همه مردان قبایل خواست تا به عنوان عضوی از این قبیله ثبت نام نمایند. شاه این قبیله را به عنوان فدائیان و سرپرده‌گان خاندانش در نظر گرفت و با حمایت ویژه‌ای که از این قبیله به عمل آورد، آن را از دیگران متمایز و بر جسته ساخت.

ولادیمیر مینورسکی در مقاله‌ای با عنوان "شاهسون" که در دایرهالمعارف اسلامی درج گردیده است، خاطر نشان می‌کند که اسناد و شواهد موجود روایت مالکم را تا حدی مغلوش ساخته است زیرا منابع تاریخی عصر صفوی ما را به این حقیقت که شاه عباس اول قبیله‌ای را ایجاد نموده و آنرا شاهسون نامیده باشد رهنمون نمی‌سازد.

روایت شاهسون‌ها متفاوت با روایت مالکم است. اما در تضاد با آن نیست و تنها در جزئیات اختلاف وجود دارد. شاهسون‌ها نیز مهاجرت اجدادشان را از آناتولی تائید نموده‌اند. روایت رسمی و مورد قبول افراد ایل که در نوشه‌های مربوط به ایل شاهسون نیز منعکس گردیده، در قرن حاضر الیت یافته است. به اعتقاد شاهسون‌ها ایل شاهسون از سی و دو طایفه با موقعیتی برابر تشکیل شده است. شاهسون‌ها مدعی هستند که آنان هیچ وقت تحت امر یک رئیس ارشد نبوده‌اند. مطابق نظریه‌های رایج، شاهسون‌ها در زمان صفویه در مغان به سر می‌برده‌اند. اما در مورد بومی بودن و یا مهاجر بودن آن‌ها به منطقه و در صورت پذیرش مهاجرت، بر سر زمان مهاجرت اختلاف دیدگاه وجود دارد.

با توجه به روایات و سندیت‌های تاریخی موجود، اتحادیه ایل شاهسون از چند طایفه شامل بومیان دشت مغان و مهاجرینی مانند اعقاب طوایف افشار و طوایف شاملو (مهاجر از آناتولی) و برخی از قبایل قلباش و غزه‌های ترک نژاد آسیای میانه تشکیل یافته باشد که تحت یک اتحادیه سیاسی، نظامی و اجتماعی خاص با زبان رسمی ترکی برای افراد ایل، گرد هم آمده‌اند و در سده‌های ۱۶ ۱۸ میلادی نقش سیاسی و نظامی پر رنگی را در تاریخ منطقه و حتی ایران داشته‌اند.

پیشینه تاریخی شاهسون‌ها

از زمان‌های بسیار قدیم اقوامی در سرزمین مغان سکنی گزیده‌اند که ایرانیان به ایشان آلان یا آلانی گفته‌اند و این کلمه را در زبان اروپایی قدیم مخصوصاً در یونانی آلبان و سرزمین آن‌ها را آلبانیا ضبط کرده‌اند. در زمان‌های بعد آران را شامل سرزمینی که در میان شروان و آذربایجان ایران بوده است می‌دانستند. به طور کلی نام آلان‌ها از آغاز قرن اول میلادی در تاریخ ذکر شده است.

مرحوم سعید نفیسی نام قدیمی مغان را آموکان میداند، او در بخش معرفی سرزمین آلانیان و مردم آن دیار مینویسد:

پای تازیان در سرزمین آران در خلافت عثمان بن عفان (۲۳-۳۵ هجری) باز شد. پیش از این خاندانی از آلانیان در این سرزمین پادشاهی داشتند که منقرض شده بودند. این خاندان را در این دوره آلانشاه و یا ایرانشاه خوانده اند. منطقه مغان نیز در این دوره به عنوان منطقه‌ای مستقل و تحت فرمانروای خاندان آموکان شاه اداره میشده است. آموکان نام کهن موقان (مغان) است که اکنون به غلط موغان یا مغان نوشته میشود.

حاج زین العابدین شیروانی در کتاب "بیت المقدس السیاحه" در مورد موقعیت مغان چنین مینویسد:

بعضی او را به واو نویسنده. ولایتی است مشهور و دیاریست مذکوره، مشتمل است بر بلاد قدیم و نواحی عظیمه و مراتع دلکش و موضع بسیار خوش از اقلیم پنجم و هوایش خرم و محدود است از شمال به ولایت شیروان و از جنوب به ملک آذربایجان و از شرق به ارض تالش و از غرب به گرجستان. امروزه، مردم محلی و بومی منطقه به خصوص شاهسون‌ها، مغان را آران یا گرمسیری می‌گویند.

مهاجرت چادرنشینان ترک به مغان و آذربایجان

ظهور ترکان در منطقه شرقی آذربایجان به مهاجرت گروهی از ترکان غز که نخستین هسته ترک را در آذربایجان تشکیل میدهند، مربوط می‌شود. ترکان غز که بیشتر در مناطق شرقی دریای مازندران ساکن بودند برای اولین بار در سال ۳۹۶ هـ به خراسان روی آوردند.

سلطان محمود غزنوی که خود از سلاطین بزرگ ترک بود در سال ۴۲۶ هـ (۱۰۲۵ م) به فرارود (ماواراءالنهر) لشکر کشید و ارسلان اسرائیل را دستگیر کرد. پس از آن اتباع سابق ارسلان به این ادعا که از جور و ستم امرای خود در زحمت بودند، از سلطان محمود تقاضا نمودند تا به آنان اجازه دهد در شمال خراسان

مسکن کنند و حفاظت از آن نواحی را به عهده بگیرند. سلطان محمود از این رو اجازه داد تا چهار هزار خانوار ترکمن (سلجوقیان و گروه های چادرنشین غز) از جیحون بگذرد و در نزدیک فراوه، سرخس و ابیورد سکونت نمایند.

این قوم در زمان سلطنت جانشینان سلطان محمود سر به طغیان برداشته و برای پیدا کردن اقامتگاه بهتر وسیع تر به شمال غرب ایران سرازیر شده و خود را به حوالی کوه سبلان رسانیدند. عده زیادی از آنان در اردبیل و دشت مغان و مجاور آن اقامت گزیدند و موجب ترویج زبان ترکی بین اهالی ساکن آذربایجان شدند که امروزه ما آن را زبان ترکی آذری می گوییم.

صفویه و شاهسون

در اواخر قرن شانزدهم میلادی پس از این که بیشتر تیره های سنی و شیعه خود را از زیر سلطه ظالمانه امپراتوری عثمانی نجات بخشیده و به ایران پناهنده شدند، یون سور پاشا هم به منظور کسب اجازه در مورد آوردن قبیله اش به ایران به نزد شاه عباس آمده که مورد موافقت شاه عباس قرار گرفت و شاه عباس به آنها آزادی انتخاب محل داد که این قبایل، دشت مغان (مرکز ایل شاهسون امروزی) را انتخاب کردند. شاه عباس به آنان نام شاهسون داد و از این مقطع ایل شاهسون با ورود طوایف آناتولیایی گسترش می یابد. یون سور پاشا ابتدا دارای مذهب سنی بود ولی بعدها تغییر مذهب داده و به مذهب شیعه گرایید. پس از مرگ یون سور پاشا، شش فرزندش سرزمینی را که او تحت اختیار داشت بین خود تقسیم کردند. احتمالاً یون سور پاشا را میتوان پیشگام و از سرددمان های اصلی ایل شاهسون امروزی دانست. از این تاریخ طرفداران شاه عباس به عنوان شاهسون درمی آیند و بعدها به شعبات دیگری به شرح زیر تقسیم می شوند:

الف) شاهسون های آذربایجان

شاهسون های اردبیل (از مراتع ییلاقی بلندی های ارسباران استفاده می کنند).

شاهسون‌های مشکین شهر (از مراتع بیلاقی بلندی‌های مشکین شهر استفاده می‌کنند).

ب) شاهسون‌های خرقان، خمسه، استان مرکزی، قم و تهران

ایل بزرگ شاهسون بغدادی (در زمان نادرشاه از مناطق شمالی عراق به خراسان کوچ داده شدند سپس به شیراز رفتند).

ایل بزرگ شاهسون اینانلو (بخش اعظم آن از شیراز به استان مرکزی، قزوین و بخش‌های شمالی اراک کوچانده شدند).

قاجاریه و شاهسون

شاهان قاجار نیز مانند سلاطه ماقبل خود از قدرت نظامی عتایر برای ایجاد ثبات و تحکیم سیاسی خود و فشار مالیاتی بر طبقات تهیدست استفاده میکردند. در اوایل تأسیس حکومت قاجاریه طی لشکر کشی های آقامحمد خان به ایروان و تفلیس، فعالیت های زیادی در قلمرو شاهسون به وقوع پیوست، خصوصاً موقع لشکر کشی عباس میرزا علیه روس ها، کوچ نشین های شاهسون در طی حوادثی که منجر به نبرد مصیبت بار اصلاحنوز شد سهم بسزایی را به عهده داشتند. بر طبق قرارداد گلستان که در سال ۱۸۱۳ میلادی بین ایران و روسیه منعقد گردید، روس های در منطقه تالش و بخش های شمالی مغان ساکن شدند و این امر باعث تهدید سرزمین های قشلاقی شاهسون گردید. در دومین جنگ ایران و روس در سال ۱۸۲۶ م ایل شاهسون به نفع هر دو طرف وارد محاربه شدند. ظاهرا شاهسونان شمال مغان در پشتیبانی روس ها و شاهسونان جنوب به اتفاق قبایل افشار به حمایت از سپاه عباس میرزا میجنگیدند. بر اساس قرارداد ترکمن چای به سال ۱۸۲۸ میلادی مرزهای ایران از سمت شمال محدود و به شکل امروزی درآمد و در نتیجه قسمت بزرگی از منطقه قشلاقی شاهسون نیز از بین رفت.

زبان شاهسونی

زبان شاهسونی زبانی ترکی، تاتی، تالشی و گُردی است. این گویش‌ها و زبان‌ها از خانواده زبان پهلوی هستند.

ساختار اجتماعی ایل شاهسون

هرم سازمان تولیدی ایل شاهسون از خانوار آغاز و به تیره و طایفه ختم می‌شود. در گذشته ریاست طوایف را خان‌ها به عهده داشتند که امروز از مزایای اجتماعی-اقتصادی و سیاسی شایانی برخوردار بودند ولی قدرت آن‌ها در برابر خوانین ایلیاتی سایر عشایر مانند قشقایی بسیار ناچیز بود. در راس هر رده کوچک نیز مسؤولی قرار داشت که آق سقل نامیده می‌شد.

خصوصیات اجتماعی ایل شاهسون

مسکن

شاهسون‌ها به مجموعه چند آلاچیق و کومه ای که در یک نقطه برپا شده باشد، اوبه می‌گویند. محلی که او به در آن قرار گرفته و یا به جایی که چادرها در آنجا برافراشته می‌شوند یورد اطلاق می‌گردد. مشخصه اصلی یورد سنگ چین‌های هلالی شکل (قوسی) است که به موقع استقرار اولین آلاچیق یا کومه در آنجا، برای گذاشتن فارماش (جا رختخوابی پشمی) و سایر اسباب و اثاث چیده شده و چوب‌های چادرها به این فاصله تقریبی یک متر خارج از این سنگ چین هلالی چیده می‌شوند. سبب اصلی چیدن این سنگ‌ها به خاطر مصون نگهداشتن اسباب و اثاث

پشمین از تماس با کف زمین جلوگیری از نفوذ نم و رطوبت به داخل آنهاست. معمولاً هر فرد عشاير تا آخر عمر به خاطر دارد که در کدام یورده دنیا آمده است. همچنین هر کدام از این یوردها دارای القاب یا عنوانین قراردادی به خصوص هستند که ممکن است برخی از اسامی یادآور یک جریان تاریخی و یا واقعه و پیشامدی نیز باشد. به دلیل اینکه در مقایسه با سایر مناطق عشايری ایران هر دو ناحیه سردسیر و گرم سیر شاهسون، (تابستان بیلاق و زمستان قشلاق) آب و هوای سردی دارند به همین خاطر عشاير شاهسون به تجربه دریافتند از چادری استفاده نمایند که حتی المقدور بیشترین هماهنگی را با شرایط محیطی داشته باشد.

آلچیق و کومه

آلچیق و کومه مسکن اصلی عشاير شاهسون در بیلاق می باشد. آلچیق یکی از مشخصات و نشانه های عشاير شاهسون است که چادر نیمکره ای شکل میباشد و کومه چادر دالانی شکل دارد و معمولاً از آلچیق کوچک تر است و از جنس خشنی و با آلچیق که با دقت و مهارت و ظرافت درست می شود قابل مقایسه نمی باشد. آلچیق همیشه با کومه همراه می باشد.

پوشاك

امروزه پوشاك مردان و زنان شاهسون همانند پوشاك رostan اطراف منطقه می باشد و هرگونه تغيير و تحولی در نوع یا شکل لباس رostan بوجود آمده است در تركيب و نوع لباس عشاير شاهسون نيز اين تغييرات مشاهده شده است. در زمان های قدیم مردان و زنان منطقه دارای لباس مخصوص بوده اند که امروزه حتی در دور افتاده ترين نقطه آذربایجان و دیگر نقاط نيز هیچ اثری از آن پوشش دیده نمی شود. زنان شاهسون (البته برخی بخصوص زنان سالخورده) تا حدودی بافت سنتی پوشاك خود را حفظ کرده و در مواردی نيز هیچ الگو یا تركيب جدیدی را در بافت سنتی لباس خود راه نداده اند.

پوشک زنان شاهسون شامل ۹ تکه است که عبارتند از:

- کوبنک (پیراهن).
- تومان (تنبان یا دامن شلیته ای).
- یالیق (روسری).
- آلين یالیقی (چارقدی که از روی یالیق و برای نگهداشتن آن از بالای پیشانی بسته میشود).
- آرخچین (عرقچین).
- یل (نیم تنہ ساده ای که زمستان ها روی جلیقه پوشیده می شود).
- جوراب.
- جلقا (جلیقه بی آستین).
- باشماق (کفش).

تبرستان
www.tabarstan.info

صنایع دستی

در مطالعه اقتصادی عشاير شاهسون صنایع دستی بعد از فعالیت های دامداری و کشاورزی قرار میگیرد. زندگی کوچ نشینی که بر پایه پرورش دام و تولید فرآورده های دامی بویژه گوسفند و بز استوار است امکان تهیه مواد اولیه برای تولید دست بافت های مختلف را با بکارگیری سلیقه و هنر خلاقه زنان شاهسونی فراهم نموده است.

از جمله صنایع دستی تولیدی توسط زنان عشاير شاهسون عبارتند از : قالی و قالیچه - گلیم، زیلو، جاجیم و خورجین - پلاس (چادر) - چوقا یا برک - کلاه - دستکش - جوراب - گیوه - پاپوش - حصیر - مفرش - نمک دان و....

ورنى از جمله صنایع دستی مختص زنان ایل شاهسون است که جنس آن از پشم بوده و در طرح های گوناگونی که هر یک از نقش های آن گویای پیامی است

که زنان عشاپری از طبیعت پیرامون خویش الهام می‌گیرند، چشم هر بیننده خوش ذوقی را خیره می‌کند. خصوصیات ویژه ورنی سبک بافت آن می‌باشد.

از جمله دیگر صنایع دستی ایل شاهسون باستانی است که نوار بافته شده از پشم با گُرک بُز می‌باشد و علاوه بر تزئین داخل آلاچیق، برای استحکام چوب‌های آلاچیق مورد استفاده قرار می‌گیرد.



آیین‌های مرسوم در نزد مردمان ایل شاهسون

• مراسم عید نوروز و چهارشنبه سوری

عید نوروز و چهارشنبه سوری از شادترین روزهای شاهسون هاست. شب چهارشنبه سوری آجیل گوناگون از نخودچی و گندم بوداده و غیره درست می‌کنند، آتش بر می‌افروزنند و بچه‌ها از روی آن می‌پرند و صبح روز چهارشنبه آب تنی می‌کنند. در عید نوروز تخم مرغ رنگ می‌کنند و به دید و بازدید می‌روند و تخم مرغ‌ها را بین بچه‌ها پخش می‌کنند و آخر سر نیز همگی جمع شده و به خانه آق سقل و یا رئیس طایفه می‌روند. آن‌ها معتقدند که به هنگام تحويل سال، یک لحظه آب‌های روان از حرکت باز می‌ماند و درختان سر خود را به زمین می‌گذارند.

• مراسم خواستگاری و عروسی

در خواستگاری دو نفر ریش سفید از خانواده داماد به چادر پدر عروس رفته و عهد و پیمان می‌بنند که خیلی به آن اهمیت می‌دهند. پس از خوردن شیرینی و بلافضله پس از موافقت و عهد و پیمان در خواستگاری، خانواده داماد به محل عروسی رفته و یک روسربی کلاغی، گردن بند، آئینه و شیرینی همراه می‌برند. ممکن است جشن عروسی تا بیست روز طول بکشد. در طول این مدت مهمانی‌ها برگزار

می شود و در روز آخر هر مهمانی، مبلغی به عنوان طویانه (پول شیرینی) به صاحبخانه می پردازند.

• مهمان نوازی

مهمان نوازی عشایر شاهسون مشهور است. بسیار دیده شده است که آن ها حتی زورگویی مهمان را قبول کرده اند. مدت توقف در خانه آن ها هر قدر طولانی باشد ارزش و منزلتش بیشتر می شود. اگر مدت این توقف به دو سه سالس برسد، موقع رفتن او را یکی از اعضای اصلی خانواده به شماره‌ی آورند و از وسائل و لوازم خانه و نیز از پول و دارایی خود سهمی به میهمان می دهند.

• موسیقی سنتی و عاشیق لار

عاشیق لار یا نوازنده‌گان محلی را عشایر شاهسون دوست دارند و در تمام جشن ها و مراسم از وجود آن ها استفاده می کنند. اشعار عاشیق ها بیشتر حماسی و عاشقانه و یا در وصف مردانگی و شرافت و وطن پرستی است. عاشیق ها این اشعار را همراه با ساز مخصوص شاهسونی به نام چگور می خوانند.

• پهلوانان افسانه‌ای

در نقل قول ها و ادبیات حماسی، از پهلوانان افسانه‌ای رستم، کور اوغلی و نبی را میشناسند و داستان های پهلوانی آن ها را نقل می کنند. نیروی رستم را هدیه خدا می دانند ولی از دلاوری های نبی و کور اوغلی هم لذت می برند و از شعر هایی که عاشیق ها درباره آن ها می خوانند خوششان می آید.

• احترام خورشید و آتش

عشایر شاهسون به خورشید احترام میگذارند و به آن سوگند می خورند. آتش را نیز مقدس می شمارند و به نام اجاق به آن قسم می خورند. به نور چراغ نیز سوگند می خورند و از ریختن آب بر روی آتش احتراز می جویند و اگر آب روی

آتش ریخته شد و آن را خاموش کرد سه بار بسم ا... میگویند. نان و برنج را نیز محترم شمرده و از ریختن آن ها به زیر پا خود داری می کنند. اگر باران بیش از حد معمول و سیل آسا بیارد، دوغ به خاک نمیریزند تا باران قطع شود.

ایل شاهسون بغدادی

شاهسون بغدادی از ایلات اطراف تهران، ساوه، زرفش و قزوین بوده‌اند که بیلاق‌شان خلjestan و فراهان و قشلاق‌شان ساوه و زرند بوده‌اند و در اطراف قزوین به سی طایفه منقسم می‌شدند و چادر نشین بودند.

ایل شاهسون بغدادی یکی از اقوام بزرگ و تأثیرگذار ایرانی است. این ایل نقش و تأثیر سیاسی و اجتماعی بسیار مهمی در دوره‌های تاریخی ایران به ویژه دوره‌های: قراقویونلوها، آق‌قویونلوها، صفوی، افشار، زند، قاجار و پهلوی داشته است. از آن جایی که در کتاب‌های تاریخ، درباره‌ی سرگذشت و تأثیر ایل شاهسون بغدادی، بسیار کم گفته شده یا اندک اشاره‌ای شده است؛ مردم، حتی پژوهشگران شناخت جامعی از این قوم بزرگ و تأثیرگذار ایرانی ندارند، از سوی دیگر نسل جدید و امروزی ایل شاهسون بغدادی که سال‌های زیادی است. شهرنشین‌های ساکن: تهران، قم، ساوه، همدان، قزوین و دیگر نقاط ایران هستند از پیشینه‌ی خود آگاهی چندانی ندارند. گفتنی است به علت نوع زندگی و مهاجرت‌های تاریخی ایل شاهسون بغدادی، شماری از افراد این ایل اکنون در ترکیه، عراق و دیگر کشورهای همسایه زندگی می‌کنند.

ایل شاهسون یک اتحادیه‌ی میان طایفه‌های است که در زمان شاه عباس صفوی از ادغام شماری از تیره‌های قزلباش و به منظور تضعیف سرکردگان قزلباش ایجاد شد. شاهسون (یا به لهجه‌ی خودشان شسَوَن) به زبان ترکی به معنای دوستدار شاه است. نویسنده‌گان تاریخ‌ها و سفرنامه‌ها در این قول معتقدند که شاه عباس بزرگ برای کاستن نفوذ و نیروی حکمرانان سی‌ودو طایفه‌ی قزلباش که

در آن روزگار تمشیت و اداره‌ی همه‌ی امور مملکت را در دست داشتند و قادر تری بزرگ و خودکامه در برابر پادشاه به شمار می‌آمدند، به ایجاد سپاهی مجّهـز و منظم در یک دستهٔ پیادهٔ نفنگدار و یک دستهٔ سوارهٔ همت کرد.

در ظاهر، بهانه‌ی آن پادشاه از تشکیل و تجهیز این قشون پدیدآوردن نیرویی رزم‌آور و ورزیده در برابر قوای «ینی چری» دولت عثمانی بود اما هدف واقعی و پنهانی وی مقابله با امراض خودسر و نافرمان قزلباش و از میان برداشتن قدرت و اعتبار ایشان به شمار می‌آمد.

ایل بزرگ شاهسون در منطقه‌های گوناگون ایران و کشورهای همسایه‌ی ایران، همچون ترکیه و عراق استقرار یافته‌اند و در قرن اخیر بیشتر آنان شهرنشین شده‌اند.

ایل شاهسون بغدادی از شاخه‌های اصلی و بزرگ ایل شاهسون و یکی از ایل‌های بزرگ ایران است. این ایل از دو شعبه‌ی "لک" و "آرخلو" و بیست و نه طایفه و دویست و بیست تیره و چند صد زیرتیره تشکیل می‌شود. هسته‌ی نخستین ایل شاهسون بغدادی را نادرشاہ افشار در سال ۱۱۴۵ – ۴۶ هجری قمری، هنگام نبرد با عثمانیان از نواحی مجاور کرکوک به خراسان کوچاند. علت معروف شدن ایل مزبور به "شاهسون بغدادی" هم از این رو بوده است. طایفه‌ها و تیره‌های گوناگونی از این ایل در منطقه‌های مختلف ایران، عراق، ترکیه و سوریه پراکنده شده‌اند. بدنه‌ی اصلی ایل بغدادی پس از انتقال به خراسان با وقوع قتل نادرشاہ به نواحی فارس مهاجرت کرد و در اوایل حکومت قاجار در مناطق ساوه، قزوین، همدان و نواحی مجاور استقرار یافت و رشته کوه خرقان طی حکمی رسی به عنوان محل یورت طایفه‌های آن تعیین شد. ساوه، تفرش، قم، همدان، ملایر، زنجان، قزوین، کرج، شهریار، ورامین، تهران و مناطقی از کردستان و کرمانشاهان از دوران ناصرالدین‌شاه تا کنون مناطق اسکان و استقرار این ایل بوده است.

ایل شاهسون بغدادی که در حال حاضر به جز چند صد خانوار که زندگی عشايری دارند، بقیه در تهران، ساوه، قم، ورامین، شهریار، همدان، ملایر، زنجان،

قزوین، کرج و سایر نقاط ایران اسکان پیدا کردند، از ۲۹ طایفه، ۲۰ تیره، و صدها گوبک تشکیل می‌شوند. هسته‌ی اولیه ایشان در حمله نخست نادر به بغداد در سال ۱۱۴۵ هـ ق، از نواحی مجاور کرکوک به خراسان کوچانیده شد، که پس از مرگ نادرشاه به شیراز رفت، و بعد از مرگ کریم خان زند به وسیله‌ی آقامحمدخان قاجار در حوزه‌ی ساوه و کوه‌های خرقان استقرار پیدا کرد. امور سیاسی ایل به دست رئیس، ایل بیگیان یا ایل بیگی، کدخدايان، و ریش سفیدان بوده است. ریاست ایل، که گاهی مستقل و گاهی با حکومت زرند و ساوه بوده، همیشه توسط حکومت مرکزی به عنوان نانخانه به اشخاص مورد نظر حکومت وقت داده می‌شده است. اما ایل بیگیان یا ایل بیگی به عنوان پل ارتباطی با ایل و دستگاه حکومتی، فرمان خود را از شاه وقت دریافت می‌کردند. در زمان قاجاریه ایل شاهسون بعدها دارای سه ایل بیگی (لک - آرخلو - کلوند) بوده است. منصب ایل بیگی بیشتر موروثی بوده است، اما موارد استثناء نیز ملاحظه می‌شود. کدخدايان نیز، که در رأس طوایف بودند، غالباً منصب موروثی داشته‌اند. اما در این موارد هم موارد استثناء کم نیست. ریش سفیدان در راس تیره و در میان "اویه" که بیشتر یک واحد اقتصادی است تا سیاسی، وجود داشته‌اند و مقامشان الزاماً موروثی نبوده است. عشاير بغدادی را دولت از سال ۱۳۰۷ شمسی به اسکان دائم و تخته قاپو فرا می‌خواند، اما تا سال ۱۳۱۵ طول می‌کشد تا قسمت اعظم ایل اسکان پیدا کنند. بعد از شهریور ۱۳۲۰ مجدداً بسیاری از بغدادی‌ها به ییلاق و قشلاق می‌پردازند، و محمدعلی خان صمصامی با دریافت حکم ریاست ایل از فرمانداری ساوه تا سال ۱۳۳۶ سعی خود را بر تشكیل مجدد عشاير شاهسون بغدادی مصروف می‌دارد. اما اختلافات داخلی و درگیری‌های خارجی با خوانین محلی، و تأثیرات ناشی از سقوط مصدق در ترکیب گروه‌های قدرت موجب از کف رفتن ییلاقات متعلق به ایل و اسکان عشاير بغدادی می‌شود.

پیشینه‌ی تاریخی ایل شاهسون بغدادی

درباره‌ی شاهسون‌های بغدادی و پیشینه تاریخی آن‌ها مینورسکس و هنری فیلد مطالبی نوشته‌اند. مینورسکی معتقد است که این‌ها در زمان شاه عباس اول از شیراز به ناحیه ساوه آمدند. هنری فیلد می‌نویسد: "...اعتقاد بر این است که

شاهسون‌های بغدادی در خلال عصر صفوی مهاجرت کرده و در نزدیکی بغداد مسکن گرفته‌اند و در زمان نادرشاه از آن جا به شیراز برگشته‌اند. در زمان کریم خان زند جای ثابت و مشخص نداشته‌اند، تا این که به آقامحمدخان قاجار پیوسته‌اند و او ایشان را در زیستگاه کنونی‌شان مستقر ساخته است".

این که هنری فیلد از مهاجرت شاهسون‌های بغدادی در دوران صفوی به نزدیکی بغداد سخن می‌گوید، با توجه به سیاست جابجایی ایلات و عشاير آن زمان ممکن است صحیح باشد. اما ردیابی این امر از منابع آن دوران برای نویسنده این مقاله میسر نگردیده است. متاسفانه هیچ‌کدام از محققین داشمند قول خود را مستند به مرجع موثقی نکرده‌اند.

مرحوم فتح‌السلطان - علی اکبرخان قرابیگلو - از عمویش ایمانعلی خان نقل می‌کرد که هفتاد طایفه‌ی لک و آرخلو در مرز عثمانی سرحددار ایران بوده‌اند که توسط نادرشاه به خراسان کوچانیده شده‌اند. پس از مرگ نادرشاه به شیراز آمده‌اند و پس از مرگ کریم خان توسط آقامحمدخان قاجار در منطقه ساوه استقرار پیدا کرده‌اند. شواهد چندی وجود دارد که نظر خود شاهسون‌های بغدادی را مقرون به واقع نشان می‌دهد:

الف - وجود چنین باوری که نادرشاه آن‌ها را به خراسان کوچانیده است.

ب - وجود ترانه‌هایی که در آن‌ها مسیر احتمالی مهاجرت اینان (تبریز، خراسان، شیراز، و مناطق آخرین محل استقرار) اشاره شده است.

ج - این که در منابع تاریخی معاصر نادر از انتقال ایلات و عشاير از نواحی ذهاب و کرکوک به خراسان سخن رفته است. به طوری که محمد‌کاظم در ذیل وقایع حمله‌ی نخست نادر به بغداد می‌نویسد که وی از منطقه‌ی ذهاب "...جماعت قرابیات و زنگنه و باجلان را کوچ داده، روانه دیار خراسان نمود که رفته در محال دارالسلطنه هرات سکنا نمایند... و به قدر چهار الی پنج هزار نفر از آن جماعت ملازم گرفته مامور رکاب گردانید".

میرزا مهدی خان استرآبادی نیز در ذیل وقایع نخستین حمله نادر به بغداد از کوچانیده شدن گروهی از طایفه از بغداد به خراسان سخن می‌گوید. وی می‌نویسد: "... دوهزار نفر از طایفه بیات که در هشت فرسخی کرکوک سکنی داشتند، کوچانیده روانه خراسان ساختند.

۵- وجود جماعت شاهسون در نواحی کرکوک، در سیاحت‌نامه‌ی حدود محمد خورشید پاشا عضو کمیسیون تعیین حدود ایران و عثمانی - به وجود سی خانوار چادرنشین «شَهْسَوْنَ» (افراد ایل شاهسون بغدادی نیز خود را شَهْسَوْنَ می‌نامند) در دوز خورماتو به سال ۱۲۶۴ هـق. اشاره شده است.

۵- امکان ردیابی برخی از طوایف مهم ایل شاهسون بغدادی در سابقه تاریخی مناطق شرق و جنوب ترکیه، شرق و شمال سوریه، و شمال عراق.

لک: عباس عزاوی می‌نویسد که لک‌ها از قبایل ایرانی هستند که در شمال و جنوب عراق پراکنده‌اند و در بخش مندلی تابع قبیله قرالوس بوده‌اند.

در مورد لک‌های تابع قبیله‌ی قرالوس نکته‌ی جالب توجه در این جاست که اینان در سال ۱۱۲۰ هـق. (یعنی در حدود ۲۵ سال قبل از کوچ احتمالی ایل بغدادی به خراسان) تُرك زبان و شیعه مذهب بوده‌اند.

پیش‌تر از این تاریخ، اسکندر بیک ترکمان نیز ذیل وقایع سال ۱۰۳۴ هـق، - حمله شاه عباس به بغداد - از قلعه‌ی لک بغداد (قلعه زهاب) واقع در نزدیکی قلعه مندلی، و پیوستن دارنده‌ی آن - حاجی بیک لک - به شاه عباس و مورد مرحمت قرار گرفتنش سخن به میان آورده است.

که با توجه به وحدت مکانی، بعید نیست لک متعلق به قبیله‌ی قرالوس از بقایای لک مورد اشاره اسکندر بیک بوده باشد. محمد خورشید پاشا نیز در سیاحت‌نامه‌ی حدود به وجود پنجاه خانوار چادرنشین لک در دوز خورماتو و هشت خانوار در کرکوک اشاره دارد.

کارستن نیبور نیز در سال ۱۷۶۴ م، از وجود یک هزار چادرنشین لک در ناحیه بین سیواس و آنکارا خبر می‌دهد.

کوسه‌لر: کوسه‌لر بزرگترین طایفه‌ی شعبه‌ی لک ایل شاهسون بغدادی است. بر اساس گزارش‌های اسکان عشاير در عثمانی، در سال ۱۷۰۸ میلادی، جماعت حاجی بهاءالدین لو در قریه‌ی «کوسه‌لر» از توابع گلنار اسکان داده می‌شوند. در قرن نوزدهم نیز، بنابر تحقیقات فاروق سومر، طایفه‌ی کوسه‌لر در «تازیلی» ولايت آيدین زندگی می‌کرده‌اند. در داستان «دو قلوهای ترک» خانم جاهید اوچوق از «مزرعه‌ی کوسه‌لر» یاد شده است. هم اکنون در شمال آنتالیا محلی به نام کوسه‌لر وجود دارد و افراد بسیاری نیز در محلات فاتح، بایرم پاشا، زیتون بورنو، باعچه لیاولر، کوچوک کوی، یدی کوله، باغچیلار، قاضی عثمان پاشا، مرتر، حوجا مصطفی پاشا، و بکیرکوی استانبول زندگی می‌کنند که نام فامیل شان «کوسه‌لر» است.

موصلو: از طوایف ترکمان نواحی دیاربکر و یکی از دو طایفه بزرگ آق قوینلوها بوده، و حکومت آن جا را در زمان سلطنت آق قوینلوها در دست داشته است. موصلوها به سرکردگی امیر بیک موصلو در سال ۹۱۳ هـ. به نیروی شاه اسماعیل پیوستند و از جمله قزلباشان شدند. یحیی بن عبداللطیف قزوینی ذیل وقایع این سال می‌نویسد: "... امیر بیک موصلو که از جانب آق قوینلو مدتها والی دیاربکر بود، با اقوام و اتباع واویماق موصلو به عز بساط بوس همایيون مفتخر گشت و هدایای بسیار به موقف عرض رسانید و دیاربکر داخل محروسه شد و ایالات آن جا به پیر محمدخان استاجلو قرار گرفت... و حضرت اعلی، امیر بیک موصلو را به منصب مهرداری همایيون سرافراز گردانید.

از سال ۹۲۷ تا ۹۳۵ هـ، نزدیک به یک دهه حکومت در بغداد در دست بزرگان موصلو بود، تا این که در سال اخیر شاه طهماسب آن جا را فتح کرده و به حکومت آنان خاتمه می‌دهد.

دوگر: از طوایف مهم ساکن آناطولی، سوریه و عراق- موصل- ماردین و کرکوک - دقوق - که در گیری‌های بین قراقوینلوها و آق قوینلوها موجبات تقسیم و

پراکندگی بسیار آنان را فراهم آورد. از طوایف دوگر در ناحیه‌ی اردبیل نیز وجود دارند که توسط قراقویونلوها به آن جا کوچانده شده‌اند و اصالتاً متعلق به دوگرهای "اورفا" می‌باشند. ابویکر طهرانی درباره دوگرها می‌نویسد: "... دمشق خواجه که از امراء دگر بود و بیست هزار خانه را سردار و صاحب اختیار بود و رها (اورفای امروز) ... و ... از آن او بود... در کنار آب فرات قشلاق و یغموریک... که مهتر امراء دگر بود با هزارخانه که تابع او بودند و سه هزارخانه دیگر نوکر عثمان بیک (پدر بزرگ او زون حسن) شدند.

این قول میزان اعتبار و نفوذ دوگرها را در منطقه شمال عراق و شرق عثمانی در زمان تیموریان نشان می‌دهد. بنا به نوشته کارستان در میال ۱۷۷۶م، از جماعت دوگر یکهزار خانوار چادرنشین در ناحیه اورفا زندگی می‌کردند.

کلوند: بنابر گزارش محمد خورشید پاشا در سیاحت‌نامه حدود، در سال ۱۲۶۴ق.ق، بیست و پنج خانوار چادرنشین از طایفه کلهوند در دوزخورماتو زندگی می‌کرده‌است.

وجود مشابهت لهجه‌یی و همگونی ضربالمثل‌ها و داستان‌ها، بین شاهسون‌های بغدادی و طوایفی از ترک‌های کرکوک که ساکن "تل عفر"، "آلین کوپرو"، "تیسین"، " بشیر ریا" ، "تازه خرماتو" ، "توز خرماتو" ، "امام زین العابدین" ، "قاراچه" ، و "بیات لار" هستند.

با توجه به شواهدی که ارائه شد، نویسنده بر این باور است که هسته اولیه‌ی ایل شاهسون بغدادی از نواحی کرکوک به درون ایران کوچانده شده، و به احتمال قریب به یقین از همان بیاتها و یا طوایف ابواجمع و وابستگی بوده است که میرزا مهدی خان استرآبادی به کوچ آنان از کرکوک به خراسان اشاره کرده است.

درباره‌ی نحوه مهاجرت و وضعیت ایل طی مدت استقرارش در خراسان و شیراز، منبع موثقی در دسترس نیست. مرحوم فتح‌السلطان، که بیش از یک صد سال عمر کرد (وفات ۱۳۵۷) از قول عمویش ایمانعلی خان که یکصد و بیست سال

عمر گرده بود، نقل می کرد که: جانی بیگ، بزرگ ایل در سرحد عثمانی بوده است. سرخاب، یوسف و قاسمعلی خان برادران او بوده‌اند و قاسمعلی خان سرکرده نظامی ایل بوده است. در دوران آشوب و سقوط اصفهان، احمدپاشا از قاسمعلی خان قول عدم تعریض گرفته مناطق غرب ایران را به تصرف خود در می آورد. نادر در حمله به بغداد پس از غارت ایل امر، به کشنن قاسمعلی خان می دهد ولی با وساطت میرزا مهدی خان از کشنن او صرف نظر می کند. طوایف لک و آرخلو به خراسان عزیمت می کنند و قاسمعلی خان به خدمت نادر در می آید و به مقام میرآخوری می رسد. در بازگشت از هند به دلیل سرپیچی از امر نادر و به همراه آوردن غنایم مغضوب واقع شده و (به امر نادر گوش و یا بینی او را می بیند). وی در همین زمان در خراسان فوت می کند و در کنار سقاخانه حرم امام رضا به خاک سپرده می شود. به دنبال این حادثه، ایل شاهسون بغدادی اعتبار نخستین خود را از دست داده و در پی مرگ نادر از خراسان به شیراز مهاجرت کرده است. در شیراز، کریم خان زند به امید چیرگی بر دشمنان با علی خان شاهسون از تیره قاسملو پیمان اتحاد می بندد. پس از پیروزی کریم خان، علی خان شاهسون رئیس سواره نظام ایل شاهسون بغدادی در نزد او می شود. با مرگ کریم خان، ایل شیراز را ترک می کند و سرانجام توسط آقامحمدخان در منطقه ساوه مستقر می گردد.

وجود طوایف و تیره های همنامی چون: لک، آرخلو، احمدلو، موصلو، و قوتولو، بین ایل های بغدادی و قشقایی، و اظهار صریح عشاير متعلق به تیره توللی در هر دو ایل مبنی بر وجود همبستگی تاریخی با یکدیگر، جای شبهه ای در انتقال ایل شاهسون بغدادی از شیراز به منطقه ساوه باقی نمی گذارد. بعلاوه اینکه، ترانه ای بین عشاير شاهسون بغدادی وجود دارد که در وصف کوههای شیراز است و گوینده آرزوی گذر از آنها را می کند. نیز هنری فیلد از علی قوردلوهای کوهمره سخن می گوید که همنام با یکی از طوایف شعبه لک ایل شاهسون بغدادی است.

اما، نخستین سندی که حکایت از استقرار ایل بغدادی در بودباش کنوی اش می کند، به سال ۱۲۲۰ هـ، باز می گردد که طی آن ایل بیگی گری " طایفه شاهسون " بغدادی به همت خان از طایفه ساتلو داده شده است. هر چند جزو

استاد ملکی سندي به تاريخ ۱۲۰۰هـ، وجود دارد ولی نامي از شاهسون بغدادي در آن بردۀ نشده است.

طایفه‌های ایل شاهسون بغدادی

ایل شاهسون بغدادی از دو شاخه‌ی اصلی لک و آرخلو تشکیل شده است:

- لک:

کوسه‌لر، یاری‌جانلو، میختوندلو، دللر، قاراقویونلو، حاقی‌جانلو، احمدلو،
الی‌قوردلو، ساتولو، قوتولو، دولت‌وند، چلبلو، شرف‌لو، کرد.

- آرخلو:

قاسم‌لو، کلوند، موصولو (موسولو)، سولدوز، حسین‌خانلو، دوگر، کرم‌لو، قرنلو، خدرلو،
غريب‌لکلو، نقدورلو، اتك‌باسانلو، نلقاز (نيك‌کز)، خمسه‌لو، زيليفلو، ذولقارلو، آوار
يا کارون‌لو.

طایفه‌ی کوسه‌لر

کوسه‌لر نام طایفه‌ای بزرگ از ایل شاهسون بغدادی است که توسط شاه عباس در ائتلاف اتحاديه‌ی ایلهای تشکیل دهنده‌ی سپاهیان شاهسون قرار گرفت و پس از بازگشت آنان به عراق نادرشاه قریب به اتفاق آن‌ها را از منطقه‌ی کركوك و موصل به خراسان و افغانستان کوچاند. این ایل پس از استقرار در ایران، دوران صفوی، زند، افشار و قاجار در جغرافیای ایران جابه‌جا شده و در حوالی آذربایجان، قزوین، شيراز، اصفهان و تهران که پایتخت بوده‌اند، اسکان یافته‌اند. پیش از آخرین اسکان که در منطقه‌ای بین ساوه، همدان و قزوین بوده، دارای تاریخچه مشخص بوده و متعاقب آن در دوران پهلوی اول، مانند سایر عشاير کوچ رو تخته قاپو شده و

اسکان یافته است. اسکان عشایر این ایل و طایفه‌ها و تیره‌های وابسته را به شهرهای اطراف کوچانده و نسل امروزی این مردم هم اکنون در شهرهای تهران، کرج، ساوجبلاغ، قم، اراک، ساوه و برخی در روستاهای قدیمی اطراف ییلاق‌ها و قشلاق‌های گذشته، روزگار خود را سپری می‌کنند. به نظر روستایی کوسه‌لر از محل‌هایی باشد که زمانی این طایفه از شاهسون‌ها در آن سکونت داشته یا ییلاق و قشلاق آن‌ها بوده است. مقایسه لهجه‌ی روستاییان یا دامداران آن اطراف یا داستان‌های پیرمردها و پیرزنان باقی مانده، می‌تواند تا حدودی به روشن شدن این مطلب کمک کند. روایتی نیز در طایفه‌است که واژه‌ی کوسه‌لر، مخفف و ترکی شده‌ی واژه‌ی کوهسار و به معنی اهالی کوهسار است، چرا که در گذشته این طایفه بیشتر در منطقه‌های کوهستانی به سر می‌برده است.

کوسه‌لر بزرگ‌ترین طایفه‌ی شعبه‌ی لک ایل شاهسون بغدادی است. بر اساس گزارش‌های اسکان عشایر در عثمانی، در سال ۱۷۰۸ میلادی، جماعت حاجی بهاءالدین لو در قریه‌ی «کوسه‌لر» از توابع گلنار اسکان داده می‌شوند. در قرن نوزدهم نیز، بنابر تحقیقات فاروق سومر، طایفه‌ی کوسه‌لر در «نازیلی» ولايت آیدین زندگی می‌کردند. در داستان «دوقولوهای تُرك» خانم جاهید اوچوق از «مزرعه‌ی کوسه‌لر» یاد شده است. هم اکنون در شمال آنتالیا محلی به نام کوسه‌لر وجود دارد و افراد بسیاری نیز در محلات فاتح، بایرم پاشا، زیتون بورنو، باعچه لیاولر، کوچوک کوی، یدی کوله، باجیلار، قاضی عثمان پاشا، مرتر، حوجا مصطفی پاشا، و بکیرکوی استانبول زندگی می‌کنند که نام فامیل شان «کوسه‌لر» است.

طایفه‌ی کوسه‌لر شامل دو تیره‌ی اصلی است:

۱ - تیره‌ی خاصا - ۲ - تیره‌ی آلوار (لرها)

تیره اصلی خاصا: جانی لو (بزرگ) - قرابکلو - سرخابلو - یوسفلو - مدرم خانلو.

تیره آلوار(رهای) : خداویرنلو - تمیرلو - علیبگلو - کرلو - کیچکینعلی - کیتینعلی - شنبهلو - جمعهلو - یساولو - رمضانلو - چایچامورلو - کرداسدخان (قنبعلو) - ترکمن - سلمانلو.

ساختار اجتماعی ایل شاهسون

هرم سازمان تولیدی ایل شاهسون از خانوار آغا روبه تیره و طایفه ختم می‌شود. در گذشته ریاست طوایف را خان‌ها به عهده داشتند که امروز از مزایای اجتماعی - اقتصادی و سیاسی شایانی برخوردار بودند ولی قدرت آن ها در برابر خوانین ایلیاتی و سایر عشاير مانند قشقایی بسیار ناچیز بود. در رأس هر رده کوچک نیز مسئولی قرار داشت که آق سقل نامیده می‌شد.

ایل قشقایی

کلمه قشقایی از دو جزء قش و قایی تشکیل شده است. جزء اول نام شهری بوده در ترکستان قدیم (ازبکستان کنونی) که امروزه شهر سبز نامیده می‌شود. جزء دوم نام یکی از ۲۴ قبیله ترکان اوغوز می‌باشد. قبیله قایی پس از مهاجرت به سوی قفقاز و قبچاق و اقامت طولانی در آنجا چند قسمت می‌شود عده‌ای راهی ترکیه شده و امپراطوری عثمانی را تشکیل میدهند و عده‌ای راهی فارس و دامنه‌های زاگرس می‌شوند و ایل قشقایی را بنیان می‌گذارند. جالب اینجاست که سرزمین قوم قشقاییها از قبیله قایی از ترکان ساکن شهر قش (شهر سبز کنونی) و سرزمین قشقه دریا آمده‌اند. ایلی است ساکن فارس که به زبان تُركی تکلم می‌کنند. اصل آنان از قبیله قایی شهر قش در ایالت قشقاداریاست که بسوی قبچاق و قفقاز مهاجرت کرده و پس از اقامت طولانی در آنجا رهسپار فارس و ایران شده‌اند.

قشقایی یکی از ایلات بزرگ تُرک ایران است و از ایلهای بزرگ ایران از لحاظ جمعیت به شمار می‌رود. زبان قشقایی ها تُرکی قشقایی است که همانند و شبیه زبان ترکی آذربایجانی است. و در طبقه بندی زبانها، شاخه از زبان تُرکی آذربایجانی محسوب می‌شود قشقایی‌ها شیعه جعفری هستند و به آداب و رسوم خود علاقه‌مندند. مرکز اصلی این ایل استان فارس است. اما به دلیل وسعت اراضی و قلمرو در دیگر استان‌ها نیز ساکن می‌باشند، از جمله: کهکیلویه و بویراحمد، چهارمحال بختیاری (جونقان - بلداجی، بروجن، سامان)، خوزستان (هفتکل) و اصفهان (قسمتهایی از سمیرم، شهرضا، دهغان و فریدن). قشقایی‌ها در دوره‌های مختلف به تدریج به این سرزمین کوچیده و در آن ساکن شده‌اند. عشایر تُرک‌زبان در سراسر ایران پراکنده‌اند. استقرار ایلات تُرک در مناطق گوناگون ایران در دوران سلجوقیان، مغولان، تیموریان و صفویه شدت یافته‌است. البته برخی مردم شهر جونقان در استان چهارمحال و بختیاری را اصیلترین قشقایی‌هایی میدانند که بواسطه تبعید توسط شاهان صفوی به سرزمین بختیاری کوچانده شده‌اند. قشقایی‌های جونقان جزو بی‌باکترین و جسورترین ترکان ایران محسوب می‌شوند که از بدنه ایل جدا شده تا ضمن انقباض قدرتشان سرکش ترین ایلات بختیاری را به زانو درآورند که چنین نیز گردید و همه طوایف بختیاری مجبور به تمکین در برابر قدرت مردمان جونقان گردیدند.

طایفه‌های ایل قشقایی

این ایل تُرک از پنج طایفه بزرگ: کشکولی بزرگ، کشکولی کوچک، شش بلوکی، دره شوری، فارسی‌مداد و عمله تشکیل شده است. مبنای این رده‌بندی شمار جمعیت هر طایفه است که نخستین طایفه، بیشترین جمعیت را دارد. در برخی شهرها از جمله: نورآباد ممسنی و قادرآباد (حومه شیزار) عشایری هستند که اصیلیتی لر دارند. در برخی منابع تیره‌هایی مانند: «صفی‌خانی»، «گله‌زن» و چند تیره دیگر را جزء تیره‌های مستقل ایل قشقایی معرفی کرده‌اند. تیره‌های یاد شده، به ترتیب از تیره‌های طایفه فارسی‌مداد و شش بلوکی هستند. طایفه عمله، ابتدا جعفری‌بیگلو نام داشت و در زمان ایلخانی صولت الدوله برای رسیدگی به کارهای شخصی خان، گرد آوری حق مالکان، رسیدگی به کارهای کشاورزی، گله‌داری

ایلخانی و تنظیم امور ایلی از تیره‌های گوناگون ایل قشقایی و سران تشکیل شد. طایفه عمله یا عاملین اجرای دستورها و فرمانهای ایلخانی بزرگ، با آن که اکنون سمت و وظایف پیشین خود را از دست داده است، هنوز هم به نام «عمله» خوانده می‌شود. خانهای هر طایفه نیز گروهی خدمتگزار و کارگزار مخصوص دارند که آنها را نیز «عمله دور و بر خان» می‌نامند ولی جزو طایفه عمله نیستند.

سازمان ایل قشقایی به ترتیب از فرد تا ایل به صورت زیر است:

نفر - خانوار - بنکو - تیره - طایفه - ایل.

هر طایفه از چندین تیره و هر تیره از چندین «بنکو» و هر بنکو از چند خانوار تشکیل شده است؛ مثلاً طایفه عمله از تیره‌های: غجه‌بیگلو، شبانکاره، موصلو، جعفری‌بیگلو، طیبی، قره‌قانی، بهمن‌بیگلو، نمدى، گله‌زن و ... تشکیل و تیره غجه‌بیگلو از بنکوهای: کیخالو، نصرتی، قره‌لو، علی‌ونده‌لو، لر و ... تشکیل شده‌اند که هر یک نیز از تعداد زیادی خانواده تشکیل یافته‌اند.

حسینی فسایی در «فارس‌نامه ناصری» شصت و شش تیره از ایل قشقایی را نام برده است؛ ولی شماره تیره‌هایی که امروز جزو قشقایی است، بیش از این است. شاید گروهی از این تیره‌ها در گذشت زمان با سودجویی به ایل قشقایی پیوسته باشند.

در سازمان کنونی، هر خانوار یک سرپرست و هر ایشوم که از چند چادر گرد هم که در آن چند خانوار زندگی می‌کنند، تشکیل می‌شود. یک ریش سفید و هر تیره یک یا دو کدخدا و هر طایفه یک یا دو یا سه کلانتر دارد. کلانتران که از طبقه خانها هستند از جانب دولت برای رسیدگی به کارهای طایفه خود و برقراری امنیت و انضباط برگزیده می‌شود. یک یا دو افسر ارتشی نیز برای برقراری انتظامات ایل به نام افسر انتظامی از طرف ارتش برگزیده می‌شوند.

در سازمان کنونی ایل قشقایی، به دلایل خاصی، «ایل بیگی» یا «ایلخانی» (ریاست ایل) وجود ندارد. قشقایی‌ها معتقدند که در اوایل صفویه، به دستور شاه صفوی از مأمور افقار (درینت افقار) به زاگرس و سرانجام به فارس آمده و متوطن شده‌اند.

زبان قشقایی یا ترکی قشقایی یکی از زبان‌های شاخه جنوب غربی زبان‌های ترکی است که قشقایی‌ها بدان تکلم می‌کنند. مرکز ایل قشقایی، استان فارس است؛ اما در نواحی دیگر ایران همچون کهکلیویه و بویراحمد (گچساران و یاسوج)، چهارمحال و بختیاری (بلداجی، بروجن، سامان، هوره)، بوشهر، خوزستان (هفتکل و سایر نواحی) و اصفهان (سمیرم، شهرضا، دهاقان و فریدن) نیز کم و بیش سکونت دارند. زبان قشقایی ارتباط نزدیکی با زبان ترکی آذربایجانی دارد، و برخی زبانشناسان قشقایی را گویشی از آن زبان در نظر می‌گیرند.

کوچ قشقایی‌ها

قشقایی‌ها سه تا چهار ماه از سال را کوچ می‌کنند و بقیه سال را در بیلاق و قشلاق می‌گذرانند. عده‌ای از قشقایی‌ها نیز یکجوانشین شده، به کشاورزی و باقداری مشغولند یا به شیراز کوچ کرده‌اند. قشقایی‌ها بیشتر به دامپروری و گله داری می‌پردازنند؛ به همین جهت برای رسیدن به چراگاه پیوسته کوچ می‌کنند. قشقایی‌ها بجز دامداری، در بیلاق و قشلاق به کشاورزی نیز می‌پردازنند. این ایل در بیلاق با بختیاریها و در قشلاق با ایلهای بویر احمدی، خمسه، ممسنی مجاورند.

قشقایی‌ها دائمًا میان سرزمینهای سردسیر (بیلاق) سمیرم شش ناحیه، دامنه کوه دنا معروف به پادنا، سرحد چهاردانگه، کام فیروز، کاکان و پیرامون شهرهای آباده، صفاشهر، شهرضا، اردکان، کوه مرّه تا سرزمینهای گرم‌سیر (خشلاق) کرانه‌های خلیج فارس و پیرامون بهبهان، ماهور میلاتی، کازرون، فراش بند، قیر،

کازرون، خنج، افزره، (لارستان)، خشت، فیروزآباد، خواجه‌ای، دشتی و دشتستان برای رفتن به بیلاق و قشلاق کوچ می‌کنند و چنانکه یاد شد، معمولاً قادر نشینند.

چادر

نام مسکن عشاير آلاچيق است که از دو بخش تشکيل مى شود: بخش بالايي چادر (سقف آن) سياه چادر نام دارد و از موی بز بافته مى شود. بخش ديگر دیواره جانبی است که چيق (يا چيت) نام دارد و از ترکيب نی و موی پژو ساخته مى شود.

چادرهای ايلی را که «بوهون» خوانده می‌شود، از موی بز و به رنگ سياه می‌بافند. اين چادرها به شكل مستطيل است و از چند بخش گوناگون: سقف، لتفهای اطراف چادر، تيرکها، چند قطعه «كمج» يا «كمجه»، بندها، ميخهای بلند چوبی، ميخهای کوچک چوبی که به نام «شيش» خوانده می‌شود و لفاف يا «چيق» يا «نى چي» اطراف چادر تشکيل شده است. لتفها از جنس سقف و به رنگ سياه بافته می‌شوند. پهنهای لتف يك متر و درازاي آن نا معين است و گاهی تا ده متر می‌رسد. لتف ها با ميخهای کوچک چوبی «شيش» به سقف متصل می‌گرددند. تيرکها و كمجها نگهدارنده سقف چادرند. سر تيرکها در زير سقف، در سوراخ كمجها قرار می‌گيرد. شكل چادر در تابستان و زمستان فرق می‌کند. در زمستان بيشتر تيرکها در ميان و سراسر چادر قرار می‌گيرند و سقف را به شكل مخروط درمی‌آورند تا هنگام ريزش باران، آب از لبه سقف و به زمين بريزد. پيرامون چادر نيز جوی كوچکی حفر می‌کنند که آب باران در آن جاري می‌شود ولی در تابستان و بهار تيرکها را در اطراف چادر قرار می‌دهند تا سقف صاف و هموار باشد. در تابستان چادر تنها در بخشی که اسباب خانه و رختخوابها قرار می‌گيرد دیوار دارد. در زمستان و پايان پائيز سه طرف چادرها با لتف پوشیده می‌شود و تنها راه ورود و خروج، يك ضلع پهنهای چادر است. «نى چي» يا «چيق» حصيري است از نی که از درون، دورادور بخش پايین چادر گذاشته شود تا چادر، از ديد خارج، باران و سرما محفوظ بماند. باید دانست که بيشتر لوازم زندگی و خواربار و رختخواب و پوشак و وسائل ديگر را در جوالها و خورجинها و خوابگاهها يا چمدانها می‌گذارند و آنها را

در امتداد درازای چادر منظم و مرتب روی هم می‌چینند و گاهی یک جاجیم بزرگ منگوله دار و زیبا بر روی سراسر آنها می‌کشند.

جز چادرهای سیاه که چادر رسمی ایلی است، چادرهای برزنتی سفید یا اخراei رنگ دو پوشش آفتاب گردان یا مخروطی برای پذیرائی مهمانها و برای استفاده در جشنها و عروسیها نیز وجود دارد. در جشنها دامن این چادرها را بالا می‌زنند تا تماشچیان صحنه را بهتر ببینند. گاهی در درون این چادرها شستشو می‌کنند. چادرهای دو پوشش را در اصفهان می‌سازند. بجز این چادر، یک نوع چادر کوچک مستطیلی شکل از کرباس سفید رنگ نیز دارند که ویژه آبریزگاه است. چادر آبریزگاه به وسیله تجیری از میان به دو بخش مجزا تقسیم می‌شود و در قسمت وسط آن چاله کوچکی کنده‌اند.

پوشاك

پوشاك زنان قشقایي عبارت است از: چهار يا پنج دامن چیندار است که تنبان با زير جامه ناميده می‌شود. تنبان‌ها را روی هم می‌پوشند و هر کدام آنها از ۱۲ تا ۱۴ متر پارچه ساخته می‌شود. تنبان‌های زيری از پارچه‌های ارزان مانند چيت گلدار و دامنه‌های روبي از پارچه‌های بهتر مانند محمل يا زري و تور است و در پائين حاشيه تزئين دارد. پيراهم زنان تا ساق پا، يقه بسته و آستین بلند است و در دو طرف پائين چاک دارد که روی دامنه قرار می‌گيرد. اگر پيراهم از جنس ساده و گلدار نباشد، پيش سينه را پولک دوزي می‌کنند. روی پيراهم ارخالق کوتاهی با آستین سنبوسه‌اي می‌پوشند که از زري گلدار يا محمل است. بر دو گوشه کلاخچه‌اي (کلاهچه يا کلاهکي) سه گوش از جنس آرخالق کش می‌اندازند و پس از آنکه آن را سر گذاشتند، کش را به زير می‌آورند و موها را دور کش می‌پيچند. روی کلاخچه چارقد تور يا زري سه گوش بزرگي سر می‌کنند و آن را با سنجاقی محکم زير گلو می‌بندند و روی آن را از قسمت جلوی سر و بالاي پيشاني، دستمال کلاجي رنگي می‌بندند. و کلاجي را از پشت سر گره می‌زنند و قسمت زيادي آن را از پشت آويزان می‌کنند. پوشش پاي آنها كفش ساده يا گيوه ملكي است. جوراب

نمی‌پوشند. زیور دیگر زنان گلوبند زرین یا اشرفی همراه با دانه‌های میخک خوشبو و همچنین النگو و دست بند طلا است.

لباس مردان عموماً کت و شلوار است، ولی پوشак ایلی آنها ارخالق آستردار بلندی است که تا مچ پا می‌آید و آستین بلند و گشاد و چاک دار دارد و ساده یا گلدار است. زیر آرخالق پیراهنی به رنگهای گوناگون ساده یا راه با شلوار بلند آبی ساده یا راه راه می‌پوشند. کفش آنها گیوه ملکی ساخت آباده یا شیراز، یا کفش ساده مردانه است. بر روی آرخالق (در قسمت کمر) شال پهنه می‌بندند و کلاه دو گوشی از جنس کرک شتر به سر می‌گذارند. کلاه دو گوشی و پیره قشقائی‌هاست و به دستور ناصر خان، برای تمایز از ایلات دیگر، طرح شده است. این کلاه که به شکل تاج می‌باشد برای اینست که نشان دهد هر قشقایی برای خود یک شاه است. پیرو و جوان، بزرگ و کوچک به این کلاه علاقه خاصی دارند. «چقه» پوشک دیگری است که و پیره جنگ و شکار مردان قشقائی است. چقه را از پارچه پشمی آستین دار سفید رنگ و نازکی تهیه می‌کنند. بلندی چقه تا زانو و قسمت جلو آن مانند قبا چاک دار است. در پشت چقه بند رنگینی قرار دارد که «زنهاره» نامیده می‌شود و دو سر آن منگوله زیبایی دارد. این منگوله را قشقایی‌ها گومپول می‌نامند.

زنهاره روی شانه‌ها قرار دارد و دو سر آن از زیر بغلها می‌گذرد و در پشت به میان زنهاره گره می‌خورد. کار زنهاره جمع کردن و نگهداری آستینهای چقه در روی بازوan است.

برخی از پیشه‌های مردم

قشقائی‌ها در سردسیر و گرم‌سیر به کشاورزی و باغداری می‌پردازنند. محصولات آنها گندم، جو، برنج، حبوبات، سبزی، مرکبات و خرما است. کشاورزی بیشتر با اصول قدیمی و گاو‌آهن انجام می‌گیرد. زنان در همه کارها با مردان همکاری می‌کنند. پس از برداشت محصول و پرداخت حق مالکانه، زنان بقیه محصول را در خورجین‌ها و جوالها ذخیره می‌کنند یا به فروش می‌رسانند. بعلاوه تمام کارهای خانه به عهده زنهار است. دختران و زنان ایل هر صبح از کوه و دشت

هیزم سوخت خود را گرد آوری می‌کنند و پس از آن از رودخانه یا چشمه مشکهای آب را پر می‌کنند و به پشت می‌گیرند و به چادر می‌آورند. سپس گندم و برنج را در هاون‌های چوبی به نام «دیوک» می‌کوبند و پوست آنها را می‌گیرند. هنگام کوبیدن، آهنگ ویژه‌ای را زیر لب زمزمه می‌کنند که آهنگ «برنج کوبی» نامیده می‌شود. پس از آن آرد را خمیر و چانه می‌کنند و از آن نان می‌پزند. نان را روی ساج‌های فلزی می‌پزند. نخست ساج را روی اجاق جلوی چادر گرم می‌کنند. و سپس چانه‌های خمیر را روی نان بند پهنه می‌نمایند و روی ساج می‌اندازند تا پخته شود. تمام خوارکهای گوناگون دیگر نیز روی همین اجاق‌های جلوی چادر تهیه می‌شود.

زنان از شیر: کره، ماست، کشک، قره قروت، سرشیر و تهیه می‌کنند. ماست را در مشکهایی که به سه پایه چوبی متصل است می‌آویزند و آنقدر تکان می‌دهند تا کره و دوغ بدست آید. کار دیگر زنان بافت حاجیم، گلیم، گبه قالی، خورجین، خوابگاه و جز آن است. زنان و دختران نخست پشم گوسفند را با دوک می‌رسیند و پس از آن که آنها را رنگ کردنده به صورت کلاف برای بافت آماده می‌سازند. بافت با دارهای زمینی و با شانه فلزی که «کرکیت» نامیده می‌شود انجام می‌گیرد. در هر دستگاه بافت چند تن از زنان و دختران، مدت یک یا دو ماه کار می‌کنند تا یک قطعه حاجیم یا گلیم زیبای فشقایی بوجود آورند. نخست کلافها را سراسر دار می‌کشنند و از یک سو شروع به بافتن و طرح انداختن می‌کنند. دوخت پوشک خانواده نیز به عهده زنهایست و زنها نیز باید این هنر را بدانند به همین جهت مادران وظیفه دارند که دوزندگی را مانند بافت حاجیم و گلیم و قالی به دختران خود بیاموزند.

شقائی‌ها بیشتر نیازمندیهای روزانه خود را محدود و آسان می‌کنند و به وسیله خود ایل مرتفع می‌سازند. مثلاً آرایشگران بومی، گذشته از آرایشگری نوازنده‌گی را نیز به عهده دارند و در جشن‌ها و عروسیها ساز می‌زنند و می‌خوانند.

وسایل سواری: وسیله حمل و نقل و سواری شقائی‌ها در بیلاق و قشلاق اسب، شتر، قاطر و خر است و از شتر بیشتر برای بارکشی استفاده می‌کنند. خانهای

قشقائی برای سواری از اتومبیل هایی مانند: جیپ و لندرور استفاده می نمایند و بیشتر شان اتومبیل دارند.

شکار: یکی از سرگرمیهای مردان قشقائی در اوقات بیکاری شکار پرندگان و جانوران دیگر است که به وسیله تفنگ انجام می گیرد. قشقائی ها به شکار و تیراندازی و سواری بسیار علاقه مندند و بیشتر آنان در این فن مهارت زیادی دارند. در بین پرندگان، کبک و تیهو برای شکار محبوبیت زیادی دارد.

برخی از آداب و رسوم

قشقائی ها مردمانی سرخوش و دلشادند. به جشن، پای کوبی و رقص بسیار علاقمندند و از اندوه و سوگواری گریزان. در تمام سال تنها در ده روز آغاز محرم سوگواری می کنند. در جشن ها و عروسیها رقص چوبی (گروهی) زنان و مردان قشقائی بسیار زیبا و جالب است. در این جشن ها زنان و مردان هر یک دو دستمال در دست می گیرند و پیرامون یک دایره بزرگ می ایستند و با آهنگ کرنا و دهل دستمالها را تکان می دهند و با حرکات موزون پیش می روند. در رقص «ذرمه رو» یا چوب بازی نیز، مردان دوتا دو تا و به نوبت با چوبهای کوتاه و بلندی که در دست دارند به آهنگ ساز و دهل با یکدیگر می رقصند و مبارزه می کنند. در مراسم جشن و عروسی قشقائی ها رقص بسیار زیبا و جالب سنتی دارند.

قشقائی ها به نوشیدن چای علاقه بسیاری دارند و فرزندان خود را از کودکی به نوشیدن آن عادت می دهند. چای از نوشیدنی های عمومی قشقائی است.

مردم ایل فرمان بر و مطیع دستور خان ها هستند و هیچ قانونی را بالاتر از فرمان خان خود نمی دانند. هر گاه یکی از خانها یا کلانترها فوت کند، مصیبتی در ایل و طایفه او برپا می شود. قشقائی ها در مرگ خان یا کلانتر، مانند عزیزان و فرزندان خود متأثر می شوند. گورستانهای قشقائی در سر راه کوچ ایل قرار گرفته تا هنگام کوچ بتوانند برای مُردگان خود فاتحه های بخوانند.

به سبب علاقه‌ای که به خانه‌ای خود دارند برای آنها آرامگاه‌های باشکوه و استوار می‌سازند که سالیان متمادی پابرجا می‌ماند و هر سال هنگام کوچ قبر آنها را زیارت می‌نمایند.

آرامگاه عده‌ای از سران ایل قشقایی بویژه خانه‌ای طایفه کشکولی، در دامنه با صفات شاهدای اردکان با سنگ و شیروانی، به سبک مزار حافظ شیرازی ساخته شده و نظر بیننده را به خود جلب می‌کند.

بیشتر قشقایی‌ها همانند دیگر اقوام ترک، دارای چشمانی ریز، گونه برجسته، موی مشکی و صورتی گندوم گون هستند. در میان طایفه فارسی‌مدان (ایمور) و دره شوری گروهی سفید پوست با موی زرد یا بور نیز دیده می‌شوند. زنان قشقایی هرگز آرایش نمی‌کنند. تنها فرق زنان با دختران «چتر زلف» زنهاست. هنگام عروسی برای آرایش عروس این چتر زلف را درست می‌کنند. مردان قشقایی همیشه صورت خود را می‌تراشند و به بلند کردن سبیل علاقه خاصی دارند.

مشاهیر ایل قشقایی

از بزرگان این ایل می‌توان به آیت الله جهانگیر خان قشقایی اشاره کرد. او که تا ۴۰ سالگی همراه ایل کوچ می‌کرده و از تحصیلات مکتبی ابتدایی برخوردار بوده، در سفر به اصفهان برای تعمیر سه تار خود با فردی برخورد می‌کند که به او توصیه می‌کند دنبال علم برود. از شاگردان برجسته ایت الله می‌توان به مرحوم شاه آبادی استاد عرفان حضرت امام (ره)، آیت الله بروجردی، شهید مدرس، نخودکی اصفهانی و اشاره کرد. وی در شب ۱۳ رمضان دارفانی را وداع گفتند و در «تخت فولاد اصفهان» به خاک سپرده شد.

یکی از شخصیت‌های به نام، اسماعیل خان قشقایی معروف به صولت‌الدوله سردار عشاير در جنگ با نظامیان انگلیسی است. (متولد ۱۲۵۲ قمری)، وی چندین بار به مقام ایلخانی قشقایی رسید. صولت‌الدوله در شانزدهم مهر ۱۳۱۱ در زندان قصر تهران درگذشت.

حاج ایازخان قشقایی نویسنده سفرنامه حج و عتبات عالیات در دوره احمدشاه قاجار (نویسنده اولین سفرنامه قشقایی) از دیگر بزرگان قشقایی است. وی مشاور و معتمد اسماعیل خان صولت‌الدوله قشقایی، متولد ۱۲۸۷ قمری (۱۲۴۸ خورشیدی)، وفات ۱۳۵۸ قمری (۱۳۱۸ خورشیدی)، از مشاهیر قشقایی در دوران جنگ جهانی اول به شمار می‌رود.

محمدابراهیم مخلص به ماذون قشقایی، شاعر، متولد سال ۱۲۴۶ قمری، از تیره قادرلو بوربور طایفه عمله، وفات در سال ۱۳۱۳ قمری. ماذون اشعار عارفانه و عاشقانه دارد و مرحوم شهباز شهبازی (نخستین گردآورنده اشعار شعرای قشقایی در کتابی به همین نام) او را بزرگترین شاعر قشقایی می‌داند.

آموزش عشايری

نخستین بار مدرس در سال ۱۳۰۳ در مخالفت با سیاست تخته قاپو و اسکان عشاير در پیامی که به دست رحیم‌زاده صفوی، مدیر روزنامه آسیای وسطی، برای احمدشاه فرستاد، چنین نوشت: «آیا تربیت ایلات غیر از تخته قاپو راهی ندارد؟ آیا نمی‌توان برای ایلات مدارس سیار عشايری و برنامه مناسب درست کرد که اصول وطن‌پرستی و مسایل صحی و بهداری و وسائل ضروری فلاحتی به آن‌ها آموخته شود.» اما این اندیشه چندان مورد توجه قرار نگرفت.

برنامه ریز و بنیانگذار آموزش عشایر و مدارس عشایری، پروفسور محمود حسابی است که در سال ۱۳۳۰ که به عنوان وزیر فرهنگ در کابینه دکتر مصدق فعالیت می‌کرد و اقدام به ایجاد اولین مدارس عشایری نمود. سپس در زمان دولت پهلوی توسط محمد بهمن بیگی این مدارس بار دیگر پا گرفت.

اتومبیل نیسان قشقایی

شرکت اتمبیل سازی معروف ژاپنی نیسان در سال ۲۰۰۷ میلادی مدل جدیدی از اس. یو. وی شاستی بلند خود، با نام نیسان قشقایی به بازار ارائه کرد. این شرکت دلیل نامگذاری این ماشین را مشهور بودن افراد ایل قشقایی به سخت کوشی، قدرت و امنیت عنوان کرده است. این نوع نامگذاری برای دومین بار است و برای بار اول این شرکت نام یک ایل مغربی را برای یکی از ماشین‌های خود انتخاب کرده بود.

فارسی مدان

فارسی مدان یکی از طایفه‌های ایل قشقایی است. این طایفه خود ۲۵ تیره دارد. طایفه فارسی مدان که امروزه از طایفه‌های قشقایی به شمار می‌آید، پیش از قشقایی‌ها در منطقه اقامت داشته‌اند و در تاریخ‌ها نامی از آن‌ها برده شده‌است.

طایفه فارسی مدان سابقاً پادنا بیلاق و در اطراف کوه گیسگان قشلاق می‌کردند، بعد اراضی سرمشهد و سپس منطقه دایین به آن اضافه شد. امروزه گروه‌هایی از طایفه فارسی مدان در حوالی اراک (عراق) و تهران زندگی می‌کنند و پاره‌ای از آنها هنوز به عراق معروفند. به نظر می‌رسد بعدها به فارس کوچیده‌اند.

در میان مردم طایفه فارسی مدان شاهنامه و شاهنامه‌خوانی اهمیت ویژه‌ای دارد.

دره‌شوری

دره شوری نام یکی از طوایف ایل بزرگ قشقایی و همچنین نام یکی از نژادهای اصیل اسب پرشین (امروزه میگویند اسب نژاد عرب) که در طایفه دره شوری از ایل قشقایی پرورش می‌یابد و از اصیل‌ترین اسب‌های دنیا می‌باشد. نام دره شوری از نام محل بیلاقی آنها (دره شور) گرفته شده است. اینان پس از ورود به فارس در این ناحیه سکونت کرده‌اند. دره شور از محل (سمیرم) (امروزه، جزء مراکز بیلاقی این طایفه است.

دره شوری، یکی از طوایف نیرومند و مشهور ایل قشقایی است. تعدادی از مردم این طایفه "تخته قاپو" گردیده و بقیه هم در حال "اسکان" می‌باشند. امار معاش آنان از گله داری و زراعت غلات است. منطقه سردسیر آنان پیرامون سمیرم، دردشت، خسروشیرین، سولیجان، سِمیرم علیا، قورتپه، سیاه و کلک سِمیرم و کرم آباد است و گرم‌سیرشان: دوگندان، حسین آباد، سر مشهد، جَرِه، خشت، باشت و بابوئی، مَمَّستَنی، گوراسپید، هفت دشت ماهور، کوهمره توران، کوه براق، بشارگان، کوه سرخ، پیرامون کازرون، هفت دشت، پیر سرخ باشت، کوه سیاه و قره دشت براق است.

این ایل در حقیقت یک طایفه بوده است که در فهرست‌های فارس‌نامه و فرمانفرما ذکر شده است. بعد از قدرت یافتن خانهای دره شوری که نسبتی با ایلخانهای قشقائی نداشتند، بسیاری از طوایف اطراف بیلاق و قشلاق خود را به اطاعت وا داشتند و به صورت یک واحد یک پارچه ایلی در آوردند و خود قدرتی در مقابل ایلخان ایجاد کردند. در حال حاضر "دره شوری" یک ایل است متشکل از طوایف مختلف که آنها با هم هیچ نسبتی فامیلی ندارند، تنها از نظر تشکیلاتی و سیاسی یک واحد هستند.

خانهای طایفه دره شوری در سالهای اخیر به زراعت و باغداری توجه زیادی کرده‌اند و گروههای زیادی از آنها به زندگی یکجا نشینی پرداخته‌اند. طایفه دره

شري يكى از طوایف پر جمعیت ايل قشقایي است و مردم آن به داشتن و پرورش اسب معروفیت دارند.

طوایف ایل دره شوری:

بایات (بیات) آبیل کرلی - آریقلی - آسلامانلی=آسلامانلی - آغا کیخالی - آغ
تومانلی - آهنگر - ایاز کیخایی (دره شوری)-فرهنگ دره شوری - سترگ (دره
شور) - ایمانلی - باغير کیخالی - بهرام کیخالی - بوگر - بول وئردی - تله بازلى
- جانبازلى - جلاللى - جثيرانلى - چاربونچا (قیریخلی، عربلى، عشیرلى، على
مردانلى) - چارده چریک - چاریقلی - حاجى ده وه لى - حاجى محمدلى -
خثیراتلى - درزى - دؤندولو - دؤنە لى - رکە-زىگر - زنگنه - رئیلابلى - سادات
- سگىز - شاقى - شاهين کیخالی - صاديقلى - طاهار کیخالی - طئىپلى(طېپلى)
- عمله- عوثمانلى - قابزلى (قابلۇلۇ) - قره جوللو - قره چە بى - قره خانلى(قرە
کیخالى) - قره گچىلى - "قره قانلى(قراقونلى)" - قورد - قيرمىزى - قيمىلى
- كاستا تاراش (كاسە تراش) - كريملى - كۈزۈنگلۇ(كىزىنلى) - كورانلى - كور به
كوش - گرمە سئرى (گرمىسىرى) - گؤبىجه لى - گولابلى - لک - مقصودلو -
موصللو - مئهدى کیخالى - مىش بىسيار - ندىرلى - نفر - نزە لى - نىيم آردى
(نىيم ارده لى) - زىر خانلى-وندا - هومت على کیخالى و...

ترکمن

ترکمن‌ها یکی از اقوام ترک‌تبار آریایی آسیای میانه هستند که عمدتاً در ترکمنستان، شمال غرب افغانستان، گرگان و شمال شرق ایران سکونت دارند. آن‌ها به زبان ترکمنی از زبان‌های ترک‌تبار شاخه اغوز غربی سخن می‌گویند و بیشتر آنان مسلمان سنی و پیرو مذهب حنفی هستند.

ترکمن‌ها که در گذشته اغوز یا غُز نیز نامیده می‌شدند، شاخه‌ای از ترکان آسیای میانه‌اند که از عهد قدیم در صحراهای وسیع بخش سفلای رود سیحون و بین دریای آral به زندگی کوچ نشینی روزگار می‌گذراندند. تا حدود قرن هفتم میلادی ترکمن‌ها جزئی از قوم بزرگ ترک بودند. در این سالها به دنبال اضمحلال امپراطوری گؤک تؤرك‌ها (ترکان آسمانی)، گروهی از ترکها که اغوز نامیده می‌شدند، از آنان جدا شده از ناحیه ارخون به طرف آral و سیردریا کوچ کردند.

واژه‌های ترکمن و ترکمان در گذشته به تمامی قبایل ترک‌تبار اغوز به‌ویژه طایفه‌های کوچنشین گفته می‌شد که این معنا اعم از کاربرد قوم ترکمن امروزی است.

پراکندگی

ترکمن‌های ایران بیشتر در جنوب شرقی دریای خزر و در ترکمن صحرا و اطراف رودخانه اترک و گرگان رود سکونت دارند. از لحاظ استانی، سکونتگاه‌های ایشان در استان‌های: گلستان (بیشتر بخش شمالی استان)، خراسان رضوی (روستاهایی در نوار مرزی شمال استان و تربت جام) و خراسان شمالی (منطقه راز و جرگلان شهرستان بجنورد) پراکنده است. از شهرهای مهم ترکمنان در ایران می‌توان: بندر ترکمن، گنبد قابوس، کلاله، آق قلا، گمیشان، مراوه‌تپه و اینچه‌برون را نام برد.

موسیقی ترکمنی

ساز اصلی در موسیقی ترکمنی، تامدیره یا تنبوره و یا همان دوتار است. همچنین نواختن کمانچه و نی نیز در بین ترکمنان رواج دارد و در دهه اخیر برخی، به اجرای نغمات این موسیقی با سازهای الکترونیک روی آورده‌اند.

تاریخچه

نام ترکمن از قرن پنجم هجری (یازدهم میلادی) نخست به شکل جمع فارسی «ترکمانان» توسط نویسنده‌گان ایرانی مانند گردیزی و ابوالفضل بیهقی استعمال شده و به همان معنی اغوز در ترکی و غز در عربی و فارسی به کار رفته است.

غزان نخست در مغولستان داخلی (در شمال چین و جنوب جمهوری مغولستان) واقع است (ترکستان) سکونت داشتند و در کتبیه‌های اورخون متعلق به قرن هشتم میلادی، ذکر ایشان در مغولستان رفته است. اغزان مزبور را ترک محسوب داشته‌اند نه ترکمان. ترکمانان را فقط در جانب مغرب یاد کرده‌اند. نخست با تلفظ «تو کو مونگ در دانشنامه چینی سده هشتم میلادی . به قول تونگ تین، واژه توکومنگ نام دیگری است که به کشور سوک تاک یعنی کشور آلانان اطلاق شده و اینان در آغاز تاریخ میلادی در مشرق تا مسیر سفلای سیردریا مستقر بودند و آنجا در قرن چهارم هـ. ق (دهم میلادی) مقر اصلی اغزان بود. در کتب جغرافیایی عرب، ترکمان (الترکمان یا الترکمانیون) فقط توسط مقدسی در شرح چند شهر واقع در شمال و شمال غربی «اربیجان» یا «سیرام» - که موقعیت آن درست معلوم نیست- آمده در باب اصل واژه ترکمان در قرن پنجم به درستی معلوم نیست که آن را از ترکیب فارسی «ترک مانند» گرفته باشند.

در گذشته ترکمن نام عمومی بسیاری از اقوام ترکبار به ویژه اقوام اغوز مسلمان کوچنشین بود و نه صرفاً قومی که امروزه ترکمن نامیده می‌شود و شامل طوایفی است که در شرق دریای خزر از رود جیحون تا شمال خراسان و رود گرگان

سکونت داشته‌اند. هم‌اکنون نیز گروههایی در عراق و سوریه به ترکمن معروفند. برخی از این اقوام اغوز موفق به تشکیل دولت‌های بزرگی در ایران دوره اسلامی شدند مانند:

- سلجوقیان
- قره قویونلو
- آق قویونلو
- افشاریه
- قاجاریه

مازندرانی‌ها (مازنی‌ها - طبری‌ها)

مردمان مازندرانی به مردمانی که به طور کلی دارای پس‌زمینه قومی مازندرانی هستند، و به زبان مازنی یا طبری صحبت می‌کنند، گفته می‌شود.

زبان

مازندرانی، زبان بومی **تپوری‌ها** (طبرستانی‌ها) یعنی ساکنان اصلی استان‌های: مازندران، گلستان، و مناطق شمالی استان‌های تهران سمنان می‌باشد. ساکنان مناطق مختلف آن را به نام‌های مختلفی می‌شناسند، به ویژه پس از جدایی استان گلستان در سال ۱۳۷۶ شمسی (۱۹۹۷ میلادی و ۱۵۰۸ طبری) مردم آن دیار ترجیحاً خود را تبری (تپوری) می‌شناسند. همچنین در کوهپایه‌های جنوبی البرز (حومه تهران)، علاوه بر نام مازنیکی (مازندرانی) با نام بومی گیلکی نیز شناخته شده است.

در میان زبان‌های ایرانی، این زبان بیشترین آثار نوشتاری را در طی سده‌های دهم تا پانزدهم میلادی، به خود اختصاص داد؛ که با حکومت مستقل و نیمه مستقل اسپهبدان در طبرستان (تبرستان) این وضعیت بدست آمده است. کارهای بزرگ و ارزشمندی به این زبان نوشته شد که غیر از برخی خردمنوشتارهای میان مطالب مرتبط به مازندران در فارسی؛ همگی از بین رفته‌اند. مازندرانی متعلق به گروه زبان‌های شمال غربی ایرانی بوده و از لحاظ زبان‌شناختی با فارسی به صورت دوچانبه غیر مفهوم می‌باشد، ذکر این نکته بایسته است که برخلاف تصور بیشتر غیر مازندرانی‌ها، زبان طبری همان زبان گیلکی گیلانی نیست. اگر چه برخی گیلانی و مازندرانی را یکی می‌دانند، این امر درست نیست و گیلکی زبانی جدا از مازنی (طبری) است.

پراکندگی جغرافیایی

این مردم در زبان مازندرانی به نام طبری خود را می‌شناسند و به صورت کم یا زیاد در استان‌های گلستان، تهران (مناطق شمالی و ارتفاعات تهران)، سمنان، گیلان (تا رودسر و لنگرود)، و سایر نقاط ایران گسترده شده‌اند.

گاهشماری طبری / تبری (مازندرانی) :

نوعی از گاهشمار ساسانی است که در آن سال برابر ۳۶۵ روز و شامل دوازده ماه ۳۰ روزه بوده‌است.

معادل شمسی	ماههای تبری
۲ مرداد - ۳۱ مرداد	۱ - فریدنه ما
۱ شهریور - ۳۰ شهریور	۲ - کرجه ما
۲ - هره ما (غرب مازندران : خره ما)	۳ - هره ما
۳۰ مهر - ۳۱ آبان	۴ - تیر ما
۳۰ آبان - ۳۱ آذر	۵ - ملازه ما
۳۰ آذر - ۳۱ دی	۶ - شربونه ما
۳۰ دی - ۲۹ بهمن	۷ - میر ما
۳۰ بهمن - ۲۹ اسفند	۸ - اونه ما
۳۰ اسفند	«شیپنگ»
۱ - ۳ فروردین	«بیتک»
۴ فروردین - ۴ اردیبهشت	۹ - ارکه ما
۵ اردیبهشت - ۳ خرداد	۱۰ - ده ما
۴ خرداد - ۲ تیر	۱۱ - ونه ما
۳ تیر - ۱ مرداد	۱۲ - نوروز ما

تاریخچه و مشخصات

مبداء آن مرگ یزدگرد سوم در سال ۳۱ هجری بوده و به وسیله اسپهبد «گیل ژاماسپی» از اسپهبدان طبرستان رواج یافته است. امروزه نیز در برخی مناطق مازندران کاربرد دارد. از آنجا که دوازده ماه سی روزه برابر سیصد و شصت روز خواهد شد، پنج روز اضافه محاسبه نمی شود. پنج روز اضافه هر سال پتک نامیده شده و به آخر سال اضافه می شود. اهالی سعی می کنند که این پنج روز را در دامان طبیعت به استراحت بگذرانند. به شش رور اضافه سالهای کبیسه ششک گفته می شود.

تیمور قاجار (همدوره محمدشاه قاجار) ماههای طبری را چنین می شمارد:

دگرهست مرداد و شروین و میر	سیوماه و کرج و هره ماه و تیر
زبی و همن و هست نوروز اخیر	چو اونه مه و ارکه ماه است و ده
به آئین هر کس صغیر و کبیر	پتک را بدان خمسه زائده

درباره مبدأ تقویم تبری نظرات متفاوتی ارائه شده است و مبدأ آنرا اسپهبدی (۲۴ شمسی)، یزدگردی، خراجی (۱۱ ق. ه) و یا باستانی می نامند. اما آنچه امروزه مشهور است بر اساس محاسبات نصرالله هومند آغاز آن باستانی و برابر با دوم مرداد ۱۳۳ سال پیش از هجرت، مصادف با پادشاهی قباد ساسانی و حاکمیت فرزندش کیوس بر ساتراپ تبرستان می باشد. وی معتقد است که در این سال مردمان تبرستان با برقراری یک روز کبیسه به نام ششک، سال را از گردش باز داشتند و از این رو آن را مبدأ در نظر گرفت. از اینرو این تقویم با تقویم هجری

خورشیدی ۱۳۳ سال تفاضل دارد که بعلت تفاوتشان در سر سال از اول فروردین تا اول مرداد این تفاضل ۱۳۲ سال می‌باشد.

(بطور مثال: سال ۱۳۹۰ هجری خورشیدی مصادف است با ۱۵۲۳ طبری).

سال طبری دوازده ماه است با فردینه ما از ۲ مردادماه هجری خورشیدی آغاز می‌شود و هر ماه ۳۰ روزه دارد. مانند تقویم باستانی دارای پنجه می‌باشد که «پیتک» نام دارد و با پنج روز اول فروردین هجری خورشیدی برابر است و در سالهای کبیسه ۳۰ اسفند با روز کبیسه «شیشک» برابر است. سراسال تقویم طبری با داشتن کبیسه گیری یکنواخت چهارساله نسبت به تقویم رسمی گردان بوده است و زمانی که به ۲ مردادماه خورشیدی رسیده است، از نظر کبیسه گیری با تقویم رسمی هماهنگ شده است و سراسال آن تثبیت شده است. این روز بعلت تناسب فصلی سراسال گرفته شده و تشییت گردیده است. و از سویی روز کبیسه «شیشک» با این محاسبه با ۳۰ اسفند مطابقت دارد.

این گاهشماری با قرائتی دیگر (غیررسمی و قدیمی‌تر) در تطبیق با تقویم هجری خورشیدی سال آن از ۳ مردادماه تثبیت شده و شروع می‌شود و در ماههای پاییز و زمستان با تقویم هجری شمسی مطابق است. در سالهای عادی، روز اول فروردین با ۳۰ اونه ما تبری و پنج روز بعد با پیتک (۵ روزه) و در سالهای کبیسه شش روز اول فروردین برابر با شیشک (۶ روزه) برابر است.

حاجی خانلو

حاجی خانلو نام طایفه‌ای است که در سابق از مهمترین طوایف شاهسون محسوب می‌شده است. قشلاقشان سولوک و ایلچی و بیلاق اجدادیشان اطراف چالداغ است. هم اکنون تعداد بیشتری از این طایفه اسکان یافته و در آبادی‌های حومه شهر پارس آباد ساکن هستند. این طایفه برخلاف اکثر طوایف که از خاک عثمانی مهاجرت کرده‌اند، بعد از جنگهای ایران و روس از اطراف شکی به معان آمده‌اند. سلیم خان شکی والی آن شهر چون از کمک فتحعلی شاه مأیوس شد قبل از تصرف شکی از سوی سپاهیان روس، از آنجا بیرون آمد و با هشیاری تمام از میان سپاهیان روس گذشته و خود را به عباس میرزا رساند و پس از انعقاد قرارداد بین روس و ایران، از پذیرفتن تبعیت روس خودداری کرد و قبیله خود را به این سوی مرز مهاجرت داد. افراد مطلع می‌گویند محل حکمرانی حاکم شکی یعنی سلیم خان شکی امروزه با نام خانسرا مورد بازدید توریسم واقع است و همانند بقیه شیخ صفی الدین اردبیلی بازدید کننده زیادی را به خود جذب می‌کند. سلیم خان بین «بوران» و «آقامحمدیگلو» سکته کرد و فرزند رشید او حاجی خان شکی از سوی فتحعلی شاه حاکم کرمانشاه شد و تیول بران تا کدوک صلوات به پاس خدمات ارزنده خود و پدرش در جنگهای ایران و روس به وی واگذار شد. حاجی خان شکی فردی دیندار و مذهبی بود و به علت اختلافات و مشکلاتی که مردم کرند در رواج کارهایی که علیه مذهب تشیع به عمل می‌آورند با آنها مبارزه کرد و در کرند کشته یا «شهید» شد. و قبیله وی زیوه و حوالی را به سکونت خود برگزیدند. پسرش اسماعیل خان شکی قلعه بزرگی در آن آبادی بنا نهاد که هنوز خرابه‌های آن در زیوه مشهور است و یکی از سرکردگان ناصرالدین شاه محسوب و منصب مین باشی داشته است. پسرش احمد خان مختار نظام که فرماندهی کل دولتی اردبیل را بر عهده داشت در جنکهای جنکلی‌ها به سال ۱۲۹۹ کشته شد و از فرزندانش غلامحسین خان و داود خان صاحب اختیاری در محل ماندند و بقیه فرزندانش به تهران و جاهای دیگر کوچ کردند.

تاجیک

تاجیک نامی عمومی است که بر اقوام آریایی ایرانی تبار و فارسی‌زبان که از کهن‌ترین زمان در آسیای مرکزی و افغانستان زندگی می‌کردند اطلاق می‌شود که وطن اجدادی آن‌ها افغانستان، تاجیکستان و جنوب ازبکستان می‌باشد. امروزه افزون بر این مناطق، در ایران و پاکستان نیز به سر می‌برند.

مردم تاجیک از نظر زبان، فرهنگ و تاریخ بسیار نزدیک به فارسی‌زبانان ایران هستند.

نام‌های دیگر برای مردم تاجیک، فارسی، پارسیون (فارسی‌زبان) و دهقان می‌باشد. تاجیک‌های چین، با وجود این که به نام تاجیک شناخته می‌شود به زبان‌های ایرانی شرقی صحبت می‌کنند و از تاجیک‌های ایرانی متمایز هستند.

خاستگاه واژه تاجیک و کاربرد آن

خاستگاه واژه تاجیک نامعلوم است. شرح و بیان معنای این واژه تاریخی در چند مقاله علمی تحلیل و بررسی شده‌است. در اینجا دیدگاه‌های چند تن از دانشمندان به طور فشرده در مورد تاریخ واژه تاجیک درج شده‌است:

- تاجیک نام قبایل داها بوده، پارت‌ها و اشکانیان دئی، تاجیک و دجیک خوانده می‌شندند.
- تاجیک نامی است که ترکها بر ایرانیان نهادند. از آنجا که ایرانیان پارسی کلاهی تاج مانند بر سر مینهادند.
- تاجیک از تای است و هم‌ریشه با کلمه یونانی تگاس به معنای پیشوا و ددیک.
- تاجیک از ریشه ترثی در زبان سکایی است.

- تاجیک هم ریشه‌است با نام مردم ایرانی تات.
- تاجیک صفت منسوب است از واژه تاج.
- تاجیک صفت منسوب است از نام قبیله عربی طای.
- تاجیک صورت دیگری از تازیک و تازیک به معنای عرب است.

بر اساس چند پژوهش خاورشناسان تاریخ، تشریح واژه تاجیک در نیمه اول قرن ۱۹ مورد توجه دانشمندان غرب قرار داشته است. در سال ۱۸۲۳ میلادی، کلابرودت در یک مقاله اش در مورد مردم بخارا با استناد به تحقیقات به چاپ نرسیده ژ. سن مارتین آورده که تاجیک (فارسی زبانان ساکن فارس، افغانستان، تخارستان و ماوراء النهر) همان نام قبایل دئی بوده، پارتها و اشکانیان که دئی، تاجیک و دجیک خوانده می‌شدند، با این نامها یاد می‌گردیدند. سه شکل آوایی این نام دئی، تاجیک و دجیک از نگاه آواشناسی قابل قبول است. از این جا چنین برمی‌آید که پارتها خود را تاجیک می‌نامیدند.

گروهی دیگر از دانشمندان بر این باورند که تاجیک واژه ایرانی شرقی است، که شاید توسط باشندگان آسیای میانه بر عرب‌های فاتح منطقه اطلاق می‌شده و ریشه این واژه به طایفه عربی طای (تازی) برمی‌گردد و این واژه از قرن یازدهم به بعد به مردم ایرانی مشرقی اطلاق می‌شده. این فرضیه با آوردن چندین دلیل قاطع در آغاز سالهای ۵۰ رد شد. یکی از دلیلهای استوار در مورد ارتباط نداشتن نام تاجیک با تازی (عرب)، نامیدن تاجیک بر ساکنان آسیای میانه (همسایگان مردم چین) و (حتی باشندگان داخل ایران) توسط تبتی‌ها می‌باشد که این دلیل قبل نامعلوم بود.

دانشمند دیگر آ. برنشتام پیدایش نام تاجیک را قبل از دوران عرب دانسته، آن را به زبان تاجیکی کهن مردمان تخارستان به هزارساله قبل از میلاد نسبت می‌دهد و نام تاجیک را از ریشه تڑی در زبان سکایی می‌داند.

عده‌ای از دانشمندان غرب و چند تن از دانشمندان روس بر اساس شکل فارسی میانه واژه تاجیک یا تازیک به معنای عرب، نام تاجیک را نیز به عرب نسبت

داده‌اند. اما این همگونی یا شباهت آوایی در ربط دادن نام این دو مردم مختلف را گروه دیگر دانشمندان با آوردن دلیلها رد می‌کنند.

ارتباط نام تاجیک با تات نیز از نگاه زبان‌شناسی و تاریخی رد گردیده است. در تحقیقات بعدی در رابطه با واژه تاجیک، بنیاد ایرانی این واژه را همچون نام مردمان آریایی این سرزمین ثابت می‌کند. فرهنگنامه‌های پارسی دری یا کلاسیک نیز در شرح نام تاجیک معلومات آورده‌اند که ذکر چندی از آنها به خاطر ارتباط نداشتن آن به تازی به معنای عرب مهم می‌باشد. احتمله تازیک غیر عرب و غیر ترک (شرفنامه منیری)؛ تازیک و تازیک بر وزن و معنی تاجیک است که غیر عرب و ترک باشد (برهان قاطع)؛ طایفه غیر عرب باشد، آن که ترک و مغول نباشد، در لغات ترکی به معنی اهل فارس نوشته اند (غیاث اللغات، آندراج). در برخی فرهنگ نامه‌ها شرح دیگر این نام نیز جای دارد.

در لغتنامه انگلیسی آکسفورد، تاجیک را یک پارسی و کسی که نه عرب و نه ترک باشد، تعریف شده است.

بهار در سبک‌شناسی آورده: ایرانیان از قدیم، به مردم اجنبی تاجیک یا تازیک می‌گفته‌اند، چنانکه یونانیان برابر و اعراب اعجمی یا عجم گویند. این لفظ در زبان فارسی دری نو، تازی تلفظ شد و رفتۀ رفته خاص اعراب گردید، ولی در توران و مواراء‌النهر لهجه قدیم باقی و به اجانب تاجیک می‌گفتند و بعد از اختلاط ترکان آلتایی با فارسی‌زبانان آن سامان، لفظ تاجیک به همان معنی داخل زبان ترکی شد و فارسی‌زبانان را تاجیک خوانند و این کلمه بر فارسیان اطلاق گردید و ترک و تاجیک گفته شد.

به حال، اثبات اینکه واژه تاجیک پیش از تسخیر آسیای میانه توسط ترکان کاربرد داشته، بسیار مشکل است و اینکه از قرن پانزدهم به بعد، باشندگان ایرانی منطقه خود را تاجیک می‌نامیدند تا خودشان را، از تُرک‌ها تمیز دهند. همنچنان که شاعر میر علی شیرنوایی هم این را گفته است.

در ادبیات ترکی-فارسی فاتحان تیمور و بایر، واژه تاجیک به منشی‌های فارسی زبانی اطلاق می‌شده که به زبان عربی تحصیل کرده‌اند. در دوره صفوی، تاجیک به مدیران و نجیب زادگان دربار اطلاق می‌شده که به جنبش قزلباش مرتبط بودند.

استاد محیط طباطبائی پژوهشگر و محقق تاریخ ایران می‌فرماید: ایرانیان را در جنوب سرزمین پهناور ایران بزرگ به جهت تمایز از اقوام عرب، عجم می‌نامیدند و همان قوم بزرگ ایرانی در شمال ایران زمین و به منظور تشخیص از اقوام ترک، تاجیک نامیده می‌شد. پس تاجیک همان عجم و پارسی زبان است.

به گفته میرزا شکورزاده، پژوهشگر تاجیک و نویسنده کتاب تاجیکان در مسیر تاریخ، بر اساس پژوهشها مردم پارسیگوی در بسیاری از نقاط آسیای میانه، ایران و افغانستان و حتی کشمیر و کاشغر خود را تاجیک معرفی کرده‌اند. واژه تاجیک در ادبیات کلاسیکی فارسی زیاد کاربرد شده و کاربرد آن غالباً در برابر ترک و عرب صورت گرفته است:

مثلًاً سعدی می‌گوید:

شاید که به پادشاه بگویند
ترک تو بريخت خون تاجیک.

و یا جامی اشاره‌ای دارد در باره علیشیر نوای که:

او که یک تُرك بود و من تاجیک
هردو داشتیم خویشی نزدیک.

و باز سعدی در جای دیگر می‌گوید که:

نگار تُرك و تاجیکم کند صد خانه ویرانه
به آن چشمان تاجیکانه و مزگان ترکانه.

همین طور، وقتی که ما به متون، چه نثر و چه نظم فارسی مراجعه می‌کنیم، درمی‌یابیم که در تمامی این متنها، از روزگار سعدی به دوران ما، کلمه تاجیک جایگزین کلمه پارسی و فارسی زبان بوده است. نه کلمه پارسی یا ایرانی یا فارسی زبان، بلکه محض کلمه تاجیک کاربرد شده است.

بر این اساس واژه تاجیک می‌تواند مترادفی برای پارسی باشد و تاجیک‌ها زیرگروهی از اقوام ایرانی تبار و اقوام ایرانی‌زبان هستند.

ریشه نیاکانی تاجیک‌ها

تاجیک‌ها اقوام آریایی هستند که هزاره دوم پیش از میلاد مسیح در آسیای میانه و باختر (بلخ) (بلغ امروزی) مستقر شدند. ریشه نیاکانی تاجیک‌ها به ایرانیان شرقی یعنی باختری‌ها، سغدی‌ها، پرنی‌ها و داه‌ها می‌رسد، این بدین معناست که نیاکان تاجیک‌ها در عهد باستان به زبان پارسی کهنه، یعنی زبان کهن ایرانی جنوب غربی سخن نمی‌گفتند، بلکه زبانهای شرقی ایرانی نظیر سغدی، باختری، خوارزمی، سکایی و دیگر رایج بودند. کاربرد زبان پارسی (دری) توسط تاجیک‌ها به دوران گسترش امپراتوری ساسانیان و متعاقباً انقراض آن به وسیله تازیان مسلمان برمی‌گردد که تعداد زیادی از پارسیها به آسیای میانه و حتی به چین پناه می‌برند. عده‌ای از این پارسیها به حیث جنگجویان تازه مسلمان شده و برای ترویج اسلام به این منطقه وارد می‌شوند. نتیجه این مهاجرت‌های گسترده پارسیها (مسلمان و غیر مسلمان) است که تاجیک‌ها علاوه بر اشتراک نیاکانی ایرانی-شرقی، ریشه نیاکانی پارسی مهم نیز دارند.

موطن تاجیک‌ها

تاجیک‌ها گروه‌های عمدۀ قومی در تاجیکستان، شمال شرق افغانستان بویژه در شهرهای کابل، مزار شریف و هرات هستند. در ازبکستان بیشترین جمعیت

شهرهای سمرقند و بخارا را تشکیل می‌دهند و به شمار زیاد در استان سرخان در برابر جنوب و در امتداد سرحدات شرقی ازبکستان با تاجیکستان زندگی می‌کنند. در گذشته تاجیک‌ها در مناطق وسیعتری از آسیای میانه سکنی داشتند ولی به سبب تهاجم گستردگی ترکان از شمال و شرق به این منطقه جابجا شدند.

بدخشنان، تخار، کاپیسا، بلخ، جوزجان، پروان، کابل، بغلان، پنجشیر، کندز، غزنی، غور، فراه و هرات مناطقی هستند که تاجیک‌ها در آن سکنی دارند. البته تاجیک‌ها در ولایات افغانستان زندگی می‌کنند. مناطق شمالی و مرکزی لغمان، سرخود در ننگرهار، گردیز در پکتیا، اورگون در پکتیکا و نواحی توپخانه در قندهار مناطق تاجیک نشین یا دری زبان هستند. در ولایات لوگر، وردک و غزنی افغانستان، کم و بیش، یک یا دو سوم جمعیت این مناطق را تاجیک‌ها تشکیل می‌دهند.

ویژه‌گی‌های ظاهری

از دیدگاه ظاهری، بیشتر تاجیک‌ها متعلق به نژاد مدیترانه‌ای هستند که شاخه‌ای از نژاد سفید (قفقازی) محسوب می‌شود. با اینکه متوسط تاجیک‌ها دارای مو و چشمان تیره با پوست گندم‌گون تا سبید هستند، رنگ مو و چشمان روشن در بین آنان کمیاب نیست، به ویژه در مناطق کوهستانی مانند بدخشنان، برخی از تاجیک‌های آسیای میانه، دارای آمیزه ترکی-مغولی هستند، در حالیکه تاجیک‌های کوهستان نشین مناطق دور افتاده، بیشتر به باشندگانی می‌مانند که بیش از تازش و مهاجرت ترکان و مغولان می‌زیسته‌اند. همچنین اقلیت کمی از تاجیک‌های افغانستان دارای آمیزه ترکی-مغولی (شاید بدلیل آمیزش با هزاره‌ها و یا ازبک‌ها) هستند.

زبان

زبان تاجیک‌ها فارسی است که در افغانستان، دری و در تاجیکستان، تاجیکی نامیده می‌شود. فارسی زبانی هند و اروپائی از شاخه هند و ایرانی و زیرشاخه

زبان‌های ایرانی است. فارسی تاجیکی زاده زبان فارسی است که همراه با دری از لهجه‌های شرقی فارسی محسوب می‌شوند.

در تاجیکستان، زبان روسی نیز در امور دولتی و تجاری بطور گسترده کاربرد می‌شود.

دین

اکثریت تاجیکان پیرو مذهب سنی اسلام هستند، اگرچه اقلیت‌های کوچک اسماعیلی و شیعه دوازده امامی نیز در دسته‌های پراکنده وجود دارند. علاوه بر این، جوامع کوچک یهودی (مشهور به یهودیان بخارایی) از دوران باستان در شهرهای سمرقند و بخارا، و به تعداد کمتر در شهرهای هرات و کابل و جاهای دیگر زیسته‌اند. در قرن بیستم یهودیان تاجیک، به سرزمین‌های اشغالی و ایالات متحده آمریکا مهاجرت می‌کنند، اگر چه بیشتر این مهاجران پیوند‌های خود با زادگاهشان را حفظ کرده‌اند. با توجه به ظهور مسیونرهای (مبلغین) مسیحی در آسیای میانه از زمان فروپاشی سوری، جمعیت تاجیکان مسیحی تقریباً وجود دارد.

آذربایجانی

مردم آذربایجانی (آذری) یا آذری‌ها یا تُرك آذربایجانی (به تُرکی آذربایجانی: آذربایجانلیلار)، قومی هستند که بیشتر در آذربایجان و جمهوری آذربایجان زندگی می‌کنند. گرچه در پهنه گسترده‌تری از فلات ایران از جمله قفقاز نیز ساکن‌اند. آذربایجانی‌ها معمولاً مسلمان شیعه هستند و فرهنگی مختلط از فرهنگ‌های ایرانی، تُرک‌زبانان غرب آسیا و قفقاز را در خود دارند.

مطالعات ژنتیکی نشان داده که آذربایجانی‌های قفقاز هم از نظر میتوکندری دی‌ان‌ای، که فقط از مادر منتقل می‌شود و هم از نظر کروموزوم ایگرگ، که فقط

از پدر به ارث می‌رسد، به همسایگان جغرافیایی خود یعنی اقوام سفیدپوست (گویشوران به زبان‌های ایرانی) شبیه‌ترند تا به خویشان زبانی خود یعنی اقوام تُرك‌تبار. خصوصیات ژنتیکی قفقازی‌ها نیز در مجموع چیزی بین اروپائی‌ها و ساکنان خاورمیانه است.

زبان تُركی آذربایجانی، آذربایجانی‌ها را به هم می‌پیوندد و به صورت دوطرفه، توسط تُركمن‌ها و تُرك‌ها (شامل ترکی استانبولی و لهجه‌های گفتاری، تُركمن‌های عراق و قشقایی) قابل فهم است.

پیشینه

تا پیش از حمله مغول به ایران، همه مردم آذربایجان به زبانی که آن را زبان آذری باستان می‌نامید، سخن می‌گفته‌اند. زبان آذری یکی از زبان‌های تاتی‌تبار بوده است. زبان ترکی در سده‌های پس از پاگیری اسلام در ایران، بر اثر مهاجرت تدریجی و متتمادی ایل‌های ترک، به‌ویژه در آسیای صغیر جایگزین زبان‌های هند و اروپایی رایج در این منطقه شده است.

باتوجه به تاریخ و مسیر کوچ ایل‌های ترک به آسیای صغیر از طریق آذربایجان می‌توان نتیجه گرفت که چیره‌گشتن زبان ترکی در آذربایجان، امری تدریجی بوده است که مراحل آن را می‌توان بدینسان فهرست نمود:

در دوران مغول‌ها که بیشتر سربازان آنان ترک بودند و آذربایجان را تختگاه خود قرار داده بودند، ترکان در آن ناحیه نفوذ یافتند. هرچند در این دوره هم در ابتدای نفوذ مغولان به این منطقه، آن‌ها تنها گروه کوچکی از ترکان را که در دشت مغان می‌زیستند، بیرون کردند.

حکومت‌های تُركمنان آق‌قویونلو و قراقویونلو و اسکان آن‌ها در آذربایجان بیش از پیش موجب رونق زبان ترکی و تضعیف زبان‌های محلی شد.

سپاه قزلباش که ترک بودند و پیشتر در آناتولی می‌زیستند تا آن که تیمور جمعی از روسای آنان را به بند کشید و آن گاه به دست خانقاہ صفوی آزاد شده و در خدمت صفویان قرار گرفتند و در آذربایجان ماندگار شدند.

آذربایجان سال‌هایی در سیطره عثمانیان بود؛ به‌ویژه در روزگار ناتوانی دولت‌های مرکزی ایران.

در دوره قاجاریه مبلغان مذهبی مسیحی که در خدمت ^{لهستان} اهداف استعماری بودند، نقش مهمی در ترویج زبان ترکی در منطقه بازی کردند.

فرهنگ

آذربایجانیان بسیار به سایر ایرانیان قرابت دارند، گرچه زبانشان ترکی است. دی‌ان‌ای ساکنین بومی منطقه تفاوتی با دیگر نقاط ایران ندارد، و مذهب آنان شیعه است که آنان را از دیگر ترک‌زبانان که سنی هستند متمایز می‌گردانند. علاوه بر این به همراه دیگر اقوام ایرانی، نوروز سال نو ایرانی را با شکوه جشن می‌گیرند. آذربایجان موسیقی متفاوتی با دیگر مناطق ایران دارد، بسیاری از رقص‌ها و آوازهای محلی (رقص لزگی،...) همچنان اجرا می‌شوند.

جدایی قفقاز از ایران

در پی جنگ‌های ایران و روسیه در سده‌های ۱۲ و ۱۳ هجری خورشیدی، مناطقی از ایران در قفقاز (بعضی صرفاً تحت کنترل اسمی) از ایران جدا شده و به امپراتوری روسیه پیوسته شدند و این موضوع شامل کشور کنونی جمهوری آذربایجان نیز می‌شود.

عهدنامه‌های گلستان در سال ۱۱۹۲ (۱۸۱۳) و ترکمان‌چای در سال ۱۲۰۷ (۱۸۲۸) سرحد مرز ایران و روسیه را معین کردند. در پی این موضوع و جدایی مردم آذربایجان، مردم جمهوری آذربایجان بیشتر سکولار شدند و مسلمانان مذهبی بیشتر در آذربایجان زندگی می‌کنند. در پی استقلال جمهوری آذربایجان از شوروی در سال ۱۳۷۰، علاقه مردم به مذهب و روابط دوطرفه بیشتر شده‌است.

آذربایجان‌های خراسان

آذربایجان‌های خراسان بخشی از اقوام آذربایجان تبار ساکن خراسان است. آذربایجان‌های خراسان به زبان آذربایجان خراسانی تکلم می‌کنند و از لحاظ جمعیتی یکی از گروه‌های قومی اقلیت در استان‌های خراسان به شمار می‌روند. آذربایجان خراسان به دو گروه عمده تقسیم می‌شوند که به اشتباه با ترکمن‌ها یک گروه پنداشته می‌شوند.

گروه آذربایجان بومی معروف به آذربایجان قوچانی، درگزی، بجنوردی که قدمت سکونت آنها در خراسان به چند قرن می‌رسد.

گروه ترک‌های آذربایجان که معمولاً حدود یک قرن و کمتر از آن هست که در خراسان ساکن شده‌اند.

گیلک

گیل یا گیلک، نام قومی ساکن کرانه‌های جنوب و جنوب غربی دریای خزر است که در استان‌های گیلان و غرب مازندران زندگی می‌کنند.

گیلک‌ها به یکی از زبان‌های هند و اروپایی از زبان‌های شمال غربی ایرانی صحبت می‌کنند. زبان این قوم گیلکی و محل سکونت‌شان از غرب به شهرستان رضوانشهر و از شرق به استان مازندران و شهر چالوس محدود می‌شود. در تاریخ اسلام گیلان و معانی واژه گیل و گلان، نظرات مختلفی ابراز شده است. لغتنامه دهخدا گیلان را مأخوذه از واژه "گیل" به اضافه پسوند "ان" دانسته و افزوده است در پهلوی Gelae به معنی مملکت گل‌ها و نزد یونانی‌ها

Gelae بوده است.

در شمال استان تهران و قزوین بهویژه مناطق طالقان و الموت نیز، این اقوام حضور دارند.

مردمان کوههای مازندران، هنوز هم خود را گالش (تیره‌ای از گیلکان، و در واقع همان گیلک‌های کوهنشین) و زبان خویش را گیلکی می‌نامند.

گیلکان در قدیم، بر مبنای شیوه تولید به سه دسته تقسیم می‌شدند:

ساکنان جلگه که کارشان کشاورزی آبی بود و بیشتر به کشت برنج و چای و بعدها باغداری (مرکبات) می‌پرداختند که گیله‌مرد یا گیل نامیده می‌شدند.

ساکنان ارتفاعات گیلان و مازندران که بیشتر به کار کشاورزی دیم، گندم و جو مشغول بودند و کلایی نامیده می‌شدند.

دسته سوم گالش نامیده می‌شدند که دامدار بوده و کوچ نشین بودند. البته با پیشرفت تکنولوژی، امروزه گالش‌ها نیز یک جانشین شده و به طور کلی با تحول در شیوه‌های تولید، این تقسیم‌بندی تنها در حد عنوان باقی مانده و شیوه زیستی گیلکی‌زبانان تحولات بسیاری کرده است.

پیشینه تاریخی

اقوامی همچون کاسپیها و کادوسی‌ها و آماردها پیش از میلاد در کرانه دریای کاسپین ساکن بوده‌اند. دریای کاسپین نیز بر گرفته از همین قوم کاسپی می‌باشد. دانشنامه ایرانیکا، ذیل مدخل Caspians در مورد کاسپی‌ها یا کاسپی‌ها می‌نویسد که به طور کلی آنها در نزد پژوهشگران مردمانی پیشا هندو- اروپایی و پیشا ایرانی دانسته شده‌اند و برخی محققان مانند هرتسفلد آنها را با کاسی‌ها یکی دانسته‌اند. کاسی‌ها را یکی از اقوامی می‌دانند که در هزاره سوم پیش از میلاد وارد فلات ایران و بعدها در نواحی قزوین، همدان و به خصوص لرستان امروزی ساکن شدند. اما با بررسی نامهای کاسپی در اسناد آرامی که در مصر بیتازگی یافت شده است و ریشه ایرانی حداقل بخشی از این نامها، دانشنامه ایرانیکا می‌نویسد: کاسپی‌ها را یا باید از اقوام ایرانی به حساب آورد و یا اقوامی که به شدت تحت تأثیر فرهنگ ایرانی بوده‌اند. همچنین رادیگر اشمت در دانشنامه ایرانیکا کادوسیان را از تبار ایرانی میداند.

گیل به زبان پهلوی گل و به تازی «الجیل» ثبت شده است، در نیمه اول قرن میلادی از طرف «کاپوس پلینوس» با نام گلای معرفی شده است. خودزکو در کتاب تاریخ گیلان، به نقل از پلین- و - دوست کروا و دنیس لوپری یه ژت قوم گیل را از اخلاف کادوس قدیم معرفی می‌کند. از زمان ژوستینین امپراتور روم پس از دفع حمله آماردها بر ارتفاعات شرقی گیلان مسلط شده‌اند. درباره سلاح این قوم نیز گفته است، عبارت بود از سپر و نیزه و شمشیری که از شانه آویزان می‌شد و سه زوبین و یک خنجر که به دست چپ می‌گرفتند. اریستوفن اقوام جنوب خزر را چنین معرفی می‌کند: از شرق به غرب هیرگانیان- مردها- اناریاکان- کادوس- البانی- کاسپی- اوتیان. استرابون، جغرافیدان عهد قدیم که در فاصله ۴۰ قبل از میلاد تا ۴۰ بعد از میلاد می‌زیسته و در کتاب خود آورده است که: در نواحی شمالی کوه پراخواتراس (همان سلسه البرز که حائل بین نجد ایران و گیلان و مازندران است) اقوام گلای و کادوس و ماردی و بعضی قبایل گرگانی زیست می‌کنند. و بدین ترتیب جایگاه گیل- گیلان را نشان می‌دهد.

استرابو سه بار از مردمی به نام گلای نام می برد. با این وجود سخن او درباره محل آنها متناقض است - یک جا آنها در شمال، آن سوی ارس و سایرس (کورا) در بین آلبانیاییها قرار داده می شوند. با این همه، گلای، همانند عیلامیان، نام شان را به گیلان، یک استان ایرانی دادند. نتیجتاً، به نظر می رسد که با وجودی که گلای توسط اراتوستنس یا پاتروکلس ذکر نشده اند، آنها همواره آنجا بوده اند. استرابو احتمالاً آنها را با تئوفانهای میتلن، یک قدرت دیگر اشتباه گرفته است. در واقع پلینی، مشابهت گلای با کادوسیان را تأیید می کند. مردم کاسپی، به مردم قدیم سرزمین، پیش از آمدن مادها تعلق داشتند. برخی از قبائل پیشا آریایی توسط مهاجمان از هم جدا شده، پراکنده شده و به کوهها رانده شدند. از جمله اینها کادوسیان بودند، که نشانیهای بسیاری از نام خود بر جای گذاشته اند، که بعضی از آنها خیلی گیج کننده اند. به طور مشابه، ماردها یا آماردها، که بخشاهای پراکنده ای از آنها در شرق ارمنستان کشف شدند، در رشتہ کوههای مشرف به خزر و در زاگرس. این مشهود است که چهار مردمی که توسط پلیپیوس فهرست شده اند، تخصیص یک نقطه به خصوص برای استقرارشان را به چالش می طلبند. آنها همگی بازمانده های دوره پیشا آریایی تاریخ مادی هستند. کادوسیان ممکن است یک اصطلاح جامع باشد، و دیلمیان احتمالاً تحت عنوان دیگری در آثار مؤلفان دیگر ظاهر می شوند، و نامهای عمومی ماردها یا کادوسیان پایین تر قرار می گیرند.

استرابو بارها نام ماردها را در پیوند با کرانه های جنوبی دریای کاسپین ذکر می کند. او با اشاره به مردمی که در سراسر ایلهای شمالی رشتہ کوه جنوب دریای کاسپین، می گوید: «همان طور که گفته ام، در دامنه شمالی اول گلای و کادوسیان و آماردها سکونت دارند، و برخی هیرکانیها، بعد از آنها قبایل پارتی.» به نظر می رسد که این نشان می دهد که ماردها در شرق کادوسیان (در گیلان) و در غرب هیرکانیها (در مازندران) می زیستند. استرابو در نقشه اش مشخصاً منطقه سفیدرورد را به آماردها تخصیص می دهد. علی حاکمی، که کلروز، در نزدیکی روی به همین نام در نزدیکی دره سفیدرورد را کاوش کرده است، هم این بخش کشور را بر اساس یادداشتهای باستانی هردوت به ماردها تخصیص می دهد.

پلینی تاریخنگار یونانی اقوام گلای را با کادوسیها میشناسد که در قدیم ساکن گیلان بودند. به قول ایرانشناس و تاریخنگار ویلفورد مدلونگ، اقوام گلای در حدود قرن دوم پیش از میلاد به نواحی جنوب کاسپین از قفقاز سرازیر شدند و احتمالاً جدا از کادوسیان بودند و به تدریج جایگزین آنها گشتند. آنها سپس از ناحیه سفیدرود گذشتند و با دیلمیان جایگزین اقوام آماردی شدند.

در کلیات بارتولد ج ۱ بخش ۱ ص ۶۵۴ جایگاه «گل»‌ها چنین ارائه شده است: از شرق به غرب «گل‌ها» بعد کادوسی، بعد مارها بعد کاس پی.

به نوشته ایرانیکا، به نظر می‌رسد گلای (گیلهای) در قرن اول با دوم قبل از میلاد، وارد منطقه جنوب ساحل کاسپین و غرب روخانه آماردوس (بعدها سفیدرود) شده باشند. پلینی آنها را با کادوسیها که قبل آنجا ساکن بودند مشابه می‌داند. به احتمال زیادتر آنها مردمان جدایی بودند، که شاید از منطقه داغستان آمدند و جانشین کادوسیان شدند. نتیجتاً آنها همچنین از رود آماردوس گذشتند، و به همراه دیلمیان جانشین آماردیها شدند. همچون دیلمیان، از آنها با عنوان سربازان کرایه ای شاهان ساسانی یاد شده است ولی به نظر نمی‌رسد تحت فرمانروایی مؤثر آنان در آمده باشند. گفته شده است که سلسله دبئیان پیش از انتقال به تبرستان در گیلان ایجاد شده بود.

لُرها

لُر نام قومی ایرانی است که در باخته و جنوب باخته ایران زندگی می‌کنند. زبان لری خویشاوند نزدیک زبان فارسی و به همراه فارسی از شاخه فارسی تبار دسته جنوب باخته زبان‌های ایرانی است. ویژگی‌های زبان لری نشان می‌دهد که چیرگی زبان‌های ایرانی در منطقه کنونی لرستان در دیرینه‌شناسی باستان از سوی ناحیه پارس صورت گرفته و نه از سوی ناحیه ماد. نرها مردمانی هستند که از نظر

قومی جزئی از مردم گُرد به شمار نمی‌آیند. اما از این روی خویشاوندی لرها با مردمان گُرددبار تنها در ایرانی بودنشان است.

ریشه یابی نام لر

واژه گُرد در دوران دیرینه شناسی پس از حمله اعراب به ایران به معنای رمه‌گردانان و کوچنشینان ایرانی تبار فلات ایران به کار رفته است و معنای قومی ویژه نمی‌داده است. بنابراین در برخی از منابع، لرها و دیلمان و بلوجان و مردمان دیگر را جز، گُرد شمرده‌اند زیرا واژه "گُرد" به معنی یک گونه شیوه زندگی و نه معنی زبانی بوده است. اما از دید قومیت لرها گروهی جدا از گُردها شمرده می‌شوند. برای نمونه دهخدا در لغت نامه دهخدا بنا بر کتاب مجمع البلدان می‌گوید:

لُر و یا لور نام عشیرتی است بزرگ از عشایر گرد. گروهی از اکراد در کوههای میان اصفهان و خوزستان و این بخشها بدیشان شناخته آید و بلاد لر خوانند و هم لرستان و لور گویند.

حمدالله مستوفی می‌گوید در زبدة التواریخ آمده است:

وقوع نام لُر بدان قوم بوجهی گویند از آنکه در ولایت مارود دیهی است آن را گُرد میخوانند و در آن پیرامون دربندی آن را به زبان لُری کوک اگر خوانند و در آن دربند موضعی است که لُر خوانند چون اصل ایشان از آن موضع خواسته ایشان را لُر خوانند. وجه دوم آن است که به زبان لُری کوه پردرخت را لِر گویند و بسبب ثقالت راء کسره لام با ضمه کردند و لُر گفتند و وجه سوم اینکه این خاندان از نسل شخصی اند که او لُر نام داشته و قول اول درست تر می‌نماید.

گویش

گویش‌های لُری نزدیک‌ترین گویش‌های ایرانی به زبان فارسی هستند. زبان لُری همانند زبان فارسی نواده‌ای از زبان پارسی میانه است و واژه‌های آن همانندی بسیاری با فارسی دارد. ریشه زبانهای ایرانی لُری-بختیار مانند زبان فارسی به

پارسی میانه (پهلوی ساسانی) و از طریق پارسی میانه به پارسی باستان (زبان هخامنشیان) برمی‌گردد. ویژگی‌های زبان لری نشان می‌دهد که چیرگی زبان‌های ایرانی در منطقه کنونی لرستان در تاریخ باستان از سوی ناحیه پارس صورت گرفته و نه از سوی ناحیه ماد. زبان‌شناسانی دیگر لری را یک پیوستار زبانی از گویش‌های ایرانی جنوب غربی بین گونه‌های فارسی و کردی دانسته‌اند.

جغرافیای گویش لری

گروهی از آریایی‌ها پس از حرکت از خاستگاه شمالی خود، سرتاسر نوار غربی را در نوردید تا به دریای پارس رسید. در این کوچ، دسته‌هایی در سرتاسر نوار غربی از شمال تا جنوب در بخش‌های گوناگون ایران پراکنده شدند، از همین روی پیوندهایی میان گویش‌های کنونی در استانهای کردستان، کرمانشاه، ایلام، لرستان، چهار محال و بختیاری، کهگیلویه و بویراحمد و بخش‌هایی از خوزستان، اصفهان و تهران دیده می‌شود. منطقه جغرافیای استفاده از این زبان جنوب غربی خاک ایران امروزی را در بر می‌گیرد. به گمان پرویز ناتل خانلری، گویش‌های لری در برگیرنده گستره وسیعی از واژگان زبان پارسی میانه و بکارگیری فراوان آنها بصورت زنده در محاورات روزمره می‌باشد. به طور دقیق‌تر می‌توان گویش‌های لری را به مناطق جغرافیایی زیر تقسیم کرد:

- ۱ . لرهاي بختياری : استان چهار محال و بختياری، قسمت اعظم خوزستان، شرق لرستان (اليگودرز) و قسمتهایی از استان اصفهان.
- ۲ . لرهاي ثلاثي : بروجرد، ملایر، نهاوند، تویسرکان و بخش‌هایی از کنگاور و شازند.
- ۳ . لرهاي سپيدان، ممسني و رستم : نورآباد ممسنی، شهرستان رستم قسمتهایی از استان بوشهر.

۴. لرهاي کهکيلويه و بويراحمدی : استان کهکيلويه و بويراحمد، اقوام ساكن در ديلم و گناوه در استان بوشهر و قسمتهايی از خوزستان.

۵. لرهاي فيلي : خرمآباد، دورود، دوره، دزفول ، اندیمشک، پلدختر، دره شهر، دهلهان، لوشان، وقسمتهايی از شوش و قزوین.

۶. لرهاي شولستانی : شولستان شامل نيمی از لرستان (سرزمين هاي قوم لر) بود واز نورآباد ممسني استان کهکيلويه و بويراحمد، گناوه، شمال غربی بهبهان، گتوند و استان چهار محال و بختياری و لرستان را شامل می شد.

دودمان‌ها و پادشاهان

هزاراسيپيان که به نام اتابکان لرستان نيز شناخته می شود، نام سلسله‌ای گرد است که از (۱۱۴۸ تا ۱۴۲۴ هـ ق)، (۵۵۰ تا ۸۲۷ هـ ق.) به نواحی لرستان کنونی و بخش‌هایی از استان خوزستان و چهارمحال و بختياری حکومت کرده‌اند. اتابکان به دو دسته اتابکان لر بزرگ و اتابکان لر کوچک تقسیم می شود. پايتخت اتابکان لر بزرگ در شهر ايذه (ایдеж) و پايتخت اتابکان لر کوچک در شهر خرمآباد بود.

اتابکان لر بزرگ

اتابکان لر بزرگ از سلسله هزاراسيپيان است که به مناطق چهارمحال و بختياری کنونی و بخش‌هایی از استان خوزستان حکومت کرده‌اند. مؤسس اين سلسله ابوظاهر است که او را اتابک (ترکمنان) سلغريان برای جلوگيري از سرکشی لر بزرگ در سال ۵۴۳ ق به اين ناحيه فرستاد. اباخان مغول بعدها حکومت خوزستان را نيز بضميمه سرزمين اصلی لر بزرگ به ابوظاهر داد و يكی از آنها يعني

افراسیاب پس از مرگ ارغون خان اصفهان را محاصره کرد اما خیلی زود سرکوب شد. پایتخت این امرا در شهر ایده بود. اتابکان لر بزرگ تا نیمه اول قرن نهم باقی بودند و آخرین حاکم آنان که غیاث الدین کاووس نام داشت به دست سلطان ابراهیم بن شاهرخ تیموری شکست خورد و سلسله ایشان انقراض یافت.

اتابکان لر کوچک

اتابکان لر کوچک سلسله کوچکی از هزار است پیمان هستند که در فاصله سال‌های ۵۸۰ تا ۱۰۰۶ (هـ.ق) در قسمت‌های شمالی و غربی لرستان ناحیه لر کوچک حکومت می‌کرده‌اند. امرای این سلسله از اعتاب شجاع الدین خورشید، مؤسس سلطنت لر کوچک بوده‌اند و آخرین حاکم لر کوچک به دست شاه عباس یکم صفوی کشته و سلسله اتابکان لر کوچک منقرض گردید.

ایلات و خاندان‌ها

خاندان‌های لر دارای بخش بندی‌های زیادی بودند که در مهم‌ترین و کلی‌ترین بخش‌بندی به دو شاخه لر بزرگ و لر کوچک بخش می‌شوند. لر کوچک به دو منطقه پیشکوه (استان لرستان) امروزی و پشتکوه (استان ایلام) امروزی تقسیم می‌شده است. لر بزرگ، به سه شاخه بختیاری و کهگیلویه و بویراحمد و ممسنی تقسیم می‌شده است.

لر بزرگ دارای بخش‌بندی‌های گوناگونی بوده‌است. ولی مهم‌ترین و کلی‌ترین بخش‌بندی آن به نام ایل‌های آن است. خاندانهایی هم (در دوره‌های صفویه، افشاریه، قاجاریه و پهلوی) به گونه اجباری کوچانده شدند و اکنون در استان‌های دیگر جای داده شده‌اند. شمار دیگری از بختیاری‌ها هم در جنگ‌های گذشته در سرزمینهای گوناگون خاوری جای داده شده‌اند. چنانچه شماری از آنان در افغانستان اکنون جمعیت نچندان کمی دارند.

ایل بویراحمد

بویراحمد بزرگ‌ترین ایل در استان کهگیلویه و بویراحمد است. ایل بویراحمد بزرگ‌ترین ایل منطقه کهگیلویه و بویراحمد است که پیرامون نیمی از جمعیت این ناحیه را تشکیل می‌دهد. این ایل در سرزمینی به وسعت ۶۵ هزار کیلومتر مربع یعنی پیرامون ۴۲ درصد مساحت کل منطقه پراکنده هستند. بزرگ‌ترین قبیله ایل بویراحمد تامرادی است، جمعیت این ایل حدود ۲۰۰ هزار نفر می‌باشد. بخشی از قبیله تامرادی در خوزستان نیز زندگی می‌کنند. منطقه مزبور از دید جغرافیائی به دو بخش جدای ازهم، قشلاق و بیلاق بخش می‌شود. حدود ۱۷ سال پیش، ایل بویراحمد که پر توان ترین ایلات بود، رئیس ایل، ایلخانان بویراحمد بخش‌هایی از سرزمینهای پشتکوه، همچنین بخش‌هایی از بلاد شاهپور، تل خسرو و رون را در تصرف داشت. اکنون از دید بخش‌های سیاسی، سرزمین بویراحمد کهگیلویه از سه بخش مجزاء از هم بخش می‌شود که گروههایی از ایل بزرگ بویراحمدی در آن می‌کنند. این سرزمینهای سه‌گانه عبارت است از:

- منطقه بویراحمد گرم‌سیر
- منطقه بویراحمد علیا
- منطقه بویراحمد سفلی

مردمی که در این سرزمینها زندگی می‌کنند همه خود را از ایل بویراحمدی می‌دانند و میان آنها روابط خویشاوندی وجود دارد.

ایل ممسنی

ممسنی را شولستان نیز خوانده‌اند که به معنای سرزمین شول هاست. شول نام ایلی است از ایلهای فارس. این قبیله نخستین بار در لرستان سکونت داشت و در حدود سال ۳۰۰ هجری قمری نیمی از لرستان را زیر فرماندهی قرار داده بود و توسط سیف الدین ماکان روزبهانی اداره می‌شد.

بلوج

مردم بلوج یکی از اقوام ایرانی تبار ساکن در پاکستان، ایران، و افغانستان هستند. مردم بلوج به زبان بلوچی سخن می‌گویند، که یکی از زبان‌های شاخه شمال غربی زبان‌های ایرانی است. بیشتر مردم بلوج، مسلمان اهل سنت هستند.

پیشینه

نخستین ظهرور بلوچان در آثار تاریخی در کتاب حدودالعالیم (م۹۸۲/۳۷۲ق) و نیز در مقدسی (حدود ۹۸۵/۳۷۵ق) با نام بلوص است. فرشاهنامه ذکر مسکن این قوم در حدود شمال خراسان امروزی آمده است. در کتابهای جغرافیائی از این قوم (همراه با طایفه کوچ - یا قفقن) در حدود کرمان یاد می‌شود. پس از آن بر اثر عوامل تاریخی این قوم به کناره‌های دریای عمان رسیده و در همانجا اقامت کردند.

سرزمین

بیشتر مردم بلوج در ایالت بلوچستان پاکستان، استان سیستان و بلوچستان ایران، و استان‌های قندھار و نیمروز افغانستان زندگی می‌کنند. گروهی از بلوچان ایران نیز در کرمان، خراسان، هرمزگان، لارستان، و سیستان زندگی می‌کنند. همچنین بلوچها در کشورهای عربی (به ویژه عمان و امارات) و جنوب غربی پنجاب سکونت دارند. بعضی مهاجران بلوج در جستجوی کار و کسب معاش، به گرگان و حتی ترکمنستان هم رفته‌اند و در آن نواحی ساکن شده‌اند.

در یک دوره از تاریخ حکومت بلوچستان در دست سه گروه بود:

- سراوان، زاهدان و خاش در دست بارکزهی های سراوان بود.
- حکومت ایرانشهر، نیکشهر بمپور لاشار در دست قوم باشنده، لاشار بود
- (امیری - میرلاشاری - باشنده - قوم دانش).

- حکومت بخش جنوبی بلوچستان در دست خوانین سرباز بود که شامل قبیله‌های (ملازه‌ی - درازه‌ی و صفرزه‌ی) می‌باشد.

طایفه‌های بلوچ

بلوچ به چندین طایفه تقسیم می‌شوند.

- الگو: ایرانشهر - کلکلی - برهانزهی - سنجرزهی - نایگونی - بامری - بیجارزهی

www.tabarestan.info

- لاشاری (میرلاشاری - امیری - دانش - بلوچی)
- سرباز (ملازه‌ی - بلوچی - درازه‌ی - صفرزه‌ی)
- کرد (کرد - میربلوچزهی - سهرابزهی)

گبول (مردم گبول یکی از اقوام ایرانی تبار ساکن در پاکستان، ایران، هستند. مردم گبول به زبان بلوچی سخن می‌گویند، که یکی از زبان‌های شاخه شمال غربی، زبان‌های ایرانی است. بیشتر مردم گبول، مسلمان اهل سنت هستند. گبول از رزمجو ساکن در کنارک شهرستان چاه بهار، در ۲۹۰۰۰ گزی شمال باختری چاه بهار و ۳۰۰۰ گزی باختر شوسه چاه بهار به ایرانشهر. جلگه و گرسی مالاریائی و سکنه آن ۱۵۰ تن، زبان آنان بلوچی، فارسی . آب آن از چاه و باران . محصول آن غلات و لبنيات . شغل مردم زراعت و گله داری است . راه مالرو دارد).

- بلوچ زهی
- ریگی (طایفه ریگی، از طوایف بزرگ سیستان و بلوچستان می‌باشد).
- رودینی.
- نهتانی.
- ناروئی.
- براهویی.
- شه بخش.

- کیانی (کیانی، یکی از طایفه‌های سیستانی استان سیستان و بلوچستان است. بخشی از طایفه کاشانی، را کشانی می‌نامند و در ایران، پاکستان و افغانستان پراکنده‌اند).
- یارمحمد زهی (شهنوازی).
- گمشادزه‌ی.

همچنین این قوم دارای ۳۸ تیره‌است که مهمترین آنها عبارتند از: تمدنی (تفتان) نتوزه‌ی (میرجاوه لادیز جون آباد)، گنگوژه‌ی (گزو پشت کوه)، حسین بر (گشت سراوان جالق)، میرکازه‌ی (اسکل آباد)، زنگی زهی (سراهی خاش)، بهادرزه‌ی (سازینک)، جری زهی (Zahidan)، میربلوچزه‌ی (نازیل میرآباد)، شنبه زهی، شه کرم زهی می‌باشد. که در مرکزیت خاش و مناطق میر جاوه گوهرکوه می‌باشند. طایفه شه بخش خود دارای چندین تیره می‌باشد که معروف ترین آنها عبارتند از: قنبرزه‌ی، اسماعیل زهی، فقیرزه‌ی، داروزه‌ی طایفه (اجباری) در پاکستان و ایران هستند، که اکثریت این طایفه در پاکستان زندگی می‌کنند و یکی از طوایف پر جمعیت بلوج به شمار می‌رود. طایفه دیگر، طایفه نوشیروانی است که اکثرشان در شهر خاران زندگی می‌کنند کشانی، این تیره نیز بیشتر در شهر زاهدان یا زابل زندگی می‌کنند و جمعیت بیشتر آن نیز در کشورهای همسایه از جمله: پاکستان - افغانستان - ترکمنستان و روسیه زندگی می‌کنند.

یکی دیگر از طوایف بسیار معروف بلوج طایفه سنجرانی، است سنجرانی‌ها در پاکستان، افغانستان و ایران زندگی می‌کنند. این طایفه با وجود جمعیت کم، یکی از قدرتمند ترین طوایف بلوج در قرن نوزده میلادی بوده است.

وجه تسمیه بلوچستان

از بلوچستان در کتاب‌های تاریخ به نام مکران یاد می‌شده‌است. بلوج اسم قوم و سтан به معنی جا و مکان است. در معجم البلدان حدود اربعه مکران که در اصطلاح تاریخ جدید بلوچستان نامیده، می‌شود چنین نوشته شده است.

این ولایت در میان کرمان از جانب غرب و سیستان از جانب شمال و دریا از سمت جنوب و هندوستان از طرف شرق قرار دارد

پس از نفوذ انگلیس‌ها، مورخی دیگر برای تکمیل معجم البلدان، دو جلد دیگر (جلد ۹ و جلد ۱۰) را به آن اضافه کرد. او در صفحه ۱۴۵ از جلد دهم حدود بلوجستان را بدین قرار ثبت کرده است:

بلوجستان سرزمینی از بlad آسیا است در شمال آن افغانستان، در شرق سنده، در جنوب اقیانوس هند، و در غرب بلاد فارس قرار دارد.

صاحب معجم البلدان می‌نویسد:

مورخان نوشته اند که مکران را بدین وجهه مکران می‌گویند که در آن مکران بن فارک بن سام بن نوح، برادر کرمان، رحل اقامت افکند و آن جا را وطن خویش قرار داد. و این واقعه زمانی رخ داد که زبان‌های مختلف در بابل از یکدیگر جدا و مستقل شدند.

در کتاب جغرافیای خلافت مشرقی (صفحه ۴۹۴) تحت عنوان استان مکران نوشته شده است:

از عمدترین محصولات کشاورزی مکران شکر بود و یک نوع شکر سفید که عرب‌ها به آن فانیزد می‌گفتند، در همین جا تهیه و به مقیاس زیاد به ممالک همجوار صادر می‌شد.

مهمنترین مرکز تجاری مکران بندرتیس در ساحل خلیج فارس و پایتخت آن فنزبور و یا پنجگور بود. بنابه گفته مقدسی در قرن چهارم هجری در بنجبور (پنجگور) یک قلعه قدیمی وجود داشت که دور تا دور آن خندق حفر کرده بودند. در چهار طرف شهر نخلستان بود و شهر دارای دو دروازه بود. یکی دروازه‌ی تیس که به جانب جنوب غربی باز می‌باشد و از آن جاده‌ای به سوی بندر خلیج فارس، یعنی تیس کشیده شده بود. دیگری دروازه‌ی طوران که به سمت شمال شرقی

گشوده می شد و از آن جاده ای به بلاد طوران منتهی می گشت و مرکز توران قزدار (خضدار) بود، آب شهر به وسیله کانالی تأمین می شد.

کُرد (kurd: کورد)

مردم کُرد، اقوام ایرانی تباری هستند که در بخش‌هایی از ایران (به ویژه در شمال غرب و غرب ایران) و نیز در بخش‌هایی دیگری از خاورمیانه و آسیای مرکزی زندگی می‌کنند.

کردها در سراسر ایران در استان‌های ایلام، آذربایجان غربی، بلوچستان، کردستان، کرمانشاه، همدان، لرستان، خراسان شمالی، خراسان رضوی، گیلان، مازندران و استان‌های: قم، قزوین، کرمان، و استان فارس زندگی می‌کنند. بخش کردنشین جداسده از ایران (در جنگ چالدران)، کردستان ترکیه، کردستان عراق و کردستان سوریه هم اکنون جزئی از خاک سه کشور ترکیه، عراق، و سوریه می‌باشند، این سه کشور پس از جنگ جهانی اول و فروپاشی عثمانی با تفاق انجلستان، در سال ۱۹۲۳ تأسیس شدند. در جمهوری آذربایجان، جمهوری ارمنستان، جمهوری ازبکستان و جمهوری تاجیکستان، نیز کردها زندگی می‌کنند.

زبان کردی اخص را کرمانجی مینامند که خود لهجه‌های متعدد دارد مانند: مکری، سلیمانیه‌ای، جلالی، ایلامی، شکاک، جافی، اورامی، هورامی، گورانی، سورانی، کلهری، سنجابی، اردلانی، کرمانشانی، بازیزیدی، عبودی، زندی، باختری و... زبان کردی با دسته شمالي لهجه‌های ایرانی غربی بعض مشابهات دارد، و از زبانهای مهم دسته غربی بشمار می‌رود و صاحب اشعار و تصانیف، قصص و سنن ادبی است.

بیشتر کردها مسلمان هستند و سایر آنان نیز یارسان (اهل حق)، مسیحی و یهودی، زرتشی هستند. کردها اعیاد نوروز، قربان، فطر و جشن‌های مولودی را گرامی می‌دارند. نامدارترین فرد کرد، صلاح الدین ایوبی فاتح جنگهای صلیبی و فرمانروای

مصر است. از شاعران نامدار کرد مستوره اردلان و مولوی کرد را می‌توان نام برد. امیرنظام گروسی دانشمند و سیاستمدار دوره ناصرالدین شاه قاجار نیز کرد بوده است. درودگری، قالی و جاجیم و گلیم بافی (به ویژه قالی بیجار) از صنایع دستی عمدۀ کردها است.

پیشینه واژه کرد (کورد-kurd)

واژه کرد هنوز معنیش به درست مشخص نشده است و به صورت کوتوله اول در متون پارسی میانه دیده می‌شود و از پارسی میانه به زبان عربی به صورت "کُرد" انتقال یافته است. از لحاظ کاربرد، واژه کرد در دوران تاریخی پس از حمله اعراب به ایران به معنای رمه گردانان و کوچنشینان ایرانی تبار غرب فلات ایران به کار رفته است و نه به معنای قومی.

واژه کرد چون به معنای رمه گردانان و کوچنشینان ایرانی تبار در دوران اسلامی بکار رفته است، بدون در نظر گرفتن ریشه زبانی، اقوامی که زبانشان جزو زبانهای کردی نیست مانند بلوج، لر، زازا، دیلمی، و غیره را نیز "کُرد" یا "گُرد" نامیده اند.

در دوران سلجوقیان و ایلخانیان، مناطق وسیع و کوهستانی به نام کُردستان در تاریخ شهرت می‌گیرد. اما معنای اجتماعی واژه کرد هنوز ادامه دارد و شرف خان بدليسي کردها را بر اساس شيوه زندگي و اجتماعي نزديك، به چهار نوع بر اساس زبان تعريف ميکند: كلهر، گوران، لر و كرمانچ، اما مردمان رعيت که چنین شيوه زندگي را نداشتند، يا جزو قبيله اي نبودند را کرد حساب نميکند. مينورسکي نيز در رابطه با اين عبارت شرفخان بدليسي بر اين نظر است، که تنها كرمانچ و شايد كلهر را امروز بتوان جزو زبانهای کردی دانست، اما لري و گوراني از زبانهای کردی جدا هستند. آنچه که روشن است، تحول واژه کرد از يك معنی اجتماعي و شيوه زندگي گروه هاي مختلف ايراني تبار به معنی قومي امروز آن، بسيار طول کشيد.

تاریخ

به طور کلی از بدو تاریخ کوههای بالای میانرودان مسکن و جایگاه مردمی بوده است که با امپراتوری‌های جلگه‌ها، یعنی امپراتوری‌های بابل و آشور در جنگ بوده‌اند و گاه آنها را شکست می‌داده‌اند. مادها پس از ورود به زاگرس اقوام بومی آنجا یعنی کاسی‌ها و لولویان و گوتیان و دیگر اقوام آسیانی را در خود حل کردند و زبان ایرانی خود را در منطقه رواج کامل دادند. زبانهای کردی (سورانی/کرمانچی) با سایر زبانهای ایرانی مانند: فارسی و تالشی و گیلکی و بلوچی از یک ریشه واحد هستند اما هنوز خانواده زبان کردی به طور دقیق طبقه‌بندی نشده است.

ریشه زبان کردی همواره مورد بحث بین محققان بوده است، زیرا کهنترین متن زبانهای کردی مال دوران اخیر است و دوره میانه آن هنوز شناخته نشده است.

گرنوت وینفوهر بیشتر کردی را نزدیک به زبان پهلوی اشکانی میداند.

از دیدگاه زبانشناسی، امروز زبانهای کردی ادامه زبان مادی حساب نمیشوند و چنین دیدگاهی امروز میان زبانشناسان رایج نیست. ولدمیر مینورسکی، که نخست پشتیبان چنین فرضیه‌ای بود، در دانشنامه اسلام (چاپ لیدن) میگوید: هیچ سند قاطعی وجود ندارد که ریشه زبان کردی مادی باشد.

در دوره‌های تاریخ، منطقه کردستان بخشی از امپراتوری‌های ماد، هخامنشی، سلوکی، اشکانی و ساسانی گشت. در زمان ساسانیان منطقه امروزی عراق را ناحیه آسورستان یا دل ایرانشهر می‌نامیدند. بیشتر بخش شرقی منطقه امروزی کردستان عراق در زمان ساسانیان در استان شادپیروز قرار داشت. پروفسور ان لمبتون در تاریخ ایلات ایران از قول ابن بلخی می‌نویسد: کردان زبدگان لشکر ساسانی بودند.

تمام سرزمین کردستان یکی از ایلات ایران بوده است. در جنگ چالدران (۱۵۱۴ میلادی) بر اثر شکست ایران در برابر امپراتوری عثمانی بخش بزرگی از کردستان از ایران جدا شد و نصیب امپراتوری عثمانی گردید. امپراتوری عثمانی

سالها بر بخش جدایشده سرزمین کردستان از ایران، فرمان راندند تا اینکه با پایان جنگ جهانی اول و نابودی امپراتوری عثمانی متصروف آن: سرزمین کردستان، سرزمینهای عربی، آسیای کوچک و بالکان تدریجًا تقسیم و یا مستقل گردیدند. بخش جدا شده سرزمین کردستان از ایران، در نقشه جغرافیای امروزی در سه کشور ترکیه، عراق، و سوریه قرار می‌گیرد. کردها از عراق به دیگر نقاط مهاجرت کرده اند. استان وان در ترکیه سابقًا مال ارمنستان بود و اکنون بعداً به آنجا کوچیدند.

سرزمین کردستان

ناحیه زیست کردزبان‌ها عمدهاً کوهستانی است که از شرق به دامنه‌های شرقی کوههای زاگرس منتهی می‌شود. از این قسمت به طرف جنوب و حد فاصل همدان و ستننج امتداد می‌یابد. در طرف جنوب هم کرمانشاه، ایلام و بخش‌هایی از لرستان و از طرف دیگر به کرکوک و موصل ختم می‌شود. از شمال به طرف ماردین، ویرانشهر و اورفه امتداد یافته، آن گاه از شمال به طرف ملاطیه و حوزه رود فرات می‌رود تا به کمالیه می‌رسد. در قسمت‌های شمالی کردستان محدود به کوهستانهای مرگان داغ و هارال داغ است که به طرف ارزنجان و ارزروم امتداد می‌یابد. البته در تمام مناطق ذکر شده بسیاری اقوام غیر کردزبان نیز زندگی می‌کنند.

کوههای این منطقه در زمستانها پوشیده از برف است و در تابستانها با آب شدن بر فرها به مانند فرشی سبز رنگ از زیباترین مناطق دیدنی جهان می‌شود. چراگاههای آن در دورانهای دور پرورش دهنده اسبهای مادی بوده‌اند. امروزه نیز برای چرای رمه‌ها و دام‌های ایل‌های کرد ایران از اهمیت به سزاوی برخوردارند. مناطق کردستان اگر چه کوهستانی است اما همین مناطق کوهستانی دارای دره‌های وسیع و حاصلخیزی نیز است.

تمام سرزمین کردستان از زمان امپراتوری ماد تا سال ۱۵۱۴ میلادی یکی از ایالات ایران بود. در جنگ چالدران که بین نیروهای شاه اسماعیل اول صفوی و

سلطان سلیم اول عثمانی در سال ۱۵۱۴ میلادی انجام گرفت بر اثر شکست ایران، بخشی از سرزمین کردستان از ایران جدا شد و نصیب عثمانی گردید. امپراتوری عثمانی سالها بر بخش جدا شده سرزمین کردستان از ایران، فرمان راندند تا اینکه با پایان جنگ جهانی اول و نابودی امپراتوری عثمانی متصرفات آن: سرزمین کردستان، سرزمینهای عربی، آسیای کوچک و بالکان تدریجاً تقسیم و یا مستقل گردیدند. بخش جدا شده سرزمین کردستان از ایران، در نقشه جغرافیای امروزی در سه کشور ترکیه، عراق، و سوریه قرار می‌گیرد.

زبان

هنگامی که از زبان کردی سخن به میان می‌آید، مقصود زبانی است که کردها هم اینک با آن سخن می‌گویند. زبان شناسان و شرق شناسان غربی گفته‌اند که: این زبان از زبانهای هند و اروپایی و خانواده‌های هند و ایرانی و در زمرة زبانهای ایرانی است و با زبان فارسی قرایب نزدیکی دارد.

کردی از ریشه زبان‌های ایران قبل از حمله اعراب به ایران است. این گویش از عربی و ترکی تأثیر چندان نپذیرفته و کمابیش اصیل مانده است. زبان کردی دارای ادبی بسیار پهناور است. قدیم‌ترین نوشته به زبان پهلوی اشکانی قباله‌ای است که از اورامان در کردستان به دست آمده.

کردی که اکثر کردها در (ایران، ترکیه، عراق و سوریه) با آن صحبت می‌کنند زبان ادبی و نیمه رسمی به شمار می‌رود و در کشور عراق از زمان اشغال قوای انگلیس (۱۹۱۸ م) تاکنون در مدارس تدریس می‌شود.

زبان کردی شامل گویش‌های متعددی است: یکی کورمانجی شرقی یا مکری در سلیمانیه و سنه؛ و یکی کورمانجی غربی در دیار بکر و رضائیه و ایروان و ارزروم و شمال سوریه و شمال خراسان. گروه اصلی دیگر یا گروه کردی جنوبی در منطقه کرمانشاه و بختیاری.

کرمانجی گویش کردهای شمال خراسان، ناحیه مرزی ایران و ترکیه، روستاهای تکاب و شاهیندژ، شرق ترکیه و شمال عراق است. سورانی در بخش میانی مناطق کردنشین ایران و همچنین در نیمه جنوبی کردستان عراق صحبت می‌شود. شهرهای اصلی سورانی زبان عبارتند از: مهاباد، سنندج، سلیمانیه، اربیل و کرکوک که بدان تکلم دارند. کردی جنوبی دارای لهجه‌های کردی کرمانشاهی، کلیایی، سنجابی، کلهری، لکی، فیلی و است که در استان کرمانشاه و استان ایلام و استان لرستان و مناطق هم مرز با این دو استان در کشور عراق یعنی استان دیاله و بخشهایی از کرکوک و موسل، اربیل، سلیمانیه و ... بدان تکلم دارند.

به نظر دانشمندان زبان شناس و شرق شناس قبایل ماد و پارس همزبان بوده و هر دو به یک گویش سخن می‌گفته‌اند. تودور نولد که خاورشناس آلمانی، معتقد است که زبان مادی، بدون شک خویشاوندی بسیار نزدیکی با زبان پارسی باستان داشته، اکنون با کاوش در مناطق غرب ایران از مادها آثاری در تپه هگمتانه در دست است. پروفسور ن. مکنزی نوشه است که در نظر اول می‌توان انتظار داشت که منظور از زبان مادی زبان کردی است. معتبرترین زبانشناس زبان گُردی ولادیمیر مینورسکی نیز همین نظر را تأیید می‌کند.

اگر کردها از نوادگان مادها نباشند، پس برس قومی چنین کهن و مقتدر چه آمده‌است و این همه قبیله و تیره مختلف کرد که به یک زبان ایرانی و جدای از زبان دیگر ایرانیان تکلم می‌کنند؛ از کجا آمده‌اند؟

پیدایش زبان کردی چگونه بوده است؟ آشکار است که زبان هر زاد و بومی زبان ساکنان آن است، اگر رویدادهای تاریخی باعث ایجاد تغییرات نژادی نشده باشد آن زبان همان زبان ساکنان دیرین آن سرزمین است. عکس این موضوع نیز صادق است. اینک ببینیم این موضوع در مورد زبان کردی چگونه صدق می‌کند؟

دورانی که، قوم ماد خود را به ایران کنونی و غرب آسیا رسانید با اقوام لولوبی، گوتی، کاسی، (خوری یا هوری‌ها) - که در دامنه‌های آن سوی کوههای

زاگرس می‌زیستند و تا حد مناسبی زندگی خود را سامان داده بودند و حکومت و تمدنی نسبتاً پیشرفته تأسیس کرده بودند – مواجه شدند.

مادها ظرف ۲۰۰ سال طومار این حکومتها را در هم پیچیدند و در سال ۶۱۲ پیش از میلاد مسیح امپراتوری بزرگ ماد را بنیان نهادند و بدین ترتیب زبان مادی به زبان رسمی بدل شد. از آن زمان تا هنگام انتشار اسلام در کردستان، سیزده قرن سپری شده است. در این مدت طولانی سرزمین ماد بزرگ و کوچک و سرزمین‌های دیگری که به سرزمین ماد ملحق شده اند، از حیث نظامی و سیاسی بسیار دست به دست شده‌اند. وقدرت سیاسی به نسبت افراد مختلفی - که زبان آنها با زبان مادها متفاوت بوده است - افتاده است. هر حکومتی هم که برسر کار آمده زبان خود را به عنوان زبان رسمی تحمیل کرده است. در اوضاع واحوال آن روزگاران، که تمامی بنیادهای اجتماعی کم رنگ شده و رو به افول نهاده بوده است، این جایی در قدرت نمی‌تواند از تأثیر نهادن بر این بنیادها برکنار بوده باشد. تاریخ، برخی رویدادها را ثبت کرده است که طی آن، سلطه سیاسی بریک سرزمین، تغییرات نژادی بنیادی و ایستایی زبان را در آن سرزمین باعث شده است. امروز ردپای تأثیر جایی در قدرت را در شرق قلمرو امپراتوری ماد به وضوح می‌توان دید. به عکس در بخشی از غرب سرزمین ماد، بنیادها همچنان دست نخورده مانده است. بلکه تسلط مادها وضعیت نژادی و زبانی برخی از سرزمین‌هایی را که بعداً به قلمرو مادها ملحق شد، تغییر داده و به مسیر توسعه مادی کشانده است و به موازات بخش غربی قلمرو خود، آنها را توسعه داده است. بیشتر تاریخ شناسان پر آوازه براین باورند که، کردهای امروز نوادگان مادهای دیروزند.

زبان پارتی (پهلوانیک)، که به نظر زبان شناسان همراه با زبان مادی در زمرة زبانهای شمال غربی، خانواده زبانهای ایرانی جای می‌گیرند؛ بیش از دیگر زبانها بر زبان کردی تأثیر نهاده است و امروزه رد پای این تأثیرات در گویش آیینی زبان کردی، دیده می‌شود.

همزمان با سقوط و فروپاشی امپراتوری ساسانی و حمله اعراب به ایران در ایران، وقهه تازه‌ای برای زبان کردی آغاز شد. زبان مادی در آن زمان به نسبت زبان

رایج دوران اقتدار امپراتوری ماد، دستخوش تغییرات ۱۳۰۰ ساله شده بود. به همان نسبت که زبان پارسی باستان پیشرفت کرده و به زبان دری / پارسیک تبدیل شده و آمادگی و ظرفیت آنرا یافته است که زبان پارسی کنونی از آن جدا شود؛ زبان مادی هم پیشرفت کرده و دستخوش چنان تحولات و دگرگونی‌هایی شده؛ که استخراج زبان کردی از آن ممکن شده باشد.

بخش‌های کردنشین ایران

نواحی کردنشین ایران شامل استان کردستان، بخش‌هایی از استان آذربایجان غربی، استان کرمانشاه، بخش‌هایی از ایلام و بخش‌هایی از لرستان است. در قسمت‌هایی از استان خراسان شمالی و قسمت‌هایی از خراسان رضوی نیز مناطقی وجود دارند که مردم در آن مناطق به زبان کرمانجی صحبت می‌کنند که از این میان می‌توان به مناطق: اسفراین، بجنورد، شیروان، قوچان، درگز، چnarان و باجگیران اشاره نمود. مردم کرDOBار این مناطق بنا به روایت تاریخ از ایل افشار هستند که در زمان شاه اسماعیل از منطقه جنوب دریاچه ارومیه به این نواحی برای محافظت از قلمرو شاه اسماعیل کوچ داده شدند و بنا به روایتی دیگر شاه اسماعیل آنان را به خاطر تضعیف سرکشی خانهای کرمانجی و استفاده از آنان در مقابله با حملات بی امان ازبکان به خراسان بزرگ کوچاند.

طبق قانون اساسی ایران تدریس ادبیات زبان‌های قومی از جمله زبان کردی در مدارس، در کنار زبان فارسی آزاد است (اصول پانزدهم و نوزدهم) ولی در عمل تا امروز انجام نیافته است. همچنین در ایران تأسیس و انتشار رسانه‌های همگانی به زبان‌ها و یا گویش‌های منطقه‌ای کاملاً آزاد است، مخصوصاً در رسانه‌های منطقه‌ای.

استفاده از نام‌های مادی که مستقیماً به پادشاهان و سرداران ماد یا اعلام فرهنگی آنها مرتبط است در نام‌های کردی به وفور کاربرد دارد.

بابادی

بابادی باب یکی از ۴ طایفه بزرگ هفت لنگ بختیاری می باشد که از طایفه های زیر تشکیل شده است.

زیر شاخه های طایفه ببابادی عبارتندار:

تبرستان
www.tabarestan.info

- ببابادی عالی انور.
- عکاشه، (گاشه).
- راکی.
- میرقائد، (میرکاد).
- شهرنی.
- مدمولیل (مدمولی).
- پیدنی.
- آربیناهی.
- احمد محمودی، (احمد ممیدی).
- مململی.
- گُمار.
- گَله.
- رواتی، (شیخ رباط).
- نصیر.

محل سکونت

محل سکونت اصلی آنها در کوهرنگ، بیرگان، فارسان، مسجد سلیمان، ایذه، اردل، لالی و شوستر می باشد.

تاریخ

ریاست طایفه بابادی به عهده مهدی خان ببابادی فرزند بزرگ تقی خان (علی انور) بوده است. ببابادی‌ها نیز مانند سایر بختیاری‌ها به ییلاق و قشلاق (سردسیر و گرم‌سیر) کوچ می‌کردند. ییلاق شان در استان چهار محال بختیاری شامل پرندجان، گوجان و شهرستان کوهنگ است. ریاست این مکان‌ها را نیز مهدی خان بر عهده داشت. قشلاقشان در استان خوزستان شامل میان رودان، بنوارگله بلوط، مهدی آباد، تراز، دشت ده (حتی)، قلعه میدان، جاستون شه، کالک شوران، دره بوری، در حومه شهرستان لالی می‌باشد. منطقه مهدی آباد را به نام ایشان نام نهاده‌اند.

در جریان اصلاحات ارضی در دوره محمد رضا شاه پهلوی اراضی گوجان و پرندجان را از خان‌ها گرفته و در بین رعیت‌ها تقسیم نمودند. این واقعه در زمان نوادگان مهدی خان اتفاق افتاد.

ایشان نیز دژی واقع در دشت ده بنام دز قلعه میدان (استان خوزستان) داشته‌اند که آثاری از آن به جا مانده و اکنون محل اقامت اولادمهری ببابادی می‌باشد. شیرهای سنگی بر مزار مهدی خان و پدر او تقی خان در پرندجان به عنوان آثار باستانی ثبت شده‌اند.

بعد از وفات مهدی خان فرزند بزرگش محمد کریم خان و نوه ایشان علیدوست خان زمامداری امور را بر عهده گرفتند در این دوران ایل آرپناهی از دادن مالیات به علیدوست خان سر پیچی نمودند و به دستور علیدوست خان ایل آرپناهی را غارت نمودند و بعد از مدتی فردی ناشناس از این ایل به صورت پنهانی او را کشت و به دستور محمد کریم خان بر اساس حس انتقام جوئی و قصاص خون علیدوست خان چندین نفر از ایل آرپناهی را کشتند و سرانجام پس از فوت محمد کریم خان ریاست به جهانگیر خان و فرامرز خان که از نوادگان برادر مهدی خان بودند رسید.

شجرنامه خوانین طایفه بابادی:

- فرزندان تقی عبدالله عالی انور: مهدی خان، محمدخان، آگودرز (شلو).
- فرزندان مهدی خان: محمدکریم خان، آ شنبه، آنظر علی.
- فرزندان محمد خان: آشیرعلی (شیلی)، آمیرعلی (کربلایی حیدر)، احمد خان.
- فرزندان احمدخان: آحیب، آمان الله، جهانگیرخان، فرامرزخان.
- فرزندان جهانگیرخان: خسروخان، آمیرزا عوض، آحمدولی، آشیخ ویس، آشیخ علی.
- فرزندان خسرو خان: چراغ خان، آمحمدحسین، آعلیٰ محمد، آمرتضی، آمان الله خان، آعیض، آعزیز، آراخدا، آمهدی، عبدالله، آحمدرضاء، آعلیقلی خان، آمصفی، آفرج الله.
- فرزندان آمیرزا عوض: آحمدنصیر، آنفقلى، آعباس، آحسن، آگدا، آعلیٰ اکبر.
- فرزندان محمد ولی خان: حاتم خان، آمحمدرسول، حاج هاشم خان، آحمدآقا، آعلیٰ عسگر.
- فرزندان فرامرزخان: الله بخش خان، الله یارخان، حاج میرزا پرویزخان، آرسن، آسکندر، آفرهاد، آداراب.
- فرزندان حاج میرزا پرویزخان: میرزا حسین خان انتظام الملک، آحمد زمان، آ لطفعلی، آفتحعلی.
- فرزندان آمحمد زمان: آمحراب خان.
- فرزندان آمحراب خان: آمحمدخان پرویزی (داماد مرتضی قلی خان صمام السلطنه).
- فرزندان میرزا حسین خان: آخان جان، آمصفی (آخان جان و آمصفی در واقع فتح اصفهان در رکاب مشروطه خواهان به شهادت رسیدند)، آ علی اکبر، آ علی اصغر(عسگر)، آفتح الله، آرضا، آعجم، آجمشید، آسکندر، آفرج الله، آمرتضی، فضل الله، نصرت الله.
- فرزندان فضل الله پرویزی: بهمن، فرهاد(بهرام)، علی اصغر(فرزاد).

- فرزند نصرت الله پرویزی:حسین
- فرزندان آ علی اصغر: آجعفرقلی خان رستمی (آخرین کلانتر رسمی ایل بختیاری)، آحمدزمان، آرسم، آعلی، آنجب، آروزعلی.

هفت لنگ

هفت لنگ و چهار لنگ دو شاخه مهم بختیاری‌اند.

هفت لنگ شامل پنج باب می‌باشد که عبارتندار:

- بابادی باب.
- دورکی باب.
- دینارانی باب.
- بهداروند باب.
- سه دهستانی باب.

بابادی باب خود به شعب زیر تقسیم می‌شود:

- بابادی.
- شهرنی.
- عکاشه.
- راکی.
- گله.
- مدمولیل.

- نصیر. •
- گمار. •
- ململی. •
- آرپناهی. •
- پیدنی. •
- عالی انور. •
- احمد محمدی. •

دورکی باب خود به شعب زیر تقسیم می‌شود:

- زراسوند. •
- اسپیوند. •
- موری. •
- گندلی. •
- بابااحمدی. •
- عرب. •
- آسترکی. •

دینارانی باب خود به شعب زیر تقسیم می‌شود:

- اورک. •
- موزرموبی. •
- نوروزی. •
- بویری. •
- کورکور. •
- لجمیر اورک. •
- علیمردانخانی. •

- عالی محمودی.

بهداروند باب خود به شعب زیر تقسیم می‌شود:

- بهداروند.
- عالی جمالی.
- جانکی سردسیر.
- منجزی.
- بلیوند.

سه دهستانی باب خود به شعب زیر تقسیم می‌شود:

- بارزی جاکی.
- بویر حسنی.
- جلاله ای.
- جلیل.
- جالکی.
- ابراهیم محمدی.
- افایی.
- اموئی احمدی.
- سادات بیدله.
- منجزی.
- میلاسی.
- فلارد.
- خالدی.
- ریگی.
- دودرائی.

چهار لنگ

ایل بختیاری به دو شاخه بزرگ هفت لنگ و چهار لنگ تقسیم می‌شود. هرچند که این دو شاخه ایل بختیاری از نظر فرهنگی تفاوت چندان زیادی ندارند. اما جدایی محل سکونت و مسیر کوچ باعث ایجاد تفاوت، نه چندان زیادی در گویش و لهجه این دو شده است.

هفت لنگ‌ها بیشتر در چهار محال بختیاری و شمال خوزستان زندگی می‌کنند. که جمعیت انها نسبت به چهار لنگ‌ها که در لرستان، شمال خوزستان و جنوب‌غرب اصفهان هستند بیشتر است.

چهار لنگ هاییلاق در جنوب غرب اصفهان (شهرستانهای: فریدن، فریدون‌شهر و چادگان) و یاواحی شرقی لرستان (الیگودرز) سپری می‌کنند. با شروع دوره سرما در این منطقه به شمال خوزستان برای سپری کردن زمستان کوچ می‌کنند، البته امروزه بیشتر عشاير بختیاری در مناطق بختیاری نشین ساکن شده اند.

طایفه چهار لنگ به چهار شاخه بزرگ تقسیم می‌شود. که عبارتند از: محمود صالح - موگویی - مهیوند و ذلکی طایفه مهیوند چهار لنگ خود به دسته‌های بزرگی تقسیم می‌شود که مهمترین انها عبارتند از: حاجیوند - عبدالوند - فولادوند - سالاروند - هیودی. طایفه حاجیوند بزرگ‌ترین این طوایف است که تاریخی داشته است لبریز از شجاعت و دلاوری. طایفه حاجیوند خود به تیره‌های متعددی تقسیم می‌شوند که عبارتند از: قاسمعلی - قالبی - هیل هیل - رشیدی و الیاسی سردسیر یا ییلاق طایفه حاجیوند دامنه کوههای اشترانکوه است. از جمله طوایف فولادوند میتوان به ایل: هیودی - سالاروند - گراوند - خانه جمال و خانه قائد میتوان اشاره نمود منطقه ییلاقی ایل هیودی در چقاگرگ و خلیل آباد است و دارای تیره های: ملا - علیدادی - شاه حسن - جمشیدوند - پارسی - جودکی - پاپی است. از بزرگان این ایل می‌توان آمیرقلی جعفری (ملایی) - آنریمان گلابی (علیدادی) و آراغی خسرو ملا (ملایی) و را نام برد.

یکی دیگر از طوایف مهم بختیاری طائفه کائید یا قائد می‌باشد. که در منطقه گتوند استان خوزستان ساکن بوده‌اند که به دلایل مختلف از این منطقه کوچ نموده و به استانهای لرستان، اصفهان و سیستان و بلوچستان مهاجرت نموده‌اند. که عده‌ای از آنها هم اکنون با نام خانوادگی مختلف از جمله: تقوی سالاروند حیدری محمدی بهزادی و سلیمانی در روستاهای اطراف شهرستان دورود، روستای تی دره، اسپر و سراوند در نزدیکی دریاچه گهر ساکن هستند. از بزرگان این طایفه می‌توان کاهادی، کابندعلی، کاشمسعلی و کایکشنبه و کاصفر رانام برد. محل زندگی سرسییری این طایفه روستاهای فوق الذکر و محل زندگی گرسیری آنها پرویزکوه و آب بید و گلمبه می‌باشد. از خصوصیات بارز این طایفه آزادگی شجاعت و دلاوری می‌باشد.

واژه قائد به دلیل گویش خاص بختیاری‌ها به کاهد یا کاد تغییر شکل داده است و اسامی چون: کاد منوچهر یا کاد احمد از خانواده بزرگ بنیادی به قائد یا کاد بنیاد از طایفه کاهد منسوب هستند. بخشی از خانواده بزرگ کاهدها خود را با پسوند شهریسوند می‌شناشند که به استناد آقای فرزاد بنیادی شهریسوند، به معنی نامی که شاه روی آن گذاشت -شه ریس وند است. قسمتی از این طایفه که خود را قائد شهریسوند می‌نامند، لقب خانوادگی قائد را از سوی امام رضا به خود منسوب می‌داند که به این دسته از قائدها «شاه خراسونی» گفته می‌شود.

اورک

طایفه اورک یکی از طوایف دینارونی و یکی از بزرگترین طوایف بختیاری چه از نظر تاریخی و ایلیاتی و همینطور از نظر جمعیت و وسعت اراضی ایل است. که محل سکونتش در خطه رود بازفت، دینارون، میانکوه، دهدز، شلیل، سرخون، اردل واژده و ... است. که نیمی از آنها در خوزستان و نیمی در چهار محال زندگی می‌کنند.

این طایفه در طول تاریخ شامل خان‌ها و کلانتران زیادی بوده و مردمان مهمان نوازی دارد. طایفه اورک شامل طوابیف زیر است:

چهار بنیچه - جلالی - هلیساد - شیران - خواجه - لندي - سادات موسوی - غریبی - سادات حسینی - شهپیری - آل داودی - گل بامکی - خدابخشی - زندی - قلعه سردی - موزرمی - کیشخالی - عرب - اولاد حاج علی - ممسنی - غلام - ورناصری - گوزلکی - اورک شالو - لجم اورک (تیره‌های لجم اورک بشرط زیر: اسپیوند (محمودی برذردی) آر احمدی - سخندری کری - گپی - جیره - درویش ممون)، بندونی باب (تیره‌های بندونی باب رفندی - بوگری - بنی سر تنگی - سوتکی - سراوکی - بنی مسن - شیاسی - هلوسعد - فائدان شیاسی - قنبری - شیران).

مردم طایفه اورک بیشتر در شهرهای ایذه، دهدز، مسجدسلیمان، اردل، اهواز، بوشهر، اصفهان و شهرهایش مثل: لنجان و شاهین شهر، مینادشت و ... زندگی می‌کنند. طایفه اورک در نزد مردم به اورک ۲۴ تیره مشهور است.

تیره‌هایی بنام اورک در طایفه بهداروند وجود دارد که قبل از خانواده‌ای از طایفه اورک بوده‌اند، اما بدليلى کوچ کرده‌اند و در کنار طایفه بهداروند زندگی کرده‌اند و اکنون جزو یکی از تیره‌های بهداروند محسوب می‌شوند. همینطور هم چند خانوار از طایفه اورک به کنار طایفه مصالح چهارلنگ رفتند و اکنون جزو آن طایفه محسوب می‌شوند. اما اصلیتشان جزو طایفه اورک ۲۴ تیره بوده. و همچنین بعضی از خانواده‌ها و تیره‌های این طایفه از طوابیف دیگر بختیاری بوده‌اند، که بخارط دلایل مختلف مانند نزاع ایلی و... به درون این طایفه آمده‌اند و جزو اورک محسوب می‌شوند اما هنوز هم بعد از چند سال بعضی از آنها به طایفه اصلی شان آمد و رفت نیز دارند و فامیل‌های خود در طایفه قبلی را می‌شناسند. که این کوچ کردن در میان بختیاری‌ها بسیار زیاد بوده (بخارط منازعات فراوان ایلی) و امری است طبیعی.

بختیاری

بختیاری‌ها قومی از مردم ایران هستند که در مناطق غربی کشور ایران بسر می‌برند. آنها را لرها بختیاری نیز نامیده‌اند. زبانهای کاربری این دو قوم فارسی و لری بختیاری می‌باشد.

تاریخچه

برای نخستین بار، حمدالله مستوفی در شمارش تبارهای لر بزرگ از بختیاری‌ها نام بردۀ است. تباری که پس از نیرومند شدن آوازه بیشتری یافت و سرانجام به بیشتر سرزمین‌های لر بزرگ چیره شد و نام خود را به آنها داد.

بر پایه نوشته‌های تاریخی بختیاری نام یکی از تبارهای بزرگ ایران می‌باشد که به لر بزرگ نیز شناخته شده‌است. چراً این نامگذاری به گفته برخی به سبب نزدیکی دامنه فرمانروایی اتابکان لرستان به سرزمینهای بختیاری نشین در زمان گسیختگی و چندگانگی فرمانروایی ایران بوده‌است. از این رو آنان را لر بختیاری نیز می‌نامند. نام لر کوچک نیز به مردمان لرستان و ایلام امروزی داده شده بود. در گستره زمانی میان هخامنشیان و ساسانیان، لرستان بخشی از سرزمین بزرگ پارس بوده‌است. پس از اسلام و از زمان خلفای عباسی، لرستان فراتر از مرزهای امروزی (از همدان تا گلپایگان) - و زیر پرچم فرمانروایی اتابکان لرستان - تا مرز اتابکان فارس (از سال ۵۰۶ تا ۱۰۰۶ هجری قمری) گسترده شده بود از این رو فرمانروایان این سده‌ها با نام اتابکان لرکوچک شناخته می‌شوند. خرم آباد پایتخت فرمانروایی اتابکان لر کوچک و ایده مالمیر پایتخت فرمانروایی اتابکان لر بزرگ به شمار می‌رفته.

با درنگریستن به گمانه زایش کوروش بزرگ، در انشان که شهری در آپا اختر خوزستان بوده (به باور برخی همان ایده امروزی) و همچنین سنگ نبشته‌ای که گفته‌های کوروش بزرگ را دربرداشته و در شوش یافت شده و در آن آمده‌است که کوروش بزرگ بر آن شده که در سر راه خود از هگمتانه به شوشا با مردمان باختり

دیداری داشته باشد می توان چنین برداشت کرد که دامنه سرزمین باختری‌ها جایی میان همدان و شوش امروزی بوده و نه در باکتریا (افغانستان) و یا میان رودان.

همچنین نام‌های برخی از سرزمین‌های بختیاری نشین مانند: شهرستان پارسان (فارسان امروزی) و یا ایزدجی (میزدج امروزی) و روستای پیل آباد (فیل آباد امروزی) که جایگاه پرورش و نگهداری فیل‌های جنگی بوده است، گویای این است که این سرزمین بخشی از امپراتوری پارسی بوده از این‌رو می‌توان برداشت کرد که واژه بختیاری همان دگرگون شده واژه باختری می‌باشد.

برخی بر این باورند که بختیاری‌ها از دید تبار، از بازماندگان پارسیان اند و آنها به لولوبی‌ها و کاسپی‌ها و گوتی‌ها - که از تبارهای پیش از تاریخ ایران می‌باشند و امروزه گمان می‌رود که تباری هند و اروپایی داشته اند - نزدیک هستند. برخی نیز بر این باورند که ریشه تباری لرها از سکاها می‌باشد. (سکاها مردمانی هند و اروپایی تبار بودند که در بسیاری از بخش‌های فلات ایران پراکنده شده بودند).

روم گیرشمن باستان‌شناس سرشناس فرانسوی می‌نویسد: "من جای جای این سرزمین (بختیاری) پا نگذاشته‌ام مگر اینکه عیلامی را یافته‌ام." این نشان از این دارد که پیش از چیرگی مردمان هند و اروپایی تبار این سرزمین هم زیر پرچم امپراتوری ایلام بوده است.

در آغازه پادشاهی فتحعلی‌شاه قاجار، بختیاری بخشی از خاک استان فارس بود و رود کارون جداکننده فارس و "عراق عجم" به‌شمار می‌آمد. از سال ۱۲۵۲ قمری، بختیاری گاهی بخشی از اصفهان و گاهی بخشی از خوزستان بود.

بختیاری‌ها در گذر تاریخ همواره در رده‌های سیاسی، سپاهی و بازرگانی دستی داشته‌اند، به‌ویژه جایگاه ایشان بعنوان سپاهیان صفویه و تشکیل زندیه تا انقلاب مشروطه و سپس تشکیل شرکت نفت و جنگ ایران و عراق ... نخستین

کسی که برآن شد تا تاریخ بختیاری‌ها را به نگارش درآورد، سردار اسعد بختیاری بود که در نگاشته‌های او به نام "تاریخ بختیاری" به دانسته‌های ارزشمندی درباره بختیاری‌ها بر می‌خوریم.

زیستگاه

بختیاری‌ها در بخشی از استان‌های: چهارمحال و بختیاری و خوزستان، اصفهان و قسمتی از شرق لرستان (الیگودرز و دورود و ازان) ساکن هستند. چهارمحال و بختیاری شامل چهار محل به نام: لار، کلیار، میزدج، گندمان و سرزمینهای بختیاری می‌باشد. از این رو نام آن را (چهار محال) و (بختیاری) نامیده اند.

منطقه لار از طرفی شهر فرخشهر (قهرخ و یا در گویش محلی قفه‌رخ) تا روستای سودجان (سودگان) و از طرفی دیگر روستای مصطفی آباد تا روستای بارده را در بر می‌گیرد. (شهرهای: فرخشهر، شهرکرد، سامان، بن، سورشجان، هفشجان و روستاهای مصطفی آباد، هارونی، سودجان، پیربلوط، ارجنک، زانیون، چالشتر، هرچگان، تومانک و بارده). ساکنان این مناطق فارسی زبان و تُرك زبان هستند.

منطقه کیار (که از کوه کلار از ایل دورکی گرفته شده) از طرفی روستای دهنو (بعد از دستگرد) تا روستای دستنا و از طرفی دیگر گهرو تا روستای بهرام آباد (بعد از روستای خراجی) را در بر می‌گیرد. (شهر شلمزار و روستاهای: دهنو، دستگرد، دزک، سرتیش نیز، دستنا، گهرو، تیش نیز، شاپورآباد، قلعه تک، خراجی، بهرام آباد).

منطقه میزدج (ایزدجی) از طرفی روستای جونقان (گین کان) تا روستای باباحدیر و از طرفی دیگر بعد از روستای مصطفی آباد، تنگه پردنگان (پردنگان) تا روستای گوشه را در بر می‌گیرد. (شهرستان: فارسان، شهر جونقان و روستاهای: راستآب، چلیچه، پردنگان، گوجان، ده چشم، گُرون، چوغاهست، گوشه، باباحدیر، چوبین، فیل آباد، عیسی آباد).

منطقه گندمان از طرفی شهر فرادمبه تا روستای گردبیشه و از طرفی دیگر روستای قلعه ممی کاه تا نزدیک دهاقان اصفهان را در بر می گیرد. (شهرستان: بروجن، شهرهای گندمان، فرادمبه و بلجاجی و روستاهای: قلعه ممی کاه، گردبیشه).

سرزمینهای بختیاری از طرفی شهر سمیرم در استان اصفهان تا شهر درود در استان لرستان و از طرفی دیگر از شهرستان رامهرمز در استان خوزستان تا شهر داران در استان اصفهان را در بر می گیرد.

سرزمینهای بختیاری به دو بخش بیلاق و قشلاق تقسیم می شود. محل سکونت بیلاق و قشلاق ایل چهارلنگ به دو بخش تقسیم می گردد. بخش بیلاقی یکی در محدوده شهرستان فریدن تا شهرستان درود و دیگری از شهرستان سمیرم تا لردگان می باشد. بخش قشلاقی نیز یکی در محدوده شهرستان دزفول و دیگری در محدوده شهرستانهای ایذه و رامهرمز می باشد.

مرکز منطقه بیلاق یکی آخره (فریدون شهر امروزی) و دیگری سمیرم و مرکز منطقه قشلاق یکی ایذه و دیگری رامهرمز بوده است. خوانین ایل چهارلنگ در بخش بیلاقی در منطقه آخره (فریدون شهر) و در بخش قشلاقی در محدوده ایذه بوده است.

محل سکونت ایل هفت لنگ نیز به دو بخش تقسیم می گردد: بخش بیلاقی در محدوده شورآب، تنگه گزی و دامنه های زردکوه تا آرdeal به مرکزیت شهرستانهای کوهرنگ و چلگرد. بخش قشلاقی در محدوده اندیکا و مسجد سلیمان امروزی به مرکزیت اندکا می باشد.

در تاریخ معاصر (دوران قاجار) خوانین ایل هفت لنگ بختیاری که از قدرت و شوکت بیشتری برخوردار شده بودند، در منطقه بیلاقی، چوغاخور و در منطقه قشلاقی، ایذه و قلعه تل را مقر حکومتی خود قرار داده بودند.

ویژگی‌های فرهنگی

بختیاری همراه با سنت‌ها و شیوه‌های خاص زندگی، به تنها بی‌یکی از جاذبه‌های بی‌نظیر و چشم‌گیر منطقه بختیاری است. زندگی ایلی با الگوی سکونت و آداب و رسوم ویژه، مورد علاقه گردشگران داخلی و خارجی است. این جاذبه علاوه بر آن که بازدیدکنندگان عادی را به سوی خود جلب می‌کند، می‌تواند مورد توجه دانشجویان و دانش پژوهان علوم اجتماعی و انسانی قرار گیرد.

یکی از دیدنی‌های جالب توجه استان چهارمحال و بختیاری، کوچ ایل بختیاری است. اگر چه در دهه‌های آغازین قرن حاضر گروههای بسیاری از ایل بختیاری نیز همانند سایر ایلات و عشایر ایران "نخته قاپو" (یکجانشین) شدند، اما هنوز هم بخشی از ایل، کوچ رو و متحرك است. کوچ‌روهای بختیاری، زمستان را در دشت‌های شرق خوزستان و تابستان را در بخش‌های غربی منطقه چهارمحال و بختیاری به سر می‌برند. آنها هر ساله از اوخر اردیبهشت ماه از پنج مسیر گوناگون همراه با مبارزه‌ای خستگی ناپذیر با سختی‌های طبیعت، ضمن عبور از رودخانه‌ها، دره‌ها و پشت سر گذاشتن بلندی‌های زردکوه در مناطق معینی از دامنه‌های زاگرس پراکنده می‌شوند و قریب سه ماه در این منطقه می‌مانند و با چرای دامها در مراتع سرسیز به رمه‌داری سرگرم می‌شوند. نحوه معيشت و زیست، الگوی سکونت و باورها، سنت‌ها و آداب و رسوم از جمله جاذبه‌های دیدنی این شیوه زندگی است. به مسیرهای کوچ در اصطلاح ایل راه می‌گویند که شامل ایل راههای دزپارت، تازار، هزارچمه، کوه سفید و تنگ فاله است.

قالی‌ها و دست بافته‌های بختیاری در تمام جهان مشهور و بازار خوبی دارند. همچنین بختیاری سرزمین شیرهای سنگی است که نخستین بار توسط محسن فارسانی مورد مطالعه علمی قرار گرفتند. وی همچنین فیلم مستندی در باره شیرهای سنگی به نام «برد شیر» ساخته است. همچنین باسته است در راستای حفظِ ضربالمثل‌های بختیاری نیز تلاش‌های سودمند بیشتری صورت گیرد تا این میراث تجربی گذشتگان نیز برای آیندگان برقرار ماند.

موسیقی آنان شامل سرنا و کرنا و کوس (طلب) و سازهای بادی کوچکتر از سرنا و کرنا است. توشمال که سرپرستی موسیقی را در ایل بر عهده دارند اکنون هم در مجالس عروسی هنرمندی خود را به نمایش می‌گذارند.

مراسم سوگواری

مراسم سوگواری در میان بختیاری‌ها اهمیت خاصی دارد و همراه با مراسم پرسوز و گدازی برگزار می‌شود که احتمالاً نشانه انس و الفت و همبستگی ژرفی است که میان آنها وجود دارد. این اهمیت هم در عزاداری‌های مذهبی و هم در عزاداری‌های خصوصی به بارزترین شکل مشهود است.

برگزاری مراسم عزاداری خانوادگی نیز جالب توجه است. در ایل بختیاری وقتی کسی فوت کند، ایل یکبارچه غرق غم و ماتم می‌شود و لحظه‌ای صاحب عزا را رها نمی‌کنند. چوقا از تن بیرون می‌کنند و لباس سیاه می‌پوشند. بعد از غسل متوفی، سید همراه ایل، سید پیر شاه یا سید امامزاده‌های اطراف مسیر و مکان کوچ و استقرار را خبر می‌کنند تا بر مُرده نماز میت بگذارند و سپس مُرده را به خاک می‌سپارند. خاک که گودی گور را پر کرد، مردها در فاصله دور می‌ایستند و زن‌های ایل به دور گور حلقه می‌زنند، گریه سر می‌دهند و همراه با مرثیه که گاگریو گفته می‌شود به شرح حال زندگی مُرده می‌پردازند. در این هنگام تُشمال‌ها آهنگ غم انگیزی به نام چپی می‌نوازنند. بعد از این مراسم خیرات شروع می‌شود. صاحب عزا چادر سیاهی بر پا می‌کند، مردم ایل تیره به تیره، طایفه به طایفه، برای دلداری صاحب عزا می‌آیند و سرباره می‌آورند. سرباره مخارج عزاداری صاحب عزا را کاهش می‌دهد. این مراسم تا یک سال به طول می‌انجامد، چرا که شاید تیره یا طایفه‌ای در مسافت‌های دور باشد و یا امکان حضور به موقع پیدا نکرده باشد.

وقتی کلانتر یا یکی از سرشناسان ایل بمیرد نیز مراسم خاصی انجام می‌شود. بدین ترتیب که زین و برگ اسب یا اسبانی را با پارچه سیاه می‌پوشانند و بر گردن اسب نیز پارچه‌های رنگین که یک سر آن بر زین و سر دیگر ش روی پیشانی اسب است به بند دهن می‌بندند، سپس اسب را در حالی که دهن آن به

دست یک نفر است در محوطه امامزاده می‌گردانند. این پارچه را «یال پوش» می‌گویند. چوقا و تفنج متوفی را نیز روی اسب می‌بندند. بختیاری‌ها معمولاً بر سر مزار جوانان، پهلوانان و بزرگان خود شیر سنگی قرار می‌داده‌اند.

عزاداری برای ائمه‌اطهار به ویژه در ماه محرم همانند همه نقاط ایران باشکوه برگزار می‌شود. شیوه اجرای مراسم تقریباً همانند سایر نقاط ایران است. دسته‌های زنجیرزنی، سینه‌زنی و حضور در مراسم مساجد و تکایا از جمله جلوه‌های برگزاری اینگونه مراسم است.

گویش بختیاری

گویش بختیاری یکی از گویش‌های لُری تبار یعنی از دسته جنوب باختری زبان‌های ایرانی است. گویش‌ها و زبان‌های لُری تبار عبارت‌اند از: فیلی، لکی، بختیاری، لری جنوبی، و کومزاری.

همواره در زمانهای گذشته، دیوارهای بلند و دشوار گذر زاگرس مانع از نفوذ اقوام مهاجم به درون منطقه بختیاری بوده‌است.

بنابراین زبان ایل بختیاری تا قبل از گسترش رسانه‌های همگانی و مدارس ملی تقریباً دست‌نخورده و بکر مانده بود، اما امروزه براثر آسانی ارتباط با شهر و پایتخت، گویش بختیاری نیز مانند لهجه‌ها و گویش‌های دیگر به سرعت در حال دگرگونی و نزدیک شدن به فارسی رایج است.

نسل امروز بختیاری (به‌ویژه ساکنین شهرها و اسکان‌یافتگان) در طول کمتر از نیم قرن نه تنها خیلی از اصطلاحات و واژه‌های پنجاه سال پیش بختیاری را استفاده نمی‌کنند؛ بلکه معنای آنها را نیز نمی‌دانند و یا فراموش کرده‌اند. گفته می‌شود در طی سال‌های گذشته که بختیاری‌ها بسوی شهرنشینی و پراکندگی رفته‌اند در حدود دوهزار واژه کهن از آنان نابود شده‌است.

گویش بختیاری به طور کلی به چهار دسته تقسیم می‌شود:

- گویش بخش خاوری که تحت تأثیر لری کوه‌گیلویه واقع شده است.
- گویش منطقه جنوبی که تحت تأثیر گویش طایفه بهمنی بوده است.
- گویش منطقه چهارلنگ
- گویش بخش میانی

که هر دو گویش نسبتاً کمتر تحت تأثیر قرار گرفته‌اند، بر خلاف تصور افراد ناآشنا، گویش لری بختیاری با گویش لری (خرم‌آبادی) تفاوت‌های بسیاری به ویژه از نظر تلفظ دارد. اما از نظر ادبیات و به ویژه ضرب المثل‌ها و زبانزدھای بومی بین تمام زبانهای لری اشتراکات زیادی وجود دارد.

تن پوش بختیاری

پوشش زنان:

۱. پوشش سر "لچک و می‌نا": لچک کلاهی است که زیر مینا استفاده و با انواع سکه‌های قدیمی، مروارید، سنگ و پولک تزیین می‌شود و انواع گوناگون دارد. سیخکی، ریالی، صدف، که رایج‌ترین آن ریالی می‌باشد که از سکه‌های قدیمی استفاده می‌شود.

۲. می‌نا: روسربی از جنس حریر و ابعاد بسیار زیاد به شکل مستطیل است که به صورت بسیار ویژه‌ای به سر می‌کنند. مینا را با سنجاق محکم توسط بندی از یکسوی لچک به سوی دیگر آن از پشت سرشار می‌آویزند که به آن سیزنه گفته می‌شود و بعد موهای جلوی سر را تاب می‌دهند و از زیر لچک بیرون می‌آورند و در پشت مینا پنهان می‌کنند و آن موها را ترنه می‌نامند و با مهره‌هایی با رنگ‌های گوناگون آن را تزئین می‌کنند که جلوه‌ای خاص به زیبایی مینا می‌دهد.

۳ . تن پوش زنان بختیاری پیراهنی است به نام جومه یا جوه این پیراهن معمولاً دو چاک در اطراف کمر دارد و تا پایین کمر می‌رسد و زیر آن دامن بسیار پرچینی به نام شولارقری می‌پوشند که برای تهیه آن گاه از ۸ تا ۱۰ متر پارچه استفاده می‌شود.

۴ . جلیقه (جلیزقه) روی پیراهن پوشیده می‌شود که از جنس محمل است. همچنین زنان بازویندی (بازی‌بند) نیز بدست می‌کنند که با مهره‌های رنگی و سنگ تزیین می‌شود. البته استفاده از آن خیلی عام نیست و بیشتر در عروسی پوشیده می‌شود.

۵ . پوشش پایین تنہ از شلواری معمولی و گیوه استفاده می‌شود.

رنگ لباس زنان بختیاری الهام گرفته از طبیعت است. زنان و دختران جوان در رخت‌های خود از رنگ‌های روش استفاده می‌کنند و رنگ لباس خانم‌های مسن به دلیل احترام به سن و سال آن‌ها تیره است.

پوشش مردان:

۱ . سرپوش مردان بختیاری کلاهی نمدی است به رنگ‌های مشکی، قهوه‌ای روش و تیره و سفید که به آن کلاه خسروی هم گفته می‌شود. در ابتدا خوانین کلاه سفید رنگ خسروی بسر می‌گذاشتند، اما بعد از اینکه رضا شاه آنان را تخت قاپو کرد، آنان را نیز از پشیدن لباس بختیاری نیز منع کرد، به همین دلیل به مرور زمان کلاه سفید جای خود را به کلاه سیاه مردم عادی داد. امروزه دیگر کودکان کلاه سفید خسروی بسر می‌گذارند. کلاه خسروی همانطور که از نامش پیداست، طرحش از کلاه خسروان، پادشاهان ساسانی است که این خود نشان دهنده قدامت تاریخی فرنگ منطقه می‌باشد.

۲ . در ابتدا مردان بختیاری بالاپوشی به نام قبَا داشتند که از کنار چاک داشت و هینطور از آستینهای فراخی برخوردار بود، اما بعد منع لباس توسط رضا شاه، بالا

پوشی بنام چوقا که راعیت آنرا می‌پوشید متداول شد که دست باف زنان عشاير است. چوقا از پشم بز به دو رنگ سیاه و سفید تهیه می‌شود و خاصیت ضد باران دارد، گرما را در زمستان نگه می‌دارد و در تابستان رطوبت و خنکی را حفظ می‌کند. نقش‌های چوقا، ستون‌هایی کوتاه و بلند هستند و طرح این ستون‌ها را از ساختمان‌های دوره هخامنشی می‌دانند. قبا برگرفته از طراحی اشکانی است.

۳ . برای پوشش پایین تنہ از شلواری به رنگ مشکی استفاده می‌گردد که شلواری گشاد و بسیار آزاد است. در این سالهای اخیر به دلیل استفاده از محصولات پارچه‌ای کارخانه دبیت منچستر انگلستان به آن شلوار دبیت نیز گفته می‌شود. پوشش پا گیوه‌است که در تابستان رطوبت و خنکی را حفظ می‌کند و در زمستان گرما را نگه می‌دارد. از مجسمه برنزی که در اینده مالمیر بختیاری کشف گردیده مجسمه مردمشی درموزه ایران باستان، چنین به نظر می‌رسد که این شلوار نیز از البسه دوران اشکانی باشد.

بختیاری‌های سرشناس

- سردار اسعد بختیاری از سران جنبش مشروطه.
- شاپور بختیار آخرین نخست وزیر ایران در دوره پهلوی.
- ثریا اسفندیاری بختیاری ملکه سابق ایران.
- مسعود بختیاری خواننده فولکلور شهری بختیاری.
- بهرام مشیری نویسنده، محقق و مورخ.
- محسن رضایی سیاستمدار.
- مهدی کروبی سیاستمدار.
- امیدوار رضایی سیاستمدار.
- امیدعلی شهنی کرمزاده ریاضی دان بر جسته ایرانی.
- پژمان بختیاری شاعر.
- قیصر امین پور شاعر.
- هدایت موسوی رحیمی خوشنویس برجسته و توانای معاصر.

- جعفر خان سردار بهادر از فرماندهان جنبش مشروطه و وزیر جنگ قاجاریه.
- نجفقلی خان بختیاری صمصام السلطنه نخست وزیر دولت مشروطه.
- میرجهانگیر خان آسترکی ازو زرای برجسته صفویه در اصفهان.
- ابوالفتح خان بختیاری حاکم اصفهان و بختیاری در سلسله افشاریه.
- تیمور بختیار فرماندار نظامی تهران.
- علیمردان خان بختیاری مرد استبداد ستیز بختیاری.
- حسینقلی خان ایلخانی رئیس ایل بختیاری.
- جعفرقلی خان بابادی.
- علیقلی خان سردار اسعد.
- محمد تقی خان بختیاری.
- اسدخان بختیاروند.
- مهدی خان اورک.
- خلیل اسفندیاری.
- اسفندیار خان اسفندیاری.
- علیقلی خان سردار اسعد.
- دکتر ابوالقاسم بختیاری.

ماد

ماد نام یکی از اقوام ایرانی تبار مرتبط با پارس‌ها بود که در سده ۱۷ پیش از میلاد در سرزمینی که بعدها به نام ماد شناخته شد، نشیمن گردید. بسیاری از مورخان باستان، به صراحت، مادها را «آریایی» خوانده‌اند. واژگان بازمانده از گویش مادی در زبان پارسی باستان، و نیز تصریح «استرابون» به «آریایی» بودن زبان مادها و پیوند و همسانی آن با زبان‌های پارس و بلخ و سغد و سکاها و نیز کلام داریوش بزرگ - که زبان مادها و پارس‌ها را در یک گروه قرار می‌دهد، نشانه از «آریایی» بودن زبان ماده‌است.

بناهای مذهبی (معابد) یافته شده در سکونت‌گاه‌های مادها و نیز نامهای خاص مادی که با اسمای دینی آریایی ترکیب شده‌اند به آشکارا تعلق مذهبی قوم ماد را به اندیشه‌ها و آیین‌های دینی هند و ایرانی (آریایی) و شاید زرتشتی، نشان می‌دهد.

نام شاهان و سرداران ماد که در متون آشوری و یونانی و پارسی باستان ذکر گردیده‌اند (مانند: فُرَّوْرَتِی، اوَوَخُشَّتَر، آرْشَتَی وَیِیَگ، شِیدِیرَپَرَن، تَخْمَسَپَاد و...) همگی به آشکارا «آریایی» هستند.

برخی مدعی هستند بر پایه نظریه "حضور دیرین مردم آریایی در خاور نزدیک و میانه" که توسط جمعی از تاریخدانان به ویژه جهانشاه درخشنانی ارائه شده‌است، واژه "مَدَه" در نوشتارهای میانرودان به نادرست به معنای عام سرزمین ترجمه شده‌است که با برخی از اسناد باستانی سازگار نمی‌باشد. بر پایه این نظریه دست کم از هزاره سوم پیش از میلاد مادها در بخش‌های غربی ایران حضور داشته‌اند.

بر پایه برخی منابع، مادها میان قرون ۹ تا ۷ پیش از میلاد حکومتی یکپارچه برای سرزمینهای مادی تشکیل ندادند و در این رابطه برخی معتقدند که به نظر می‌رسد آن چه در باره نهادهای تمدنی و حکومتی مادها در متون تاریخی

(هروودوت و پس از او) روایت شده است، تصویری متعلق به هخامنشیان و پارس‌ها باشد که سپس به تن و قامت مادهایی که روزگارشان گذشته بود، پوشانده و بازسازی شده است. آن چه از متون آشوری - که اسنادی معاصر با دوران مادها هستند - برمی‌آید، آن است که مادها از سده هفتم تا نهم پیش از میلاد نتوانسته بودند چنان پیش‌رفتی بیابند که سبب هم‌گرایی و اتحاد و سازمان یافتنی قبایل و طوایف پراکنده ماد بر محور یک رهبر و فرمانروای برتر و واحد - که بتوان وی را پادشاه کل سرزمین‌های مادنشین نامید؛ آن گونه که هرودوت «دیوکس» را چنین می‌نامید - شده باشد. پادشاهان آشور در ضمن لشکرکشی‌های پرشمار خود به قلمرو سکونت مادها، همواره با شمار فراوانی از «شاهان محلی» (حاکمان مستقل شهرهای مختلف) روبه رو بوده‌اند و نه یک پادشاه واحد حاکم بر کل سرزمین‌های مادنشین.

شاهنشاهی ماد در زمان هوخشتره به بزرگ‌ترین پادشاهی غرب آسیا حکومت می‌کرد و سراسر ایران را آن چنان که در نقشه سرزمین ماد هویدا است برای نخستین بار در تاریخ به زیر یک پرچم آورد. هوخشتره بنیانگذار اولین قدرت ایرانی بود. پایه گذاری دولت ماد به عنوان نخستین دولت بر پایه وحدت اقوام مختلف ساکن فلات ایران با مشترکات و پیوندهای فرهنگی را باید به عنوان مهم‌ترین رویداد در تاریخ ایران به شمار آورد.

مجموعه لشکرکشی‌های آشور به سرزمین ماد در قرن هشتم پ. م. و خطر حمله از غرب بهوسیله دولت زورمند آشور، نیاز تشکیل یک دولت مرکز را برای مادها که جدیدترین مهاجران به زاگرس بودند بوجود آورد.

هروودوت می‌نویسد:

آشوریها در آسیا پانصد سال حکومت کردند، اول مردمی که سر از اطاعت آن‌ها پیچیدند مادها بودند اینان برای آزادگی جنگیدند، رشادتها کردند و از قید بندگی رستند.

منابع و مأخذ تاریخ دوران ماد

نخستین اشاره به قوم ماد در کتیبه‌ای است که گزارش حمله شلمانسر سوم به سرزمین موسوم به پارسوا، در کوههای کردستان، (سال ۸۳۷ ق.م) بر آن ثبت شده. مادها از نژاد هند و اروپایی به شمار می‌روند و محتمل است که در تاریخ هزار سال قبل از میلاد از کناره‌های دریای خزر به آسیای باختری آمده باشند. اکنون با کاوش در مناطق غرب ایران از مادها آثاری در تپه هگمتانه در دست است. تپه هگمتانه تپه‌ای تاریخی با پیشینه‌ای متعلق به دوران ماد است. روایات مورخین یونانی نیز حاکی است که این شهر در دوره مادها (از اوایل قرن هشتم تا نیمه اول قرن ششم قبل از میلاد)، مدت‌ها مرکز امپراتوری مادها بوده است و پس از انقراض آنها نیز به عنوان یکی از پایتخت‌های هخامنشی (پایتخت تابستانی) به شمار می‌رفته است. گفته‌های هرودوت مورخ یونانی، در قرن پنجم قبل از میلاد، مهم‌ترین مأخذ تاریخی در این مورد است.

در کتیبه‌های تیگلت‌پیلسر سوم که در قرن هشتم پیش از میلاد نوشته شده است، و سناخریب و اسرحدون و شلمانسر سوم نیز به ناحیه ماد اشاره کرده‌اند.

از برخی از مطالب تورات نیز برای اطلاع از تاریخ ماد، می‌توان استفاده کرد. لیکن در حقیقت برای نوشتمن تاریخ سلسله ماد اولین بار در نیمه دوم قرن پنجم قبل از میلاد هرودوت مورخ یونانی کوشش کرده است.

سرزمین ماد

ماد نام سرزمینی بود که تیره ایرانی مادها در آن ساکن بودند. این سرزمین در برگیرنده بخش غربی فلات ایران بود. سرزمین آذربایجان فعلی در شمال غربی فلات ایران را با نام ماد کوچک و ناحیه امروزی کردستان، تهران (ری)، حوزه شمال غربی کویر مرکزی و همدان را با نام ماد بزرگ می‌شناختند. پایتخت ماد در گذشته هگمتانه نام داشت که بعدها به اکباتان تغییر نام داد.

طوابیف ماد

مطابق منابع کهن آشوری و یونانی و ایرانی در مجموع معلوم می‌گردد که سه طایفه از شش طایفه تشکیل دهندهً اتحاد مادها یعنی بوسیان، ستروخاتیان و بودیان بوده و سه طایفه مادی دیگر عبارت بوده‌اند از آریزانتیان و مغها و سرانجام پارتاکانیان. مطابق منابع یونانی، در سرزمین کمندانداران ساگاری (زاکروتی، ساگرتی) مادی‌های ساگاری میزبسته‌اند که شکل بابلی - یونانی شده نام خود یعنی زاگروس (زاکروتی، ساگرتی) را به کوهستان غربی فلات ایران باده‌اند. نام همین طوابیف است که در اتحاد طوابیف پارس نیز موجود است و خط پیوند خونی طوابیف ماد و پارس منجمله از منشأ همین طایفه ساگاری‌ها (زاکروتی، ساگرتی) است، طوابیف پارس قبل از حرکت به سوی جنوب دورانی طولانی را در مناطق مادها بوده و بعدها رو به جنوب رفته‌اند.

جنگ‌های آشور و ماد

مجموعه لشکرکشی‌های آشور به سرزمین ماد در قرن هشتم پ.م. نتوانست قدرت مادها را در هم بشکند و بیشتر حملات غارتگرانه بودند. دولت ماننا اتحادیه طوابیف ماننایی منطقه و خود، از گذشته جزی از سازمان‌های حکومتی لولوبیان - گوتیان بودند. دولت ماننا در سده هفتم ق.م. جزی از دولت بزرگ ماد به شمار می‌رفت. اخیرین لشکرکشی آشور به ماد در سال ۷۰۲ پ.م. بود. خطر حمله از غرب به‌وسیله دولت زورمند آشور، نیاز تشکیل یک دولت مرکز را برای مادها که جدیدترین مهاجران به زاگرس بوده‌اند بوجود آورده‌است. مادها پایه‌های نخستین شاهنشاهی آریایی تباران (۵۵۰-۷۲۸ پ.م.) را در ایران بنیاد نهادند.

ظهور پادشاهی ماد

به گفته مورخین یونانی، پس از حملات شدید و خونین آشوریان به مناطق مادنشین، در حدود سال ۷۰۸ قبل از میلاد، رهبر یکی از قبایل مادی دیاکو به‌وسیله مجلس اتحادیه، به عنوان رهبر قبایل مادی انتخاب شده و وظیفه تشکیل

یک دولت مرکزی به عهده وی گذاشته می‌شود. این رهبر، دیاکو (دیوکس در یونانی) با متحد کردن قبایل پراکنده مادی و برقراری قوانین مختلف، به عنوان اولین رهبر ماد شناخته می‌شود و اوست که پایتخت خود را در همدان امروز (هنگستان، همراه با هنگمن و انجمن، به معنای محل جمع شدن) قرار می‌دهد.

یکی از کتبیه‌های آشوری از شخصی به نام دیاکو، بیست سال قبل از تاریخ انتخابش به عنوان شاه مادها، نام می‌برد. این شخص آغاز کننده چند شورش برعلیه دولت آشور است که برای خواباندن آلهه حضور شخص امپراتور آشور سارگن دوم لازم است. دیاکو و تمام اعضای خانواده اش به تبعید محکوم می‌شوند و نام او در کتبیه‌ها دیگر نمی‌آید. بیست سال بعد، دیاکو به عنوان شاه ماد انتخاب می‌شود و با پایه گذاری دولت ماد، به عنوان یک دشمن متمرکز آشور، دوباره به صحنه تاریخ بازمی‌گردد.

شاهان ماد

دیاکو (دیوکس)

پسر فرا ارت اولین کسی است که مادها به سلطنت اختیار کردند. پایتخت او اکباتان (همدان) بود. دیوکس موفق شد مادها را متحد سازد و تشکیل ملتی دهد. مدت سلطنت او ۵۳ سال بود. (۷۰۸ تا ۶۵۵ قبل از میلاد)

دیاکو در (۷۲۸ پ.م.) به شاهی رسید و شهر همدان (هگستانه آنروزگار) را پایتخت خویش قرار داد. وی دستور ساخت هفت دیوار تودرتو و استوار را در همدان داد که درون این دیوارها باغ و بیشه و بوستان فراوانی پدید آوردند. این سازه شگفت‌انگیز پایتخت ایران آن روزگار بود. دیاکو ۵۳ سال پادشاهی کرد. مدت زمانی پس از شکست دیاکو از سارگن دوم شاه آشور، فرزند و جانشین او، فرورتیش، قدرت رهبری را به دست گرفت و در برابر آشوریها به پا خاست.

فرورتیش

پس از دیاکو، فرورتیش ۲۲ سال (دوره حکومت: ۶۵۳-۶۷۵ پ.م.) حکومت کرد و قبائل ایرانی را به اطاعت کشید. آنگاه وارد جنگ (۶۷۲ یا ۶۷۳ ق.م.) با دولت آشور شد ولی در برابر آشوریها شکست یافت و کشته گردید. فرورتیش بر سرزمین ماد از حدود ری تا اصفهان و آذربایجان و کرمانشاه و کردستان و همدان سلطنت می‌کرده است.

بیشتر حکومت فرورتیش به نظم دادن به قبایل مادی و جنگیدن با دشمنان خارجی گذشت. مدارک آشوری و بابلی به خطراتی که مادها از شرق خود احساس می‌کردند اشاره نمی‌کند، اما قبایل شمال دولت ماد (سکاها و کیمری‌ها)، از اهمیت خاصی برای مادها و آشوری‌ها برخوردار بودند.

پس از شکست دیاکو از سارگن دوم شاه آشور، فرورتیش در سال (۶۷۲ یا ۶۷۳ ق.م.) در برابر آشوریها به پا خاست. در حدود اوایل قرن هفتم قبل از میلاد، در اوایل حکومت فرورتیش، قبایل کیمری‌ها که از صحرانشینان دشتهای جنوبی دریای سیاه بودند، به ماد و آشور حمله کردند. امکان ایرانی بودن قبایل کیمری‌ها، احتمالاً دلیل اصلی آنها برای تشکیل یک اتحادیه با مادها بر علیه دولت آشور بود. حملات کیمری به آشور ضرباتی به آن دولت وارد کرد، اما در شکست دادن کامل آشور و پادشاه بزرگ آن، اسرحدون، ناموفق بود.

خشتريته

پس از فرورتیش رهبری مادها را خشتريته (دوره حکومت: ۶۴۵-۶۲۵ پ.م.) در دست گرفت. خشتريته اولین پادشاهی است که پادشاهی ماد را در غرب فلات ایران تشکیل داد. به دنبال حمله مجدد آشور به مادها خشتريته برای پایان دادن به حملات آشور با ماننا و سکاها پیمان دوستی بست و عملاً با آشور وارد جنگ شد. داستان سلطنت سکاها در ماد خطأ است، دولت ماد در این فاصله قدرت خود را مستحکم کرد. خشتريته در سال ۶۲۵ پ.م. در گذشت.

هووخشتره

پس از خشتريته، پسر ش هووخشتره (کى آخسارو) (کيخرسو را صورت افسانه‌اي هووخشتره فرمانرواي بي نظير و بي مرگ اوستا و شاهنامه مى دانند. (دوره حکومت: ۵۲۵ تا ۵۸۵ پ.م.) به شاهي رسيد. هووخشتره اولين پادشاهي است که يك سلطنت سراسري را در ايران تشکيل داد و ايران را به عنوان يك قدرت مهم جهان آن زمان مطرح کرد.

ایشتورویگو

ایشتورویگو (دوره حکومت: ۵۸۵ تا ۵۵۰ پ.م) واپسین پادشاه ماد و جانشين هووخشتره بود. در مورد حکومت او اطلاعات زيادي در دست نیست و بيشتر روایات یوناني و پارسي، به او خر سلطنت او و نابودي حکومت ماد به دست کوروش بزرگ اشاره مى کنند.

لوحة «سالنامه نبونيد» در حال حاضر در بریتیش میوزیوم لندن نگهداري می شود. متن لوحه سالنامه نابونيد سال به سال حکومت نبونيد (۵۳۹ - ۵۵۶ ق.م) آخرین پادشاه بابل نو را شرح مى دهد. در سال ششم سلطنت او یعنی ۵۵۰ ق.م نويسنده سالنامه، به جنگی در چند صد کيلومتری جنوب شرقی بابل اشاره مى کند و مى نويسد:

شاه اشتموه گو، لشکر خود را برای جنگ با کوروش، شاه انشان، فرستاد ولی لشکر بر او شورید، او را به زنجیر کشیده و تحويل کورش دادند.

ظاهرا اين «ایشتو مه گو» همانست که هرودوت او را آزدياك مى نامد.

ایشتورویگو متهم به ترجیح دادن شکوه و راحتی دربار آشور به زندگی سخت و ارتضي مادي شده است و انحطاط قدرت ماد را بيشتر به او نسبت مى دهنند. در صورت قبول، مى توان تصور کرد که بيشتر آثار باقی مانده از دوران مادها، بخصوص آثار بجای مانده در تپه نوشی جان، به دوران سلطنت ايشتوویگو بر مى گردد.

همچنین، راحتی‌هایی که در دوران هخامنشی به عنوان «تپروری مادی» در سلطنت ایشتورویگو خوانده شده را، شاید به جای دوران انحطاط ماد، زمان انتقال زندگی قبایل ایرانی از طرز زندگی صحرانشینی به شهرنشینی بنامیم و آنرا آغاز واقعی تمدن ساکن قبایل ایرانی بدانیم.

جنگ‌های اشور و کشور ماد

از سال ۶۷۳ پ.م جنگهای مادها و آشور دوباره پا می‌گیرد اذ این زمان به بعد در استاد آشوری‌ها از کشور ماد نیرومند سخن می‌رود که نشان از به رسمیت شناخته شدن موجودیت دولت مادها از طرف آشوری‌ها است. در حدود سال ۶۵۰ پ.م. پادشاهی ماد دولت بزرگی در ردیف ماننا و اورارتو و عیلام بود. بعد از کیمری‌ها، یکی دیگر از قبایل صحرانشین شمال قفقاز، سکاهای، به منطقه شمال غرب ایران حمله کردند و در سر راه خود، دولت اورارتو در غرب دریاچه اورمیه و شرق آناتولی را نابود کرده بودند.

آشوریانیپال پادشاه آشور

در زمانی که آشور بانیپال پادشاه نیرومند آشور بر سر قدرت بود جنگی بین مادها و آشوری‌ها در نگرفت ولی جنگ‌های آشور و عیلام تا نابودی دولت عیلام در سال ۶۴۰ پ.م ادامه یافت. آشور بانیپال در سال ۶۳۳ پ.م در گذشت. دولت ماد در این فاصله قدرت خود را مستحکم تر کرد.

تشکیل سلطنت سراسری مادها در ایران

هووخشتره، (کیاکسار مدارک یونانی)، بزرگ‌ترین پادشاه ماد است. توانایی‌های او در منظم کردن ارتش و بستن توافق نامه‌های خارجی با دولتهای همسایه، او را به قدرتمندترین شاه غرب آسیا در زمان خودش تبدیل کرد. هووخشتره در ده سال

اول حکومتش موفق شد که رابطه اش را با پادشاه سکاهای، پروتوئیس، به اتحاد متقابل تبدیل کند.

هووخشتره ارتشش را به دو قسمت پیاده نظام مجهز به نیزه و سوار نظام تیر انداز (شکلی که از سکاهای آموخته بود) تقسیم کرد و برای اولین بار از ارابه‌های جنگی مجهز به نیزه‌های برنده که صد سال بعد در جنگهای کورش و داریوش معروف شدند، استفاده کرد.

در این زمان، آشور بنی پال دوم، شاه نیرومند و بی رحم آشور، درگذشته بود. از طرفی، یک حکومت کلدانی جدید در بابل در حال شکل‌گیری بود و شاه آن، نبوبولسر، در صدد گسترش مرزهای کشورش بود و موفق شده بود بخش‌هایی از مملکت عیلام را نیز تصرف کند. هووخشتره، تصمیم به برقراری یک توافق نامه برعلیه آشور با نبوبولسر گرفت.

در زمان حکومت هووخشتره ماد قبایل آریازنتا و پارتakanian را در نواحی ری و اصفهان و دیگر قبایل ایرانی شرق را تا ناحیه گرگان به اطاعت کشاند و دولت نیرومند سراسری مادها در ایران را تشکیل داد هووخشتره سپس به پارس حمله کرد و قبایل پارس را به اطاعت در آورد.

حمله ماد و نابودی دولت آشور

هووخشتره شاه ماد در حمایت از آشور اعلان جنگ داد. هووخشتره در سال ۶۱۴ پ.م از کوههای زاگروس گذشت و ضمن تسخیر آبادی‌های آشوری سر راه، شهر آشور پایتخت دولت آشور را در محاصره گرفت. پس از سقوط شهر آشور، پادشاه بابل در شهر آشور به دیدار هووخشتره آمد و در آنجا پیمان دوستی ایران و بابل تجدید شد. در سال ۶۱۳ پ.م، شاه آشور در نینوا بود و این شهر نیز در سال ۶۱۲ پ.م. تسخیر شد. نیروهای ماد و بابل، پایتخت عظیم آشور را با خاک یکسان کردند و برای همیشه به تاریخ این امپراتوری بزرگ پایان دادند.

شکست آشور و فتح شرق لیدیه

در آغاز قرن ۶ پ. م. با شکست آشور و فتح شرق لیدیه پادشاهی ماد تبدیل به شاهنشاهی بزرگی در آسیا شد. خاورمیانه بین دو پادشاهی نیرومند تقسیم شد: یکی دولت بابل و دیگر دولت ماد.

صعود پادشاهی ماد به شاهنشاهی آسیایی

در این زمان، هووخشتره به بزرگ‌ترین شاهنشاهی غرب آسیا حکومت می‌کرد. ماد، اورارتو، آشور و سوریه زیر حکومت او قرار داشتند. پادشاهی عیلام که نیم قرن قبل به دست آشوری‌نی پال نابود شده بود، در دروازه‌های شرقی اش را به روی قبایل پارس باز کرده بود. پادشاه انشان، پایتخت شرقی عیلام، در این زمان یک پارسی بود و پارسیان دیگر کم کم با جامعه نوعیلامی آمیخته می‌شدند، اما هم انشان و هم بقیه پارس، خراجگذاران پادشاه ماد بودند.

دولت ماد در کار ایجاد سازمانی گستردۀ و دقیق و متکی بر نهادهای قدرتمند در زمینه‌های سیاسی-اقتصادی-نظامی توفیق یافت. دیاکونوف با توجه به سنگنیشه بیستون می‌گوید که سازمان دولتی و سازمان اجتماعی پارس تحت نفوذ شدید نظمات مادها بوده است.

هووخشتره در کشورش دست به اقدامات عمرانی زد و همزمان قلمرو خود را در شرق به رود جیهون رساند و به زودی پارس و کرمان را نیز ضمیمه کشورش کرد و سراسر ایران را آن چنان که در نقشه سرزمین ماد هویدا است برای اولین بار در تاریخ به زیر یک پرچم آورد. مردمانی که امروزه از تبار مادها به شمار می‌آیند عبارت‌اند از مردم سرتاسر ایران. هووخشتره بنیانگذار اولین قدرت ایرانی بود.

وحدت اقوام مختلف سراسر ایران

پایه گذاری دولت ماد به عنوان نخستین دولت بر پایه «وحدت ملی» اقوام مختلف ساکن فلات ایران با مشترکات و پیوندهای فرهنگی را باید به عنوان مهم‌ترین رویداد در تاریخ ایران به شمار آورد.

تمدن مادها

تمدن ماد توانست در بنای مدنیت سهم بزرگی داشته باشد. همین مادها سبب آن بودند که پارسیها، به جای لوح گلی، کاغذ پوستی و قلم برای نوشتن به کار برداشتند و به استعمال ستونهای فراوان در ساختمان توجه کردند. قانون اخلاقی پارسیها که در زمان صلح صمیمانه به کشاورزی پردازند، و در جنگ متهور و بی‌باک باشند، و نیز مذهب زرده‌ستی ایشان و اعتقاد به اهورا مزدا و اهریمن و سازمان پدرسالاری، یا تسلط پدر در خانواده، و تعدد زوجات و مقداری قوانین دیگر پارس که از شدت شباهت با قوانین ماد سبب آن شده‌است که در این آیه، کتاب دانیال نمی‌گوید: «تا موافق شربعت مادیان و پارسیانی که منسوخ نمی‌شود» ذکر آنها با هم باید همه ریشه مادی دارد.

معماری مادی که بعد از آشور تحت تأثیر معماری باشکوه اورارت بود، با وارد کردن عوامل ایرانی، پایه گذار آثار درخشان دوران هخامنشی نظری پارسه تخت جمشید و شوش شد. بسیاری دیگر از نشانه‌های تمدن‌های بین‌النهرین نیز از طریق مادها به هخامنشیان انتقال پیدا کرد، به طوری که تا قرنها بعد، نظام دربار ایران و تقریباً بیشتر جنبه‌های باشکوه و فرهنگی جامعه ایران، از طرف نویسنده‌گان یونانی به مادها نسبت داده می‌شود. سلطنت ایشتوویگو موقعیت ماد را از یک حکومت قدرتمند بر مبنای قدرت نظامی به مرکزی برای فرهنگ تغییر داد. آثار این نفوذ فرهنگی را در توجه بسیار شاهنشاهان هخامنشی به ماد، علاقه آنها به فرهنگ و آداب مادی، نفوذ دین مادی بین مردم ایران از طریق قبیله مغ، و با توجه به سنگ نبشته بیستون موقعیت ماد به عنوان مرکز فتیی برای نیروهای مخالف دولت هخامنشی می‌توان دید.

دین مادها

فرهنگ معین در مورد دین مادها چنین می‌گوید:

از مذهب ماد نیز اطلاع درستی در دست نیست ولی از تصویر برجسته‌ای که در «قیزقایان» از دوره ماد پیدا شده و آن پادشاه و روحانی را در دو طرف مشعل آتش نشان می‌دهد، برمی‌آید که مادها هم میترایپرست بوده‌اند و اگر گفته تاریخ نویسان راست باشد که زردشت از کنار دریاچه «حیچست» برخاسته، باید گفت مادها نیز به دو نیروی اهورامزدا و اهریمن عقیده داشتند، بنابر عقیده همین محققان مغ‌ها که طایفه روحانی مادها بودند، مذهب را با سحر و جادو آلوده ساختند و زردشت چون خواست دین را پاک گرداند مغ‌ها بر او شوریدند و وی به ناچار به باختر رفت و در آنجا دین خود را گسترد.

در زمان مادها (یا شاید بسیار پیش از آن) زردشت از میان ایرانیان برخاست و به دین و آئین کهنه که از زمان‌های پیش میان این قوم معمول بود، خرد گرفت و راه و روشی نو در پرسش خداوند یکتا بنیاد کرد. زردشت به راهنمائی مردمان پرداخت اما بزرگان و پیشوایان دین کهنه با او ستیزگی کردند و زردشت ناچار از زادگاه خود که شاید سرزمین مادها یعنی آذربایجان بود به سوی خاور ایران گریخت. آنجا فرمانروایی بود ویشتاسپ (یا گشتاسپ) نام، که به دین نو زردشت گروید و همه مردمان را نیز بذیرفتند این آئین خواند. کم‌کم دین زردشت در سراسر ایران رواج یافت و شاید آخرین شاهان خاندان هخامنشی هم آنرا پذیرفته بودند. این دین خاص ایرانیان بود و تا غلبه اسلام در سراسر ایران رواج داشت.

زبان مادی

برخی از زبانشناسان معتقدند که زبان کردی به طور قطع از بازماندگان زبان مادی است. اما با این حال برخی دیگر زبان‌های ایران مرکزی را بازمانده زبان مادها می‌دانند.

نابودی پادشاهی ماد

با شکستی (۵۵۰ پ.م) که کوروش بزرگ بر ایشتوویگو (دوره حکومت: ۵۸۵ تا ۵۵۰ پ.م) واپسین پادشاه ماد وارد ساخت، شاهنشاهی ماد منحل شد. شاهنشاهی بزرگ ماد دورانی طولانی (۷۲۸-۵۵۰ پ.م)، برپایید و جای خود را به شاهنشاهی هخامنشی سپرد، که چیزی جز تداوم دولت و تمدن ماد با همان اقوام نبود.

ظهور و صعود هخامنشیان

هخامنشیان نخست پادشاهان بومی پارس و سپس انشان بودند با شکست مادها (۵۵۰ پ.م) و تشکیل شاهنشاهی هخامنشی و سپس فتح کامل لیدیه و بابل پادشاهی هخامنشیان تبدیل به بزرگترین شاهنشاهی شناخته شده جهان شد. دولت ماد را می‌توان پیشاہنگ دولت بزرگ هخامنشی دانست.

جایگاه مادها در زمان هخامنشیان، بی‌گمان بالاترین جایگاه‌ها و بسا برابر با پارسیان بوده است. این نکته به ویژه در سنگ نگاره‌ها و نقوش پارسه، دیدنی و به سادگی قابل لمس است. بزرگان مادی در تصمیم گیری‌های کلی کشور شرکت داشته‌اند.

پارس

پارس نام دسته‌ای از مردمان هند و اروپایی (آریایی) است، که با مادها از شمال غربی وارد فلات ایران شدند. زبان این قوم زبان پارسی باستان بود. در زبان پارسی باستان پارسه نام یکی از اقوام ایرانی مقیم جنوب ایران است که مقر ایشان را نیز پارس نامیده‌اند. از این قوم دو خاندان بزرگ به شاهنشاهی رسیده‌اند، یکی هخامنشیان و دیگر ساسانیان. دانشمندان زبان پارسی باستان را خویشاوند زبان اسلاموهای بالت (سقلابیان بالت) می‌دانند و این امر موجب این فرضیه شده که اجداد ایرانیان در جوار اسلاموها (سقلابیان) میزیسته‌اند و أست‌های امروزی را واسطه

بین قوم پارس و اسلووها (سقلابیان) می‌دانند. در نیمه اول از هزاره اول ق. م. سه قدرت بزرگ در نواحی شمال دجله و فرات با هم رقابت داشتند که از میان آنها ایرانیان توانستند بر دو رقیب دیگر یعنی اورارت (آرارات) و آشور چیره شوند و شاهنشاهی وسیعی به وجود آورند. نام قوم پارس برای اولین بار در سالنامه‌های پادشاهان آشور در شرح لشکرکشی آنان به حدود جبال زاگرس به میان آمد است. آشوریان این قوم را در ۸۴۴ ق. م. شناخته‌اند. با این دلایل قوم پارسی قبل‌اً در شمال غربی ایران کنونی در مغرب و جنوب غربی دریاچه ارومیه مستقر بوده و سپس به تدریج به جنوب متمایل شده و این انتقال در تیجه فشار اورارت و آشور بوده است. این قوم به احتمال قوی در حدود سال ۲۰۰ ق. م در مغرب جبال (بختیاری کنونی) جایگزین شدند و مرکز حکومت آنها مطابق نوشته آشوریان پارسوماش نامیده شد. پارسیان پس از ورود به این سرزمین تحت قیادت هخامنش حکومت کوچک خود را تشکیل دادند. پس از مرگ هخامنش پسرش چیش پیش پادشاه شهر اشان نامیده شد و رسماً در قلمرو وسیعتری به فرمانروایی پرداخت و ایالت تازه‌ای را که پارسه نامیده شد (فارس کنونی) به دیگر متصرفات خود پیوست.

مادها در رشته کوه‌های زاگرس مستقر شده و در ماد (غرب ایران کنونی) تمدن به وجود آورده و در آنجا ماندگار شدند. پارس‌ها تدریجاً رو به جنوب پیشروی کرده و به سرزمینی رسیدند که استان فارس کنونی است. و در آنجا ماندگار شدند. پارس‌ها پس از آمدن به آن منطقه به تمدن‌های اطراف آنجا برخورددند.

علی بن حسین مسعودی در التنبیه والاشراف می‌نویسد: پارسیان قومی بودند که قلمروشان دیار جبال بود، از ماهات (ماد) و غیره و آذربایجان تا مجاور ارمینیه و اران و بیلقان تا دربند که باب و ابواب است و ری و طبرستان و مسقط و شابران و گرگان و ابرشهر که نیشابور است و هرات و مرو و دیگر ولایت‌های خراسان و سیستان و کرمان و فارس و اهواز با دیگر سرزمین عجمان که در وقت حاضر به این ولایت‌ها پیوسته است، همه این ولایت‌ها یک مملکت بود، پادشاه‌اش یکی بود و زبان اش یکی بود، فقط در بعضی کلمات تفاوت داشتند، زیرا وقتی حروفی که زبان را بدان می‌نویستند یکی باشد، زبان یکی است و گرچه در چیزهای دیگر تفاوت داشته باشد، چون پهلوی و دری و آذری و دیگر زبان‌های پارسی.

ابن الندیم از عبدالله بن مقفع حکایت کند که لغات فارسی شش است: فهلویه (پهلوی)، دریه (دری)، فارسیه (زبان مردم فارس)، خوزبیه (زبان مردم خوزستان)، و سریانیه. فهلویه منسوب است به فهله (پهله) نامی که بر مجموع شهرهای پنجگانه: اصفهان، ری، همدان و ماه نهالوند و آذربایجان دهنده.

تشکیل اولین حکومت پارس

پس از فروپاشی امپراتوری آشور و فتح نینوا توسط دولت ماد در سال ۶۱۲ پیش از میلاد، حکومت ماد تبدیل به شاهنشاهی نیرومندی گردید.

هخامنشیان نخست پادشاهان بومی پارس و سپس انشان بودند ولی با شکستی که کوروش بزرگ بر ایشتوویگو واپسین پادشاه ماد وارد ساخت و سپس فتح لیدیه و بابل پادشاهی هخامنشیان تبدیل به شاهنشاهی بزرگی شد. از این رو کوروش بزرگ را بنیانگذار شاهنشاهی هخامنشی می‌دانند.

ایل میلان

میلان نام یکی از ایل‌های گرد ایران در استان آذربایجان غربی در شهرستانهای ماکو و خوی و سلماس و ارس کنار میباشد. در حوزه شهرستان مهاباد انشعاباتی از ایل میلان زندگی می‌کنند. قلمرو اولیه این ایل منطقه وسیعی از مناطق گردنشین آذربایجان غربی و ترکیه را شامل می‌گردد که در جوار ایلات و طوابیف وابسته خود به حیات ایلی ادامه می‌دهد. مشخص شده است که این ایل با ایلات شکاک، تاکوری، کردهای خراسان، سارمانلو، مقری، گراوی، خودی شمسکی، حسانلو، مرزکی و جبرانلو خویشاوند است.

ایل میلان در حوزه شهرستان اسکو در آذربایجان شرقی یک جانشین شده اند و شهری به نام میلان را به وجود آورده اند. زبان مرسوم بین مردم ایل میلان گرمانجی میباشد.

سرزمین پهناور و پربرکتی، از کناره رودخانه «زنگمار» ماقو تا دهستان قطور شهر خوی، طایفه های ایل میلان را از چادرنشین کوچنده و دهنشین زراعت در برگرفته است. ایل میلان به دو دسته بزرگ به نام «میلان» و «خلکانی» تقسیم می شود.

ایل میلان پنج طایفه دارد به نام: «مَمَكَانْلُو»، «دُودَكَانْلُو»، «مَنْدَوَكَانْلُو»، «شِيخَكَانْلُو»، «سَارَمَانْلُو» و خلکانی به دو دسته «دلای» و «خلکانی» بخش می شود. خلکانی شش طایفه دارد به نام «کِچَلَانْلُو»، «گَلَيْ كَانْلُو»، «أموئي»، «مرؤئي»، «قردوئي»، «خرزوئي».

ایل میلان به طوایفی چون بروکی میلان، قلیکی میلان، دلایی میلان، شیخ کانلو میلان، مرؤئی میلان، قردؤئی میلان، کچلانلو میلان، و ... تقسیم می شود که در اطراف شهرهای ماقو، سیه جشم، خوی، پلدشت پراکنده شده اند و زندگی آنها بصورت عشايری میباشد. زبان مرسوم بین مردم ایل میلان گرمانج میباشد. این زبان زبان رایج در گُردهای ترکیه نیز میباشد.

ایل گلbagی

گلbagی، (گلbagی) نام اتحادیه ایلی متشكل از گروهی از ایلات و طایفه های بزرگ و کوچک گرد شافعی مذهب، عمداً ساکن در مناطقی از استان کردستان و کردستان عراق. ولی طوایفی از آنها نیز ساکن در استان کرمانشاه و استان لرستان می باشند.

پیشیمه

در جنگ شاه طهماسب با ازبکان در سالهای ۱۵۲۶ تا ۱۵۲۴ میلادی، سران ایل گلbagی مردانه جنگیدند و از اینرو شاه ضمن قدردانی از آنان، بموجب فرمانی سرزمین بیلaur و همچنین سرپرستی چند طایفه را به آنان محول کرد و بپاس خدمات عباس آقا گلbagی، (سرکرده ایل) ایل را گلbagی نامیدند. پس از پیوستن طوایفی از سلیمانی ها، مادکی ها، کلهر ها و رمه زیاری ها به طوایف گلbagی، یک ایل متحد و بزرگ تشکیل شد. ایل گلbagی بتدیریج بزرگ و ثروتمند شد.

کوچ اجباری ایل

در دوران رضاخان میر پنج از سال ۱۳۰۱ شمسی به بعد، ایل گلbagی از کردستان به سایر نقاط ایران کوچانده می شوند. گلbagی ها را از کردستان به همدان و اصفهان و تا دورترین نقطه ای مانند یزد که در جلگه واقع شده است کوچ دادند و در طی این نقل و انتقال چنان بر آنها سخت گرفتند که به تپه ها و بلندیها پناه بردن و چندین ماه همچون یاغیان جنگیدند. هنگامی که سرانجام آنان را سرکوب کردند و کوچ دادند، عده بیشماری از آنان نابود شده بودند. پس از استعفای رضاشاه، آنان به مساکن خود بازگشتند و از آن هنگام بسیاری از مردم ترک زبان که دولت آنان را در دهات گلbagی اسکان داده بود کردستان را ترک کردند. در همان زمان پس از استعفای رضاشاه، محمدرشیدخان بانه ایی به یاری عشاير اطراف سفر ارتش ایران را در دیواندره مورد تهاجم قرار داد. عشيرت گلbagی به یاری ارتش شتافتند و لشکر محمد رشید خان به سختی شکست خورد. محمد رشید خان هم به تلافی دو نفر از خوانین گلbagی را که به اسارت گرفته بود در سفر کشت.

ایل کلهر

ایل کلهر یکی از شعب اصلی کرد ایران و از کهن‌ترین طوایف غرب ایران است. زیستگاه آنان در غرب ایران در استان کرمانشاه در شهرستانهای اسلام آباد غرب، گیلانغرب، بخشی از کرمانشاه، سرپل ذهاب، قصر شیرین، و شهرستان ایوان در استان ایلام می‌باشد، و از طرف مغرب به خاک کردستان عراق (مندلی و خانقین)، محدود می‌شود.

مسکن اولیه‌ی ایل کلهر همراه با گوران بزرگ در نواحی دامنه‌های شاهو قلعه‌ی پلنگان و دیگر نواحی این منطقه حضور داشته اند و در کردستان عراق نیز به طور سنتی در اطراف شهر زور خانقین کلار و دیگر نواحی گرمسیری جنوب کردستان عراق حضور داشته اند سپس طی یک سری حوادث و اتفاقات به جنوب شاهراه کرماشان - خانقین نقل مکان کرده و ساکن شده اند و مرکز اصلی ایل امروز در این جا می‌باشد ولی طوایف کلهر امروزه در تمام کردستان ایران و عراق به طور پراکنده و گاه متصرف از تمام شهرهای گُردنشین ایران و عراق از جمله سقز، بوکان، مهاباد، ارومیه، ماکو، سندج، ایلام، مهران و در عراق در سلیمانیه، اربیل، کركوك، کلار، حلچه، نواحی گرمیان زندگی می‌کنند. اکنون قسمت اعظم ایل در استان کرماشان ساکن است.

حال با ذکر این نکته که مناطق کلهر نشین (گیلانغرب، اسلام آباد، ایوانغرب، بخش‌هایی از سرپل ذهاب، سومار، نفت شهر، ماهیدشت، برخی نواحی کرماشان، قصرشیرین) بخشی از مناطق کلهر زبان است که از بیجار در شمال تا مهران در جنوب و در شرق از کرماشان ماهیدشت تا خانقین در غرب را شامل می‌شود. زبان ایل کلهر گُرددی با گویش کلهری است که خود به لهجه‌هایی تقسیم می‌شود. ایل کلهر در طول تاریخ خود مورد بغض و کینه‌ی گُرdestizan قرار گرفته است که میتوان اقدامات سیاسی - نظامی را علیه ایل در سه دسته مورد بررسی قرار داد:

۱ - تجزیه ایل کلهر و تبعید طوایف مختلف آن که از زمان ترکمنان و صفویه شروع شده و تا زمان قاجار ادامه داشته و طوایف زیادی از این ایل به نواحی خارج از

کردستان از جمله قزوین، قم، سیستان، کرمان، شمال خراسان تا بیاد نواحی شمالی افغانستان، خوزستان، فارس، لرستان، گیلان، مازندران، گرگان و ... تبعید شده اند.

۲ - اقدامات نظامی : که بارها و بارها توسط ارتضای ایران و عثمانی مورد هجوم قرار گرفته و حکومت های خودمختار و مستقل مانند: (حکومت ذوالفارخان کلهر در بغداد در زمان صفویه) سرنگون شده و از بین رفته است.

۳ - تبعید و کشتن بزرگان ایل مانند کشته شدن ذوالفارخان ... یا تبعید چندساله و زندانی شدن بزرگان مانند زندانی شدن خان متصور یا عباس خان که باعث فروپاشی قدرت ایل در زمان های خاصی شده است.

پیشینه

راولینسون درباره قدمت و موقعیت ایل کلهر اظهار میدارد: (کلهرها اگر قدیمی ترین ایل کردستان نباشند، به عنوان یکی از طوایف قدیمی منطقه شناخته شده اند).

كتب قدیمی و سفرنامه های جهانگردان و روایتهای سنتی رایج در میان ایل کلهر، این مدعای را به اثبات می رساند که، ایل کلهر در غرب ایران از جایگاه کهن و اصیلی برخوردار بوده است این قوم زمانی بر سرزمین بابل و روزگاری نیز بر بغداد مقر خلافت عباسیان و با نام سرزمین کلهرستان حاکمیت داشته اند.

کلهرها پیدایش و خاستگاه خود را شیراز ذکر می کنند و " آنان پارسیانی از استانهای جنوبی اند". لذا احتمال دارد ایل کلهر از بازماندگان کردان پارس باشند . ایل کلهر در طول تاریخ نقش مهمی در تحولات کردستان، ایران و عثمانی داشته است.

در علت نامگذاری این ایل اصیل با نام کلهر، باید در ساخت، ریشه و معنی آن دقیق شد لفظ کلهر با فتح کاف و ضم هاء از دو بخش «کل» و «هور» یا «هُر» تشکیل شده است. این کلمه که با تلفظ های متعدد در منابع آمده است از قبیل

کلهور، کلهر و کلر. در زبان محلی تلفظ سوم بیشتر رایج است. از همه آنها یک معنی به ذهن متبادر می‌شود. کل به معنای آهוי کوهی نر می‌باشد و از خصوصیات آهوي کوهستان، همانا شجاعت و جنگندگی و جست و خیز فراوان آن است. قسمت دوم کلمه، هور یا هر می‌باشد که در واژه نامه‌ها به معنای خورشید و آفتاب آمده است. از ویژگی‌های خورشید درخشندگی و سرعت و جذابیت می‌باشد. حال اگر به دنبال وجه شبه این دو کلمه کل و هور با مردمان ایل کلهر بگردیم باید نظری داشته باشیم به زیستگاه و قلمرو آنها یعنی دامنه‌ها و ارتفاعات پر فراز و نشیب زاگرس. مردمان این ایل در طول تاریخ با ناملایمات طبیعی دست و پنجه نرم کرده با شجاعت و جنگندگی همانند آهو و کل، کوهها و صخره‌ها را در نور دیده و رام خواسته‌های خویش کرده‌اند و مهاجمانی که از صفحات غربی ایران قصه‌سوانی نسبت به کشورمان را داشته‌اند عقب رانده و آنها را به خاک مذلت نشانده‌اند. از طرفی اینها را به خاطر چهره‌های بشاش و جذاب و همچنین سرعت برق آسایی که در پیمودن کوهها و گردنه‌های سخت‌گذر داشته‌اند، به خورشید که مظهر جذابیت است تشبیه کرده‌اند. قسمت دوم نام کلهر یعنی هر (هور) نیز احتمالاً از نام قوم هوری‌ها گرفته شده‌است.

برخی از منابع قوم کلهر را یهودی معرفی می‌نمایند. با توجه به اینکه کتاب‌های قدیمی و سفرنامه‌های جهانگردان و روایتهای سنتی رایج در میان ایل کلهر این ادعا را به اثبات می‌رساند که، ایل کلهر در غرب ایران از جایگاه کهن و اصیلی برخوردار بوده است این قوم زمانی بر بابل و روزگاری نیز بر بغداد مقر خلافت عباسیان و با نام سرزمین کلهرستان حاکمیت داشته‌اند.

کلهرهای از زمان باستان تا کنون نامشان موجود بوده است ولی تا به حال کسی تاریخی جامع و منسجم و علمی درباره این قوم ننگاشته است. این قوم از روزگار شاه اسماعیل اول بنیان گذار دولت صفوی تاکنون با حکومتهای مرکزی ایران و برخی از دولت‌های دیگر ارتباط داشته است و همواره سخت‌ترین حوادث را تجربه نموده‌اند.

ایل کلهر در فتح مصر، شام، فلسطین و دفع تجاوز افغانهای هراتی و جلوگیری از تجاوزات پی در پی دولت عثمانی و اعراب به مرزهای غربی ایران و تأمین نیروهای مسلح نقش بسزایی داشته است. با شروع جنگهای ایران و عثمانی از زمان صفویان تا روزگار قاجاری عملکرد این ایل با سران آن در تاریخ جنگها و فتوحات ثبت و ضبط گردیده است.

عمادالدین دولتشاهی با آموختن الفبای اوستایی و ترجمه تازه‌ای از یشتها نکات جالبی از زوایای تاریک منطقه غریب ایران را روشن می‌کند. وی با ترجمه متن‌هایی از اوستا، منطقه گُردنشین غرب ایران از قصر شیرین تا ایلام و کرمانشاه و گیلانغرب و ایوان غرب و اسلام‌آباد که مرکز ایل کلهر هستند، محل زندگی اقوام اسطوره‌ای ایران معرفی می‌کند. او با ریشه‌یابی واژه‌های اوستایی و تطبیق آنها با نام جای‌ها در این منطقه به این نتیجه می‌رسد که جای ایران اسطوره‌ای که در شاهنامه مطرح است غرب ایران امروزی است. دولتشاهی در کتاب جغرافیای غرب ایران یا کوههای ناشناخته اوستا، نام جای‌هایی مانند زواره کوه، هفت آشیان، زویری، مرگ، مانیشت، گواور، تجر، سروناآ و غیره را که هم اکنون نیز به همان نام‌ها نامیده می‌شوند به اقوام اسطوره‌ای ایران (پیشدادیان و کیانیان) منتب می‌کند. چون تمامی این جای‌ها در حوزه حضور گویش کلهری قرار دارند، بی ربط نیست اگر بگوییم ایل کلهر که از زمانهای دور در همین منطقه می‌زیسته است. ایل کلهر به زیرمجموعه هایی تقسیم می‌شود.

کلهرها از کهن‌ترین طوایف ایرانی هستند که در غرب ایران سکونت داشته‌اند که با انتساب نزد خود به پهلوانان شاهنامه، این پیوند را پاسدار بوده و اصولاً ادامه این نسبت تداوم می‌یابد.

ایل کلهر همانطوری که امروزه هست، در گذشته نیز زادگاه بسیاری از دانشمندان و هنرمندان غرب ایران بوده است. در گذشته‌های دور فرهاد کوهکن مشهور به «فرای» را از خود دانسته‌اند. چنانکه صاحب شرفنامه می‌نویسد: نهنگ دریای محنت و پلنگ کوهسار مشقت، فرهاد که در زمان خسرو پرویز ظهور کرده از طایفه کلهر است این سخن روایت سینه به سینه آگاهان ایل را که جوانان کلهر

بر قله‌های زاگرس آتش افروز جشن‌های باستانی و حامل تندیس‌های هنری و مذهبی بر صخره‌های سخت‌گذر بوده‌اند را قوت می‌بخشد.

زیستگاه و وضعیت اجتماعی ایل کلهر

ایل کلهر از شمال به محدوده ایل‌های کرنده، گوران و گوران بان زرده، از ناحیه جنوب به حوزه حکومتی والی پشتکوه (استان ایلام کنونی)، از طرف مغرب به خاک کردستان عراق (مندلی و خانقین)، همچنین به قشلاق ایل سنجابی و قشلاق ایل کرنده، از جانب شرق به ییلاق ایل زنگنه و قسمتی از ییلاق ایل سنجابی (ماهیدشت) و در واقع جنوب شهر کرمانشاه، محدود می‌شود. در بین کلهرستان افراد این ایل که در واقع بزرگ‌ترین ایل در غرب کشور محسوب می‌گردد. در شهرستانهای اسلام آباد، گیلانغرب، ایوان غرب و بخش‌هایی از کرنده، نفت شهر (نفت شاه سابق)، سومار، گهواره، ماهیدشت، و در دهستان قلعه شاهین سرپل ذهاب و نصر آباد قصرشیرین و تمامی نواحی وحومه مکانهای یاد شده ساکن هستند. بنابر اسناد تاریخی زیادی در گذشته گیلانغرب مرکز اصلی ایل کلهر بوده است. البته پراکندگی مردمان ایل کلهر از مکانهای نامبرده فراتر است به طوری که تعداد زیادی از مردم شهر کرمانشاه از کلهرها هستند. مردمان این ایل در محدوده‌های نامبرده با توجه به این که اکثریت از طریق دامپروری امرار معاش می‌کرده‌اند جهت به دست آوردن علف چرا برای احشام و گوسفندان خود در فصول مختلف سال دست به کوچ و تغییر مکان می‌زده‌اند که این امر در بروز اختلاف بین آنها و سایر ایلات تأثیر مهمی داشته است. در تعیین حدود گرم‌سیر و سردسیر ایل کوههای قلاچه ایوانغرب و سرکش در شمال گیلانغرب و حومه آن را می‌توان مرز به حساب آورد. یعنی جنوب این کوههای گرم‌سیر و شمال آنها سردسیر کلهرها بوده است. در این مناطق (سردسیر و گرم‌سیر) گروهی از افراد ایل به صورت یکجاشین که معیشت آنها به طریق اقتصاد کشاورزی و دامپروری (به صورت محدود) تأمین می‌گردد.

با توجه به درگیری‌های منطقه‌ای، ناامنی راه‌ها و دخالت‌های گاه و بیگاه حکمرانان کرمانشاه، و مشکلات طبیعی این مردمان، کوچ به صورت دسته جمعی و

گروهی صورت گرفته و در مکانهای سردسیر و گرمسیر در یک محل نزدیک به هم سکونت اختیار می‌کرده‌اند. البته طوایف تابعه ایل هر کدام دارای محدوده‌های مشخص بوده‌اند که به همان نام طوایف نامگذاری شده‌اند. به گفته معمرین جایگاه هر ایل بیشتر با تافق ایلخان و کلانتر طایفه تعیین می‌شده است.

قلمرو ایل بستگی زیادی به قدرت ایلخان و نفوذ او در منطقه داشته است. در دوره مورد بحث که داودخان ایلخانی کلهر را بر عهده داشته است به دلیل نفوذ زیاد او ایل کلهر بیشترین قلمرو ایلی را داشته است. در دوره‌ای نفوذ داودخان تا آنجا بود که حکمران کرمانشاه بدون جلب نظر داودخان تهی توانست رؤسای دیگر ایلات را منصوب یا معزول نماید.

ایل شکاک

شکاک نام یکی از گروههای کوچنشین گُرد است که الان بیشتر حالت یکجاشینی پیدا کرده‌اند. این ایل بیشتر در شهرستان سلماس و مناطق شمالی شهرستان ارومیه در استان آذربایجان غربی ایران ساکن هستند و زبان مردم این ایل کردی کرمانجی است. از رئیسان معروف این ایل که نامش در تاریخ یاد شده اسماعیل آقا سمکو بود که در دژ چهريق نشیمن داشت.

ایل سنجابی

ایل سنجابی یکی از طوایف بزرگ گُرد استان کرمانشاه است. از مناطقی که این ایل در کرمانشاه در آن حضور داشته یا دارند می‌توان به شهر قصرشیرین، دشت مايدشت(ماهیدشت) کرمانشاه و مناطقی از اورامانات اشاره کرد. مناطقی از کشور فعلی عراق نیز در ایام قدیم جزء مناطق ایل سنجابی محسوب می‌شده‌اند.

این ایل به لحاظ مجاهدت‌های ملی و تلاش‌های وطن دوستانه مردم آن معروف است. این ایل سابقهٔ مجاهدت‌های طولانی در برابر ارتشهای متباوز روسیه تزاری، عثمانی و انگلستان را دارد. بنا به روایتی نیز نام این ایل از یکی از مجاهدت‌های آن می‌آید. بنا بر این روایت، گفته شده که افراد این ایل در نبرد ایران برای بازپس گیری هرات (اکنون در کشور افغانستان قرار دارد) در دوران قاجار، بالاپوشی از پوست سنجاب در بر داشته‌اند و از این رو با نام سنجابی‌ها معروف شده‌اند.

تبرستان

www.tabarstan.info

در ادبیات ایران نیز سنجاب پوش و سایر ترکیبات این واژه به چشم می‌خورد که به لباس گرانبها یا فرش گرانبها اشاره دارد و از البسه شاهان و افسران دوران کهن بوده است.

این ایل از ۱۲ طایفهٔ تشکیل شده است و زندگی مردم آن بر حسب زندگی عشايری است. مهمترین مسائل در زندگی اجتماعی عشاير قدیم چند مسئله بوده است:

۱- محل و مرتع مشترک برای چراگاه احشام و ترتیب تقسیم و توزیع ادواری آن بین طوایف و تیره‌ها.

۲- مسئله خدمت سربازی بر حسب نبیچه قدیم.

۳- دفاع از موجودیت ایل در برابر طوایف دیگر.

این مسائل بعلاوه تجانس زبان و مذهب عوامل به هم پیوستگی طوایف سنجابی بوده‌اند.

عده‌ای از مردم ایل سنجابی به مذهب اسلام (سنی و شیعه) و عده‌ای دیگر نیز به مذهب اهل حق (یارسان) اعتقاد دارند.

تیره‌های سنجابی عبارتند از:

- چالابی (به لهجه محلی چالاوی).
- اللهیارخانی (اللهی خانی).
- دولتمند و دستجه.
- دارخور.
- صوفی.
- خسرو.
- کل کل.
- جلیلوند (به لهجه محلی چیله وَن).
- سیمینوند (سیمینه وَن).
- باقی (باغی).
- سرخاوند.
- عباسوند (هواسه وَن).

چهار تیره اول یعنی چالابی‌ها، اللهیارخانی، دستجه و دارخور با بعضی تیره‌های دیگر که اکنون پراکنده اند به نام‌های رهبروند و بیه جشنیان و مکه وند و مجریلان از طوایف قدیمی سنجابی هستند.

سه تیره صوفی، خسرو و کل که جمعاً دالیان یا دیالیان نامیده می‌شوند، از حدود شهر زور و کناره‌های رودخانه دیاله آمده اند.

تیره‌های سیمینه وند، جلیلوند، سرخاوند و سرخکی (سورکی) که به خرده دسته مشهور شده اند، اصلاً از طوایف لرستان بوده اند.

خانواده باقی (یا باغی) خود را از اصل عرب می‌دانند، اگر چه تکلم عربی را به کلی از یاد برده و با سایر طوایف سنجابی همزبان هستند.

درباره تیره عباسوند که از تیره‌های بزرگ سنجابی بوده و اکنون کوچک شده‌اند، می‌گویند که در اصل ساکن ذهاب بوده و مذهب تسنن داشته و در دوره سید یعقوب جد اعلای سادات گوران وارد طریقه اهل حق (یارسان) شده و به دهات کنونی خود در مغرب سنجابی آمده‌اند.

چالابی‌ها و اللهیارخانی‌ها از یک اصل هستند و تیره خوانین سنجابی محسوب می‌شوند. درباره نام چالابی دو روایت وجود دارد: نخست آنکه تحریف شده کلمه چلبی است که گویا تیره‌ای از اکراد ناحیه فارس بوده‌اند. دوم آنکه منسوب به محل معروف به چالاب بکر از محال کرنده است که مسکن اولیه آنها هنگام مهاجرت به ناحیه کرمانشاه بوده است و از طرف دیگر بنا به روایتی که نسل بعد نسل منتقل شده و اعتیار آن قابل تضمین نیست، چالابی‌ها خود را از نسل گردان شبانکاره و دیالمه فارس می‌دانند. زبان تمامی مردمان ایل سنجابی گردی است.

ایل زنگنه

ایل زنگنه یکی از ایلات گرد بین کرمانشاه و مرز عراق است، که بخش بزرگی از آن نیز در کردستان عراق زندگی می‌کنند. اکثر زنگنه‌ها، ساکن استان کرمانشاه در مناطق ماهیدشت و سنقر کلیایی و شمال عراق هستند. بخشی از این ایل نیز در ایران در مناطق استان همدان (شهرستان ملایر)، خوزستان و استان فارس بویژه در شهرستانهای فسا و کازرون، زندگی می‌کنند. برخی از طوابیف زنگنه نیز در مناطق بختیاری و کهگیلویه زندگی می‌کنند. زنگنه دشتستان، در ناحیه شرق بوشهر پخش شده‌اند. در زمان صفویه طوابیف ایل زنگنه کرمانشاه به فارس آمده، در این ناحیه وطن نمودند. بخشی از طوابیف زنگنه نیز در ایل قشقایی ادغام گشته‌اند.

معین الدین نطنزی، زنگنه را جزو قلمرو اتابکان لرستان محسوب می‌کند و زنگنه را جزو طوابیف نام می‌برد که به حکم اتابکان لرستان گردان گذارده بودند. تذکره الملوك ایل زنگنه را در مجموعه‌ای مرکب از ایلات کرد و لر نام می‌برد.

شرفنامه بدليسي امرای کرد ايران را به چهار شعبه مشتمل دانسته که زنگنه يکی از آن هاست. بسیاری از نويسندگان معاصر نيز در کرد بودن زنگنه تردید نکرده‌اند.

درباره وجه تسمیه زنگنه اقوال گوناگون است. برخی منابع این نام را برگرفته از نام مکانی می‌دانند که اين ايل در آن جا می‌زیست. برخی نام زنگنه را مبتعث از زنگه شخصیت افسانه‌ای در حمامه ملی ایران می‌دانند. زنگنه‌ها خود را بازمانده زنگه می‌دانند. مردوخ کردستانی خاستگاه زنگنه را کردستان عراق دانسته و زنگنه عراق را ساكن کرکوك و خانقین، در اطراف کفری و ابراهیم خاتمی و اراضی سوماک می‌داند. همه منابع مربوط هم‌دانستاند که ايل زنگنه به منظور ياري پادشاهان صفوی از منطقه اصلی خود کوچیده و در منطقه جدیدی سکنی گزیده است. آن‌ها شاه اسماعيل اول را در جنگ‌هایش ياري داده‌اند. زمان مهاجرت زنگنه به داخل قلمرو ايران دقیقاً مشخص نیست.

نويسنده‌ای زمان مهاجرت زنگنه را پس از حمله مغول می‌داند و به قول او آن‌ها در اين زمان مجموعاً سیصد هزار نفر می‌شدند که به صحرای قراباغ در شمال آذربایجان کوچیدند و در آن جا حکومتی تشکیل دادند. اما عمدۀ منابع گواه آن است که مهاجرت زنگنه هم‌زمان با تشکیل دولت صفوی توسط اسماعيل اول بوده است. هم‌چنان گفته شده ايل زنگنه پس از ورود به ايران در كرمانشاه سکنی گزیدند. به هر حال افراد ايل زنگنه در زمان اسماعيل اول سیادت وي را پذيرفتند و تحت فرمان وي درآمدند و نزد وي به مقامات بالا رسيدند.

ايل زنگنه در رکاب شاه اسماعيل در جنگ‌های متعدد وي به ويژه با عثمانی‌ها شرکت کرد. يکی از اين جنگ‌ها، جنگ چالدران بود. در زمان تهماسب اول نيز چندتن از سرداران کرد زنگنه سليم خان زنگنه و حیدر خان زنگنه به فرماندهی اسماعيل ميرزا (شاه اسماعيل دوم) با عثمانی‌ها جنگیدند. شاه تهماسب برای تقویت مرزهای شرقی ايران در مقابل تهاجمات ازبک‌ها برخی گردهای زنگنه را به خراسان منتقل کرد. ايل زنگنه هم‌چنان در زمان سلطان محمد شاه در جنگ‌های ايران و عثمانی در قراباغ با عثمانی‌ها نبرد کرد.

در زمان شاه محمد، افرادی از ایل زنگنه به عنوان حاکم سنقر و کرمانشاهان منصوب شدند که حکومت آن‌ها بر آن‌جا تا قرن هفدهم میلادی (قرن یازدهم ق) دوام آورد. در زمان عباس اول افراد ایل زنگنه در حکومت، سپاه و دارای موقعیتی بودند. یکی از این افراد علی بالی زنگنه بود که شاه عباس او را نزد الله وردی خان فرستاد تا احکام شاه عباس را مبنی بر فتح بغداد به او برساند. در زمان عباس اول به‌هنگام عزیمت وی بهمنظور سرکوبی ملوخان اردن و تسخیر کردستان علی بالی بیگ زنگنه که سابق جلودار ویژه شاه عباس بود واسطه ایجاد صلح بین شاه عباس و ملوخان شد. ملوخان تحت تأثیر سخنان علی بالی بیگ، تسلیم شاه عباس شد و خلعت گرفت. بعدها در زمان خان احمدخان اردن پسر ملوخان مجدداً ماموریت کردستان یافت، چراکه خان احمدخان به دولت عثمانی ملتوجی شده بود و از آن‌ها کمک دریافت می‌کرد تا به تصرف کردستان دست یازد.

علی بالی بیک هم چنین مدتها در زمان عباس اول، امیر خراسان بود. علی بالی بیک به تاریخ ۱۶۱۸م/۱۰۲۸ق از مقام جلوداری به منصب امیرآخورباشی ارتقا یافت. تا سال ۱۰۴۷ق در این مقام باقی ماند و در این سال منصب مزبور به شیخعلی خان پسرش انتقال یافت. اما پیش‌تر از وی برادرش شاهرخ سلطان به این مقام منصوب شده بود. نویسنده‌ای سال انتصاب شاهرخ سلطان را به مقام امیرآخورباشی ۱۶۳۲م/۱۰۴۴ق دانسته است. در سال ۱۰۴۷ شیخعلی خان به جای وی که به امارت ایل زنگنه ارتقا یافته و حاکم سنقر، هرسین، کرمانشاه، بیستون و کلهر شده بود، به مقام امیرآخورباشی رسید. البته شاهرخ سلطان سال‌ها پیش از آن، در سال ۱۰۳۹ق به امارات خواف منصوب گردیده بود. شاهرخ سلطان در نهم جمادی الاولی ۱۰۴۹ق درگذشت و به جایش شیخعلی خان به امارت زنگنه منصوب گردید. به جای وی نیز برادرش نجفقلی بیک به مقام امیرآخورباشی جلو رسید.

در منابع آمده است که علی بالی بیک یکی از ملاکین بزرگ کرمانشاهان بود این که ملک کرمانشاهان ملک شخصی و خریداری شده علی بالی بیک بوده و یا این که از طرف شاهان صفوی به سبیل تیول به وی واگذار شده بود، مشخص نیست. البته نویسنده عباسنامه، کرمانشاه را تیول زنگنه معرفی می‌کند در این که

علی بالی خان دارای روستاهاي متعدد در غرب ایران بود تردیدی نیست، چنان‌چه نویسنده خلاصه السیر اشاره به یکی از آن‌ها به نام سرخآباد دارد.

در زمان شاه عباس دوم افراد خاندان زنگنه هم‌چنان راه ترقی را پیمودند. در این میان نجفقلی خان به عنوان فرمانده بخشی از سپاه در مرزهای شرقی ایران خوش درخشید. وی در قضیه محاصره قندهار به جد ایقای خدمت کرد و مورد لطف شاه قرار گرفت. نجفقلی بیک در زمان شاه عباس دوم با وجود آن که آغاز خوبی داشت و پیوسته مورد لطف شاه بود، اما سرانجام مقصوب شاه واقع شد و از دستگاه حکومت طرد گردید. اما با جلوس شاه سیمینان دوباره مورد لطف دربار قرار گرفت.

در سال ۱۰۵۵ق شهر خوف در خراسان به اقطاع دوستعلی خان زنگنه داده شد در سال ۱۰۵۷ق دوستعلی خان از زمرة امرایی بود که در محاصره قندهار شرکت داشتند در سال ۱۰۵۸ق حکومت ولايت گرم‌سیر با توابع و ملحقات و مضافات به دوستعلی خان حاکم ایل زنگنه که در این وقت تیولدار ولايت خوف و باخرز خراسان بود داده شد. از سال ۱۶۵۳م/۱۰۶۴ق به بعد شیخعلی خان زنگنه، خان ایل کلهر و تیولدار سنقر و کرمانشاه شد.

با مطالعه منابع متوجه می‌شویم که آبادانی کرمانشاه عمدتاً توسط شیخعلی خان زنگنه صورت گرفت، چراکه در سال ۱۰۰۴ق کرمانشاه به نام مزرعه‌ای معروف بود، اما در نیمه دوم قرن یازدهم هجری کرمانشاه عمران و آبادی خود را ازسر گرفت و شیخعلی خان از زمان عباس دوم در عمارت آن بسیار کوشید. شیخعلی خان به سال ۱۰۶۶ق حکومت سنقر و دینور را نیز در دست داشت. روی هم رفته باید گفت که ایل زنگنه در دوره شاه عباس روز به روز بر اهمیت خود افزود و مناصب نسبتاً والایی به دست آورد و مسیری را که از زمان اسماعیل اول در آن گام نهاده بود با سرعت بیشتر طی کرد و به مقصد نهایی، که رسیدن به قدر تمدن‌ترین منصب بعد از منصب شاه باشد، نزدیک شد.

در زمان شاه سلیمان و بهویژه پس از رسیدن شیخعلی خان زنگنه به وزارت عظمی، ایل زنگنه بسیار قدرتمند شد و کارگزاران بسیاری از ولایات (اعم از ممالک و خاصه) از ایل زنگنه تعیین شدند. چنان که در سال ۱۰۸۶ق طایفه زنگنه به معیت حسینعلی خان زنگنه که به حکومت بهبهان و کوه گیلویه منصوب شده بود، به بهبهان رفتند و پشت کوه را قشلاق و پیش کوه را بیلاق خود قرار دادند.

در زمان نادرشاه، طایفه‌های گُرد زنگنه (شامل طوایف کرد، زنگنه و کردزنگنه) از کرمانشاهان به منطقه جانکی کوچ کردند.

ایل زعفرانلو

ایل زعفرانلو یکی از ایلات کوچ نشین کرمانجی استان آذربایجان غربی است که محل قشلاق آنها شاهین‌دژ و محل بیلاق آنها شمال غرب شهرستان شاهین‌دژ در ارتفاعات سلیم خان قرار دارد. این ایل پنجمین ایل منطقه آذربایجان بعد از جلالی و میلان و هرکی و مامش از لحاظ خانوار می‌باشد.

زعفران لو (ظفرانلو) افزون بر اینکه نام ایلی است، نام قومی در شهرستان است که دارای فرهنگ و آداب و رسوم و گویش خواص خود هستند.

این قوم در شمال خاوری شاهین‌دژ و روستاهای اطراف می‌نشینند. اما در زمان سلجوقیان تنها در ترکیه و عراق بسر می‌برده اند و گفته می‌شود که نام چمشگزک داشته‌اند. برخی از این قوم در زمان صفویه به آذربایجان و سپس خراسان کوچ داده شدند. خراسان- در نیشابور، قوچان، درگز، و مشهد ساکن هستند.

آذربایجان- در شهرستانهای آذربایجان غربی و در حدود هزار خانوار در شاهین‌دژ در روستاهای الی بالتا، کران قزل قیه علیا، سفلی، وسطی، اوزن، قره تپه به سر می‌برند.

تیره موصولانلو که به زبان و لهجه خاص خود تکلم دارند و در روستاهای قلعه قورینه، قره زاغ، اوتاقلو و خانقلو و ... پراکنده شدند. این تیره از عراق به آذربایجان و منطقه شاهین دژ مهاجرت نموده اند.

ترکیه- گفته می‌شود که هنوز در شهرستان چمشگزک و یا نواحی مرزی میان ترکیه، سوریه و عراق و پیرامون زندگی می‌کنند. دیر زغفران در استان ماردین یکی از این نواحی می‌تواند به شمار رود.

عراق- گویند که در زمان اتحاد گردستان عثمانی که گردستان عراق و ترکیه را در بر می‌گرفته است، گروهی از ایشان را از اخو عراق به ایران کوچ داده اند؛ که شاید موصولانوها از ایشان باشند.

اتیمولوژی نام- گفته می‌شود که در زمان سلجوقیان در ترکیه و عراق بسر می‌برند و با نام چمشگزک شناخته می‌شده اند. احتمالاً به دلیل سکونت در ناحیه دیرزغفران در جنوب ترکیه و شمال سوریه (حدود ماردین و قامشلی) این نام را از (ظفرانلو) گرفته باشند که پیروزمند معنی می‌دهد.

گویش

گویش کرمانجی آنها با ظفرانلوهای کوچانده به خاور از جمله خراسان شمالی تفاوتی ندارد. افراد این قوم علاوه بر گویش کرمانجی به زبان تُركی هم تسلط دارند.

باور

دارای مذهب شیعه و دوازده امامی اند که در ترکیه علوی خوانده می‌شوند.

ایل چهاردولی (لک)

ایل چهاردولی در منطقه چهاردولی شهرستان شاهیندژ در جنوب آذربایجان غربی و شهرستان قروه در جنوب شرقی استان کردستان و شهرستان اسدآباد در غرب استان همدان و استان ایلام، استان کرمانشاه و استان لرستان، ساکن هستند و با زبان لکی صحبت می‌کنند.

نام ایل چاردولی منسوب به ایلات چرداولی در چرداول در استان ایلام است و منشا آنان نیز از ایلات بخش چرداول ایلام است.

تاریخچه چهاردولی‌ها

بنا بر تاریخ مردوخ کردستانی، فارس‌نامه، سر پرسی سایکس و شرفنامه، چهاردولی‌ها از طوایف شیعی لک بوده اند که به همراه ایل شاملو و ایل استاجلو، و... به یاری شاه اسماعیل صفوی شتافتند.

دیرتر کریم خان زند از طایفه زند که خود از تیره لک بوده است، بنیان سلسله زندیان را گذاشت. گروهی از فیلی‌ها در زمان کریم‌خان زند او را تا فارس همراهی کردند و در همانجا ساکن شدند. این طایفه پس از کریم خان از بیم کینه آقامحمدخان قاجار بمور در ایل قشقایی ادغام گردیدند و تدریجیاً به زبان ترکی قشقایی تکلم کردند.

طوایف چهاردولی

لک‌ها از طوایف قدیم ایران هستند. این طوایف با جماعت مخلوطه به خود ۳۶ طایفه اند مانند (چهاردولی‌ها، ورمه زیاری‌های زرینه، ورمه زیاری‌های مرده در، بزنه‌ها، گروس‌ها، گلbagی‌ها، زندی‌ها و...) ۵۰۰۰ هزار خانوار تخمین زده شده اند.

ایل چهاردولی ساکن شهرستان شاهین‌دژ و شهرستان قروه و شهرستان اسدآباد هستند. شهرستان قروه در جنوب شرقی استان کردستان قرار گرفته و از شرق به استان همدان و از جنوب به استان کرمانشاه محدود است. شهرستان قروه از شمال به دهستان اسفندآباد همین بخش، از خاور به بخش سیمینه رود، از جنوب به بخش اسدآباد و از باختر به بخش سنقر و کلیائی از شهرستان کرمانشاهان می‌پیوندد.

چهاردولی‌ها در آذربایجان غربی

چهاردولی‌ها در دهستان چهاردولی و شهرستان شاهین‌دژ در جنوب آذربایجان غربی ساکن هستند. موقعیت آن کوهستانی است. قراء دهستان از چشمه سارها و قنات و آبهای برف و باران آبیاری می‌شود. محصول عمده اش غلات و لبندیات است. شغل ساکنین قراء دهستان کشاورزی و گله داری، و صنایع دستی و جاجیم و جوراب بافی است. دهستان چهاردولی از ۵۱ آبادی بزرگ و کوچک تشکیل شده و روی هم رفته ۱۰۱۹۰ تن سکنه دارد. راه شوسه میاندوآب به شاهین‌دژ از قسمت جنوب باختری این دهستان عبور می‌کند. اینیه قدیمی این دهستان به شرح زیر است: در قریه چچک لو خرابه‌های سه قلعه و آثار شهر هلاکوخان باقی است. در قریه‌ی ینگی ارخ نیز تپه‌ی باستانی "شیطان تختی" وجود دارد که در آن آثاری مر بوط به هزاره‌ی پیش از میلاد مشاهده شده است. در قریه فتور خرابه‌های قلعه ساری داش و در قریه خلچ قلعه جرم داش و در قریه خوشانی بالا غار بزرگی است که بیشتر اهالی آثار مزبور را منسوب به دوره مغول میدانند. مرکز دهستان قریه محمودجیق می‌باشد.

چهاردولی‌ها در استان کردستان

چهاردولی‌ها در شهرستان قروه در جنوب شرقی استان کردستان ساکن بخش چهاردولی هستند. هوای دهستان سردسیر است. (زمستان طولانی، تابستان معتدل). آبادیهای دهستان از چشمه آبیاری می‌شود. و محصول عمده آن غلات و لبندیات است. ارتفاعات در باختر این دهستان کوههای شمالی و خاوری بخش سنقر

کلیائی و کوههای جنوبی دهستان اسفندآباد واقع است و خرسنه - سنگ سوراخ - بنصیری نامیده میشوند. ارتفاع قله خرسنه ۲۵۶۷، سنگ سوراخ ۲۹۲۷ و بنصیر ۲۸۰۲ گز است. کوههای دهستان خدابنده لو در خاور دهستان کشیده شده و به سلسله اصلی الوند متصل میگردد. گردنه همه کسی بین قروه و همدان پستترین نقطه کوه مذکور میباشد و ارتفاع آن ۲۱۶۵ گز است. رودخانه مهمی در این دهستان وجود ندارد. تنها رودخانه کوچک شیروانه و تکیه است که از ارتفاعات باختری سرچشمہ گرفته به طرف شمال جریان پیدا میکندو به رودخانه شور می پیوندد. آب رودخانه های کوچک دیگر دهستان که در بهار و موقع بارندگی زنده و آب دارند به رودخانه بالا منتهی میشوند. دهستان چهاردولی از ۳ آبادی بزرگ و کوچک تشکیل شده و ۱۲۰۰۰ تن سکنه دارد و قریه های مهم آن عبارت است از: صندوق آباد، نارنجک، آقبلاغ، باباشیدالله، گندآب بالا و پائین. راه شوسه سennج به همدان از وسط دهستان میگذرد. آبادیهای ناظم آباد دوسر، وی نسار، و داش بلاغ این دهستان کنار راه شوسه واقع شده اند.

چهاردولی ها در استان همدان

چهاردولی ها در شهرستان اسدآباد در غرب استان همدان ساکن هستند. زبان مردم این شهرستان زبان لکی نظیر ساکنین شهرستانهای لک نشین مجاور، یعنی ملایر، نهاوند و به خصوص تویسرکان است. روستاهای نسبتاً زیادی در اطراف شهر اسدآباد پراکنده اند. اهالی این روستاهای عمدتاً به زبان های لکی و کردی و ترکی صحبت می کنند.

چهاردولی اسدآباد یکی از دهستانهای چهارگانه شهرستان اسدآباد است. این دهستان در شمال بخش واقع شده و از شمال به دهستان چهاردولی بخش قروه، از جنوب به دهستان جلگه افشار، از خاور به کوه آلماقولاغ و از جانب باختر به دهستان کلیائی اسدآباد محدود است . قسمت مرکزی شمال دهستان دشت، و جنوب باختر و خاور آن کوهستانی است. سردسیر است. زمستانهای آن طولانی و تابستانهای آن معتدل است. قریه های کوهستانی از چشمته ها و قریه هایی که در دشت واقع اند از رودخانه شهاب آبیاری میشوند. محصول عمده دهستان: غلات، حبوبات، پیاز،

توتون و لبنتیات است. این دهستان از ۲۷ آبادی بزرگ و کوچک تشکیل شده و جمعیت آن در حدود ۸ هزار نفر است. مرکز دهستان آبادی چنار عباسخان و قراء مهم آن: کمک، پیرملو، ایوراع، قره بلاغ، آهوپه، حسن آباد میباشد.

ایل جلالی

جلالی نام یکی از ایلهای کرد ایران استان آذربایجان غربی در شهرستانهای ماکو، چالدران، و خوی میباشد. زبان گفتاری ایل کردی کومانجی میباشد. این ایل الان بیشتر حالت یکجانشینی پیدا کرده اند و در شهرهای ارومیه، خوی، ماکو، چالدران، پلدشت و شوط ساکن شده اند.

ایل جلالی بزرگ‌ترین ایل منطقه آذربایجان غربی میباشد که حدود ۴۸/۲ درصد از خانوارهای کوچنده استان را شامل میگردد. از ۱۰ طایفه و ۵۹ باو و ۲۴۷ اویه تشکیل شده و بدلیل داشتن جمعیت فراوان و گستردگی طوایف و عظمت آن به نام جلالی مشهور شده است. براساس روایت عشایر نام بنیانگذار ایل "جلال" بوده است. در نظام زندگی ایل جلالی قدرت مرکزی از آن رئیس ایل بوده و نظریت سایر قدرتهای ایلی موروثی میباشد. بعد از رئیس ایل، رئیس طایفه و بعد از او "سرابه" در راس هرم قدرت قرار دارند. هر طایفه از چند باو تشکیل میشود و هر باو نیز بزرگ و ریش سفیدی دارد که به هنگام ضرورت مورد مشورت قرار میگیرد. در گذشته قدرت مرکزی ایل اهمیت خاص داشته و حیات ایل در گرو تصمیمات وی بوده است. اما هر چه طوایف گسترده تر میشندند و اویه‌ها فراوانتر، به همان اندازه از حیطه قدرت مرکزی دور شده و بر قدرت طایفه افزوده میشده است.

تبیید عشایر جلالی در دوران رضاشاه ابعادی وسیع به خود گرفت، از ۵۰۰۰ خانوار تبییدی کرد جلالی از ماکو به قزوین، تنها ۵۰۰ نفر بعد از شهریور بیست بازگشته بودند.

سایر ایل‌ها

ایل پنیانشین

ایل پنیانشین یکی از ایلات گُرد کوچ نشین استان آذربایجان غربی است که دارای تعداد ۷۰۷۳ خانوار می‌باشد که محل قشلاق آنها شهرستان‌های: سلماس و خوی و محل بیلاق آنها نوار مرزی ایران و ترکیه قرار دارد. امروزه این ایل بیشتر یک‌جانشین شده‌اند و در شهرهای خوی و سلماس ساکن شده‌اند. این ایل به زبان کردی کرمانجی تکلم می‌کنند.

ایل پیران

ایل پیران یکی از ایلات گُرد مکری کوچ نشین استان آذربایجان غربی است. که محل قشلاق آنها شهرستان پیرانشهر و محل بیلاق آنها نوار مرزی ایران و عرق است.

ایل جمور

ایل جمور (ایلات جمهور یا ایل جمیر)، از طوایف چادرنشین گُرد استان همدان، اغلب چادرنشینان ایل جمیر در فصل تابستان به همدان و کردستان می‌روند و از استان کرمانشاه به عنوان راه عبور استفاده می‌کنند.

جمورهای همدان، از طوایف باجلانی محسوب می‌شوند. باجلان، یک گروه ایلی-عشاییری از کردها است که در سرزمین ایران و عراق پراکنده‌اند. طایفه‌های: جمور (جمیر)، شاه ویسی، براز، گومه، عبدالی، جعفری، کرمی، چراغی.

ایل دنبلي

ایل دنبلي يکی از ایلات مهم گُرد (ترک زبان) در آذربایجان غربی و در نزدیکی خوی و سلماس است

ایل زرزا

ایل زرزا يکی از ایلات کرد کوچ نشین استان آذربایجان غربی است. محل قشلاق آنها شهرستان اشنویه و محل ییلاق آنها مرانع ییلاقی کیله شین در ارتفاعات و مرانع ییلاقی شهرستان اشنویه قرار دارد.

ایل سادات

ایل سادات يکی از ایلات کرد کوچ نشین (۲۱۰ خانوار) استان آذربایجان غربی است. محل قشلاق آنها شرق شهرستان مهاباد و محل ییلاق آنها جنوب شرق شهرستان شاهیندژ در مرانع سلیم خان قرار دارد.

ایل شوهان

ایل شوهان يا (ایل شوان) يکی از بزرگترین ایلهای کرد استان ایلام است. محل اصلی این ایل دهستان شوهان در جنوب ارکواز ملکشاهی ۷۰ کیلومتری ایلام است ولی بسیاری از اهالی آن ساکن شهرستان ایلام، شهرستان مهران و شهرستان ملکشاهی هستند. زبان آنها کردی شوهانی (گُردی کرمانجی) و مذهبشان شیعه است.

این ایل شامل طایفه‌های فلک، صفر لکی، بلوج، شرف، قیطول، کاوری، کلای وند و ... است. طایفه صفرلکی يکی از طایفه‌های این ایل است. این طایفه شامل سه تیره خامپه، عینکه و علی عبدالله است. ییلاق ایل مزبور در تهته و خوشول و قشلاق اش در بلوطسان است. ایل شوهان يکی از ایلهای ساکن در استان

ایلام ایران و کردستان عراق است. این ایل شامل طایفه‌های فلک، صفر لکی، بلوچ، شرف، قیطول، کاوری، کلای وند و... است.

در کردستان عراق در شمالغربی سلیمانیه و شمالشرقی کركوک و در استان ایلام محل اصلی این ایل دهستان شوهان در جنوب ارکواز ملکشاهی ۷۰ کیلومتری ایلام است. ولی بسیاری از اهالی آن ساکن شهرستان ایلام، شهرستان مهران و شهرستان ملکشاهی هستند. زبان آنها کردی فیلی (با تفاوت اندک در ادای الفاظ و کلمات) و مذهبشان شیعه است.

ایل عمارلو

عمارلو، ایل کرمانجی است که بخشی از ایل بزرگ زعفرانلو شناخته می‌شوند (احتمالاً یکی از نشیمنگاه‌های ایل زعفرانی، دیر زعفران بوده است) و به دعوت شاه عباس بزرگ صفوی از مناطق کرمانچ زبان به ورامین آمدند؛ اما پس از دو سال برای آرام کردن خراسان و بیرون راندن مهاجمان ازبک داوطلبانه رو به سوی خراسان نهادند.

بعدها در زمان نادر شاه افشار برای دفاع از ایران در برابر قوای روسیه تزاری حاضر شدند تا به کرانه‌های کوهستانی سفیدرود بیایند.

ایل مافی

ایل مافی از ایلهای گُرد ایران در منطقه قزوین است.

ایل مموندی

ایل مموندی یکی از قدیمیترین ایلهای کرد به شمار می‌رود، پسمانده قبیله مروانیان هاست. ۹۰۰ سال پیش در منطقه ممیوند در کنار شهر دیاربکر در کردستان ترکیه کنونی به جنوب کردستان کوچ کردند، قسمتی از آنها در استان هولییر یا اربیل ساکن شدند، و قسمت از خانواده‌های ایل مموندی به لرستان رفتند.

ودر انجا ساکن شدند. و حدود ۷۰۰ سال پیش چند خانوار از ایل مموندی به لرستان هجرت کردند و انجا به ممیوند شهرت پیدا کردند

ایل قره‌پاپاق

قاراپاپاق (قاراپاپاخ هم می‌گویند) یکی از ایل‌های بورجالی ساکن در استان آذربایجان غربی ایران است. در سال ۱۲۴۰ ق. ایل قاراپاپاق از قفقاز به دشت پهناور سولدوز که امروزه نقده نام دارد وارد شد و در آن نشیمن گزید. نام «قاراپاپاق» از زبان ترکی گرفته شده و به معنی «سیاه‌کلاه» است.

ایل کره‌سنی

کره سوننی یکی از ایلات (ترک کرد شده)، در آذربایجان غربی در اطراف خوی و سلماس. بعضی از طوابیق آنها در دهستان کره‌سنی بخش مرکزی شهرستان سلماس یکجا نشین شده‌اند. ۱۷ روستا در اطراف سلماس، ۱۴ روستا در اطراف خوی و ۱۲ روستا در اطراف ارومیه کره‌سنی نشین هستند.

تعدادی از روستاهای کره‌سنی نشین اطراف سلماس عبارت‌اند از:

شکریازی، ایسی سو، کانیان، وردان، آلا سورمه، شیرکی، سیلاپ، هدر، حقوران، چیچک، ریک آوا(ریک آباد)، سرهمریه(سرایملک)، شیدان، قولان، ینگجه، آغزیارت، شوریک. ایسی سو در تقسیمات دهستانی در قسمت کناربروز قرار دارد و لی کره‌سنی نشین است.

ایل هرکی

هرکی یکی از ایل‌های کوچ‌نشین کرد است. بیشتر در منطقه غربی استان آذربایجان غربی ایران ساکن است و زبان مردم این ایل کردی کرمانجی است. بزرگ خاندان ایل هرکی رشیدبیگ می‌باشد.

مطالعه و شناخت ویژه بر ایل قشقاقی و طایفه قراقونلو ها:

حضرت حافظ چنین میفرماید:

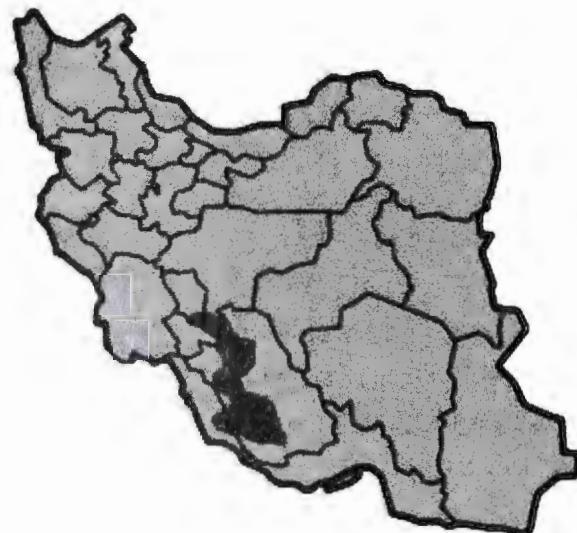
اگر آن ترک شیرازی به دست آرد دل ما را / به حال هندویش بخشم سمرقند و بخارا را.

تبرستان
www.tabarestan.info
قشقایی

نواحی با بیشترین جمعیت : استان فارس - شیراز

زبان‌های رایج : ترکی قشقایی

ادیان و مذاهب : اسلام شیعه



حدود سرزمین قشقایی‌ها در نقشه کشور ایران

قشقایی یا ایل قشقایی یکی از اتحادیه‌های ایل ایران است، که مانند بسیاری از اتحادیه‌های ایلی متأخر ایران مخلوطی از قبیله‌هایی با ریشه‌های قومی گوناگون لر، کرد، عرب و تُرك است، اما بیشتر قشقایی‌ها ریشه‌ای ترک دارند و تقریباً تمامشان به گویشی از زبان‌های تُركی اغوز غربی صحبت می‌کنند که خود آن را ترکی می‌نامند. اکثریت قشقایی‌ها شیعه مذهب هستند.

مرکز اصلی این ایل استان فارس است. اما به دلیل وسعت اراضی و قلمرو در دیگر استان‌ها نیز ساکن هستند. از این جمله می‌توان به استان‌های: کهگیلویه و بویراحمد، چهارمحال بختیاری (جونقان، بلداجی، بروجن، سامان، شهرکیان، طاقانک)، خوزستان (هفتکل)، اصفهان (قسمتهایی از سمیرم، شهرضا، دهاقان، فریدن، بخش‌های مختلف شهرستان لنگان به ویژه بخش مرکزی این شهرستان در اطراف زرین شهر، بیستگان، بابا شیخعلی و چم‌ها)، قم، مرکزی، و بوشهر (دشتستان و دشتی) اشاره نمود. قشقایی‌ها در دوره‌های مختلف به تدریج به این سرزمین کوچیده و در آن ساکن شده‌اند. عشایر ترک‌زبان در سراسر ایران پراکنده‌اند. استقرار ایلات ترک در مناطق گوناگون ایران، در دوران سلجوقیان، تیموریان و صفویه شدت یافته‌است. جمعیت ایل قشقائی نیم میلیون (تخمین سال ۱۹۸۶) بوده و در حال حاضر بیش از ۳،۰۰۰،۰۰۰ نفر تخمین زده می‌شود.

محتویات:

ریشه‌شناسی نام

خاستگاه	•
تاریخچه	•
دوران زندیه	○
دوران قاجار	○
دوران مشروطه	○
دوران پهلوی اول	○
پس از اشغال ایران توسط متفقین	○
نهضت ملی‌شدن نفت	○
فروپاشی ایل	○
زبان و ادبیات	•
موسیقی	•
آداب و رسوم	•
کوچ	•
نامداران	•
طایفه‌ها	•

ریشه‌شناسی نام

تردیدها در ریشه‌شناسی نام قشقایی زیاد است. قابل قبول‌ترین نظر در این‌باره نظری است که نخستین بار توسط واسیلی بارتل داده شده است. به نظر بارتل، نام قشقایی از واژه ترکی قشقا به معنی «اسب پیشانی سفید» آمده است. نظر دیگری هم هست که نخستین بار توسط حسن فسایی در فارسنامه ناصری مطرح شده است. طبق نظر فسایی، نام قشقایی از واژه تُركی قاچماق به معنی «فراری» آمده است.

خاستگاه

قشقاوی‌ها عموماً بر این باورند که اجدادشان به عنوان قراولان لشکر هلاکوخان و تیمور از تُركستان به ایران آمده‌اند. در حالی که ورودشان در زمان مهاجرت‌های بزرگ قبیله‌ای قرن یازدهم میلادی محتمل‌تر است. همه گمانه‌ها در این که ایشان پیش از ورودشان به فارس، مدتی در شمال غربی ایران حضور داشته‌اند، متفق‌اند. تا همین اواخر قبیله‌ای با نام مغانلو در میان قشقاوی‌ها حضور داشته، که مسلمان‌نام خود را از دشت مغان در شمال اردبیل گرفته بوده‌است. همچنین احتمال داده می‌شود که طوابیف آق قویونلو، قراقویونلو، بیگدلی و موصلو گذشته‌شان به شمال غرب ایران مربوط باشد. غیر از این قشقاوی‌ها غالباً اردبیل را به عنوان سرزمین گذشته‌شان معرفی می‌کنند. به نظر می‌رسد، در یک دوره ارتباط نزدیکی میان خلچ‌ها و قشقاوی‌ها وجود داشته‌است. برخی نویسنده‌ها از جمله حسن فسای، تا آنجا رفته‌اند که قشقاوی‌ها را شاخه‌ای از خلچ‌ها دانسته‌اند. مینورسکی معتقد است که مهاجرت خلچ‌ها به فارس و ترکیب شدنشان با قشقاوی‌ها این فرضیه را ایجاد کرده‌است. بقایای خلچ‌ها در میان قشقاوی‌ها قابل تشخیص هستند. غیر از آن خلچ‌های یکجانشینی در فلات دهبید موجود‌اند که گمان می‌رود زمانی که هنوز زندگی عشايری داشته‌اند، جزوی از ایل قشقاوی بوده‌اند. نام طوابیف قشقاوی نشان می‌دهد که غیر از خلچ‌ها، گروهی از طوابیف اشاره، بیات، قاجار، قراغوزلو، شاملو و ایگدر نیز به این اتحادیه ایلی پیوسته‌اند.

تاریخچه

روسای قشقاوی‌ها همواره به طایفه شاهیلو از طایفه عمله قشقاوی تعلق داشته‌اند. نخستین رئیس شناخته شده ایل، امیر غازی شاهیلو، در قرن شانزدهم می‌زیسته و مقبره‌اش در روستای درویش از توابع گندمان است. ظاهراً مرد مقدسی بوده و به همین خاطر مردم به زیارت قبرش می‌روند. بنا به افسانه‌ها او شاه اسماعیل صفوی را در تثبیت مذهب تشیع در ایران یاری نموده. با این حال تنها در آغاز قرن هجدهم میلادی است که نقش قابل توجه قشقاوی‌ها در تاریخ فارس آغاز می‌شود. در آن زمان ریاست قشقاوی‌ها بر عهده شخصی به نام جان محمد آقا بوده

که بیشتر با نام جانی آقا شناخته می‌شود. بنا به افسانه‌ها، فرزندان جانی آقا، اسماعیل خان (رئیس بعدی ایل) و حسن خان نقش مؤثری در فتح هندوستان توسط نادرشاه داشته‌اند. اما حقیقت این است که آنها مورد خشم خان افشار قرار می‌گیرند و نادر اسماعیل خان را کور می‌کند و حسن خان را می‌کشد. در ادامه قشقایی‌ها مجبور به کوچ به دره گز، کلات نادری و سرخس در خراسان می‌شوند.

دوران زندیه



نقاشی کریم خان زند، برخی بر این گمانند که شخص نابینا ایستاده در کنار وی اسماعیل خان است.

زمانی که کریم خان زند از اصفهان حکم می‌راند، اسماعیل خان در نامه‌ای از او درخواست کرد که بگذارد که ایلش به فارس بازگردد. کریم خان به این درخواست پاسخ مثبت داد و قشقایی‌ها این امکان را یافتند که به فارس بازگردند. بعدها اسماعیل خان به یکی از معتمدین وی تبدیل شد. برخی بر این گمانند که شخص نابینا ایستاده در کنار کریم خان، در یکی از تابلوهای متعلق به آن دوران که در موزه بریتانیا نگهداری می‌شود اسماعیل خان است.

در دوران آشوبناک پس از مرگ کریم خان، اسماعیل خان به خاطر ارتباط نزدیکی که با زکی خان داشت، ادعای فرمانداری فارس را کرد. اما پس از کشته شدن زکی خان، توسط جانشینش علی مراد خان اعدام شد. تنها فرزند اسماعیل خان جان محمد خان، که به جانی خان مشهور بود پس از او به ریاست رسید و از جعفر خان زند پشتیبانی کرد. در ۱۷۷۸ میلادی، آقامحمدخان قاجار علیه قشقایی به گندمان لشکرکشی کرد، اما قشقایی‌ها که از این امر آگاه شده بودند به کوه‌ها

پناه برداشت و نجات یافتند. پس از ترور جعفرخان، جانی خان از فرزند او لطفعلی خان پشتیبانی کرد.

دوران قاجار

با شکست لطفعلی خان از آقا محمد خان و تأسیس سلطنت قاجار، جانی خان و اقوامش به کوههای زاگرس دور دست ها پناه برداشت، جایی که ایشان تا مرگ آقامحمد خان در آن پنهان بودند. آقا محمد خان انتقامش را از ایل قشقایی با فرستادن قسمتی از ایل به شمال ایران گرفت، از سوی دیگر در همان دوران بسیاری از طوایف لر و گردی که به همراه کریم خان زند به فارس آمده بودند به ایل قشقایی پیوستند و همین سبب افزایش قابل ملاحظه جمعیت ایل شد.

در ۱۸۱۸ جانی خان مقام ایلخانی را به دست آورد، فسایی مدعی است که این اولین بار است که از این عنوان در فارس استفاده شده است. پس از آن تمامی روئیای بعدی قشقایی‌ها این عنوان را یدک می‌کشیدند. پس از جانی خان، فرزند ارشدش محمدعلی خان جانشین وی شد. با اینکه محمدعلی خان همواره مریض بود و بیشتر از باغ ارم شیراز، ایل را رهبری می‌نمود، قدرت خارق العاده به دست آورد. نه تنها قشقایی‌ها بلکه دیگر ایل‌های مهم فارس از جمله بهارلو، آینالو و نفر نیز، تحت اقتدار او بودند. او همچنین روابط خوبی با قاجارها برقرار کرد، با دختر حسین علی‌میرزا فرمانفرما حاکم فارس ازدواج کرد و همچنین تصمیم داشت که یکی از دختران محمد شاه قاجار را به ازدواج یکی از پسرانش در آورد. اما در نهایت به تهران فراخوانده شد و مجبور به اقامت در دربار شد.

محمدعلی خان در اوایل سلطنت ناصرالدین شاه به شیراز بازگشت و سه سال بعد درگذشت و برادرش، محمدقلی خان، که البته قدرتش به خاطر ثبات دولت مرکزی محدودتر بود، جانشین وی شد. در ۱۸۵۰ میلادی، پنج محله نعمتی شیراز به ضدیت با خانواده حاج ابراهیم کلانتر که قدرت آنها در پنج محله نعمتی نهفته بود برخاستند و با قشقایی‌ها متحد شدند. همزمان بختیاری‌ها و بویر احمدی‌ها به خاطر درگیری‌های داخلی از مقابله با قشقایی‌ها بازماندند و می‌رفت که قشقایی‌ها

قدرت برتر فارس شوند. قاجاریان که بیمناک شده بودند به پسر بزرگ حاج ابراهیم کلانتر، علی محمد خان عنوان قوام الملکی دادند و وی را حکمران فارس کردند و همچنین پنج ایل باصری، عرب، نفر، بهارلو و آینالو را با عنوان خمسه متحد کردند و ایلخانی اش را به قوام دادند، تا مقابل قشقایی‌ها بایستند. با مرگ محمدقلی خان پسر دائم‌الخمرش سلطان محمد جای وی را گرفت. در دوران ریاست ضعیف اوایل با بزرگترین بحرانش، قحطی ۱۸۷۰ روبرو شد. با اینکه وی تا زمان مرگش عنوان ایلخانی را حفظ کرد اما، عملاً کارهای نبود و خان‌های سطح پایین‌تر قدرت را در دست داشتن و این آغازی شد بر از هم پاشیدگی ایلیان به علاوه حدود ۵۰۰۰ خانوار قشقایی به ایل بختیاری پیوستند، به همین تعداد جذب ایلات خمسه شدند و حدود ۴۰۰۰ نفر نیز در روستاهای مختلف یک‌جانشین شدند.

تنها زمانی که اسماعیل خان صولت الدوله در ۱۹۰۴م ایلخان شد، قشقایی‌ها دوباره قدرت و همبستگی پیشینشان را به دست آوردند. در این دوران ایران توسط مظفرالدین شاه که بسیار بیمار بود اداره می‌شد و قدرت دولت مرکزی به طور پیوسته در حال کاهش بود. در شیراز صولت الدوله کنترل بیشتر سرزمین‌های عشایری را به دست داشت، در حالی که رقیبیش قوام قدرتش را در شیراز حفظ کرده بود.

دوران مشروطه



اسماعیل خان قشقاوی معروف به صولت الدوله ریس ایل قشقاوی و سردار عشایر.

در انقلاب مشروطه، فارس تبدیل به عرصه آشوب بی سابقه دو گروه رقیب، برای تسلط به آن شده بود. در آغاز، در پی حمایت خاندان قوام از سلطنت طلبان، قشقاوی‌ها در صف حامیان مشروطه درآمدند. بعدتر از آن که بختیاری‌ها بر تهران تسلط پیدا کردند و قوام در کنار آنها قرار گرفت، صولت الدوله اتحادی ضد بختیاری و ضد قوامی با شیخ خزعل و صدرالاشراف والی پشت کوه، برقرار کرد، که به اتحاد جنوب معروف شد.

جنگ داخلی در فارس با شدتی بیشتر در گرفت زیرا بریتانیا نیز در آن دخالت می‌کرد. بریتانیایی‌ها که انحصار نفت را در خوزستان در دست داشتند، از اتحاد جنوب احساس خطر می‌کردند. آنها همچنین از راهزنی‌های بسیار و عوارض زیادی که نیروهای عشایری در جاده بوشهر- شیراز (که شریان اصلی تجارت بریتانیا در ایران بود) طلب می‌کردند، بیمناک شده بودند. چون این راه از میان زمین‌های قشقاوی‌ها می‌گذشت باز رگانان بریتانیایی، صولت الدوله را مقصر می‌دانستند. از همین رو کنسولگری بریتانیا در شیراز به یکی از کانون‌های هوادار

قوام در شیراز تبدیل شد. در ژوئیه ۱۹۱۱ زمانی که نیروهای قشقایی همراه نیروهای فرماندار هادار قشقایی، ناظم السلطنه، به طور ناگهانی به مواضع قوام در تمام شهر یورش برداشتند، آشفتگی در فارس به اوج خود رسید. در جنگ جهانی اول، فارس بار دیگر به آشفته بازار تبدیل شد. زمانی که انور پاشا اعلام جهاد کرد، عثمانی‌ها و آلمانی‌ها بر این باور بودند که مسلمانان از شمال آفریقا تا شمال هندوستان علیه متفقین قیام خواهند کرد و ایران و افغانستان بی طرف مجبور به طرفداری از ایشان خواهند شد. آلمانی‌ها در نظر داشتند که عوامل گسترشده‌ای را به این دو کشور بفرستند، اما زمانی که طرح آنگونه که می‌خواستند پیش نرفت، در آخر آلمانی‌ها تنها دو گروه کوچک از عواملشان را به ایران و افغانستان فرستادند.

عوامل فرستاده شده به ایران را ویلهلم واسموس، کنسول سابق آلمان در بوشهر رهبری می‌کرد و روابط دوستانه‌ای با سران عشایری پیدا کرده بود. در بهار ۱۹۲۵ واسموس به عنوان کنسول آلمان روانه شیراز شد. در راهش در جنوب فارس، انگلیسی‌ها دو دستیار آلمانی و تجهیزاتش، به ویژه رمزهای سری اش را گرفتند. با همه اینها، در سه سال بعد، او چنان در محدوده بزرگی از درگیری‌ها تاثیر گذاشت، که دیگران به او لقب لرنس آلمانی را دادند. علی‌رغم پیروزی‌های زیاد واسموس، هاداران اصلی اش در تنگستان و دشتستان خیلی از شیراز دور بودند تا به او باری رسانند. همین سبب شد که نیروهای قوام الملک به سمت شیراز پیشروی کنند و علی‌رغم کشته شدن قوام در راه، پسرش با کمک افسران انگلوفیل ژاندارمری شیراز را فتح کرد. پس از آن برای جلوگیری از هرگونه کوتای طرفداران آلمان نیرویی جدید از افسران انگلیسی و سربازان ایرانی به نام پلیس جنوب تشکیل شد. پس از آن بود که واسموس در بی ایجاد نیرویی جدید با اتحاد کلانتر کازرون و ایلخان قشقایی برآمد. صولت الدوله با کینه‌ای که از انگلیسی‌ها به خاطر حمایتشان از قوام و همچنین تشکیل پلیس جنوب داشت، از این اتحاد استقبال کرد. صولت الدوله به سرعت علیه انگلیسی‌ها وارد جنگ شد اما به زودی دریافت که توان نیروهای ایلش را دست بالا گرفته است. در می ۱۹۱۸ نیروی بزرگی از قشقایی‌هایی به دسته‌ای از نیروهای پلیس جنوب در خانه زینیان یورش برداشتند. نیروهای انگلیسی به سرعت برای کمک وارد میدان شدند و نبردی سنگین بین دو

طرف در گرفت. در این نبرد قشقاوی‌ها بسیار بیش از بریتانیایی‌ها بودند با این حال قاطعانه دفع شدند. با فروکش کردن آتش جنگ در اروپا، و اسموس نیز به قم رفت که البته در آنجا توسط بریتانیایی‌ها دستگیر شد.

دوران پهلوی اول

در دوره پادشاهی رضاشاه، قشقاوی‌ها از سختی‌های بسیاری آسیب دیدند. در سال ۱۹۲۶ صولت الدوله و پسر بزرگش ناصرخان به عنوان نماینده‌گان مجلس جدید به تهران فراخوانده شدند، اما به زودی دریافتند که در حقیقت زندانیان شاه هستند. آنها وادر به همکاری با دولت مرکزی در خلع سلاطین ایل قشقاوی شدند. پس از آن از مصنوبیت نمایندگی شان خلع شده و روانه زندان شدند. در همین حال فرماندهان نظامی، در رأس طوایف مختلف قشقاوی قرار گرفتند، ایلیاتی‌ها وادر به پیروی از قانون خدمت اجباری شاه شدند و نظام جدید مالیاتی ای به اجرا گذاشته شد که همواره مورد سوء استفاده مأموران فاسد مالیاتی بود.



صورت الدوله قشقاوی (ایستاده از سمت چپ، نفر پنجم با کلاه پهلوی) در تبعید تهران (بهمن ۱۳۰۹) در کنار گروهی از رجال پهلوی.

در بهار ۱۹۲۹، خشم ایلیاتی‌ها که با وحشیگری‌های حاکمان نظامی شعله ورتر شده بود، سبب قیامی سراسری در جنوب ایران با مرکزیت قشقاوی‌ها شد. پس از چندین ماه زد و خورد، دولت مرکزی عهدنامه مtarکه‌ای را امضاء کرد، که بنا بر آن می‌بایست صولت الدوله و ناصرخان دوباره به عضویت مجلس در می‌آمدند.

فرماندهان نظامی، طوایف را ترک می‌کردند و عفو عمومی صادر می‌شد. با این حال رضاشاه مصمم به پایان دادن به نظام کوچ نشینی در ایران شد و همانگونه که او لرها، کردها و عربها را شکست داده بود در آخر موفق به شکست قشقاوی‌ها شد. در ۱۹۳۲ قشقاوی‌ها دست به قیام دیگری زدند که بیهوده بود. در ۱۹۳۳ صولت الدوله در یکی از زندان‌های رضاشاه کشته شد. کمی بعد از آن، شاه تصیم به تخته قاپو کردن عشاير از طریق بستن مسیرهای کوچشان به وسیله ارتش نوین و مکانیزه‌اش گرفت. این سیاست کوتاه بینانه عشاير را به کشاورز تبدیل نکرد و تنها باعث گرسنه ماندنشان شد.

تخته قاپو کردن ایلات کوچرو نه به خاطر بیهود زندگی ایلان که به منظور برقراری امنیت و اهداف سیاسی صورت گرفت، اسکان اجباری خسارات جانی فراوان در پی داشت و دامهای بسیاری از بین رفتند. همچنین ایلاتی که از کشاورزی سررشنط نداشتند مجبور به کشاورزی شدند. و شاید حق با ویلیام داگلاس باشد که نوشت: «اگر چند دهه شرایط به همین گونه باقی می‌ماند، اینان از صحنه گیتی پاک می‌شندن». *www.tabarestan.info*

پس از اشغال ایران توسط متفقین



ناصرخان قشقایی در چادر مخصوص اش

پس از اشغال ایران در جنگ جهانی دوم، زمانی که رضاشاه از سلطنت استعفا داد، ناصرخان و برادرش خسروخان از تهران گریختند و با شتاب به سوی فارس رفتند. ناصرخان خود را ایلخان نامید، کنترل تمامی اراضی ایل قشقایی را به دست گرفت و دستور به از سرگیری کوچ داد. او انگلیسی‌هراستی و ماهی گرفتن از آب گلالود را از پدرش به ارث برده بود. با اطمینان از اینکه یورش آلمانی‌ها به سمت فقavar آغازی برای لشکرکشی شان به ایران و آزادی ایران از دست انگلیسی‌ها منفور است، او نیز همچون پدرش تصمیم گرفت که در یک درگیری جهانی دیگر سمت آلمانی‌ها را بگیرد. در بهار ۱۹۴۲ زمانی که آگاه شد یکی از عوامل آلمانی به نام شولتسه هولتوس در تهران پنهان شده است، به فارس فراخواندش. پس از آن هولتوس به فیروز آباد آمد و مشاور نظامی ناصرخان شد. همزمان دو تن از برادران ناصرخان به نام‌های ملک منصورخان و محمدحسین خان که در انگلستان تحصیل می‌کردند به آلمان رفته بودند و به عضویت ارتش آلمان در آمده بودند. به تصور قشقایی‌ها در صورت پیروزی آلمان بر متفقین، ناصرخان به عنوان مدعی اصلی تاج و تخت ایران مطرح می‌شد و حتی در بین قشقایی‌ها شایع شده بود که هیتلر، ناصرخان را به عنوان پادشاه ایران برگزیده است. انگلیسی‌ها که از اتحاد ارتضیان هوادار آلمان با قشقایی‌ها (اتحاد میلیون ایران) بیمناک شده بودند، نخست کوشیدند با

پیشنهاد پرداخت پنج میلیون تومان وجه نقد و حمایت از خودمختاری قشقایی‌ها با آنها کنار بیایند. پس از نتیجه ندادن مذاکرات، انگلیسی‌ها سرلشکر زاهدی را از اصفهان ربوده به فلسطین تبعید کردند، قوام الملک را به حرکت واداشتند و دولت ایران را وادار کردند تا سپهبد شاهبختی را فرمانده نیروهای جنوب و به استانداری فارس منسوب کند. شاهبختی قصد داشت با استقرار نیرو و بمباران مسیرهای کوچ، قشقایی‌ها را به بیابان‌ها براند که با عبور قشقایی‌ها از مسیرهای صعب العبور کوهستانی ناکام ماند. جنگ در اردیبهشت ۱۳۲۲ با حمله نیروهای تحت فرمان شاهبختی به قشقایی‌ها آغاز شد. در آغاز قشقایی‌ها پیغامبری‌های ریبادی به دست آوردنند اما با یورش نیروهای ایل خمسه به رهبری قوام که توسط انگلیسی‌ها تجهیز شده بودند ورق برگشت و ناصرخان دستور عقب نشینی داد.



سواران قشقایی در سال ۱۳۲۵

نبرد بعدی در سمیرم اتفاق افتاد، ستون نظامی ای که به رهبری سرهنگ حسنعلی شفاقی و به درخواست سپهبد شاهبختی به سمیرم اعزام شده بودند، علی‌رغم میل شفاقی، با دستور از بالا وادار به جنگ با قشقایی‌ها و متحдан بویر احمدی شان شدند، جنگی که نتیجه‌اش شکست سنگین نیروهای دولتی بود. این شکست هم روحیه ارتش را خراب کرد و هم مخالفان جنگ در مرکز را قدرت بخشید، حتی نوبخت نماینده فسا در مجلس، علی سهیلی نخست وزیر و

امیراحمدی وزیر جنگ را به خاطر لشکرکشی ارتش به منطقه قشقایی و کشتار مردم-که مغایر با اصل ۶۱ متمم قانون اساسی محسوب می‌شد- برای استیضاح به مجلس فراخواند که البته با دستگیری نوبخت توسط انگلیسی‌ها ناکام ماند. این حوادث سبب شد که شاه بختی و قوام به سرعت فارس را ترک کنند. سرلشکر جهانبانی با حضور مرتضی قلی خان بختیاری و یک افسر انگلیسی به نام کلنل رابرت، پیمان صلحی را با قشقایی‌ها به امضا رساند که به موجب آن، مقرر گردید قشقایی‌ها اختیار امور خود را حفظ کنند، در عوض سلاح‌های غنیمتی ارتش از سوی قشقایی‌ها باز گردانده شود و از ناآرامی بیلات جلوگیری به عمل آید. همچنین خسرو خان به ریاست ایل منصوب گردید و به ناصر خان هم اجازه داده شد تا به عنوان نماینده فیروز آباد، به مجلس برود. در این بین نیروهای اس‌اس که از عدم پذیرش پیشنهادشان به برادران قشقایی برای پیوستن به این نیرو عصبانی بودند به آنها تهمت جاسوسی زدند و دستگیرشان کردند، البته با فشار ارتش آلمان، هیتلر دستور آزادیشان را داد. از سوی دیگر عوامل آلمان که نتوانسته بودند ناصرخان را به برهم زدن توافقنامه راضی کنند مخفیانه با تلگراف از آلمان خواستند که با نگاه داشتن برادران قشقایی به عنوان گروگان، ناصرخان را تحت فشار بگذارند که البته به خاطر اینکه قبل از رسیدن تلگراف، برادران برای آمدن به ایران به ترکیه رفته بودند، ناکام ماندند. این دو برادر هنگامی که می‌خواستند از مرز عراق وارد ایران شوند توسط نیروهای انگلیسی بازداشت شده به قاهره منتقل شدند. انگلیسی‌ها ناصرخان را تهدید کردند که در صورت عدم پس دادن ماموران آلمانی، برادرانش را به جرم همکاری با متحدهن اعدام خواهند کرد و همچنین قشقایی‌ها را به صورت مستقیم مورد حمله قرار خواهند داد. تحت این فشارها ناصرخان مجبور به پذیرش پیشنهاد انگلیسی‌ها شد.

در ۱۹۴۶م، هم زمان با ماجراهی حکومت ملی آذربایجان، خیزش عشایری دیگری در جنوب رخ داد، البته این بار به تشویق دولت مرکزی. نخست وزیر قوام که از سمت شوروی‌ها برای واگذاری امتیاز نفت شمال و پذیرش سه توهه ای در کابینه اش بود، به این نتیجه رسید که یک شورش ضد شوروی در جنوب می‌تواند این فشار را کاهش دهد. ناصرخان البته به تشویق زیادی نیاز نداشت، هم از

شوروی‌ها به اندازه انگلیسی‌ها تنفر داشت، هم حساب کرده بود که در صورتی که قوام سقوط کند، خودش به عنوان جایگزینی رهبری اتحاد بزرگ ضد کمونیستی مطرح خواهد بود. البته ناصرخان غیر از اینها به بهبود شرایط فارس نیز می‌اندیشد، برای همین در سپتامبر ۱۹۴۶ بزرگان عشاير و روحانی فارس را در چنار راهدار گرد هم آورد و جريان «سعدون» را راه اندازی کرد. از جمله خواسته‌های مهم اين جريان، تعويض تمامی اعضای کابينه به غير از قوام، اختصاص دو سوم ماليات‌های استان فارس به خود استان، تشکيل سريع شوراهای استانی و افزایش نمایندگان استان فارس در مجلس بود.

زمانی که خواسته‌های اين جريان پذيرفته نشد، عشاير از خوزستان تا کرمان دست به شورش زدند و قشقایي‌ها کازرون و آباده را تصرف کردند. اينها سبب شد که نخست وزير خواسته‌های اين جريان را پذيرد، کابينه‌اش را تغيير دهد و حتى خسروخان را به عنوان نماینده حزبیش به مجلس ببرد. بين سال‌های ۱۹۴۵ تا ۱۹۵۳ ايل قشقایي رونقی يافت که تا آن زمان تجربه‌اش نکرده بود. ايل به بيشترین خودمختاری رسیده بود و توسط «چهار براذر» رهبری می‌شد. ناصرخان و ملک منصورخان به عنوان رهبران عشايری در فارس بودند و خسروخان و محمدحسین خان خواسته‌های اتحاديه را در مرکز پيگيری می‌كردند.

نهضت ملي شدن نفت



دکتر مصدق در کنار محمد حسین قشقایی و خسرو قشقایی بعد از قیام سی تیر.

در جریان ملی شدن نفت، برادران قشقایی همگی از مصدق، حمایت گسترده‌ای کردند. قشقایی‌ها از زمان والی گری مصدق در فارس با او ارتباط دوستانه‌ای داشتند، به همین خاطر و همچنین به خاطر مبارزه همیشگی شان با پهلوی‌ها، برادران قشقایی به عضویت جبهه ملی درآمدند. در بررسی قرارداد گس-گلشایان خسرو قشقایی به عنوان منشی مصدق مشغول بود. در کمیسیون نفت برای بررسی ملی شدن نفت نیز وی تلاش‌های بسیاری در کنار مصدق کرد. با آغاز نخست وزیری مصدق تحرکات قشقایی‌ها نیز گسترده‌تر شد، در ۱۳۳۰ خسرو و ناصر قشقایی به آمریکا سفر کردند و به وسیله مطبوعات و محافل سیاسی آن کشور سعی در نشان دادن حقانیت ایران کردند. همچنین دو دی ماه همان سال دکتر مصدق از ناصر قشقایی که برای بیماری پسرش به آمریکا رفته بود، خواست که برای نفت ایران بازاریابی کند، وی نیز خریدارانی یافت که البته چون خرید را منوط به توصیه دولت آمریکا کرده بودند نتیجه‌ای نداد. وی در این سفر مصاحب‌هایی نیز انجام داد و وزیر خارجه آمریکا را به طرفداری از انگلیسی‌ها متهم نمود و اظهار کرد، در صورت حمله هر قدرت خارجی به ایران ایل قشقایی به جنگشان خواهد رفت. همین صحبت‌ها انگلیسی‌ها و دربار را واداشت تا دست به تحریکاتی علیه قشقایی‌ها بزنند و شایع شود که قشقایی‌ها قصد شورش در برابر دولت دارند. برای پایان دادن به این مسائل ناصرخان با سخنرانی در مجلس سنا حمایت همه‌جانبه‌اش را از مصدق اعلام کرد و در نامه‌ای به مصدق اظهار داشت که حاضر است یک سوم از زمین‌های کشاورزی خود را در اختیار دولت بگذارد تا صرف هزینه‌های جاری دولت شود. در قیام سی تیر ۱۳۳۱ مردم را به قیام دعوت نمودند و همچنین تهدید کردند که برای حمایت از مصدق در فارس به پادگان شیراز حمله خواهند نمود. پس از سی تیر نیز ارتش به اقداماتی علیه ایل قشقایی دست زد که ناصر قشقایی ارتش را متهم کرد که برای حفاظت از منافع انگلیسی‌ها وارد عمل شده‌است، البته با پیگیری‌های مصدق این تنش‌ها پایان یافت. در جریان اختلاف میان اعضای جبهه ملی، برادران قشقایی در کنار مصدق ماندند و تلاش بسیاری برای کنار آمدن اعضای جبهه انجام دادند. در ۲۷ فروردین ۱۳۳۲ زمانی که اعضای حزب برادران که مخالف مصدق بودند به دفتر اصل چهار در شیراز حمله کردند، کارمندان آمریکایی آن به یاری محمد بهمن بیگی به باع ارم شیراز منتقل شدند و

مورد حمایت قشقاوی‌ها قرار گرفتند، همچنین ناصرخان تعداد زیادی از تفنگچیان قشقاوی را برای حمایت از ایشان به شیراز فرستاد. در این دوران، انگلیسی‌ها که از قشقاوی‌ها بیمناک شده بودند دست به تحریک ایلات دیگر برای مقابله با قشقاوی‌ها زدند که با هوشیاری ناصرخان نتیجه نداد.

در جریان کودتا، شاه می‌خواست به شیراز برود تا از پایتخت دور باشد، اما کرمیت روزولت با بیان اینکه «خشقاوی‌ها بدترین دشمنان تاج و تخت شاه» هستند وی را روانه سواحل خزر کرد. قشقاوی‌ها تمامی پیشنهادهایی را که کودتاگران برای جلب نظر ایشان داده بودند رد کردند. هنگام کودتا نیز به مصدق پیشنهاد دادند که همراه ایشان به فارس بباید، تا از او حمایت کنند، اما دکتر مصدق پیشنهادشان را نپذیرفت و تسلیم دولت شد. برادران قشقاوی به سرعت به فارس بازگشتند. ناصرخان به ایل آماده باش داد و در تلگرافی سرلشکر زاهدی را نکوهش کرده، به او پیشنهاد داد به ملت پیوندد و از شاه و انگلیسی‌ها دوری کند. از سوی دیگر هواپیماهای ارتش نیز با پخش اعلامیه‌هایی در میان ایل قشقاوی، آنها را تهدید کردند که در صورت قیام از زمین و هوا سرکوب خواهند شد. تلاش‌های آمریکایی‌ها و سرلشکر زاهدی میان قشقاوی‌ها را به هم زد و باعث شد که از حمله به شیراز باز بمانند. جدایی عده‌ای از کلانتران ایل از برادران قشقاوی، ضربه سختی به قدرت و روحیه ایل زد و منجر به پراکندگی نیروهای ایشان شد. اسناد سفارت آمریکا در تهران محمد بهمن بیگی را به خاطر اختلافی که با خسرو قشقاوی داشت در این ماجرا مؤثر می‌داند. ناصرخان که دیگر مقاومت را بی‌فایده می‌دید راهی تهران شد و در ادامه، شاه برادران قشقاوی را به خارج تبعید کرد.

فروپاشی ایل

پس از تبعید برادران قشقاوی، دولت سیاستی نو را برای واداشتن قشقاوی‌ها به زندگی شهرنشینی در پیش گرفت. کمیابی مراتع، توسعه سرمایه‌داری، محدودیت‌های ایجاد شده توسط دولت و تضعیف نهادهای طایفه‌ای، اختلالات گسترده‌ای پدیدآورد که زندگی عشايری را ناممکن می‌ساخت، همه اینجا سبب شد که هزاران ایلیاتی دست به مهاجرت شهرهایی چون: شیراز، آبدان، بوشهر و اهواز

برزند و به عنوان کارگر در صنایع نفت و کارخانجات مشغول به کار شوند. تغییر در شیوه زندگی، مهمترین عامل مقابل کنترل مستقیم دولت بر قشقاوی‌ها، یعنی اتحاد ایشان را از بین برد، چنانچه در ۱۹۶۳ اعلام کرد که دیگر ایلی وجود ندارد و چنان بر پیروزی خویش مطمئن شده‌بود که اجازه اقامت ملک‌منصورخان و محمدحسین‌خان را در ایران و در جایی خارج از فارس را داد.

زبان و ادبیات

خشقاوی‌ها به زبانی از شاخه جنوب غربی، تُركی (ترکی آغوز) صحبت می‌کنند، این زبان غیر از فارس در همدان نیز رواج دارد. کوالاسکی این زبان را نزدیک‌ترین گویش به ترکی آذربایجانی دانسته‌است. این موضوع به شکل‌های مختلف توسط آنه ماری ون گابن و گرهارد دوئرف نیز بیان شده‌است، اما کی. اچ. منگر این زبان را بیشتر به ترکی عثمانی شبیه می‌داند. در قشقاوی مصوت‌های e, ö, p, b, m, f, v, t, d, n, s, z, š, ž, č, å, i, u, ü, o, ɔ موجوداند. در واژگان قشقاوی تاثیر زبان فارسی و عربی مشخص است. واژگان حکومتداری، نظامی و پزشکی تحت تاثیر فارسی‌اند و قاموس دینی تحت تأثیر عربی است، که البته آن نیز از فارسی وارد این زبان شده است. در فیروزآباد ترکی میان قشقاوی‌ها بسیار رایج است، اما در شیراز افراد زیر بیست سال خانواده‌های ترک‌زبان تمایل چندانی به استفاده از زبان مادری ندارند و ترکی شیراز شدیداً تحت تأثیر فارسی است. این زبان بین جوانان به تدریج در حال از دست دادن کاربری اش است. همچنین طایفه دارگاه‌ها (ساربانان) به گویش کرشی و تیره سارویی از طایفه عمله به گویشی خاص صحبت می‌کنند که برای دیگر قشقاوی‌ها قابل فهم نیست.

ادبیات قشقاوی که به شعر و داستان خلاصه می‌شود، بیشتر سینه به سینه منتقل و کمتر مدون شده‌است. بیشتر اشعاری که امروز میان قشقاوی‌ها شنیده می‌شود، به شاعران نه چندان دور بازمی‌گردد، همچنین جز چند رباعی فولکلور این اشعار به ندرت ریشه آذربایجانی دارند. طبیعت، زندگی مردم، عشق‌ها و غم‌ها و شادی‌ها، شکوه از بی‌مهری آسمان، مهاجرت‌ها و فراق و جدایی‌ها از عناصر اصلی

این اشعار هستند. علی‌رقم سابقه جنگاوری و دلاوری ایل، شعر قشقایی بیشتر پرسوز است تا حماسی. از دیگر خمیرماهی‌های اشعار قشقایی کوچ است. علی‌رقم ترک‌زبان بودن، ادبیات قشقایی‌ها بسیار با اساطیر و آداب و رسوم ایرانی چنان پیوند خورده است که تنها عامل جداکننده این قوم و فارسی‌زبانان را می‌توان زبان ترکی دانست. شعر قشقایی هجایی است و قالب‌های متعددی دارد از جمله:

تغزل (غزل ترکی): این قالب بیشترین سهم را در ادبیات قشقایی دارد، از مهمترین عناصر آن عشق است. همچنین مقاومت، وطن‌گرایی، تنهی‌دستی و فقر از دیگر درون‌مایه‌های تغزل قشقایی هستند.

گرایلی: بیشتر در ردیف‌های آوازی و موسیقی حضور دارد. سه آهنگ به نام‌های گرایلی، باش‌گرایلی و باسمه‌گرایلی وجود دارد. تنها تفاوت گرایلی با غزل در هجای آن است، در غزل هر مصرع ۱۱ هجا و گرایلی ۸ هجا وجود دارد.

آسانک: این قالب همان بایاتی آذربایجان است و از کهنترین قالب اشعار عامیانه میان قشقایی‌ها است. آسانک هفت هجا و چهار پاره دارد که مصرع سوم آزاد است و باقی مصرع‌ها هم قافیه هستند. اندیشه اصلی در دو مصرع آخر بیان می‌شود.

شاختایی: با آهنگی به همین نام نواخته می‌شود. می‌گویند که شاختایی لقب شاه اسماعیل صفوی است و شعری منصوب به او نیز در ایل رواج دارد که با همین آهنگ نواخته می‌شود.

مسقط: این قالب جدیداً در میان ایل رواج پیدا کرده است و شاعران نوپا از آن استفاده می‌کنند. مسقط را در قالب حیدربابایه سلام شهریار می‌سرایند.

نامدارترین شاعر قشقایی مأذون است. وی افزون بر ترکی به فارسی و لری نیز شعر سروده است. زندگی این شاعر هم‌زمان بوده با هجوم دولت بریتانیا به مرزهای ایران در پی فتح هرات، وی داستان جنگ قشقایی‌ها با عوامل بریتانیایی را به نظم

درآورده است. اشعار وی را ملک منصور خان قشقایی جمع آوری کرده است. از دیگر شاعران قشقایی، می‌توان به یوسف علی‌بیگ (هم‌دوره صولت‌الدوله) و محمد ابراهیم اشاره کرد.

موسیقی

موسیقی قشقایی برخلاف موسیقی سنتی ایران بربایه ردیف نیست. این موسیقی از طبیعت و سرنوشت قشقایی‌ها الهام می‌گیرد و گاهی محزون است، گاهی پرشور است و گاه حماسی. موسیقی قشقایی به گروه‌هایی از قبیل موسیقی عاشیق‌ها، موسیقی چنگی‌ها و موسیقی ساربان‌ها (دارگاه‌ها) تقسیم می‌شود.



چنگی‌های قشقایی در حال نواختن کرنا و نقاره

موسیقی چنگی‌ها: «چنگی» به نوازنده‌گان کرنا، نقاره و ساز (سرنا) گفته می‌شود. اینان متعلق به طایفه خاصی نیستند و رد پای آنها را می‌توان در همه طوابیف قشقایی پیدا کرد. کرنا و نقاره معمولاً با هم نواخته می‌شود اما به جای کرنا گاهی از ساز (سرنا) استفاده می‌شود. چنگی‌ها حافظ موسیقی قومی ایل قشقایی هستند. چنگی‌ها اغلب در عروسی‌ها، ختنه سوران‌ها و دیگر جشن‌ها می‌نوازنند. اینان با کرنا و سرنا آهنگ‌های سحرآوازی، چنگ نامه، هلی (رقص زن‌ها) که اصیل ترینشان «آغوره‌هلی»، «یورغه‌هلی» و «لکی» است را می‌نوازنند.

موسیقی ساربان‌ها: ساربان‌ها آهنگ‌های قومی ایل قشقایی را با «نی» می‌نوازند. آنان را ذوق و علاقه شخصی به موسیقی کشانده است. از آهنگ‌های مخصوص ساربان‌ها «گدان دارغا» را می‌توان نام برد که در وصف شترهای در حال حرکت است. ساربان‌ها به زبان ترکی قشقایی صحبت نمی‌کنند و زبان آنها زبان کوروشی (گویش کرشی از زبان‌های قدیمی ایرانی و گویشی از زبان بلوجی) است. ولی آواز و موسیقی آنان کاملاً قشقایی است و فرهنگ قشقایی بر آنها چیره شده است. بهترین خوانندگان را می‌توان در میان ساربان‌ها جستجو کرد.

موسیقی عاشيق‌ها: عاشيق‌ها طایفه‌ای هستند در میان قشقایی‌ها که حرفه‌شان نواختن، خواندن و افسانه سرایی است. موسیقی عاشق‌ها یک موسیقی کهن و گسترده است. عاشق‌ها برای هر موسیقی چه غمناک و چه شادی آفرین نوایی دارند. حضور عاشيق‌ها را نه تنها در فارس بلکه در آذربایجان و برون از این سرزمین می‌توان دنبال کرد. عاشيق‌های قشقایی در اصل از مناطقی همانند قفقاز، شیروان و شکی به فارس مهاجرت کردند. وجود اشتراک زیادی بین عاشيق‌های قشقایی و عاشيق‌های آذربایجان وجود دارد اما از نظر موسیقی تفاوت‌های اساسی وجود دارد و اکثر قطعات کاملاً با آهنگ‌های آذربایجانی متفاوت است. گروه نوازی در میان عاشيق‌ها بسیار معمول بوده است. ساز اولیه عاشيق‌ها قوپوز (چگور) بوده که البته بعدها کمانچه و سه تار نیز نواخته‌اند. از آهنگ‌های معروف‌شان می‌توان کوراوغلو، غریب و صنم، اصلی و کرم و کوچ عیوض را نام برد.

برخی از انواع موسیقی قشقایی عبارتند از: لالی‌ها، واسونک‌ها (که در مجالس شادی خوانده می‌شوند)، جنگ نامه (موسیقی حرکات موزون یا چوب بازی مردان قشقایی که حالت رزمی دارد و با کرنا و نقاره نواخته می‌شود) و آهنگ‌های کار (مثلاً آهنگ بافندگان فرش، برنج کوبی، راندن شترها و چرانیدن گوسفندان).

آداب و رسوم

قشقایی‌ها مردمانی سرخوش و دلشادند. به جشن و شادی علاقه‌مندند. در تمام سال، تنها در ده روز آغاز محرم سوگواری می‌کنند. در جشن‌ها و عروسیها رقص گروهی زنان و مردان قشقائی و رقص با چوب (چوب بازی) بسیار زیبا و جالب است. در مراسم جشن و عروسی، زنان و مردان قشقایی رقص بسیار زیبا و جالب دارند. در این جشن‌ها زنان و مردان دستمال در دست می‌گیرند و پیرامون یک دایره بزرگ می‌ایستند و با آهنگ کرنا و دهل دستمال‌ها را تکان می‌دهند و با حرکات موزون پیش می‌روند. در رقص «ذوقرو» یا چوب بازی نیز، مردان دوتا تو تا و به نوبت با چوبهای کوتاه و بلندی که در دست دارند به آهنگ ساز و دهل با یکدیگر می‌رقصدند مبارزه می‌کنند. قشقایی‌ها به نوشیدن چای علاقه بسیاری دارند. قشقایی‌ها به کشیدن قلیان بسیار علاقه‌مند هستند. مردان طایفه دره شوری از چپق نیز استفاده می‌کنند.

قشقائی‌ها در مرگ خان یا کلانتر، مانند عزیزان و فرزندان خود متاثر می‌شوند. گورستان‌های قشقایی در سر راه کوچ ایل قرار گرفته، تا هنگام کوچ بتوانند برای مردگان خود فاتحه‌ای بخواهند. به سبب علاقه‌ای که به خانه‌ای خود دارند برای آنها آرامگاه‌های باشکوه و استوار می‌سازند که سالیان متتمادی پابرجا می‌ماند و هر سال هنگام کوچ قبر آنها را زیارت می‌نمایند. آرامگاه عده‌ای از سران ایل قشقایی بویژه خانه‌ای طایفه کشکولی در دامنه با صفاتی شاهدای اردکان با سنگ و شیروانی به سبک مزار حافظ ساخته شده و نظر بیننده را به خود جلب می‌کند.

بیشتر قشقایی‌ها دارای چشممانی متوسط، موی تیره (مشکی و قهوه‌ای) و صورت گندم گون هستند. در میان طایفه فارسی‌مدان (ایمور) و دره شوری گروهی سفید پوست با موی زرد یا بور نیز دیده می‌شوند. زنان قشقایی هرگز آرایش نمی‌کنند. تنها فرق زنان با دختران «چتر زلف» زنهاست. هنگام عروسی برای آرایش عروس این چتر زلف را درست می‌کنند. مردان قشقایی عموماً صورت خود را می‌تراشند و به بلند کردن سبیل علاقه خاصی دارند.

کوج



کوج قشقاوی‌ها

خشقاوی‌ها همه ساله بین سرزمین‌های سردسیر (بیلاق) و سرزمین‌های گرم‌سیر (قشلاق) کوج می‌کنند.

سردسیر (بیلاق) قشقاوی‌ها دو منطقه را در بر می‌گیرد. یک منطقه، بین شیراز و دشت ارزن تا اطراف کازرون قرار گرفته است. منطقه دیگر، در شمال شرقی شیراز قرار دارد و از سپیدان (اردکان فارس) تا مرزهای کهکیلویه و از شمال آباده تا شهرضا ادامه می‌یابد و به سرحد بزرگ معروف است. در این منطقه که تا همسایگی بختیاری‌ها و دامنه کوه دنا را در بر می‌گیرد، طوایف مختلف قشقاوی پراکنده می‌شوند.

گرم‌سیر (قشلاق) اولیه قشقاوی‌ها در جنوب شرقی فارس بوده که از مناطق کم ارتفاع جلگه‌ای و پست لار، جهرم، فیروزآباد آغاز شده تا کرانه‌های خلیج فارس ادامه می‌یابد، طوایف عمله، شش بلوکی، فارسی مدان، کشکولی کوچک و چند طایفه وابسته در گرم‌سیر اولیه قشلاق می‌نمایند. گرم‌سیر دره شوری‌ها، کشکولی بزرگ و شاخه‌های وابسته در مناطقی از کازرون تا نزدیکی‌های بهبهان و حدود بندر گناوه ادامه می‌یابد. قشقاوی‌ها که به قشلاق اولیه و قدیمی می‌روند به نام «ابه‌های فارس» و آنها که به مغرب و جنوب غربی کشور قشلاق می‌کنند به نام «ابه‌های بهبهان» معروفند.

نامداران

از مشاهیر ایل قشقایی، اسماعیل خان قشقایی معروف به صولت‌الدوله سردار عشاير است (متولد ۱۲۵۷ شمسی/ ۱۲۹۵ قمری). سابقه مبارزات وی در دوران مشروطه و همچنین در جنگ با نظامیان انگلیسی در جنگ جهانی اول بسیار قابل توجه است. وی از ایلخان‌های صاحب نام قشقایی است که نقش مهمی در تاریخ ایل قشقایی و همچنین در وقایع سیاسی کشور داشته است. صولت‌الدوله در شانزدهم مهر ۱۳۱۱ در زندان قصر تهران درگذشت.

یکی دیگر از شخصیت‌های به نام، جهانگیرخان قشقایی از طایفه دره‌شوری (متولد ۱۲۰۶ خورشیدی/ ۱۲۴۳ قمری) است که تا ۴۰ سالگی همراه ایل کوج می‌کرده و از تحصیلات مکتبی ابتدایی برخوردار بوده است. او در سفر به اصفهان برای تعمیر سه‌تار خود با فردی برخورد می‌کند که به او توصیه می‌کند دنبال علم برود. از شاگردان برجسته وی می‌توان به محمدعلی شاه‌آبادی، ایت الله بروجردی، سید حسن مدرس، نخودکی اصفهانی و... اشاره کرد. وی در سال ۱۲۸۹ شمسی (۱۳۲۸ قمری) درگذشت و در «تخت فولاد اصفهان» به خاک سپرده شد.

حاج ایازخان قشقایی نویسنده سفرنامه حج و عتبات عالیات در دوره احمدشاه قاجار (نویسنده اولین سفرنامه قشقایی) از دیگر مشاهیر قشقایی است. وی مشاور و معتمد اسماعیل خان صولت‌الدوله قشقایی و از مشاهیر قشقایی در دوران جنگ جهانی اول به شمار می‌رود. او متولد ۱۲۸۷ قمری (۱۲۴۸ خورشیدی) بوده و در سال ۱۳۵۸ قمری (۱۳۱۸ خورشیدی) درگذشته است.

محمد ابراهیم متخلص به ماذون قشقایی، شاعر صاحب نام قشقایی از تیره قادرلو بوربور طایفه عمله می‌باشد. او متولد سال ۱۲۴۶ قمری است و در سال ۱۳۱۳ قمری فوت نموده است. ماذون اشعار عارفانه و عاشقانه به زبان‌های فارسی و ترکی قشقایی دارد و شهباز شهبازی (نخستین گردآورنده اشعار شعرای قشقایی) او را بزرگترین شاعر قشقایی می‌داند.

طوابیف ایل قشقایی

این ایل که دارای بیش از سه میلیون نفر جمعیت می‌باشد و بیش از ۷۰۰ سال سابقه تاریخی دارد، ایل قشقایی از شش طایفه بزرگ تشکیل شده است که عبارتند از:

۱. طایفه عمله
۲. طایفه کشکولی بزرگ
۳. طایفه فارسیمدان
۴. طایفه دره‌شوری
۵. طایفه شش بلوکی
۶. طایفه کشکولی کوچک

هر طایفه از چندین تیره و هر تیره از چندین بنکو و هر بنکو از چند خانوار تشکیل شده است.

۱. طایفه عمله

عمله، یکی از بزرگترین طایفه‌های ایل قشقایی است. این طایفه در واقع عوامل اجرایی و اداری ایلخان بودند. طایفه عمله مستقیماً تحت نظر ایلخان اداره میشود.

شكل گیری طایفه عمله حدود ۱۵۰ سال پیش توسط مرتضی قلی خان قشقایی، ایل بیگی قشقایی‌ها، بوجود آمد.

بدین ترتیب که از میان ۶۰ هزار خانوار قشقایی، دو هزار خانوار را که از نظر مالی بالاتر از دیگران بودند، انتخاب کرده و آنها را **عمله** نامید و از این دو هزار

خانوار ۲۰۰۰ نفر مسلح، زبده و آماده تدارک دید که گارد جاویدان قشقایی نام داشت.

طایفه عمله برای رسیدگی به امورات جاری ایل نظیر جمع آوری حق مالکانه، رسیدگی به امور کشاورزی، گله داری و تنظیم امور ایلی از تیره های مختلف ایل قشقایی و سران آنها تشکیل گردید. در دوران اقتدار صولت‌الدوله، رؤسای برشی از طوايف، بسيار مقتدر و ثروتمند بودند و از او تمكين نمی‌کردند، بنابراین تلاش برای جذب برشی تیره ها از اين طوايف و تقويت طایفه عمله و پرتوان کردن بازوی نظامي ايلخاني آغاز شد. طایفه عمله درواقع عمال احراری دستورها و فرمانهای ايلخاني بزرگ بود. صولت‌الدوله برای استقرار قدرت خود از اين طایفه به صورت نيروي انتظامي و اجرائي استفاده ميکرد. سپس برای تحليل قدرت ساير کلاتران ايلهای قشقائی بعضی از طایفه ها و یا تیره های مختلف را از آنها جدا نموده و وارد اين طایفه نمود که به تدریج خود به طایفه بزرگی تبدیل شد که اداره آن نیاز به کلانتر و خان داشت. بهمین دلیل آنها به صورت يك واحد سیاسی و ایل در آمدند. طایفه عمله از تیره های : چگینی و شبانکاره، جعفر بیگلو، جعفرلو، کرانی، بیات، بهمن بیگلو، بلوردی، توللی، سهراب خانلو، مختار خانلو، نفر، نمدي، ايگدر، گله زن، قتلو، آردکپان، موصلو، بهی، بهلوی، جامه بزرگی، قوجاییگلو، طبیبی، مهتر خانه، چهارده چریک، دمر چماقلو و ... تشکیل شده‌اند که هر يك نيز از تعداد زیادي خانواده تشکیل یافته‌اند.

جمعیت و محدوده اقامت

گرمسیر طایفه عمله، منطقه وسیعی از شهرستان لار، فیروزآباد و جهرم است و سردىشان اطراف شهرستان شيراز، بعضی از روستاهای شهرستان آباده و حومه سمیرم از شهرستان شهرضا میباشد. جمعیت طایفه عمله در سال ۱۳۶۰ شمسی ۸۰۱۱ خانوار (۴۲۴۶۱ نفر) بوده است. و در سال ۱۳۶۶ دارای ۴۷ تیره و ۴۰۳۷ خانوار بوده است.

منبع: کیانی، منوچهر. تاریخ مبارزات مردم ایل قشقایی (از صفویه تا پهلوی). انتشارات کیان نشر: ۱۳۸۵.

۲. طایفه کشکولی بزرگ

کشکولی بزرگ نام یکی از طایفه های ایل قشقایی است. در ایل قشقایی دو طایفه به نام های کشکولی بزرگ و کشکولی کوچک وجود دارد.

وجه تسمیه و خاستگاه

نام کشکولی احتمالاً از «کشکول دراویش» گرفته شده است. ادعاهایی مبنی بر اینکه کشکولی ها کرد تبار بوده و از کرمانشاه آمده اند نیز وجود دارد. البته به دلیل تیره های ترک زبان در این طایفه و اسامی ترکی افراد آن، احتمالاً این طایفه از اقوام ترک بوده و پس از سقوط سلسله زنده در اوآخر قرن هجدهم گروه هایی از کردها و لرها را به خود جذب کرده است. از سوی دیگر، ریشه خانواده های حاکم بر این طایفه (کلانتر) این طایفه به زنده بر می گردد. حسین خان زند اولین کلانتر این طایفه بوده است که همراه کریم خان زند به فارس آمده و دخترش نازلی با «جانی خان» نخستین ایلخانی قشقایی ازدواج کرده است.

تاریخچه طایفه کشکولی

اسماعیل خان صولت الدوله (ایلخانی قشقایی از ۱۹۰۴ تا ۱۹۳۰)، مادر و همسرش از کشکولی ها بودند و روابط خوبی با کلانتران طایفه کشکولی داشت. در سال های قبل از جنگ جهانی اول، کلانتران و خوانین طایفه کشکولی از دولت انگلستان حمایت کردند و در دوران جنگ در قضیه مالیات جاده شیراز- بوشهر که بخشی از آن از کازرون که محل قشلاق کشکولی ها بود عبور می کرد، کشکولی ها، به جانبداری از انگلیسی ها بر علیه صولت الدوله و متحد آلمانی اش (ویلهلم واسموس) موضع گرفتند. بنابراین، رابطه صولت الدوله با این طایفه به مخالفت جدی تبدیل شد.

پس از جنگ جهانی اول، صولت الدوله کشکولی ها را تنبيه کرد. او کلانتران کشکولی را که به مخالفت با او برخاسته بودند عزل کرد و قدرت طایفه

کشکولی را تنزل داد. از این پس دو گروه را از طایفه کشکولی جدا کرد و به آنها هویت طایفه های مستقل داد. این دو گروه طایفه قراچه ای و طایفه کشکولی کوچک نام گرفتند. باقیمانده طایفه کشکولی، تحت نام «کشکولی بزرگ» خوانده می شوند.

هر سه بخش مجزایی که از تجزیه طایفه کشکولی ایجاد شد، در دوره رضا شاه (۱۹۲۵ تا ۱۹۴۱) درگیر قوانین سختگیرانه تخته قاپو شدند.

طایفه کشکولی بزرگ به همراه کلانتران شان، الیاس خان و اسفندیارخان در واقعه شورش عشايری فارس در سال ۱۹۲۹ (۱۳۰۸ شمسی) نقش مؤثری ایفا نمودند و در سال ۱۹۳۲ کلانترها به شمال کشور تبعید شدند. پس از سقوط رضاشاه در سال ۱۹۴۱ (۱۳۲۰ شمسی) طایفه کشکولی بزرگ، مانند سایر طوایف دوباره شیوه کوچ نشینی را پیش گرفت و سران تبعیدی آن به ایل بازگشتد. طایفه کشکولی بزرگ در این دوران مستقل از ایل قشقایی اداره می شد.

پس از جنگ جهانی دوم الیاس خان به عنوان نماینده به مجلس شورای ملی راه یافت. بر خلاف بارها مخالفت طایفه کشکولی بزرگ با صولات الدوله، پس از انقلاب اسلامی در ابتدای دهه هشتاد میلادی آنان نیز همراه با سایر قشقایی ها به مخالفت با حکومت پرداخته و به کوه های جنوب فارس رفتند.

بیلاق و قشلاق

طایفه کشکولی بزرگ زمستان ها در ماهور میلاتی، چنار شاهیجان، پیرامون کازرون و باباکلان، به سر می بردند. بیلاق آنان، کوه آبنو، خرك، چهل چشمه، دشت ارژن، ایزدخواست، زنگنه، کهره، کوه میشان و آردکان است.

جمعیت

جمعیت این طایفه در سال ۱۳۴۲ حدود ۴۸۶۲ خانوار و در سال ۱۳۵۲ شمسی ۳۶۷۶ خانوار و در سال ۱۳۶۰، بالغ بر ۵۲۷ خانوار (۲۷۹۳۵ نفر) بوده است، و در سال ۱۳۶۶ دارای ۴۷ طایفه و ۲۵۱۷ خانوار بوده است.

برخی از تیره های این طایفه کشکولی بزرگ از حدود ۴۰ تیره تشکیل شده است. برخی از این تیره ها عبارتند از: بیگلو، سلوک لو، اوریاث، فرهادلو، قراچه، جرکانی، ددکه ای، دیزجانی، چلنگر، بوگر، قاسمی، قره گوزلو، میشان، ایوب لو، اولاد میرزائی، گشتاسب خانی، عوری امینی، کرونی، صالحونی، جامه بزرگی، احمد محمودی و ...

۳. طایفه فارسی مدان

فارسی مدان نام یکی از طایفه های مهم ایل قشقایی است.

فارسی مدان ها معتقدند که اصل آنها از طایفه خلچ می باشد و قبل از نقل مکان به جنوب ایران، در منطقه خلجستان (منطقه ای در جنوب غربی تهران) اقامت داشته اند. آنها معتقدند قبل از رسیدن به فارس، مدتی نیز در منطقه کهگیلویه اقامت داشته اند.

طایفه فارسی مدان که امروزه از طایفه های قشقایی به شمار می آید پیش از قشقایی ها در منطقه اقامت داشته اند و در تاریخ نامی از آن ها برده شده است. بر اساس اسناد تاریخی، ابوالقاسم بیگ رهبر این ایل و جمعی از یارانش در ماه اکتبر ۱۵۹۰ (ذی الحجه ۹۹۸ قمری) به دلیل همراهی با یعقوب خان ذوالقدر (حاکم فارس) در مخالفت با شاه عباس مورد غضب دولت قرار گرفته اند، بنابراین در اواخر قرن شانزدهم میلادی، این طایفه در فارس حضور داشته است.

این طایفه خود ۲۵ تیره دارد. طایفه فارسی مدان سابقًا پادنا بیلاق و در اطراف کوه گیسگان قشلاق می‌کردند. بعد اراضی سرمشهد و سپس منطقه دایین به آن اضافه شد. امروزه گروههایی از طایفه فارسی مدان در حوالی اراک (عراق) و تهران زندگی می‌کنند و پاره‌ای از آنها هنوز به عراق معروفند. به نظر می‌رسد بعدها به فارس کوچیده‌اند.

در میان مردم طایفه فارسی مدان شاهنامه و شاهنامه‌خوانی اهمیت ویژه‌ای دارد.

۴. طایفه دره سوری

دره سوری نام یکی از طواویف ایل بزرگ قشقایی و همچنین نام یکی از نژادهای اصیل اسب پارسی پرشین آریائی شبیه به نژاد اولیه اسب ایرانی که اعراب پس حمله به حکومت ساسانیان به عربستان بردن و امروزه پس از سالها اسب عربی شناخته می‌شود. چرا که تاریخ مستند و مشهود بر این باور هست که اعراب شتر سوار بودند. که در طایفه دره سوری از ایل قشقایی پرورش می‌یابد و از اصیل‌ترین اسبهای دنیا می‌باشد. نام درشوری از نام محل ییلاقی آنها (دره سور) گرفته شده است ایمان پس از ورود به فارس در این ناحیه سکونت کرده‌اند. دره سور از محل (سمیرم) امروزه جزء مراکز ییلاقی این طایفه است.

دره سوری، یکی از طواویف نیرومند و مشهور ایل قشقایی است که طبق آمار دولتی (۱۳۶۰) دارای ۶۴ طایفه و ۵۱۶۹ خانوار (۲۷۳۹۶ نفر) بوده است. و در سال ۱۳۶۶ دارای ۵۲ طایفه و ۴۰۳۷ خانوار بوده است. تعدادی از مردم این طایفه "تخته قاپو" گردیده و بقیه هم در حال "اسکان" می‌باشند. امارات معاشر آنان از گله داری و زراعت غلات است. منطقه سردسیر آنان پیرامون سمیرم، دردشت، خسروشیرین، سولیجان، سمیرم علیا، قورتپه، سیاه و کلک سمیرم و کرمآباد است.

گرمسیرشان دوگنبدان، حسین آباد، سر مشهد، جَرِه، خشت، باشت و بابوئی، مَمَستَنی، گوراسپید، هفت دشت ماهور، کوهمره توران، کوه براق، بشارگان، کوه سرخ، پیرامون کازرون، هفت دشت، پیر سرخ باشت، کوه سیاه و قره دشت براق است.

نام این طایفه در فهرست‌های فارسنامه و فرمانفرما ذکر شده است. بعد از قدرت یافتن خانهای دره شوری که نسبتی با ایلخانهای قشقائی نداشتند بسیاری از طوایف اطراف بیلاق و قشلاق خود را به اطاعت و داشتند و به صورت یک واحد یک پارچه ایلی در آوردند و خود قدرتی در مقابل ایلخانی ایجاد کردند. در حال حاضر طایفه "دره شوری" متشكل از تیره‌های مختلف است که آنها با هم هیچ نسبتی فamilی ندارند و تنها از نظر تشکیلاتی و سیاسی یک واحد هستند.

خانهای طایفه دره شوری در سالهای اخیر به زراعت و باگذاری توجه زیادی کرده اند و گروههای زیادی از آنها به زندگی یکجا نشینی پرداخته اند. طایفه دره شوری یکی از طوایف پر جمعیت ایل قشقائی است و مردم آن به داشتن و پرورش اسب معروفیت دارند.

تیره‌های طایفه دره شوری

ابوالکرلو/ بایات (بیات) - آبیل کرلی - آریقلی - آسلانگلی - آغانی - آغا کیخالی - آغ تومانلی - آهنگر - ایاز کیخایی (دره شوری) - فرهنگ دره شوری - سترگ (دره شوری) - ایمانلی - باقیر کیخالی (کیانی، دانشگر) - بهرام کیخالی - بوگر - بول وئدی - تله بازلی - جانبازلی - جلاللی - جنیرانلی - چاربونچا (قیریخلی، عربلی، عشیرلی، علی مردانلی) چارده چریک - چاریقلی - حاجی ده وه لی - حاجی محمدلی - خنیراتلی - درزی - دؤندولو - دؤنه لی - رکه - رحیم لی - رحیمی - زرگر - زنگنه - زئیلابلی - سادات - سکیز - شاقی - شاهین کیخالی - صادیقلی - طاهار کیخالی - طئیبلی (طیبی) - عمله - قابیزلی (قابللو) - قره جوللو - قره چه بی - قره خانلی (قره کیخالی) - قره گچیلی - قره قانلی (قرافقونلو) - قورد - قیرمیزی - قیمیللی - کاستا تاراش (کاسه تراش) - کریملی - کوزونگللو

(کیزینلی) - کورانلی - کور به کوش - گرمه سئولی (گرمسیری) - گؤیجه لی - گولابلی - لک - مقصودلو - موصللو - مئهدی کیخالی - میش بیسیار - ندیرلی - نفر - نرە لی - نیم آردلی(نیم ارده لی) - وزیر خانلی-وندا - هومت علی کیخالی - قرخلو و.

- قره قان لو (ghareh-ghan lu)

قره قانی از دو کلمه قره و قآن تشکیل شده است.

الف: قارا [قارا، قره، خره، خارا]

کلمه "قارا" در زبان ترکی و ("خره- خارا"، در زبان مغولی و برخی دیگر از زبانهای آلتائی و التصاقی باستانی در منطقه) به معنی سیاه (قاراگئجه) است. علاوه بر آن، این کلمه در ترکیبات گوناگون دلالت بر بدیمنی (قارا گون، قارا خبر)، یاس (قارا گییمه ک)، مردمی بودن (قارا بودون، قارا خالق)، شدت (قاراقيش) و بزرگی (قارا چریک؛ ارتش معظم؛ قارادایاق؛ گرز بزرگ، قاراگؤز؛ چشم درشت) دارد. کلمه "خارا" در زبان فارسی در ترکیب سنگ خارا، به معنی سنگ درشت، نیز همین کلمه ترکی است. صفت قارا در نامهای جغرافیائی و امکنه در اکثر موارد به معنی رنگ سیاه است. اما این صفت علاوه بر رنگ سیاه، ممکن است که بسته به مورد، نشان از انبوهی و متراکم بودن (در مورد گیاهان و جنگلها، مانند قارا اورمان، قارا چیمن)، جهت شمال (قارایل، قارا دنیز)، مرفوع بودن (قارا داغ، قاراقایا، قارا تپه، قارا آغاج) داشته باشد. قارا در نام رودخانه ها (قارا سو، قارا چای) به معنی رودخانه ای می باشد که آب آن به آرامی روان است.

ب: قان

قان در زبان ترکی، پسوند ائتنوتوبونیم ساز: "غان" /qan/ /غان/ /qan/ /گان/ /gan/ که ن/ kən نشان دهنده جا، مکان و محلهای جغرافیائی در زبان تورکی است. این پسوند در زبان مغولی نیز موجود بوده و بویژه پس از عناوین، نام رودخانه و کوهها آورده می‌شود. به این پسوند در توبونیمهای باستانی مانند کورقان - قورقان (پشته‌ای کوچک بر مزار مرسوم در میان اقوام اوراسیا در ۵ هزار سال پیش. بعدها به معنی استحکامات و قلعه و ...)، قادرقان، بارسینغان - باریقان، قارقان (قاراقان-خرقان، معادل قوراخان مونغولی. رود کوچک، باریکه آب کوهستانی)، قاتقان (خم، انخنا، کج و مورب)، یارقان، یارلیقان (از اسمی جزائر دریاچه اورمیه. محل پرتگاه، کناره دره، شکستهای کنار رودخانه)، بارقان (زمین سست، محل باتلاقی)، چالاغان (از اسمی جزائر دریاچه اورمیه. محل زندگی طائفه چالا - چلا از تورکان قیچاق)، اوتوکهن (به معنی محل دعا و نام الهه مکان، فرم اولیه آن "او توک-که ن" و ...) بکار رفته است. این پسوند در توبونیمهای بیشماری در سرتاسر سرزمینهای که روزگاری تحت حاکمیت اقوام آلتائی، پروتوتورک و تورک بوده اند بویژه در ایران و آذربایجان بیادگار مانده است، از آن جمله اند نامهای جغرافیائی زیر: آذربایجان، بلاسجان - بلاشگان، داخرقان - توفارقان، بیلقان - بیلاقان، مغان - موغان، زنگان - زنجان، سیساقان - سیسیجان، کوشگان - جوشقان، سدقان (صدقان)، چادگان (چادقان)، دلیجان، اندیجان، دیلمقان، نوشیجان، کمیجان، ورزقان، گوگان، گرگان - جرجان، واسپورقان، ارزینچان، اوچان، ترجان، مزلقان، چاپقان - چپقان، جنچان - جنگان، و ... گفته شده است که پسوند "قان/qan/" از طریق قوم و یا اتحادیه اقوام پروتوتورک ساکا به زبان پارتیان و از آنجا به زبانهای ایرانی پیش از اسلام وارد و پس از استیلای عرب و نفوذ فرهنگ زبانی عربی، تبدیل به "جان/can/" شده است. (قان به معنی خون نیز میباشد).

بنا به روایت آقای مظفر قهرمانی ابیوردی: «قره قانی از همان طایفه "قره قوبونلو" میباشد که مرور زمان آن را معروف به "قره قانلو" یا "قره قانلی" نموده است، یک قسمت معروف به "قره قانلی" حاجی نامدار و یک قسمت به نام

"قره قانی" محب علی بیک می‌باشد، در زمان حاج نصرالله خان و بیرامعلی بیک قشلاق آن هادر «دهرود» و «پنجشیر» بود.

یک تیره‌ی آن‌ها جزء طایفه‌ی دره شوری شد، کدخدای آن‌ها مشهدی امیر حمزه برادر امیر فرج بود، آن‌ها ۴ برادر بودند که دونفر دیگرگشان موسوم به "سرمست بگ" و "فرامرز" بودند. پدرشان ابوطالب نام داشت. آن‌ها از تیره‌ی دره شوری «قره قانی» بودند. از دیگر اشخاص معروف "قره قانی" دره شوری «حاج امرالله» فرزند «امیر فرج» می‌باشد.

۵. طایفه شش بلوکی

شش بلوکی نام یکی از طایفه‌های ایل قشقایی است.

شش بلوکی‌ها اغلب از تیره‌های بسیار قدیمی و از همان تُرکان عراقی، یعنی مهاجران اولیه هستند. این ایل از پرمجمعیت ترین طوایف قشقایی است که در پرورش و نگهداری دام مهارت فراوان دارد.

چون مردم این طایفه در اصل از ناحیه "شش بلوک خلجستان" به این منطقه آمده‌اند "شش بلوکی" نامیده شده‌اند. گرمسیر آنان بوشکان دشتی، کوه سیاه دشتی، حومه، فراشبند، ذهرام، میباشد و سردسیرشان، حومه، اقلید، ایزد خواست و کوه آران از شهرستان آباده است.

جمعیت

این طایفه در سال ۱۳۶۱ دارای ۶۰ تیره، ۶۴۰۳ خانوار(۳۳۹۳۸ نفر) بوده است و در سال ۱۳۶۶ دارای ۲۰ تیره و ۴۰۲۹ خانوار بوده است.

۶. طایفه کشکولی کوچک

کشکولی کوچک نام یکی از طایفه های ایل قشقایی است.

وجه تسمیه و خاستگاه کشکولی ها

نام کشکولی احتمالاً از «کشکول دراویش» گرفته شده است. ادعاهایی مبنی بر اینکه کشکولی ها کرد تبار بوده و از کرمانشاه آمده اند، نیز وجود دارد. البته به دلیل تیره های ترک زبان در این طایفه و اسمای ترکی افراد آن، احتمالاً این طایفه از اقوام ترک بوده و پس از سقوط سلسله زندیه در اوخر قرن هجدهم گروه هایی از کردها و لرها را به خود جذب کرده است. از سوی دیگر، ریشه خانواده های حاکم بر این طایفه (کلانتر) این طایفه به زندیه بر می گردد. حسین خان زند اولین کلانتر این طایفه بوده است که همراه کریم خان زند به فارس آمده و دخترش نازلی با «جانی خان» نخستین ایلخانی قشقایی ازدواج کرده است.

تاریخچه طایفه کشکولی

اسماعیل خان صولت الدوله (ایلخانی قشقایی از ۱۹۰۴ تا ۱۹۳۰)، مادر و همسرش از کشکولی ها بودند و روابط خوبی با کلانتران طایفه کشکولی داشت. در سال های قبل از جنگ جهانی اول، کلانتران و خوانین طایفه کشکولی از دولت انگلستان حمایت کردند و در دوران جنگ در قصیه مالیات جاده شیراز- بوشهر که بخشی از آن از کازرون که محل قشلاق کشکولی ها بود عبور می کرد، کشکولی ها، به جانبداری از انگلیسی ها بر علیه صولت الدوله و متحد آلمانی اش (ویلهلم واسموس) موضع گرفتند. بنابراین، رابطه صولت الدوله با این طایفه به مخالفت جدی تبدیل شد.

پس از جنگ جهانی اول، صولت الدوله، کشکولی ها را تنبیه کرد. او کلانتران کشکولی را که به مخالفت با او برخاسته بودند، عزل کرد و قدرت طایفه کشکولی را تنزل داد. از این پس دو گروه را از طایفه کشکولی جدا کرد و به آنها هویت طایفه های مستقل داد. این دو گروه طایفه قراچه ای و طایفه کشکولی کوچک نام گرفتند. باقیمانده طایفه کشکولی، تحت نام «کشکولی بزرگ» خوانده می شوند.

طایفه کشکولی کوچک نیز مانند هر سه بخش مجزایی که از تجزیه طایفه کشکولی ایجاد شد، در دوره رضا شاه (۱۹۲۵ تا ۱۹۴۱) درگیر قوانین سختگیرانه تخته قاپو شدند.

کشکولی کوچک، تیره هایی از جمله تیره اخپلو را شامل می شده که بعدها تیره های دیگری از جمله تیره کرمانی به آن اضافه میگردد و گسترش پیدا میکند. ابتدا بنام کشکولی کرمانی و بعد تحت عنوان کشکولی کوچک نامیده می شود. سران طایفه های کشکولی بزرگ و کوچک همه از یک خانواده بودند که تجزیه میشوند و رئیس طایفه کشکولی کرمانی به هنگام آمارگیری طوایف برای اخذ مالیات نام طایفه خود را کشکولی کوچک معرفی میکند.

جمعیت

این طایفه از ۱۲ تیره تشکیل گردیده و در سال ۱۳۶۱ دارای ۱۱۳۸ خانوار (۶۰۳۷ نفر) بوده است و در سال ۱۳۶۶ دارای ۱۴ طایفه و ۷۱۵ خانوار بوده است.

بیلاق و قشلاق

منطقه سردسیر آنان پیرامون کاکان، در گینه، ساران، تل خانی و گرمسیر ایشان حوالی "هنگام" پیرامون فیروزآباد، خارдан، زتردان و مشرق دشت لار است.

زبان ترکی قشقایی

تغییرمسیر از زبان قشقاوی

همانطور که گفته شد زبان تُركی قشقایی یکی از زبان‌های شاخه جنوب غربی زبان‌های ترکی است که قشقایی‌ها بدان تکلم می‌کنند. قشقایی‌ها به زبانی از شاخه جنوب غربی ترکی (ترکی اغوز) صحبت می‌کنند، این زبان غیر از فارس در همدان نیز رواج دارد. کوالسکی این زبان را از دیگرین گویش به ترکی آذربایجانی دانسته است. این موضوع به شکل‌های مختلف توضیط آمده ماری ون گابن و گرهارد دوئرف نیز بیان شده است، اما کی. اچ. منگز این زبان را بیشتر به ترکی عثمانی شبیه می‌داند. در قشقایی صوت‌های ة، i، e، ä، a، å، ï، u، ü، o موجوداند. در صامت‌های l، r، h، p، b، m، f، v، t، d، n، s، z، š، ž، ć، 3̄، k، g، q، γ، χ، η موجوداند. واژگان قشقایی تأثیر زبان فارسی مشخص است، در متون جمع آوری شده توسط دولت و همکارانش از فیروزآباد، دخیل‌های فراوان عربی دیده می‌شود. واژه‌گان حکومتی و نظامی مانند: پاسبان، پیکان و شاه بیشتر از فارسی وارد این زبان شده‌اند. قاموس دینی بیشتر ریشه عربی دارد، اما از فارسی وارد این زبان شده‌اند و واژگی‌های فارسی‌شان را حفظ کرده‌اند. واژگان پزشکی نیز تحت تأثیر فارسی است، مانند: بیمار، درد و دارو.

بنا به یک تحقیق، در فیروزآباد افراد قشقاوی‌ها در تمامی سنین، از زبان مادری در حوزه‌های دوستانه و خانوادگی استفاده می‌نمایند، اما در شیراز افراد زیر بیست سال خانواده‌های تُرك‌زبان، تمایل چندانی به استفاده از زبان مادری ندارند. در شیراز در حوزه‌های مختلف زبان غالب فارسی است و در موقعیت‌های غیررسمی در بعضی از مواقع زبان مادری استفاده می‌شود، در صورتی که در فیروزآباد در شرایط مشابه ترکی ترجیح داده می‌شود. تُركی در شیراز به شدت تحت تأثیر فارسی است. زبان قشقاوی در بین جوانان به تدریج در حال از دست دادن کاربری اش است.

تبرستان
www.tabarestan.info

فصل دوم: تاریخچه پادشاهی هزارساله اخیر ایران

لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِثْرَةً لِأُولَى الْأَلْبَابِ مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرِى وَ لِكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِى بَيْنَ يَدَيْهِ وَ تَفْصِيلَ كُلُّ شَيْءٍ وَ هُدَى وَ رَحْمَةً لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ... . (سوره مبارکه یوسف، آیه ۱۱۱).

در داستانها یشان خردمندان را عبرتی است. این داستانی بر ساخته نیست، بلکه تصدیق سخن پیشینیان و تفصیل هر چیزی است و برای آنها که ایمان آورده‌اند، هدایت است و رحمت.

درباره تاریخ و اهمیت مطالعه آن و تفکر در حالات گذشتگان، در آیات و روایات فراوان سفارش شده است؛ چرا که مطالعه و تفکر در تاریخ و سرگذشت پیشینیان باعث عبرت و درس گرفتن از راه و رسم آنان و برای ترسیم برنامه های آینده خواهد بود. این موضوع به ویژه در سخنان امام علی (ع) برجستگی خاصی دارد. از این رو در این متن به بیان دو حدیث از آن حضرت می پردازیم.

۱. علی (ع) در نامه تاریخیش به امام حسن، ضمن سفارش به مسائلی در باره اهمیت تاریخ چنین می فرماید: "فرزندم! من هر چند عمر پیشینیان را یک جا نداشته‌ام، ولی در اعمال آنها نظر افکندم، در اخبارشان اندیشه نمودم، و در آثارشان به سیر و سیاحت پرداختم، آن چنان که گویی همچون یکی از آنها شدم، بلکه گویی من به خاطر آنچه از تجربیات تاریخ آنان دریافته‌ام با اولین و آخرین آنها عمر کرده‌ام!."

۲. حضرتش در جای دیگر می فرماید: برای امور واقع نشده به آنچه واقع شده است، استدلال نما و با مطالعه قضایای تحقیق

یافته، حوادث یافت نشده را پیش‌بینی کن؛ زیرا امور جهان، همانند یک دیگرند، از آن اشخاص نباش که موعظه سودش ندهد، مگر توأم با آزار و رنج باشد؛ زیرا انسان عاقل باید از راه آموزش و فکر، پند پذیرد، این بهائی هستند که جز با کتک، فرمان نمی‌برند.

- نگاهی به تاریخچه پادشاهی ایران در صدها ایلی ۱۹ میلادی، بخصوص از شاهنشاهی خوارزمی و حکومت قراقویونلها و بعداز آن، دووه زندیان تا شاهنشاهی پهلوی.

فهرست شاهان ایران

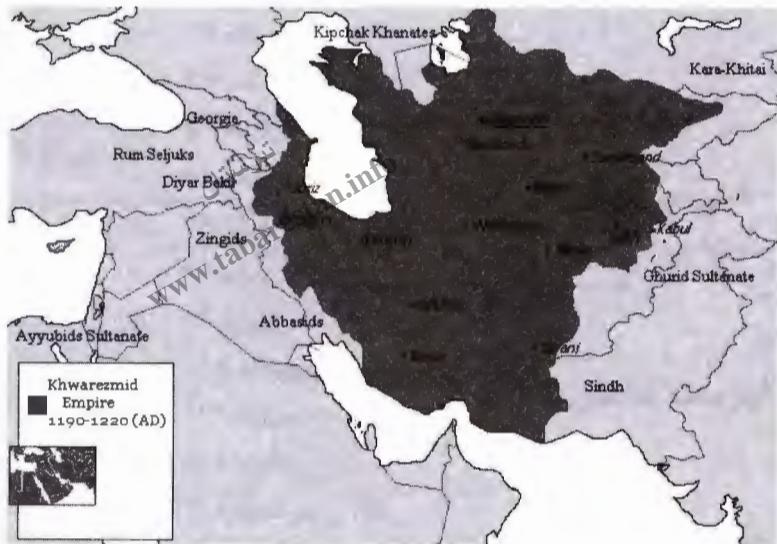
این فهرستی است از شاهان خاندانهای اصلی فرمانروا در ایران که شامل تمام پادشاهی ها و شاهنشاهی های فرمانروا در گستره جغرافیایی ایران می شود.

تمدن ایران بیش از ۷۰۰۰ سال میباشد که دوره های برجسته آن به شرح ذیل میباشد:

- فهرست شاهان ایلام
 - ۱ پادشاهی های کهن حدود ۲۷۰۰ تا ۵۵۰ پیش از میلاد
 - ۲ شاهنشاهی ایران باستان ۳۲۹ تا ۵۵۰ پیش از میلاد
 - ۳ سلوکیان (از ۲۴۹ تا ۳۲۴ پیش از میلاد)
 - ۴ پارت ها
 - ۵ ساسانیان
 - ۶ پس از اسلام
- ۶.۱ گاوباریان

٦.٢	باوندیان	○
٦.٢.١	شاخه کیوسیه	▪
٦.٢.٢	شاخه اسپهبدیه	▪
٦.٢.٣	شاخه کینخواریه	▪
٦.٣	طاهریان	○
٦.٤	صفاریان	○
٦.٥	علویان تبرستان	○
٦.٦	سامانیان	○
٦.٧	زیاریان	○
٦.٨	بویان	○
٦.٩	غزنویان	○
٦.١٠	سلجوقیان	○
٦.١١	خوارزمشاهیان	○
٦.١٢	ایلخانان	○
٦.١٣	دودمان‌های محلی	○
٦.١٣.١	جلایریان	▪
٦.١٣.٢	آل مظفر یا مظفریان	▪
٦.١٣.٣	آل اینجو	▪
٦.١٣.٤	کیاییان	▪
٦.١٤	تیموریان	○
٦.١٥	قراقویونلو	○
٦.١٦	آق قویونلو	○
٦.١٧	صفویان	○
٦.١٨	افشاریان	○
٦.١٩	زندیان	○
٦.٢٠	قاجار	○
٦.٢١	پهلوی	○

خوارزمشاهیان



نقشه بلاد حکومتی دولت خوارزمشاهی

پایتخت: کهنه - گرگانج - سمرقند - غزنی - تبریز

زبان: زبان فارسی - دین اسلام سنی

تاریخچه: تأسیس ۴۹۱ - انقراض ۶۱۶ قمری

نوشتکین غرچه نیای بزرگ خوارزمشاهیان، غلامی بود از اهالی غرجستان که توسط سپهسالار کل سپاه خراسان در زمان سلجوقیان خریداری شد.

این غلام رفته در دوران فرمانروایی سلجوقیان به سبب استعداد سرشار و کفایتی که از خود نشان داد به زودی مدارج ترقی را طی کرد و به مقامات عالی رسید تا این که سرانجام به امارت خوارزم برگزیده شد.

نوشتکین صاحب ۹ پسر بود، که بزرگترین آنها، قطب الدین محمد نام داشت.

پس از نوشتکین، فرزندش محمد از جانب برکیارق به ولایت خوارزم رسید. «۴۹۱ ق / ۱۰۹۸ م» و سلطان سنجر نیز بعدها او را در آن سمت ابقاء کرد.

بدین ترتیب دولت جدیدی بنیانگذاری شد که بیش از هر چیز برآورده و دست پروردۀ سلجوقیان بود. قطب الدین محمد به مدت سی سال تحت قیومت و اطاعت سلجوقیان امارت کرد.

پرسش اتسز هم که بعد از او در ۱۱۲۸ ق / ۵۲۲ م به فرمان سنجر امارت خوارزم یافت، از نزدیکان درگاه سلطان سلجوقی بود. هر چند بعدها کدورتی بین او و سلطان سنجر پدید آمد که به درگیریهای متعددی هم منجر شد، اما تا زمان حیات سلطان سنجر، اتسز نتوانست به توسعه قلمرو خوارزمشاهیان کمک چندانی بکند.

چون اتسز پیش از سنجر وفات یافت، پرسش ایل ارسلان «۱۱۵۶ ق / ۵۵۱ م» امیر خوارزم شد. اما در زمان او که سلطان سنجر نیز وفات یافته بود، نزاع داخلی سلجوقیان، امکانی را فراهم آورد تا ایل ارسلان به قسمتی از خراسان «۱۱۵۳ ق / ۵۵۳ م» و «ماوراءالنهر» که هر دو در آن ایام دچار فترت بودند، دست یابد و به این ترتیب نزدیک به پانزده سال به عنوان خوارزمشاه حکومت کند.

بعد از ایل ارسلان، منازعاتی که بین پسرانش سلطانشاه و علاءالدین تکش برای دستیابی به فرمانروایی ولایات بروز کرد، بارها موجب رویارویی نیروهای این دو برادر شد، تا این که عاقبت با استیلای تکش این درگیریها به پایان رسید.

در زمان تکش تمامی خراسان، ری و عراق عجم، یعنی آخرین میراث سلجوقی به دست خوارزمشاهیان افتاد. غلبه تکش بر تمام میراث سلجوقی، نارضایتی خلیفه بغداد را به دنبال خود داشت که اثر این ناخرسندي و عواقب آن، بعدها دامنگیر محمد بن تکش شد. با درگذشت علاءالدین تکش «رمضان ۵۹۶ ق / ژوئن ۱۲۰۰ م»، پسرش محمد خود را علاءالدین محمد خواند و به این ترتیب سلطان محمد خوارزمشاه شد.

بیست سال «۵۹۶ - ۱۲۰۰ / ۱۲۱۹ - ۱۲۰۰ م» فرمانروایی علاءالدین محمد خوارزمشاه به طول انجامید. سلطان محمد که میراث دشمنی با خلیفه را از پدر داشت، از همان آغاز امارت، خود را از تأیید و حمایت فقیهان و ائمه ولایت محروم دید، به همین دلیل ناچار شد، تا بر امیران قبچاق خویش، یعنی تُرکان قنقلی که خویشان مادرش ترکان خاتون بودند، تکیه کند و با میدان دادن به این دسته از سپاهیان عاری از انضباط که در نزد اهل خوارزم بیگانه هم تلقی می‌شدند، به تدریج حکومت خوارزمشاه را در همه جا مورد نفرت عام ساخت.

در طی همان ایامی که محمد خوارزمشاه قدرت خود را در نواحی شرقی مرزهای ماوراءالنهر گسترش می‌داد و خلیفه بغداد - الناصر الدین بالله - برای مقابله با توسعه قدرت او در جبال و عراق سرگرم توطئه بود.

در آن سوی مرزهای شرقی قلمرو خوارزمشاهیان، قدرت نو خاسته‌ای در حال طلوع بود.

مغولان که در آن ایام با ایجاد اتحادیه‌ای از طوایف بدوى یا بدوى گونه، خود را برای حرکت به سوی مأواه النهر آماده می‌ساختند، اهمیت و قدرتشان در معادلات و مجادلات سیاسی سلطان خوارزمشاه و خلیفه بغداد، نه تنها جایگاهی پیدا نکرد بلکه به حساب هم آورده نشد.

در نتیجه فاجعه عظیمی که تدارک دیده می‌شد، از دید دو قدرت و نیروی مهم آن پوشیده ماند به طوری که هنگامی که دهان باز کرد، نه از سلطنت پر آوازه خوارزم چیزی باقی گذاشت و نه از دستگاه خلافت آیینه باقی ماند؛ ویرانی، تباہی، کشтарهای دسته جمعی، روحیه تباہ شد. و در یک کلام، ویرانی یک تمدن بود. هنگامی که چنگیز خان به تختگاه خویش باز می‌گشت، بخش عمده ایران به کلی ویران شده و بسیاری از آثار تمدنی آن نابود شده بود.

دستاوردهای دولت خوارزمشاهی که با سعی و کوشش بنیانگذاران آن که می‌توانست آینده بهتری را برای ایران زمین و تمدن اسلامی رقم زند، در استبداد مطلق، ماجراجوییهای شاهانه و تنگ نظریهای مذهبی و سیاسی، رنگ باخت و تباہی را نصیب مجریان، کارگزاران، کارگردانان و از همه مهم‌تر مردم محروم نمود.

ایلخانیان



قلمرو ایلخانیان در اوج قدرت

تاریخچه - تأسیس ۱۲۵۴/۶۵۴ - انراض ۱۳۳۵/۷۵۰

ایلخانان یا ایلخانیان نام سلسله‌ای مغول است، که از سال ۶۵۴ تا ۷۵۰ هـ. م. معادل ۱۲۵۶ تا ۱۳۳۵ میلادی، در ایران حکومت می‌کردند و فرزندان چنگیزخان مغول بودند. لشکریان چنگیزخان نخستین بار در سال ۶۱۸ هـ. ق. معادل ۱۲۲۱ میلادی به خراسان حمله نمودند. چنگیزخان در سال ۱۲۲۵ میلادی به مغولستان بازگشت و در آنجا درگذشت. سال ۱۲۵۱م، منگو یا منگل، خان بزرگ یا قaan، بر آن شد تا با اعزام برادرانش هولاکو و قوبیلای (کوبلاخان) به ترتیب به ایران و چین پیروزی‌های مغولان را تحکیم و تکمیل کند. هولاکو با فتح ایران، سلسله ایلخانیان ایران و قوبیلای با فتح چین، سلسله یوان چین را بنیان نهادند. ایلخانان یعنی خانان محلی و غرض از این عنوان آن بوده است که سمت اطاعت ایلخانان را نسبت به قaanان می‌رسانند و این احترام همه وقت از طرف ایلخانان ایران رعایت می‌شده است. فتح ایران به دست هلاکوخان پیامدهای مهمی چون پایان کار

اسماعیلیان و انقراض خلافت عباسیان در پی داشت. ایلخانان در ابتدا دین بودایی داشتند، اما به تدریج به اسلام گرویدند. ایلخانان مسلمان خود را سلطان نامیده و نامهای اسلامی برگزیدند.

مغول و ایلخانان

در طی همان روزهایی که محمد خوارزمشاه قدرت خود را در نواحی شرقی مرزاها مأواه النهر گسترش می‌داد و خلیفه بغداده الناصرالدین الله، برای رویارویی با توسعه قدرت او در جبال و عراق بر ضد محمد خوارزمشاه توپه می‌کرد «حدود ۱۲۱۶ق / م»، در آن سوی مرزاها شرقی قلمرو خوارزمشاه، قدرت نوحاسته‌ای در حال شکل‌گیری بود که به تدریج به درون مرزاها می‌خزید و خود را برای تهدید و تسخیر آماده می‌کرد. با این حال، خلیفه و سلطان در کشمکش‌ها و مناقشات سیاسی خویش، آن را در نظر نگرفتند و یا آن قدر در محیط بسته افکار سیاسی و حشمت قدرتشان غرق شده بودند، که حضور این نیروی ویرانگر را اصلاً نمی‌دیدند و یا به عبارتی دیگر در مجموعه مناسبات سیاسی عصر، آن را وزنهای به شمار نمی‌آوردن. اما این نبردی عظیم و ویرانگر که از نواحی صحرای گوبی و جبال تیانشان به سوی مأواه النهر می‌خزید و از همان ایام فاجعه‌ای عظیم را تدارک می‌دید، دولت نوحاسته مغول بود که ظرف چند سال، هم به دولت پرآوازه خوارزم پایان داد، و هم به خلافت بغداد. پیشوای مغلان به درون ایران از جانب مأواه النهر مغول که در آن روزها عنوان اتحادیه طوایف تاتار، قیات، نایمان، کرائیت و تعداد دیگری از طوایف بدouی نواحی بین ترکستان، چین و سیبری بشمار می‌رفت، پیشوای خود را از سوی مرزاها مأواه النهر آغاز کرده بود. این طوایف که به قول برخی مورخان «هونهای جدید» بشمار می‌رفتن، اگر هم در واقع اخلاق هونهای قدیم نبوده باشند، اما وارث مهارت آنها، در جنگجویی، تیر اندازی، و سلحشوری به شمار می‌آمدند. با وجودی که هونهای جدید هشتصد سال پس از هونهای قدیم پا به عرصه تاریخ گذاشتند، با این وصف خاطره فجایع آنها را در تاریخ زنده کردند. به طوری که اینها نیز مانند همان مهاجمان باستانی، از اعمق بیانهای گوبی و سرزمینهای اطراف چین و سیبری برخاستند، و با ولع و آزمندی بی سابقه‌ای، مدت زمانی کوتاه، بخش عمدۀ ای از دنیا متمدن در قلمرو اسلام را، به ویرانی و نابودی

کشیدند. به طوری که گذشت هشت سده، هیچ گونه تغییری در خلق و خوی و رفتار معيشی و اجتماعی آنها پدید نیاورد، چنان که همچون هونهای قدیم، در زیر چادرهای نمد یا در هوای آزاد بیابانها سر می‌کردند و در کنار شتران، گوسفندان، و اسبان خویش عمر را سپری می‌کردند. اگر هم خشکسالی و دام مرگی پیش می‌آمد از خوردن هیچ چیز حتی شیش نیز خودداری نمی‌کردند. که البته گوشت موش، گربه و سگ و همچنین خون حیوانات نیز گاه مایه عیش آنها می‌شد.

تموچین فرمانروای بی رقیب طوایف مغول

وقتی تموچین، سرکرده یک تیره از این طوایف با پیروزی بر اقوام مجاور، اندک اندک تمامی اقوام مغول را فرمانبردار ساخت و از جانب سرکرده‌گان قبایل قوم «قولریلتای»، خان بزرگ خوانده شد. او سپس با لقب چنگیز خان، در مدت زمانی کوتاه هیبت و خشونتش مایه وحشت تمامی نواحی مجاور شد، به عنوان خان محیط یا خان اعظم، فرمانروای همه این طوایف شد. به طوری که چندی بعد نیز قبایل اویرات و قنقرات را فرمانگزار خویش کرد و بدین گونه خان اعظم سایر قبایل اطراف را به جنگ یا به صلح، زیر فرمان خویش گرفت.

قتل فرستاده چنگیز به دربار ایران و گریزناپذیری جنگ

چنگیز خان تجارت با شاه خوارزم را وسیله‌ای برای برقراری رابطه بین دو دولت ساخت. به طوری که نخستین سفیر سلطان خوارزم در جلوی دروازه پکن به حضور خان رسید و بر ضرورت توسعه مناسبات تجاری بین مغول و قلمرو سلطان تأکید کرد و آن را لازمه توسعه مناسبات دوستانه و صلح آمیز اعلام نمود.

در جریان سفر هیئت پانصد نفره بازرگانی مغولان که از میان مسلمانان انتخاب شده بودند، قتل عام همگی این تجار و سوء تدبیرهای بعدی سلطان، جنگ بین دو کشور را اجتناب ناپذیر ساخت. در ابتدا این کاروان بازرگانی توسط حاکم شهر اترار در مزهای شرقی امپراتوری خوارزمشاهیان به ظن جاسوسی، مورد حمله قرار گرفته و دستگیر شدند. سپس چنگیز خان سه سفیر شامل دو مغول و یک

مسلمان به درگاه علام الدین محمد خوارزمشاه فرستاد. با درخواست آزادی کاروان بازرگانان مغول و نیز قتل حاکم انبار به عنوان تنبیه، پادشاه دو سفیر مغول را سر تراشید و سر از گردن سفیر مسلمان جدا کرد و سروی را به همراه دو سفیر مغول به نزد چنگیزخان بازگرداند. از طرفی خان مغول که از سوء رفتار سلطان خوارزم به خشم آمده بود، در ۱۲۱۴ق / ۶۱۴م، به ایران لشکر کشید. به طوری که یورش وحشیانه مغول، فرار مفتضحانه سلطان از مقابل وی و رفتن از شهری به شهر دیگر را به دنبال داشت. ویرانی این تهاجم را چند برابر نمود. مغولان به هر دیار که وارد می شدند به کشتار نفوس، غارت اموال و ویرانی کامل شهر و آبادی ها می پرداختند. به نحوی که در کوتاه مدتی مأواه النهر، خراسان و عراق عرصه کشتار و ویرانی مغولان شد و مقاومت جلال الدین منکبرنی نیز نتوانست از ادامه هجوم چنگیز خان جلوگیری کند. ده سال حضور این قوم وحشی، بخش های عظیمی از جهان اسلام را به ویرانی و تباہی کشاند. تا این که عاقبت چنگیز در بازگشت به مغولستان در ۱۲۲۷ق / ۶۲۴م، درگذشت و فاجعه عمیق انسانی را در پس این حادثه باقی گذاشت.

ورود نسل تازه مغولان به ایران به سرکردگی هلاکوخان

چهل سال پس از این ماجرا، نوادگان مغول در موکب سپاه هلاکوخان دوباره به ایران آمدند. اما اینان با اعقاب خویش چنگیز خان، که به قصد تاخت و تاز آمده بودند، تفاوت بسیاری داشتند. این نسل تازه از مغولان در این مدت با ایران بیشتر آشنایی پیدا کرده و از غارتگری و وحشی گری عهد چنگیز، به مراتب معتدلتر و مجربتر به نظر می رسیدند. لشکرکشی هلاکو بر خلاف چنگیز، با طرح و نقشه ای پیش پرداخته همراه بود. منازل بین راه از پیش تعیین و راه گذار لشکر آماده و حتی پل ها و گذرگاه بازسازی شده بود. این بار تجربه به فرمانروایی مغول نشان داده بود که برای ایجاد یک قدرت پایدار در ایران، بر چیدن بساط خلافت و اسماعیلیه ضرورت دارد و آنها می بایست به جای کشتار و تخریب بیهوده و بی نقشه، این دو قطب متضاد دنیای اسلام را که به خاطر جنبه مذهبی خویش، مانع از استقرار فرمانروایی آنها در ایران به شمار می آمدند، از بین بردارد.

سقوط قلعه الموت و برچیده شدن اسماعیلیه

برچیدن قدرت اسماعیلیه در ایران با مشکل و مقاومتی جدی رو به رو نشد و با سقوط قلعه الموت در ۶۵۴ق، دولت خداوندان الموت به پایان راه رسید. از سوی دیگر خلیفه عباسی، علی‌رغم کوشش‌هایی که در ترساندن مغولان از عواقب شوم در افتادن با خاندان عباسیان انجام داد، نتوانست از حرکت هلاکو به بغداد جلوگیری کند، چرا که به زودی تختگاه عباسیان به محاصره افتاد. به همین دلیل مستعصم خلیفه ناچار به اردوگاه هلاکو آمد، این امر بیز مانع غارت و کشتار بغداد نشد. خلیفه و اولادش نیز با عده کثیری از رجال دولت به قتل رسیدند. بدین گونه خلافت عباسیان نیز فرو پاشید، هر چند سپردن امارت بغداد و عراق به عطا ملک جوینی، که از والیان مسلمان بود، تا حدی در کاهش آثار فروپاشی خلافت عباسی و کشتار بغداد مؤثر واقع شد.

بازگشت هلاکو خان به مغولستان پس از گشودن بغداد

پس از گشودن بغداد، برانداختن حکومت‌های شام، فلسطین و مصر در دستور کار هلاکو خان قرار گرفت. اما این نیت با مرگ برادرش منگو قاآن-خان مغولستان- که وی حکومتش را از وی داشت، هلاکو را به ترک شام و عزمیت به مغولستان وادار کرد.

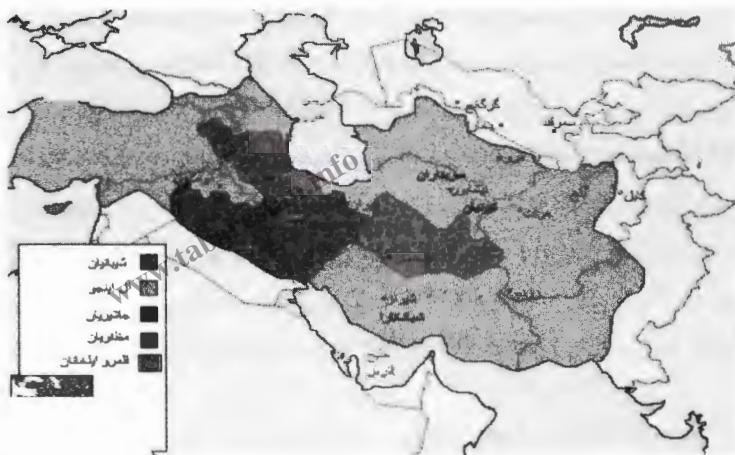
هلاکو در آبادی ویرانیهایی که لشکرکشیهای او، موجب آن شده بود، اهتمام ورزید. به طوری که تعدادی ابنیه از جمله معبد بودایی در خوی، قصری در دامنه جبال آلاع، و رصد خانه‌ای در مراغه ساخت.

فهرست شاهان ایلخانی ایران

۱. هولاکو خان پسر تولوی پور چنگیز از ۶۵۱ تا ۶۶۳ هـ ق.
۲. ابا قاخان پسر هولاکو از ۶۶۳ تا ۶۸۰ هـ ق.
۳. تگودار (سلطان احمد) پسر هولاکو از ۶۸۰ تا ۶۸۳ هـ ق.
۴. ارغون خان پسر اباقا از ۶۸۳ تا ۶۹۰ هـ ق.
۵. گیخاتو خان پسر اباقا از ۶۹۰ تا ۶۹۴ هـ ق.
۶. بایدو خان پسر طرغان پسر هولاکو از جمادی الاولی ۶۹۴^{تیا ذیقعده} تا ۶۹۴ هـ ق.
۷. غازان پسر ارغون از ۶۹۴ تا ۷۰۳ هـ ق.
۸. الجایتو (خدابنده) پسر ارغون از ۷۰۳ تا ۷۱۶ هـ ق.
۹. ابوسعید بهادر خان پسر الجایتو از ۷۱۶ تا ۷۳۶ هـ ق.

دودمان های محلی

دودمانهای محلی دوران ملوک الطوایفی



نقشه دولت های محلی

جلایریان

شیخ حسن بزرگ (۷۳۶ق)

شیخ اویس بهادرخان (۷۵۷ق)

جلال الدین حسینخان (۷۷۶ق)

غیاث الدین سلطان احمد بهادر (۷۸۳ق)

شاه محمود (۸۱۴-۸۱۳ق)

آل مظفر یا مظفریان
 مبارز الدین محمد (۱۳۱۸-۵۹ / ۷۱۸-۵۸)
 شاه محمود (۱۳۵۸-۷۴ / ۷۵۹-۷۶)
 عمام الدین احمد (۱۳۸۴-۹۳ / ۷۸۶-۹۵)
 نصره الدین شاه یحیی (۱۳۶۳-۹۳ / ۷۶۴-۹۵)

شاه شجاع
 زین العابدین بن شاه شجاع (۱۳۸۴-۸۷ / ۷۸۶-۸۹)
 شاه منصور (۱۳۸۸-۹۳ / ۷۹۰-۹۵)

آل اینجو
 کیاییان
 سید امیر کیای ملاطی، بنیانگذار حکومت خاندان کیاییان در گیلان.

حکومت از (۷۶۳-۷۷۶) ق.
 سید رضی کیا حکومت از (۷۹۹-۷۲۹) ق.
 کارکیا سید محمد اول حکومت از (۸۳۷-۸۲۹) ق.
 کارکیا ناصر کیا حکومت از (۸۳۷-۸۵۱) ق.
 کارکیا سلطان محمد دوم حکومت از (۸۵۱-۸۸۳) ق.
 کارکیا میرزا علی

تیموریان



تیمورلنگ

تبرستان
www.tabarestan.info

میران و کسان خاندان تیموری و سال‌های حکمرانی آن‌ها از این قرارند:

- تیمور (۷۷۱ - ۸۰۷ هـ ق.) (م ۱۳۷۰ - ۱۴۰۵ م)
- خلیل سلطان (۸۱۲ - ۸۰۷ هـ ق.) (م ۱۴۱۰ - ۱۴۰۵ م)
- شاهرخ (۸۰۷ - ۸۵۰ هـ ق.) (م ۱۴۰۵ - ۱۴۴۷ م)
- بایسنقر میرزا
- الغ بیگ (۸۵۰ - ۸۵۳ هـ ق.) (م ۱۴۴۷ - ۱۴۴۹ م)
- عبداللطیف (۸۵۳ - ۸۵۴ هـ ق.) (م ۱۴۵۰ - ۱۴۴۹ م)
- عبدالله (۸۵۴ - ۸۵۵ هـ ق.) (م ۱۴۵۰ - ۱۴۵۱ م)
- سلطان ابوسعید (۸۵۵ - ۸۷۳ هـ ق.) (م ۱۴۵۱ - ۱۴۶۹ م)
- سلطان حسین باقراد هرات (۸۶۲ - ۹۱۱ هـ ق.) (م ۱۴۷۰ - ۱۵۰۶ م)

- سلطان احمد (۸۷۳ - ۱۴۹۴ هـ ق.) (م ۱۴۶۹ - ۱۴۹۴)
- سلطان محمود (۸۹۹ - ۹۰۰ هـ ق.) (م ۱۴۹۵ - ۱۴۹۴)
- دوره هرج و مرج (۹۰۰ تا ۹۱۱ هـ ق.) (م ۱۴۹۵ - ۱۵۰۶)

این سلسله به دست امرای شیبانی منقرض شد.

در ذیل نقشه بلاد حکومتی تیموریان نشان داده می‌شود.



تیموریان یا گورکانیان ایران (۷۷۱ - ۹۱۱ هـ / ۱۳۷۰ - ۱۵۰۶ م) دودمانی ترک بودند. بنیان‌گذار این دودمان، امیر تیمور گورکانی بود که در آسیای میانه می‌زیست و سمرقند پایتختش بود. تیمور کشوری گسترده و دولتی سترگ ایجاد کرد و سرزمین فرارود (ماوراءالنهر) را به اهمیتی رساند که تا آن زمان هیچگاه بدان پایه نرسیده بود. او مرزهای خود را نخست در سرتاسر آسیای میانه و آنگاه سراسر خراسان و آنگاه به همه بخش‌های ایران و عثمانی و بخش‌هایی از هندوستان گسترش داد. از آنجایی که فتوحات تیمور بیشتر جنبه یورش و هجوم داشت تا تسخیر واقعی، اغلب این مناطق باز به زودی از تصرف تیموریان خارج شد. با این حال ماوراءالنهر مدتی مرکز دولتی شد، که بیشتر ایران و افغانستان را افزون بر ماوراءالنهر دربر می‌گرفت. هنگامی که کشورهای گسترده تیموری تجزیه شد، دوره

هرچ و مرج پیش آمد. به محض اینکه تیمور مُرد، تُرکان عثمانی و آل جلایر و ترکمانان در صدد تصرف کشورهای از دست رفته خود برآمدند. با این همه، فرزندان تیمور موفق شدند که شمال ایران را کم و بیش به مدت یک سده برای خود نگاه دارند. هرچند آنان بیشتر با یکدیگر در کشمکش بودند، سرانجام شاهرخ موفق شد که مناقشات اقوام خود را تا حدی رفع و قدرت و اعتبار کشور را نگهداری کند. ولی پس از مرگ او تصرفاتش به قسمت‌های کوچک‌تر مجزا شد و به همین سبب صفویان و امرای شبیانی آنها را به متصرفات خود پیوست کردند. با این حال خاندان تیموری از میان نرفت و نوادگان تیمور پس از جندي، پسر قرمانروايی خود را به هندوستان برdenد و امپراتوری بزرگ گورکانیان هند را بنیاد گذارند.

امیر تیمور گورکان

(۷۷۱-۸۰۷ ق / ۱۴۰۵-۱۳۳۶ م.)، معروف به تیمور لنگ، نخستین پادشاه گورکانی و موسس این سلسله که از ۷۷۱ تا ۸۰۷ هـ ق. (۷۴۸-۷۸۳ هـ ش) در بیشتر سرزمین‌های آسیا پادشاهی کرد. تیمور در زبان ازبکی به معنای «آهن» است و از او با القاب «امیر تیمور»، «تیمور لنگ»، «تیمور گورکان» و «صاحبقران» یاد شده‌است.

امیر تیمور پسر تراغای، از ملاکین شهر کش ترکستان بود. وی در ۲۵ شعبان ۷۳۶ هـ ق (۷۱۴ هـ ش) در همان شهر کش به دنیا آمد. طایفه‌اش از شاخه «تاتار» ترکستان بود، ولی در آن زمان وابستگی به قوم مغول که چنگیزخان نام آورترین آن بود، نوعی افتخار به حساب می‌آمد؛ از این رو «امیر تیمور» تبار خود را به «چنگیزخان» و قوم مغول می‌رساند.

به گفته ابن عربشاه تاریخ نگار آن زمان، تیمور در زمان جنگ زخم برداشت و لنگ شد. بنابر روايات دیگر وی در سال ۷۶۴ هـ ق (۷۴۱ هـ ش) بنا به استمداد امیر سیستان به کمک او شتافت و در جنگ با مخالفانش زخمی شد، ولی پایش بعد از بهبود زخم هم همیشه می‌لنگید.

شهرت امیر تیمور از فتح خوارزم در سال ۷۸۱ هـ ق (۷۵۸ ش) آغاز شد. سال ۷۸۱ هـ ش) امیر تیمور خراسان را تسخیر کرد و سال ۷۸۴ هـ ش) گرگان، مازندران، سیستان و هرات را گشود و آل کوت را به تصرف درآورد.

در سال ۸۰۰ تیمور سرزمین فارس، بخشی از عراق، لرستان و آذربایجان را گرفت و سلسله جلایریان را نیز منقرض کرد. آن گاه رو به خزر نهاد و اهالی برخی از شهرهای آن را به قتل رساند. در سال ۷۹۵ بعد از انقراض مظفریان متوجه آسیای کوچک شد. در سال ۸۰۰ هـ ش) هند را فتح کرد و دهلى را به تصرف درآورد. با عثمانیان نیز جنگ‌ها کرد و در سال ۸۰۴ هـ ش) بازیست خوش برگشت، عزم تسخیر چین را نمود ولی اجل مهلتش نداد و در سال ۸۰۷ هـ ش) در «۶۹ سالگی در قزاقستان» درگذشت.

تیمور در توابع سمرقند در شهر قیش یا کیش که امروزه شهر سبز نامیده می‌شود در ترکستان قدیم و ازبکستان فعلی در ۷۳۶ هـ / ۱۳۳۵ م دیده به جهان گشود و خیلی زود در سوارکاری و تیراندازی مهارت یافت. پدرش تراغای، از جنگجویان ایل براکس بود که طایفه‌اش در این نواحی از قدرت و نفوذ محلی برخوردار بودند. در ۷۶۱ هـ / ۱۳۶۰ م، فردی به نام تغلق تیمور، از نوادگان جفتای، از ترکستان به ماوراءالنهر لشکر کشید. حاجی براکس که دفاع از شهر کش را در مقابل این مهاجم دشوار یافت، دفاع از ولایت را به پسر تراغای یعنی تیمور سپرد که در آن هنگام ۲۵ سال داشت.

تیمور به زودی در رمضان ۷۷۱ هـ / آوریل ۱۳۷۰ م، توانست با شکست امیر حسین از نوادگان قزغن در کابل که مدعی منصب اجدادی خود بود، بلخ را تسخیر و حکومتی مستقل تشکیل دهد. تیمور از این پس خود را «صاحبقران» خواند. پس از آن طی پنج سال از ۷۷۲ تا ۱۳۷۵ هـ / ۱۳۷۰ تا ۱۳۷۵ م، تیمور سه بار به خوارزم و پنج بار به قلمرو خانان جهه در آن سوی سیحون لشکر کشید. با این

وجود در سال دهم سلطنتش، موفق به فتح خوارزم شد و عاقبت توانست آنجا را ویران کند.

تیمور دشت قبچاق و مغولستان را نیز زیر فرمان خود آورد. او سپس در سال ۷۸۳ هق، فرزند ده ساله خود، میرانشاه را با سپاهی، مأمور تسخیر خراسان کرد و خود نیز به آنها پیوست. تیمور نیشابور و هرات را تصرف کرد و در هرات از سرهای مردم، مناره‌ها ساخت. سپس مازندران را که تا سال ۷۵۰ هق، در تصرف ملوک باوند بود به تسخیر خود درآورد. او بورشی سه ساله که از ۷۸۸ تا ۷۹۰ هق طول کشید آذربایجان، ارمنستان، گرجستان و شروان را نیز تصرف کرد و در سال ۷۹۳ هق مردم خوارزم را قتل عام کرد. حمله پنج ساله وی بین سال‌های ۷۹۴ تا ۷۹۸ هق، صورت گرفت و پس از آن، حکومت هر شهر را به یکی از فرزندان یا خویشاوندان خود سپرد. سپس مسکو را فتح کرد و به هندوستان بورش آورد. در سال ۸۰۱ هق، آنجا را نیز تصرف کرد و صد هزار نفر را به قتل رساند. تیمور سپس به سمرقند بازگشت. لشکرکشی وی به ایروان از سال ۸۰۲ تا ۸۰۷ هق، طول کشید که آن را بورش هفت ساله می‌نامند. در سال ۸۰۳ هق، با عثمانیان جنگید و چندین شهر را گرفت. در همین هنگام سفیرهایی به مصر فرستاد، ولی چون نتیجه‌ای نگرفت، مصمم شد به مصر حمله کند و در طول این لشکرکشی، حلب، دمشق و بغداد را نیز تصرف نمود. در سال ۸۰۴ هق، بایزید یکم سلطان عثمانی را مغلوب و اسیر کرد. بعد از آن تصمیم گرفت چین را تسخیر کند و عازم آنجا شد. او با سپاهیانش تا کنار رود سیحون، نیز رفت ولی در اتوار بیمار شد و در رمضان سال ۸۰۷ هق / فوریه ۱۴۰۵ م، در سن ۷۱ سالگی درگذشت.

تیمور از ۷۷۸ هق / ۱۳۷۷ م، تا هنگام مرگش در ۸۰۷ هق / ۱۴۰۵ م، به مدت ۲۹ سال، بخش عظیمی از جهان را زیر فرمان خود آورد و بنیان امپراتوری را گذاشت، که بالافصله پس از مرگش، انحطاط و زوال و تجزیه آن آغاز شد. فتوحات تیمور که به قیمت خونریزی‌های دهشتبار و ویرانی‌های بسیار به دست آمده بود، چندان پایدار نماند و به زودی قلمرو او با توجه به منازعات بین بازنده‌گانش و ظهور دو طایفه ترکمان قراقویونلو و آق قویونلو، تجزیه و بعدها توسط دولت صفوی دوباره یکپارچه و متمرکز شد.

امیر تیمور پس از ۳۶ سال فرمانروایی و کشورگشایی با بر جای گذاشتن قلمروی گسترده، در ۸۰۷ هق، در آثار درگذشت. از وی ۳۱ پسر، نوه، نیجه و نیجه‌زاده باقی‌ماند. از پسران او عمرشیخ و جهانگیر در زمان حیاتش درگذشته بودند و میرانشاه و شاهرخ نیز چون مورد توجه پدر نبودند، به جانشینی انتخاب نشدند. تویمур، پیر محمد پسر میرزا جهانگیر را که در آن زمان والی کابل بود، به جانشینی خود برگزید. اما به رغم علاقه‌ای که سرداران سپاه تویمур نسبت به اجرای واپسین خواست او مبنی بر جانشینی نوه‌اش پیرمحمد جهانگیر نشان می‌دادند، مجالی برای اجرای این وصیت پیدا نشد.

سیاست تویمур در اداره شهرهای تسخیر شده، واگذاری حکومت هر ولایت به یکی از اعضای خاندانش یا حکام محلی مورد اعتماد و قرار گرفتن خودش در رأس همه امور بود. به نظر می‌رسد او این سیاست را از چنگیز تقیلید می‌کرد. اما بر خلاف چنگیز که پسرانش بلافضله بعد از او، با جانشینی که او برگزیده بود کنار آمدند و با حفظ اتحاد، از فروپاشی امپراتوری جلوگیری کردند، بازماندگان تویمур به درگیری با هم پرداختند.

با اعلام خبر درگذشت تویمур، امیرزادگان و مدعيان سلطنت، که بیشتر از نوادگانش بودند، بر سر جانشینی او به به مخالفت با یکدیگر پرداختند. منازعات طولانی خانوادگی و درونی بین بازماندگان تویمур قلمرو وسیعی را که او با وجود آن همه جنگ و شقاوت به هم پیوند داده بود، تجزیه کرد.

ابتدا همراهان تویمур، مرگ او را پنهان کردند. آنها طرح حمله به چین را بی‌آنکه لغو نمایند، متوقف کردند و چون نوه تویمур که باید بنا به وصیتش جانشین او می‌شد، یعنی پیرمحمد فرزند میرزا جهانگیر در آن هنگام، دور از پایتخت و در حدود غزنین بود، موقتاً شخص دیگری را به نیابت از او جانشین تویمур کردند. این شخص نوه دیگر تویمур، خلیل سلطان پسر میرانشاه (یا به روایتی پسر خود تویمур) بود که در آن هنگام با لشکر تویمур همراه و حاضر بود. این اقدام هم نتوانست تمرکز را در خاندان تویمур حفظ کند و بهزودی با مخالفت بازماندگان مواجه شد. به تدریج

این اختلافات طولانی شد و دامنه پیدا کرد. چنان که در اندک مدتی، توطئه‌ها و تحریکات، میراث عظیم تیمور را به حکومتهای مستقل و متخاصم تبدیل کرد.

جانشینان تیمور

میرانشاه و پسرش ابابر در دیار بکر و عراق عرب حکومت داشتند، عمر، پسر دیگر میرانشاه، حاکم آذربایجان و عراق عجم بود. پیرمحمد و رستم و اسکندر (پسران عمرشیخ)، به ترتیب فارس، اصفهان و همدان را تحت فرمان داشتند. هریک از آنان می‌کوشیدند تا با کمک امیران و لشکریان، هرچه زودتر سمرقند، تختگاه تیمور، را فتح کنند.

پیرمحمد که تیمور وصیت کرده بود، جانشینش باشد، در قندهار بود و نتوانست به موقع به سمرقند برسد. برخی از امیران تیمور، به بهانه عملی کردن نقشه لشکرکشی تیمور به چین، خلیل سلطان پسر میرانشاه را که در تاشکند بود، بر تخت نشاندند. اما خلیل سلطان با مخالفت سایر امیران قدرتمند تیمور، از جمله امیرشاه ملک و امیرشیخ نورالدین و دیگر مدعیان حکومت، رو برو شد. نخستین فرد از خاندان تیمور که مخالفت جدی خود را با او آشکار کرد، سلطان حسین، نبیره - دختری تیمور، والی ماورای سیحون بود، اما نتوانست حمایت لشکریان را جلب کند و ناگزیر به شاهرخ پیوست و سپس در هرات به دستور او به قتل رسید. شاهرخ در هرات خود را وارث تخت پدر نامید و به سبب اقتدار و کفایتش، نتوانست تا اندازه‌ای بر دیگر مدعیان چیره شود. پیرمحمد در شیراز، بر خلاف برادرانش، حمایتش را از شاهرخ که ناپدری اش نیز بود، اعلام کرد.

در همین زمان درگیری و کشمکش میان مدعیان حکومت، یعنی پسران عمرشیخ (رستم، اسکندر، پیرمحمد و بایقر) و پسران میرانشاه (عمر و ابابر و خلیل سلطان) آغاز شد. شاهرخ با اینکه بسیاری از امیران، همچون امیرشاه ملک و حاکمان محلی، از او حمایت می‌کردند، از درگیری مستقیم با افراد خاندانش اجتناب کرد و به سروسامان دادن هرات مشغول شد.

از طرفی در تبریز، اصفهان، شیراز، کرمان و سبزوار به سبب بی‌کفایتی خلیل‌سلطان و درگیری مدعیان جانشینی، آشوب شده بود. خلیل‌سلطان پس از چهار سال حکومت در سمرقند و از بین بردن خرزین تیمور، گرفتار خدایداد حسینی، والی ماوراءالنهر شد. شاهرخ در ۸۱۱ هق، به ماوراءالنهر لشکر کشید، خدایداد را کشت و خلیل‌سلطان را پس از رهایی به ری فرستاد و سمرقند را به آغبیگ داد.

حکومت شاهرخ

طی پانزده سال پس از درگذشت تیمور به تدریج قدرت پسلو او شاهرخ بر سایر امیرزادگان و مدعیان تاج و تخت فزوئی یافت و به خارج از مرزهای خراسان، راه پیدا کرد. در واقع نزاع اولیه بین مدعیان تاج و تخت تیمور، که پس از مرگ وی قریب سی سال طول کشید با چیرگی تدریجی شاهرخ بر تمامی قلمرو تیمور، دورانی هر چند کوتاه از ثبات و امنیت را تجربه کرد.

شاهرخ پس از تسخیر مازندران در ۸۰۹ هق، ماوراءالنهر و مغولستان را در ۸۱۱ هق، بلخ و تخارستان را در ۸۱۲ هق و خوارزم را در ۸۱۵ تحت فرمانروایی خود درآورد. در ۸۱۷ هق، عرق عجم و فارس را از اسکندر گرفت و همانند تیمور حکومت، این نواحی را میان پسران و نوه‌هایش تقسیم کرد. در این مدت بسیاری از مدعیان حکومت از بین رفتند، عمر در ۸۰۹ هق، به دست برادرش ابابکر کشته شد و ابابکر را ایدکو (والی کرمان) کشت، میرانشاه در ۸۱۰ هق، به دست قرايوسف ژركمان و پیرمحمد جهانگیر، در ۸۱۱ هق، به دست وزیرش پیرعلی تاز به قتل رسیدند، خلیل‌سلطان هم در ۸۱۴ هق، به مرگ طبیعی درگذشت.

شاهرخ که توانسته بود از سرزمین‌های از هم گسیخته، قلمرو تقریباً یکپارچه‌ای فراهم سازد، با همسایگان و رقیبانش روابطی دوستانه برقرار کرد. چنانکه سفیرانی از چین، هند، شروان و دشت قپچاق به دربار او آمد و رفت داشتند. اما او هیچگاه نتوانست قدرت تیموریان را در خارج از مرزهای ایران و ماوراءالنهر ثبتیت کند. شاهرخ با وجود کامیابی‌هایش در سامان دادن به امور

داخلی و از بین بودن رقیبان، پس از قدرت گرفتن ترکمانان قراقوینلو در آذربایجان، نتوانست اقتدار خویش را در آنجا حفظ کند. با مرگ قرایوسف ترکمان در ۸۲۳ هق، شاهرخ حدود یک سال تبریز را در اختیار داشت و سه بار نیز به آذربایجان لشکر کشید که آخرین بار در ۸۳۹ هق، بود ولی با وجود این پیروزی‌ها نتوانست آنجا را حفظ کند و چون از بیم پسران قرایوسف، کسی حکومت آذربایجان را نمی‌پذیرفت. شاهرخ مجبور شد فقط به ذکر نامش در خطبه‌هایی که در آذربایجان خوانده می‌شد، بسنده کند. وی در اواخر عمر با شورش سلطان محمد، پسر بایسنقر و حاکم ری، مواجه شد و با وجود بیماری، به تشویق همسرش گوهرشادآغا بیگم، در ۸۵۰ هق، به آنجا لشکر کشید. سلطان محمد گریخت و شاهرخ پس از ۴۳ سال سلطنت، در ری درگذشت. شاهرخ در سن هفتاد و دو سالگی و به سال ۸۵۰ هق / ۱۴۴۶م، چشم از جهان فروبست. شورش سلطان محمد و مرگ شاهرخ، موجب تسريع در زوال این خاندان شد.

نزاع دوباره مدعیان تاج و تخت و افول نهایی

هنگام مرگ شاهرخ از میان پسرانش تنها الغ بیگ میرزا در قید حیات بود، که او هم بیشتر یک محقق و عالم ریاضی بود تا یک فرمانروای این رو پس از یک دوره نسبی ثبات، انحطاط خاندان تیموری دوباره آغاز شد و این بار با سرعت بیشتری هم رو به تلاشی و اضمحلال رفت. کشمکش بین بازماندگان شاهرخ، ده سالی به طول انجامید تا این که ابوسعید، نواده میرانشاه و پسر میرزا سلطان محمد مدتی تفوق یافت، اما دیری نپایید که دوران فرمانروایی او نیز به پایان رسید به طوری که در یک دهه بعد، به دست میرزا یادگار محمد، نواده بایسنقر که به اردبیل قویونلو پیوسته بود، به قتل رسید. به این ترتیب با مرگ ابوسعید در رجب ۸۷۲ هق / فوریه ۱۴۶۸م، دوران فرمانروایی تیموریان به سر آمد.

در این دوره ثبات و آرامش نسبی و رونق اقتصادی که در قلمرو تیموریان، بخصوص در شرق ایران فراهم شده بود، از میان رفت. منازعات داخلی بیشتر شد و حریفان قدرتمندی همچون ازبکان از شمال و قراقوینلوها و آق قوینلوها از غرب، حکومت تیموریان را تهدید می‌کردند. شاهرخ، بر خلاف تیمور، جانشینی برای خود

انتخاب نکرد. دو فرزندش، بایسنقر و جوکی میرزا در زمان حیات او درگذشته بودند و فرزند دیگرش، الغ بیگ، بیشتر اوقات در سمرقد بود و به عنوان مهمان به دربار پدر دعوت می‌شد و در امور سلطنت دخالتی نداشت، بجز الغ بیگ و فرزندش عبداللطیف، دیگر مدعیان جانشینی عبارت بودند از: ابراهیم سلطان، پسر دیگر شاهرخ که در زمان پدر حاکم فارس بود؛ علاءالدوله و سلطان محمد، فرزندان بایسنقر. ابتدا سلطان محمد توانست بر دیگر حریفان چیره شود و علاءالدوله را که از حمایت گوهرشادآغا برخوردار و قائم مقام شاهرخ در هرات بود، از این شهر فراری دهد.

در این دوره قلمرو تیموری به سه بخش تقسیم گردیدند: ۱- الغ بیگ و عبداللطیف میرزا در مأواه النهر، ۲- ابوالقاسم بابر در خراسان ۳- سلطان محمد در عراق عجم، فارس، کرمان و خوزستان.

آذربایجان همچنان در اختیار قراقوینلوها بود. دیری نپایید که کشمکش‌های خونینی میان مدعیان حکومت در گرفت. الغ بیگ، پس از دو سال درگیری با پسرش، عبداللطیف، عاقبت در ۸۵۳ هق، به دست او کشته شد. عبداللطیف هم یک سال بعد با توطئه امیرانش به قتل رسید و عبدالله پسر ابراهیم، فرمانروای مأواه النهر شد ولی حکومت او هم دوامی نداشت و در ۸۵۴ هق، ابوسعید گورکان، نوه میرانشاه، او را کشت و سرزمین او را گرفت.

در همین زمان جهانشاه قراقوینلو با بهره‌گیری از درگیری امیرزادگان تیموری، همدان و قزوین را گرفت و سپس برای مقابله با سلطان محمد به اصفهان رفت، اما پیش از رسیدن به آنجا در جریان (گلپایگان) متوقف شد. با وساطت گوهرشادآغا - که به سبب استیلای ابوالقاسم بابر بر خراسان به سلطان محمد پناه آورده بود - غائله بدون جنگ خاتمه پذیرفت و حکومت سلطانیه و قزوین و همدان به جهانشاه تعلق گرفت. سلطان محمد نیز پس از توافقی نایدار با ابوالقاسم بابر، گرفتار برادر شد و به دستور او در ۸۵۵ هق، به قتل رسید. با مرگ سلطان محمد، قلمرو تیموریان کوچکتر شد، جهانشاه، یزد و عراق عجم و فارس را نیز گرفت و ابوالقاسم بابر به حکومت خراسان بسنده کرد. در این مرحله در خاندان تیموریان،

دو مدعی جدید سر برآوردند: سلطان ابوسعید که با کمک ابوالخیر خان ازبک و حمایت نقشبندیان بر مواراء النهر مسلط شد و سلطان حسین بایقرا که در مرو حکومت تشکیل داد.

ابوالقاسم بابر، پس از ده سال حکومت، در ۸۶۱ هق، درگذشت و پسر یازده ساله‌اش، میرزا شاه محمود، در هرات جانشین او شد اما با حمله ابراهیم، پسر علاءالدوله، از آنجا گریخت. جهانشاه در ۸۶۲ هق، هرات را فتح کرد و ابراهیم را فراری داد. اما حکومت او در هرات هشت ماه بیشتر دوام نیاورد و با شنیدن خبر شورش فرزندش، حسنعلی قراقوینلو، ناگزیر در ۸۶۳ هق، هرات را به سلطان ابوسعید واگذار کرد و به آذربایجان بازگشت.

سلطان ابوسعید در ۸۶۳ هق، پس از غلبه بر لشگریان مشترک علاءالدوله و ابراهیم سلطان و سنجر میرزا (نوه عمرشیخ) توانست به استقلال بر خراسان حکومت کند و با مرگ این مدعیان حکومت، سلطان ابوسعید از فتنه آنان آسوده شد و تا ۸۷۳ هق، که به آذربایجان لشکر کشید، از بازماندگان خاندان تیموری، کسی قدرت مقابله با او را نداشت. با کشته شدن جهانشاه به دست سپاهیان اوزون حسن آق قوینلو، اقتدار سلطان ابوسعید با خطری جدی مواجه شد. اوزون حسن، یادگار محمد (نوه بایسنقر) را اسماءً در آذربایجان بر تخت نشانده بود و خود به نام او حکومت می‌کرد. سلطان ابوسعید در ۸۷۳ هق، با لشگریان بسیار و امید دریافت کمک از شروانشاه (فرخ یسار)، به آذربایجان لشکر کشید، ولی به سبب خیانت اطرافیان، اسیر اوزون حسن گردید و در ۸۷۳ هق، کشته شد. با مرگ سلطان ابوسعید و پایان حکومت هجده ساله او و نیز با قدرت گرفتن اوزون حسن در غرب ایران و عراق عجم، خاندان تیموری با سرعت بیشتری رو به زوال رفت. از سلطان ابوسعید ده پسر باقی‌ماند، اما هیچکدام اقتدار او را نداشتند.

بازماندگان تیموریان

هرچند پس از شاهرخ حکومت تیموریان به عنوان یک حکومت بزرگ و فراتر از یک منطقه خاص، دیگر وجود نداشت اما حکومت محلی در منطقه هرات و

اطراف آن برقرار ماند. این حکومت که توسط سلطان حسین بایقرا اداره می‌شد، تا سال ۹۱۲ هق، ادامه یافت. سلطان حسین بایقرا، هرات را از مناطق مهم و تأثیرگذار در تاریخ ایران و تاریخ هنر ایرانی تبدیل نمود و باعث شد تا مکتب هرات در نقاشی و خوشنویسی ایرانی نامی ماندگار بیابد.

حکومت محلی تیموریان

سلطان حسین بایقرا در ۸۷۳ هق، پس از سلطان ابوسعید، بر هرات استیلا یافت، اما یادگار محمد با کمک آق قوینلوها هرات را از او گرفت. سلطان حسین پس از دو سال بر یادگار محمد چیره شد و بعد از کشتن او با ایجاد ثبات نسبی و احیای رونق فرهنگی در خراسان، توانست حدود ۳۵ سال در آنجا حکومت کند ولایات دیگر ایران، ارمنستان و دیار بکر در اختیار آق قوینلوها بود که تا ۸۸۲ هق در کمال قدرت بودند. سلطان حسین چهارده پسر داشت و پس از چندی با حملات ازبک‌ها به خراسان از سمت شمال، با نافرمانی پسرانش، بهویژه بدیع الزمان تیموری (حاکم قندهار) مواجه شد. سلطان حسین که به سبب بیماری نمی‌توانست با ازبکان مقابله کند، از فرستادن نیرو برای بدیع‌الزمان به منظور دفع ازبکان، خودداری کرد. با وحیم‌تر شدن اوضاع، درباریان در ۹۱۱ هق، بدیع‌الزمان و مظفر‌حسین میرزا (پسر دیگر سلطان حسین) را بهمراه مشترک بر تحت نشاندند. سلطان حسین در همین سال درگذشت و چندی بعد شاهزادگان تیموری دو باره درگیر منازعات داخلی شدند. شیبک خان ازبک با استفاده از کشمکش‌های آنها، در ۹۱۳ هق هرات را گرفت و به سلطه دویست ساله تیموریان در خراسان پایان داد. بسیاری از شاهزادگان تیموری کشته شدند و در ۹۱۴ هق بدیع‌الزمان به شاه اسماعیل صفوی پناه برد. محمد زمان میرزا، فرزند بدیع‌الزمان و آخرین مدعی سلطنت تیموریان، برای احیای حکومت خاندانش تلاش کرد. وی مدتی در بلخ بود اما عاقبت به دست ازبکان افتاد.

هر چند جانشینان تیمور به لحاظ ساختار حکومتی وارث تشکیلاتی بودند، که تیمور بر اساس سنت‌های مغولی بنا نهاده بود، به سبب نبود حکومتی مرکز، بخصوص پس از شاهرخ، و تجزیه قلمرو تیمور در نیمه دوم سده نهم، تشکیلات او

نتوانست بر آن اساس باقی بماند. تفاوت اساسی در ساختار حکومتی جانشینان تیمور با خود او، رجحان دادن قوانین اسلامی بر قوانین مغولی (یاسا) بود که پس از آنکه شاهرخ، در ۸۱۵ هق قوانین یاسا را لغو و فقه اسلامی را جانشین آنها کرد، رایج گردید. پس از او نیز بیشتر فرمانروایان تیموری، از جمله ابوسعید و سلطان حسین باقیر، به رعایت سنت‌های اسلامی پایبند ماندند.

در دوره تیموریان، صوفیگری رواج و گسترش یافت و مشایخ و علماء از احترام بسیاری برخوردار بودند. شاهرخ و سلطان حسین و سلطان ابوسعید از نقشبندیان حمایت می‌کردند. از دیگر سلسله‌های مهم صوفیه در این دوره نوربخشیه بودند فرقه حروفیه نیز در همین دوره شکل گرفت. حروفیه ظاهراً دارای تشکیلات سیاسی گسترده‌ای بوده و بنابر منابع، در سوءقصد به شاهرخ در ۸۳۰ هق نیز نقش اساسی داشته‌اند.

گورکانیان هند

بعداً ظهیرالدین محمد باپر، (فرزند میرزا عمر شیخ فرزند سلطان ابوسعید فرزند میرزا محمد فرزند میرانشاه) که در مناطق اطراف ماواراءالنهر حکومت داشت و برای دفع شبیک خان با بدیع‌الزمان متحده بود، نتوانست با ازبکان مقابله کند و به هندوستان رفت و آنجا را فتح نمود و بر خلاف جدش تیمور در همانجا سکونت گزید. او در ۹۳۲ حکومت تیموریان هند (بابریان) را در آنجا پایه گذاری کرد.

جانشینان او که به گورکانیان هند و یا مغولان کبیر هند معروف هستند، درخشان‌ترین سلسله‌های حکومتی در شبه قاره هند را تشکیل دادند و نقشی مهم در تاریخ آن سرزمین ایفا نمودند. چنانچه اکبر شاه از بزرگترین حاکمان تاریخ هند از این سلسله است و این سلسله را آخرین امپراتوری دوران طلایی چهان اسلام می‌نامند.

سلطان حسین بايقرا آخرین شاه تیموریان



تبرستان
www.tabarestan.info

محرم ۸۴۲/می - جون ۱۴۳۸ در هرات - ۱۰ ذی الحجه ۹۱۱ هق. ۴٪ می ۱۵۰۶ م، در روستای بابا‌له‌ی در نزدیکی هرات (پسر امیر منصور، پسر بايقرا، پسر عمر شیخ، پسر تیمور گورکانی معروف به «خاقان منصور» و معزالسلطنه و ابوالغازی آخرین سلطان بزرگ از امرای تیموری) فرمانروایی: ۸۷۳-۷۵ هق. ۱۴۶۹-۷۰ م، و ۸۷۵-۹۱۱ هق. (۱۴۷۰-۱۵۰۶ م) بود.

سلطان حسین بايقرا در سال ۸۶۱ هق، خراسان آشفته شده بود، در شهر مرو به پادشاهی نشست و در ذی الحجه ۸۶۲ هق/ ۱۴۵۹ میلادی، استرآباد را فتح کرد و در سال ۸۷۳ هق/ ۱۴۶۹ میلادی، هرات را تسخیر نمود و در ۸۷۴ با میرزا یادگار محمد جنگید و در اوخر سال ۸۷۵ هق. با سلطان محمود جنگید و تا سال ۹۰۲ هق، در غایت دولت و اقبال حکومت کرد. و در سال ۹۱۱ هق/ ۱۵۰۶ م، درگذشت.

قراقویونلو ها



بیرق حکومت

۹

نقشه بلاد حکومتی در آغاز سلسله:



ترکمانان قراقویونلو (۷۸۰ - ۱۳۷۸ ق / ۱۴۶۹ - ۱۴۷۸ م) سلسله‌ای از حکمرانان ترکمن بودند که برای مدت نزدیک به یک سده بر مناطقی از غرب و شمال غربی ایران فرمانروایی کردند.

قراقویونلو واژه ای ترکی (مرکب از: قره + قویون + لو) و به معنی صاحبان گوستندهای سیاه است. این واژه بسته به لهجه محلی گوینده، قره قویونلو یا قاراقویونلو هم تلفظ و نوشته می‌شود.

نام قراقویونلوها نخستین بار در تاریخ در دوره قبل از سلسله صفویه مطرح گردیده است. قراقویونلوها که ترکمن بودند، ابتدا دست نشاندگان سلسله مغولی جلایری‌ها در تبریز و بغداد بودند. اما در سال ۱۳۷۵ (میلادی) قرا یوسف رهبر قراقویونلوها در پی شورشی علیه جلایری‌ها استقلال خود را از جلایری‌ها اعلام کرد و کنترل آذربایجان، موصل و بغداد را به دست گرفت. تیموریان در حوالی ۱۴۰۰ قرا یوسف را شکست داده و قرا یوسف به مصر متواری شد. وی پس از مدتی و در ۱۴۰۶ با کمک حاکمان وقت مصر، مملوکها، دوباره کنترل تبریز را بدست آورد. دولت قراقویونلو در بخش مهمی از سرزمین ایران شامل خوزستان، کرمان، فارس و هرات حضور داشت. واپسین فرمانروای قره قویونلو جهانشاه قراقویونلو نام داشت که او زون حسن از دودمان آق قویونلو او را شکست داد و وی را به همراه پسرش کشت. در ادامه بیشتر به این موضوعات خواهیم پرداخت.

شیعه یا سنتی بودن قراقویونلوها محل اختلاف است، با این وجود مسلم است که آنها سعی در برقراری تعادل میان پیروان این دو مذهب داشته‌اند. مسجد کبود در تبریز از بنای‌های ساخته شده در دوران قراقویونلوها می‌باشد.

در حال حاضر تیره‌هایی به نام قراقویونلو یا قاراقویونلو در میان بازماندگان ایل شاهسون بغدادی در استان‌های تهران، مرکزی، ... و قشقایی‌ها در حوالی استان فارس وجود دارند. (به طور مثال ناصر خان قشقایی از تیره قراقویونلو بوده است.) قراقویونلوهای ساوه یکی از طایفه‌های ایل شاهسون بغدادی می‌باشند و گفته می‌شود که در زمان نادرشاه به ایران انتقال داده شده‌اند. منبع یا منابعی که ارتباط این اقوام و گروه‌ها را به قراقویونلوهای دوره قبل از صفویه ذکر کرده باشد در

دسترس نیست. اما این فرضیه خیلی دور از حقیقت نیست. به ویژه که قراقویونلوها مدتی حاکمان بغداد نیز بوده‌اند.

پایتخت: تبریز

زبان: ترکی آذربایجانی

دین: اسلام

ساختار سیاسی: پادشاهی

حاکم

حدود ۷۹۰-۷۸۰ قرامحمد

۸۲۳-۷۹۰ قره یوسف

۸۴۱-۸۲۳ قرا اسکندر

۸۷۲-۸۴۱ جهانشاه قراقویونلو

۸۷۴-۸۷۲ حسن علی میرزا

دوره تاریخی قرون وسطی - تأسیس ۱۳۷۸/۷۸۰ - انقراض ۱۴۶۹/۸۷۴

تصویر منطقه حکمرانی قره قویونلوها را نشان می‌دهد که بخش‌های از شرق عراق امروزی و منطقه کوچکی از ساحل جنوبی خلیج فارس در شبه جزیره عربستان برای مدت کمی تحت فرمانروایی آنان بوده‌است.

قره یوسف

قرا یوسف نویان ابن محمد قراقویونلو (۷۹۰ - ۸۲۲ ه. ق) بانی سلسله قراقویونلو در آذربایجان بود. او پسر قرامحمد قراقویونلو بود که پس از کشته شدن پدرش در شام ریاست قراقویونلو را به دست آورد. او اولین سلطان قراقویونلو بود که به طور مستقل با سپاه تیمور در تبریز، عراق و آناتولی جنگید. قراقویونلوها قبل از ریاست او تحت حمایت جلایریان در بغداد و تبریز به حساب می‌آمدند. در سال ۱۳۹۶ میلادی تیمور پسرش میران شاه را به حاکمیت آذربایجان گماشت. قرا یوسف با ایجاد اتحاد با جلایریان بر حسب برابری، استقلال قراقویونلو را از ایشان نشان داد.

قرا اسکندر

قرا اسکندر پسر قرا یوسف (۱۴۲۰- ۱۴۳۵) سومین حکمران قراقویونلو بود. وی پس از مرگ پدر به حکومت رسید. بر طبق روایات وی بسیار زیرک و همچنین جنگ آور و شجاع بود. اگر چه پدرش نقش بزرگی در استقلال این سلسله از جلایریان داشت اما ارتباطات اسکندر با حاکمان کوچکتر همسایه و متحد نمودن ایشان با خود، قدرت این سلسله را دو چندان نمود. بخاطر جلوگیری از تفرقه بین وارثان تاج و تخت او قبل از مرگش، پسر خود را رسماً به عنوان جانشین معرفی نمود و مراسم تاجگذاری جهانشاه در حضور خودش برگزار گردید. چنین امری در آن زمان سابقه نداشت و اسکندر اولین حکمرانی بود که در زمان حیاتش در مراسم تاجگذاری شاه آینده شرکت جست. وی در نهایت به دلیل بیماری وبا کشته شد.

تاریخ دقیق این سلسله:

۱۳۷۸- ۱۴۶۹ ق / م ۸۷۴-

قراقویونلوها، یکی از طایفه‌های ترکمانان بودند که در نیمه سده هشتم هجری / چهاردهم میلادی، در آذربایجان و برخی نواحی دیگر از ایران صاحب قدرت شدند.

آذربایجان در آن زمان شامل استان های: آذربایجان شرقی و آذربایجان غربی و اردبیل و همچنین جمهوری آذربایجان و جمهوری ارمنستان و بخش هایی از ترکیه فعلی نیز بود.

از طرفی چون دولت ایلخانان به پایان رسید، قراقویونلوها، از فرصت سود جسته، برای کسب قدرت کوشش نمودند به طوری که در شمال دریاچه وان در غرب ترکیه فعلی و در نزدیکی مرزهای غربی ایران، مستقر شدند. از این قبیله پنج تن به مدت شصت و سه سال در مناطقی از ایران حکومت کردند.

سابقه این قبیله :

قراقویونلوها، به همراه دیگر طوایف چادرنشین، به هنگام حمله مغول به سرزمین ایران، سکونتگاه خود را در حوالی دریاچه خوارزم یا دریاچه آرال کنونی، ترک کرده، به داخل ایران سرازیر شدند.

فرمانروایان این سلسله :

از اتحادیه طوایف قراقویونلو، چهار تن به فرمانروایی رسیدند، که حدود شصت و سه سال بر بخشهایی از ایران حکومت کردند. نخستین فرمانروای قراقویونلو، که توانست حکومتی برپا سازد؛ قرایوسف پسر قرامحمد بود. اما بنیانگذار این طایفه، بیرام خواجه و برادرش قرامحمد بودند. آخرین امیر این خاندان، حسنعلی بن جهانشاه بود که تنها یک سال حکومت کرد. به این ترتیب با مرگ او، سلسله قراقویونلوها در ۸۷۴ ق / ۱۴۶۹ م، منقرض شد.

اسامی رهبران قبیله پیش از حکمرانی مستقل:

بیرام خواجه قراقویونلو - متوفی ۷۸۲ق / ۱۳۸۰م

بیرام خواجه، امیر ترکمان از طایفه ای بنام بهارلو و تیره ای از قراقویونلوها بود. وی نخست به خدمت سلطان اویس جلایری درآمد که بعد از وفات او؛ موصل،

سنگار و ارجیش را تسخیر نمود. بیرام خواجه در ۷۸۲ ق / ۱۳۸۰ م چشم از جهان فرو بست.

قرا محمد قراقویونلو - ۷۹۰ ق / ۱۳۸۸ م

قرا محمد، نخستین فرد از طایفه قراقویونلو است، که نامش در تاریخ آمده است. وی در زمان سلطان اویس جلایری «۷۶۶ ق / ۱۳۶۵ م» می‌زیسته که در عین حال این سلطان را یاری می‌داده است. به طوری که بغداد را نیز برای سلطان اویس فتح کرد. همچنین او بعد از وفات سلطان اویس، به خدمت پسرش سلطان احمد درآمد که این سلطان جلایری، دختر قرامحمد را در حبale نکاح داشت. قرا محمد در سوریه و در حین کارزار در ۷۹۰ ق / ۱۳۸۸ م، کشته شد.

اوج سلسله قراقویونلو

این سلسله در دوران پادشاهی سه تن از فرمانروایانش به اوج رسید.

تفحث بیشتر از قرا یوسف قراقویونلو

حکومت و درگیری با تیمور :

قرا یوسف، پسر قرا محمد قراقویونلو بود، که بعد از کشته شدن پدرش در شام، به ریاست رسید. او نخستین کسی از این دودمان است که مستقل شده است.

او در تبریز، عراق و آناتولی، مکرر با سپاه امیر تیمور به جنگ پرداخت. وی با سلطان احمد جلایری متحد شد، که به اتفاق هم به درگاه سلطان بازیزد عثمانی پناه برداشت و به هنگام حمله تیمور به حکومت عثمانی مصر گریختند.

اما پادشاه مصر، الملک الناصر، از بیم بازخواست امیر تیمور لنگ این پناهندگان را به زندان افکند. ولی بعد از انتشار خبر مرگ تیمور، آنان را آزاد ساخت.

فرمانروایی مجدد:

ترکمنان قراقویونلو

۸۷۳-۷۸۲/۱۴۶۸-۱۳۸۰

آذربایجان و عراق

قراصمد ترمش	۷۸۴/۱۳۸۰
قرایوسف	۷۹۱/۱۳۸۹
بوزش بیگر	۸۰۲-۱۲۰۰
قرایوسف (مجدد)	۸۰۹/۱۲۰۶
اسکندر	۸۲۳/۱۲۲۰
جهانشاه	۸۲۱/۱۲۳۸
حسن علی	۸۷۴-۷/۱۲۶۷/۸
استپلای ترکمنان آق قویونلو	

قرایوسف پس از آزادی به نزد طایفه خود بازگشت تا سپاهی را به جنگ میرزا ابابکر، نواحه تیمور که با پدرش میرانشاه حکمرانی آذربایجان داشت، ببرد.

آذربایجان در آن زمان شامل: استان های آذربایجان شرقی، آذربایجان غربی، اردبیل، همچنین جمهوری آذربایجان، جمهوری ارمنستان و بخش هایی از ترکیه فعلی و کردستان ایران و عراق نیز بود.

چون در این جنگ ابابکر، شکست خورده، در ذی القعده ۸۱۰ ق / آوریل ۱۴۰۸م، یعنی سال بعد، میرانشاه را کشته و به این ترتیب، آذربایجان را صاحب شد.

سرکوبی مخالفان:

قرا یوسف پس از استقلال یافتن، نخست در دیاربکر بر قراعثمان بایندری، رئیس طایقه آق قویونلو تاخت، سپس با سلطان احمد جلاییری که خویشاوند و دوست دیرینش بود، درگیر شد که در پی آن او را در حوالی تبریز مقتول ساخت «. ۱۴۱۰ ق / ۸۱۳ م».

قلمرو قرایوسف بعد از این فتح از مشرق به ساوه و از مغرب به حلب در حدود سوریه رسید.

مرگ قرایوسف :

در این هنگام، شاهرخ پسر امیر تیمور، از هرات به قصد مقابله با او لشکر کشید، ولی قرایوسف هنگامی که به روپارویی با او می‌رفت در اوجان آذربایجان و در سن ۶۵ سالگی در ۱۷ ذی القعده ۸۲۲ ق / ۵ دسامبر ۱۴۱۹ م وفات.

تفحث بیشتر از اسکندر قراقویونلو

شکست از شاهرخ تیموری

اسکندر پسر قرایوسف قراقویونلو، بعد از وفات پدر، کوشید تا لشکری را که به جلوگیری از شاهرخ تیموری پیش می‌رفت، دوباره تجدید سازمان کرده و منسجم کند، اما چون در این امر موفق نشد، پیشروان سپاه شاهرخ به فرماندهی بایسنقر- پسرش- وارد تبریز شده و به نام شاهرخ سکه زدند.

به این ترتیب شاهرخ زمستان را در قره باغ گذراند و پس از دو ماه وارد تبریز شد تا این که به عزم سرکوبی پسران قرایوسف، به اطراف دریاچه وان رفت و بعد از جنگی سخت، آنان را شکست داد (۸۲۴ ق / ۱۴۲۱ م)

تصرف مجدد تبریز

شاهرخ، سپس از راه تبریز به خراسان مراجعت کرد. در این بین اسکندر پس از اینکه شاهرخ منطقه را ترک کرد، فرصت را مغتنم شمرد و آذربایجان را مجدداً به دست آورد.

لشگرکشی مجدد شاهرخ به آذربایجان

در سال ۸۳۲ ق / ۱۴۲۹ م، شاهرخ، بار دیگر به آذربایجان لشکر کشید که این بار اسکندر پیش از رسیدن امیر تیموری به سلطانیه، آن دیار را ترک گفت. شاهرخ ماه رمضان را در سلطانیه سر کرد و در نبردی دیگر با سپاه اسکندر در سلماس،

توانست شکست سختی به او بدهد، که در پی آن اسکندر به آناطولی گریخت و شاهرخ آذربایجان را به برادر اسکندر سپرد، به همین خاطر، خود به هرات بازگشت.

حمله اسکندر به برادر و تصرف تبریز

در زمستان ۸۳۵ ق / ۱۴۳۱ م، اسکندر بار دیگر به آذربایجان بازگشت که در این سفر برادر خود را به قتل رساند و به تخریب قلعه های اران و شروان پرداخت تا کسی نتواند در آنجا برعلیه او موضع بگیرد. تبریز

لشگرکشی سوم شاهرخ به آذربایجان

در ۸۳۸ ق / ۱۴۳۴ م، چون شاهرخ برای بار سوم به دفع او لشکر کشید، زمستان را در ری سپری کرد. در این هنگام، جهانشاه برادر دیگر اسکندر به خدمت او آمد که پس از آن، وی آذربایجان را ترک گفت. از طرفی چون سال بعد، شاهرخ حکومت آن دیار را به جهانشاه تفویض کرد. پس از بازگشتش به خراسان، اسکندر با میرزا جهانشاه به جنگ پرداخت.

اما در جنگ شکست خورده و به قلعه النجق در نخجوان پناه برد، تا این که اسکندر در آن جا به دست پسر خود، قباد در ۲۵ شوال ۸۴۱ ق / ۲۱ آوریل ۱۴۳۸ کشته شد.

شناخت بیشتر جهانشاه قراقویونلو

۸۷۲-۱۴۳۹ ق / ۱۴۶۷-۱۴۳۵ م.

جهانشاه پسر قراقویونلو و برادر اسکندر، در سومین مرتبه‌ای که شاهرخ تیموری به آذربایجان لشکر کشید و در پی فرار اسکندر، توسط تیمور، به امارت منصوب شد.

اوج عظمت قراقویونلو در دوران جهانشاه

او مشهورترین امیر قراقویونلو است که ظاهراً مردی شاعر و هنردوست نیز به شمار می‌رفته. در زبان جهانشاه، دولت قراقویونلو به اوج عظمت و وسعت رسید؛ چنان که در ۱۴۴۰ق / ۸۴۰م گرجستان را مغلوب کرد و عراق را از دست یکی از برادران خود بیرون آورد.

در ۱۴۴۶ق / ۸۵۰م بر عراق عجمیا همان منطقه مرکزی و غربی ایران فعلی، فارس و کرمان مستولی شد و در ۱۴۵۸م / ۸۶۲ق عزم تسخیر هرات، لشکر به آن سمت کشید به طوری که پس از شکست دادن میرزا علاء الدوله تیموری، بر هرات نیز استیلا یافت.

نقشه بلاد حکومتی قراقویونلو ها در دوره جهانشاه قراقوونی (آواخر حکومت این سلسله شاهنشاهی ۸۷۲-۸۳۲ هـ قمری)



دوره آسایش و قدرت جهانشاه

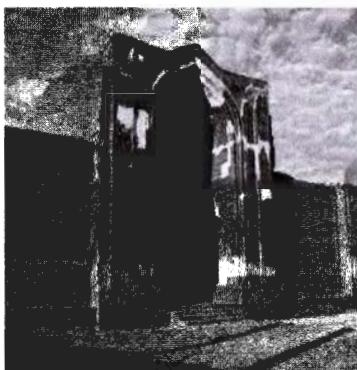
عاقبت چون از طغیان پسرش در آذربایجان اطلاع پیدا کرد، با مدعی خویش میرزا سلطان ابوسعید گورکان صلح کرد و به این ترتیب خراسان را به او واگذاشت، و در نتیجه خود به تبریز بازگشت.

جهانشاه آتش فتنه‌هایی را که در آذربایجان، بغداد و فارس روشن شده بود، خواباند و چند صباحی بر بخش وسیعی از ایران و عراق حکومت کرد، به طوری که مناطق تحت قلمرو خود را قرین امنیت و آسایش نمود.

شکست از یک قبیله ترکمان دیگر و مرگ جهانشاه:

اوپساع برتری جهانشاه، چنان دوامی نداشت. زیرا مردمی قدرتمندتر و تواناتر از او از میان قبیله آق قویونلو به نام حسن بیگ برخاست که نظر به وجود کینه دیرینه در بین دو ایل ترکمان، با وی به جنگ پرداخت. سرانجام چون در سال ۸۷۲ق / ۱۴۶۷م، جهانشاه به عزم سرکوبی حسن بیگ به به دیار بکر رفت، غافلگیر شد و در حین فرار به قتل رسید.

از آثار دوران فرمانروایی جهانشاه قراقویونلو، مسجد بسیار زیبایی در تبریز به نام مسجد کبود «گوی مسجد» است که با وجود صدمه‌های فراوانی که از زلزله دید، هنوز هم بقایای کاشیکاری و معماری آن از برجسته‌ترین آثار اسلامی به شمار می‌رود.



مسجد کبود تبریز



انقراض سلسله :

حسنعلی میرزا قراقویونلو

• م ۱۴۶۸ - ۸۷۲ ق / ۱۴۶۷ - ۸۷۳ ق

حسنعلی میرزا، پسر جهانشاه، آخرین امیر خاندان قراقویونلو است، که در عصر پدر، قریب ۲۵ سال در قلعه باکویه باکو محبوس بود. به همین علت چون از زندان بیرون آمد، به جای پدر نشست. ولی به دلیل این که از عقلی سليم و عزمی استوار برخوردار نبود، خزانین پدری را تلف کرد و بسیاری از امیران و نزدیکان خود را هلاک نمود. او یک بار از حسن بیک آق قویونلو و بار دیگر در ۱۴۶۸ / ۸۷۳ ق در اواخر سال از پسر او شکست خورد که به این ترتیب، سلسله امرای قراقویونلو در اوائل سال ۱۴۶۹ / ۸۷۴ ق، خاتمه یافت.

اعتقادات مذهبی عصر قراقویونلوها

درباره اعتقدات مذهبی قراقویونلوها، قضاوتهای متفاوتی صورت گرفته است. برخی منابع، آنها را پیرو مذهب تشیع دانسته‌اند. نورالله شوستری، با قطع و یقین قراقویونلوها را شیعه معرفی می‌کند، "مخفی نماند که جمیع سلاطین این طایفه علیه بلکه سایر مخدرات ایشان شیعه با اخلاص خاندان بوده‌اند". او برای اثبات گفته خود به شعارهای شیعی نقوش انگشتی‌های دو تن از دختران اسکندریک قراقویونلو و نقش نگین انگشت همزا پیربوداغ، پسر جهانشاه استناد می‌کند. به نظر شوستری، قراقویونلوها به علت اشتعال به جنگ و ستیز با مخالفان و دشمنان خود، نتوانستند به ترویج تشیع بپردازن. مینورسکی تأکید کرده است که جهانشاه (مقدرترين سلطان قراقویونلوها) برای سنجان "یک بدعنگذار و حشتناک" بود و دوستانش به او لقب "سلطان العارفين" داده بودند. مزاوی با استناد به برخی منابع، پیر بوداغ پسر جهانشاه را به عنوان یک شخصیت سازش ناپذیر شیعی معرفی کرده است، اما در منابعی که او بدانها استناد کرده، نشانه‌ای از تعصب و سازش ناپذیر بودن وی دیده نمی‌شود. تردیدی وجود ندارد که قراقویونلوها گرایشهای شیعی داشته‌اند، اما به صرف وجود چنین گرایشهایی نمی‌توان آنها را شیعه قلمداد کرد. به نظر می‌رسد گرایش امرای قراقویونلو به برخی از عناصر اعتقادی شیعه موجب شده است تا از آنها به عنوان افرادی شیعه مذهب یاد شود. این پدیده مذهبی به مقدار قابل توجهی، اعتقدات شیعی مانند ارادت به امام علی و ائمه شیعی را درون خود داشت.

از دلایلی که برای اثبات شیعه بودن قراقویونلوها، اقامه می‌شود، یکی وجود سکه‌هایی با شعارهای شیعی از برخی سلاطین این سلسله و شعارهای مذهبی مسجد کبود تبریز است. از دوره جهانشاه (حک. ۸۷۲-۸۴۴ق) سکه‌هایی به دست آمده است، که روی آنها "عبارة على ولی الله" ضرب شده است، البته در کنار این عبارت، شعارهای سنی (اسمی خلفای راشدین) نیز دیده می‌شود. از این رو، با وجود اینکه عبارت "على ولی الله" بر روی سکه‌های این سلطان قراقویونلو ضرب شده بود، نمی‌توان با جزم و یقین او را شیعه دانست. از دوره حکمرانی حسن علی، جانشین جهانشاه (حک. ۸۷۴-۸۷۲ق) سکه‌هایی با شعار شیعی و نیز سکه‌هایی با

شعار سنی (به صورت جداگانه و نه در کنار هم) به دست آمده است. به نظر می‌رسد وجود شعارهای شیعی در کنار شعارهای سنی و یا ضرب سکه‌های جداگانه با شعارهای دو مذهب، بیش از آنکه شیعه بودن قراقویونلوها را تأیید یا نفی کند، بیشتر نشان دهنده روح مذهبی این دوره و رواج اسلام عامه و نیز تا حدودی حفظ تعادل سیاسی میان رعایای شیعه و سنی باشد که می‌توان در آن عناصری از اعتقادات هر دو مذهب تشیع و تسنن را مشاهده کرد.

مسجد کبود (عمارت مظفریه) و شعارهای شیعه منقش در بنای آن نیز از جمله مدارکی است، که معمولاً برای اثبات شیعه بودن قراقویونلوها بدان استناد می‌شود. این مسجد در زمان جهانشاه و به اهتمام همسر وی، خاتون جان بیگم بنا شده است (۸۷۰ق). در قسمتهایی از ترئینات این بنا که به جای مانده است، ظاهراً شعارهای سنی و اسامی خلفای راشدین به چشم نمی‌خورد و همین امر موجب اظهار نظر فوق شده است؛ اما با توجه به شواهد موجود در منابع و اسناد تاریخی می‌توان گفت که شعارهای سنی موجود در این بنا، از بین رفته است. اولیا چلبی که در ۱۰۵۰ق، به تبریز مسافرت کرده بود، در سفرنامه خود از بی‌توجهی شیعیان به این مسجد خبر داده و نوشته است "شیعه‌ها مایل به رفتن به این مسجد نیستند". تاونیه هم به متروک ماندن این مسجد اشاره کرده است. لذا استناد به شعارهای شیعی موجود در بنای مسجد کبود دلیل کافی و مقنع برای شیعه دانستن قراقویونلوها نیست. به رغم از میان رفتن قسمتی از مسجد که دارای مضماین سنی بوده، نمی‌توان تردید کرد که شعارهای شیعی به کار رفته در این بنا، نشان دهنده رواج تفکر شیعی در جامعه و در نزد حکمرانان قراقویونلو است. هرچند که این تفکر بیشتر در قالب اسلام عامه رواج یافته بود. بنا به گزارشی که حشری تبریزی درباره نوشته شدن عبارت علی ولی‌الله در عمارت موسوم به "دار الضیافه" (که ظاهراً در مقابل مسجد کبود واقع بود) آورده است، در صورت صحت آن، تا حدودی می‌توان به علت وجود شعارهای شیعی در بنای مسجد کبود پی‌برد. بنابراین گزارش، زمانی که به جهانشاه خبر دادند، شاه حسین ولی (از شیوخ و عرفای تبریز در دوره قراقویونلوها) در بحث با قضات و علمای سنی حقانیت "ولايت علی(ع)" را ثابت کرده و آنها را قانع کرده است، سلطان قراقویونلو دستور داد تا "جهت تیمن و تبرک" عبارت "علی ولی‌الله" را بر آن عمارت بنویسند. این گزارش

شان می دهد که قاراقویونلوها در گرایش‌های شیعی شان و آوردن شعارهای این مذهب در سکه‌ها و بناهای خود، تحت تأثیر محیط پیرامون شان بودند، که مشحون از چنین علایقی بود.

قارا قویون لو در اسناد و مدارک

صیادنوری نویسنده کتاب تاریخ اردبیل در عهد قاجار می‌گوید:

فاروق سومئر ایل قاراقویون لو را ^{تاریخ مینورسکی}
۲۴ طایفه‌ی اوغوز یعنی « بیوا // یووا » مرتبط می‌دانند. « قاراقویون لو » ها در عصر ۸ - ۱۱ میلادی، در شمال سیر دریا، ماوراءالنهر و حوالی قاضی - قورد زندگی می‌کرده‌اند. در اوایل هزاره‌ی اول پس از میلاد از طایفه‌ی « بارانی » از ایلیات اوغوز، مردمی « علی خان » نام به عنوان « یابغو » ی دولت اوغوز حاکمیت می‌کرده است. بنا به روایتی « قارا قویون لو » ها در هنگام جهان گسترش تورکان موغول تحت فرمان « تؤره بگ // تؤره به ی » در ترکیب ایلیات اوغوز ابتدا به خوراسان سپس به شرق آناتولی مهاجرت کردند. « تؤره بگ // تؤره به ی » هفتمنین جد قارا یوسف قاراقویونلو از فرزندان اوغوز خان بوده است.

در کتاب‌های تاریخی نام قاراقویون لوها « بارانی // باران لو // باران لی » نوشته‌اند. اولین بار این اسم را در کتاب دیار بکریه مشاهده می‌کنیم. بعدها مورخان دوره‌ی صفویه نیز در کتب خود از قاراقویون لوها با نام « بارانی » یاد کرده‌اند. برخی روایت‌ها قاراقویون لوها را منسوب به « باهانی *Bâhânî* » و یا « بوران لو *Buranlu* » می‌دانند. این که این نام، نام شخص است یا نام یک مکان جغرافیایی باشد. در تأیید این مباحثه است. به نظر می‌رسد بوران لو نام یک مکان جغرافیایی باشد. در *Mus// Muş* دو مطلب بایستی متذکر شویم که امروزه در ولایت « موش » دو منطقه به نام‌های « باران *Bârân* » به چشم می‌خورد که با قاراقویون لوها مرتبط است. ارتباط قاراقویونلوا با ولایت موش این نظر را بیش از بیش پرنگتر می‌کند.

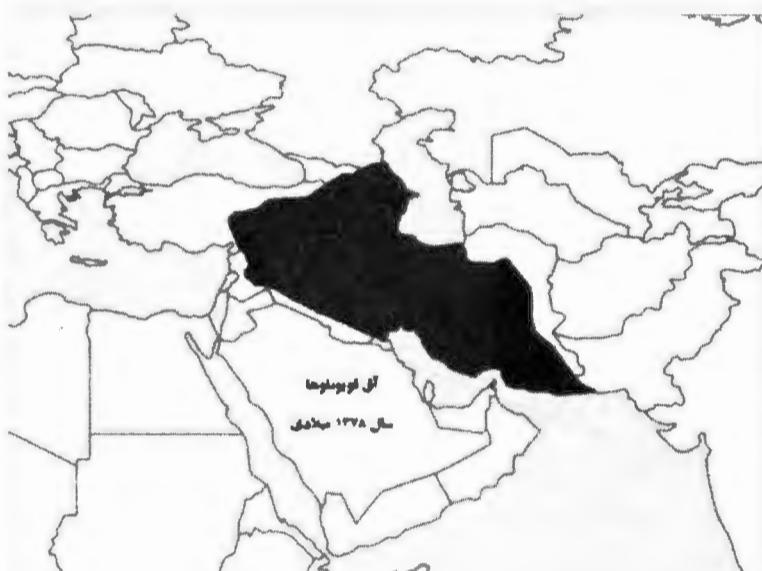
« باران - ماران » در لهجه‌های مختلف و متعدد زبان تورکی به معنی « داغ کنچی سی // بُز کوهی »، « قویون // گوسفند » و « کنچی // بُز » بوده است. در زبان

تورکمن هایی که در حوالی «وان گئلو// در بیچه وان» زنده گی می کرده اند، «باران» به معنی «قویون// گوسفند» و یا «قوج» و «بن beren» در تورکی تاتار و باشقیر به معنی «قوزو// بره» بوده است. در یکی از مناطق تورکمن ائستان یک افسانه‌ی تورکمنی از منشأ پیدایش «آق قویون لو» و «قارا قویون لو» صحبت می کند. بر اساس این افسانه: مردی دو فرزند داشته است. فرزند اول او «آق» یعنی «آق قویون» و فرزند دوم او «قارا» یعنی «قارا قویون» نام داشته است. بر اساس این روایت «قارا قویون لوها» نام خویش را از نام فرزند دوم این شخص به عاریت گرفته اند. محققینی که کلمه‌ی «بارانی» را از نظر منشاء و ساختمان طایفه‌ای به توتم و توتمیسم مرتبط می دانند به راه خط رفته اند. در افسانه‌های خلق تورکمن یعنی تورکمن ائستان «قویون// گوسفند» دارای حرمت و تبرک خاص است. افرادی که در گله‌های «قویون// گوسفند» حضور دارند ارواح شر و خبیث، اجنه‌ها و شیاطین از آن‌ها فراری بوده با آن افراد کاری نه دارند. اکنون در «قارا قویونلوا» ها نیز چنین است. «قویون// گوسفند» مثل «ملک» یعنی فرشته است. «ماران» از لغات متراծ در مهندسی زبان تورکی به معنی «باران» است، که در ترکیب ترادفی به شکل «باران - ماران» می‌آید. باز کرد سیکل رفتاری «ماران» در اصل به شکل «قویون = مویون = مورون = مارون = باران» بوده است. این گونه تغییرات اغلب در گروه زبان‌های تورکی: چوواش، قاراچای، بالغار، کومیک، تاتار، باشقیر، یاکوت، تروا، خاکاس، سیبری و قیرغيز دیده می‌شود. در زبان تورکی "امروزی قره قان" به معنی "خون سیاه" نیز هست).

آق قویونلو

۱۰

تبرستان
www.tabarestan.info
بیرق حکومت



نقشه بلاد حکومت آق قویونلوها

آق قویونلو سلسله‌ای از ترکمن‌های سنی بود، که بر قسمت‌هایی از قفقاز، شرق ترکیه و شمال ایران از ۱۳۷۸ تا ۱۵۰۸ میلادی فرمان می‌راند. معنی لغوی آق قویونلو صاحبان گوسفندان سفید می‌باشد.

ریشه و تبار

احتمال می‌رود که آق قویونلو تیره‌ای از ایل بایندر بوده باشد. بایندر در فهرست اصلی قبایل بیست و چهارگانه اوغوز‌ها مندرج در تاریخ رشید الدین آورد شده است. حال آنکه در کتاب ده قورقود، نام یکی از حکام اوغوز است. طهرانی، مورخ مشهور این سلسله، در کتاب دیار بکریه شجره‌نامه طور علی بیک را با ۵۱ نسل به اوغوز‌خان شخصیت افسانه‌ای ایل اوغوز می‌رساند که البته چندان قابل اعتماد نیست. به هر حال نام ایل بایندر در سده چهاردهم میلادی در آسیای صغیر سر زبانها افتاده است. این فرضیه وجود دارد که بایندریها در فتح آسیای صغیر به دست سلجوقیان، شرکت داشته‌اند. ایل بایندر پس از سقوط آق قویونلوها در طرابلس، حلب و نیز در جنوب سیواس اسکان گزیدند.

تاریخچه

در اواخر دوره ایلخانی در اواسط قرن چهاردهم میلادی، ایلات آق قویونلو بین چراغاه‌های قشلاقی ارمنستان در شرق بایبورت و مراغع بیلاقی در اطراف آمد (دیاربکر) آمد و شد می‌کردند. درباره آغاز سیاسی آق قویونلوها، اطلاعاتی در دست است. این امر بدون شک بر اثر تهاجمات مکرر آنان بر حاکمان امپراتوری ترابوزان (کامنونی‌ها) پس از ۱۳۴۰م، بود که مورخان بیزانسی را واداشت تا درباره آنان بیشتر بنویسند. در این منابع از طور علی بیک (پهلوان) حاکم ترکان آمد صبحت شده که پیشتر در زمرة امیران غازان خان بود. هنگامی که ترکمانان تحت فرماندهی وی در سال ۱۳۴۹ در مقابل شهر ترابوزان ظاهر شدند، نتوانستند شهر را متصرف شوند. اما هنگامی که جان کامنونوس جوان که هیچ نوع تجربه نظامی نداشت، با عنوان آلكسیوس سوم بر تخت امپراتوری تکیه زد، متوجه خطروی شد که او را تهدید می‌کند و لذا خواهر خود ماریا دسپینا را به عقد ازدواج فخرالدین قتلغ

بیک، فرزند علی بیک درآورد و خطر را از امپراتوری خود مرتفع ساخت. قرایولوق عثمان بیک، مؤسس سلسله آق قویونلو، که در سال ۱۳۸۹ به دنبال برادرش احمدبیک به سرکردگی آق قویونلوها رسید، فرزند همین قتلغ بیک بود. سلسله آق قویونلوها در دیاربکر با مرکزیت آمد در اراضی بین دجله و فرات، همراه با اورفا و ماردين در جنوب و بایبورت در شمال امتداد داشت. آق قویونلوها اغلب در گیر منازعات و کشمکشهای خصوصت آمیز با حکام همسایه و محلی بودند، که هدف آن نیز توسعه منطقه‌ای و قلمرو نفوذی ترکمانان بود. خطرناکترین دشمن آق قویونلوها در این راه، اتحادیه ترکمانان قراقویونلو بود. بنابراین وقتی تیمور وارد صحنه شد و قرایوسف و دیگر روسای قراقویونلو با اوی از در خصوصت درآمدند، رهبر آق قویونلوها به تیمور ملحق شد و به خدمت او درآمد (۱۳۹۹ میلادی) قراعثمان در نخستین لشگرکشی تیمور به آناتولی، طلايهدار سپاه تیمور بود و در لشگرکشی بعدی تیمور به سوریه، هم نام او در میان بود. قراعثمان بعدها در نبرد انگوریه شرکت کرد. تیمور به پاس خدمات رهبر آق قویونلوها، لقب امیر بدو بخشید و سرتاسر اراضی دیاربکر را تیول وی ساخت و به این ترتیب دیاربکر تا هفتاد سال پس از آن مرکز سیاسی آق قویونلوها بود پس از مرگ تیمور منازعات در سرزمینهای مصیب‌زده خاور نزدیک ادامه یافت. قراعثمان به خاندان تیمور وفادار باقی‌ماند، گو اینکه حمایت شاهرخ سود چندانی برای او نداشت و تا حدودی موجبات فرارسیدن مرگ او را فراهم ساخت، قراعثمان در زمان لشگرکشیهای سه‌گانه شاهرخ به آذربایجان علیه قرایوسف قراقویونلو همیشه در کنار تیموریان جنگید. اگرچه قرایوسف در آغاز نخستین لشگرکشی مرد اما اسکندربیک دومین فرزند و جانشین وی شد و سرانجام این قراعثمان بود که پس از سومین لشگرکشی شاهرخ در ارزروم بشدت زخمی شد و بر اثر آن در اوت ۱۴۳۵ م درگذشت.

افول و صعود مجدد

پس از مرگ قراعثمان، خاندان حاکمه آق قویونلوها به مدت یک دهه گرفتار آشفتگی و نابسامانی ناشی از منازعات و دسايسی بی‌پایان شدند. در این مدت، دو تن از فرزندان عثمان بیک، نخست علی بیک (متوفی به سال ۱۴۳۸) و سپس حمزه بیک (متوفی به سال ۱۴۴۴)، تلاش کردند، میراث پدرشان را حفظ و حراست

کنند، لیکن در جلوگیری از تهاجمات جهانشاه ناکام ماندند و سرانجام متصرفاتشان به ناحیه بین دیاربکر و ارزنجان محدود شد. پس از آن بر سر جانشینی بین شیخ حسن، فرزند دیگر قرائثمان، و جهانگیر، پسر علی بیک، اختلاف افتاد. اوضاع پس از مرگ شاهرخ بدتر شد و جهانگیر در جنگ با جهانشاه قراقویونلو شکست خورد، اما اوizon حسن پسر کوچکتر علی بیک، صلحنامه را نپذیرفت و جنگ با جهانشاه را ادامه داد. سرانجام این حسن بود که در تابستان ۱۴۵۳ آمد را متصرف شد و در رأس آق قویونلوها قرار گرفت. اوizon حسن توانست قدرت و اعتبار آق قویونلوها را بدیشان بازگرداند. وی موفق شد قلمرو حصن کیفاه را ساحل دجله و قوبیلو حصار در ساحل رود کلکیت را تسخیر کند. در نخستین لشکرکشی به گرجستان قلعه شابین قراحتصار را تسخیر کرد و ذوالقدرها را از خالپوت اخراج کرد. اوizon حسن در نوامبر ۱۴۶۷ موفق شد، در یک شبیخون جهانشاه قراقویونلو را به همراه فرزندانش محمدی و ابویوسف غافلگیر کرده و اضمحلال امپراتوری آنانرا موجب شود. پس از آن نوبت ابوسعید تیموری بود که به بهانه نجات حسنعلی فرزند جهانشاه که در جنگ با آق قویونلوها از او کمک خواسته بود، لشکر خود را به سمت غرب حرکت داده بود. سپاه تیموری به رغم افزونی و توان آن در یک موقعیت بحرانی قرار گرفت. چون از یک سو سرمای سخت زمستان آذربایجان غیرقابل تحمل بود و از سوی دیگر راههای تدارکاتی از خراسان توسط اوizon حسن بسته شده بود. ابوسعید در دشت معان محاصره شده و پس از تحمل صدمات سنگین و شدید به اسارت درآمد. پس از این پیروزی اوizon حسن پایتختش را از دیاربکر به تبریز منتقل کرد. این حرکت به یک مقطع جدید و سرازیر شدن موج بزرگ دوم عناصر جمعیتی ترکمان از آناتولی به کوهپایه‌های ایران انجامید، که به مدت یک سده پس از آن نقش قابل اعتمای در تحول و توسعه ایران ایفا کردند.

مواجهه با ترکان عثمانی

از زمان فتح قسطنطینیه به دست سلطان محمد، خطر فزاینده توسعه قدرت عثمانی برای غرب روشن شد. از آن سو، اوizon حسن بالاجبار در سال ۱۴۶۱، ناظر فتح ترابوزان به دست عثمانیان بود. در این زمان کوریا، ونیز، ناپل و سایر قدرتهای اروپایی همجهت با ترابوزان، گرجستان و سلاطین ترکمان بودند. اما هنگامی که

ونیز سخنگوی اصلی کشورهای غرب شد، اوزون حسن هم سرانجام موقعیت مشابهی در شرق به دست آورد. لاجرم وقتی اوزون حسن در سال ۱۴۷۱ میلادی به قرامان لشکر کشید، واضح بود که مساله برتی و سیادت در آناتولی است. لاجرم برخورد بین سپاهیان سلطان محمد دوم و اوزون حسن در ۱۴۷۳ در نزدیکی روستای باشکنت در اوتلوق بلی رخ داد و عثمانیان پیروز شدند. گفتنی است که اوزون حسن قبل از آن، از ونیزی‌ها خواسته بود که ارتش وی را با توپخانه و سلاح گرم تقویت کنند، اما این تسليحات خیلی دیر به دستش رسید. به موجب پیمان صلحی که پس از آن منعقد شد، رود فرات مرز غربی امپراتوری ترکمانان شد.

امپراتوری پس از اوزون حسن

هنگامی که اوزون حسن در اول شوال ۱۴۷۸ م در سن ۵۳ سالگی درگذشت، امپراتوری ترکمان آق‌قویونلو از شعب علیایی فرات تا کویر نمک بزرگ و از کرمان تا ماورای قفقاز و بین النهرين و خلیج فارس کشیده شده بود. با اینکه پرسش خلیل سلطان که به جای وی به سلطنت رسید، فقط چند ماه بر سر قدرت بود، ولی برادر جوانش یعقوب توانست پس از براندازی وی، امپراتوری را به مدت دوازده سال در آراش نسبی نگهدارد. پس از مرگ یعقوب امپراتوری درگیری یک سلسله نزاع‌های بی‌وقفه قدرت شد. در ۸۹۶ ق/ ۱۴۹۱م، بایستقرا، فرزند هشت ساله یعقوب، تاجگذاری کرد و یک سال بعد در ۸۹۷ ق/ ۱۴۹۲م، توسط رستم خلع شد. رستم توسط قبایل پرناک و قجر، تحت رهبری ابراهیم بیک دانا خلیل بایندر حمایت می‌شد. در ۱۴۹۴م ابراهیم بیک بایندر دستور داد که فرزندان شیخ حیدر صفوی که قبلاً پدرشان توسط یعقوب کشته شده بود، به دلیل فعالیتهاي تهدیدکننده در اردبیل بازداشت شوند. اما در این میان کوچکترین پسر به نام اسماعیل، فرصت یافت بگریزد و به لاهیجان پناه برد. در ۹۰۲ ق/ ۱۴۹۷م، رستم توسط پسرعمش احمد گوده برکنار شد. احمد به زودی با طغیان امرا به رهبری ابراهیم بیک بایندر روپرتوی شد و در ۹۰۳ ق/ ۱۴۹۸م، در اصفهان شکست خورده و به قتل رسید. پس از آن به طور همزمان سه سلطان در نقاط مختلف امپراتوری حکومت می‌کردند: الوند در غرب، قاسم در دیاربکر و محمدی در فارس و عراق عجم. سرانجام در پائیز ۹۰۷ ق/ ۱۵۰۱م، اسماعیل صفوی که دو سال قبل از

لاهیجان بازگشته بود و با استفاده از نفوذ مذهبی خود، توائسته بود عده زیادی از جنگجویان ترکمان را به دور خود جمع کند. اسماعیل در تابستان سال بعد، کرمان، فارس، عراق عجم و در فاصله سالهای ۱۴-۱۳ق/۹۱۴-۹۰۸م، دیاربکر و در پائیز ۹۱۴ق/۱۵۰۸م بین النهرين را تسخیر کرد. سرانجام با مرگ مراد، آخرین سلطان آق قویونلو بود که سعی داشت با کمک عثمانی‌ها، دوباره تاج و تخت را بازپس گیرد، این سلسله منقرض شد.

اوپر اجتماعی و اقتصادی

در حکومت‌هایی نظیر آق قویونلوها که به صورت اتحادیه سیاسی قبایل موجودیت داشتند (همچون قراقویونلوها و حتی تیموریان)، با سیورغالهای عظیمی از دیدگاه حقوق منطقه‌ای و امتیازات مطلق مواجه هستیم. هنگامی که مناطق جدید تحت سلطه دولت درمی‌آمد، نواحی پیشین حکام محلی به صورت سیورغال به آنان برگشت داده می‌شد. یعقوب و احمد آق قویونلو سیاست تضعیف سیورغال‌ها را در پیش گرفتند. قاضی صفوی الدین عیسی ساوجی وزیر یعقوب در تلاش برای جلوگیری از رشد نظام سیورغال، موازین و ضابطه‌های خود را در درجه اول علیه صاحبان سیورغال‌های کوچک و متوسط امرای رده بالا، به قتل رسید. تلاش برای قاضی عیسی پس از مرگ یعقوب توسط امرای رده بالا، به قتل رسید. تلاش برای تقویت حاکمیت مرکزی و مبارزه علیه صاحبان سیورغال در زمان احمدبیگ تجدید شد که این عمل، خشم اشرافیت مقتدر نظامی را علیه اش برانگیخت و او نیز پس از هفت ماه حکومت در نبرد با امیران متمرد کشته شد.

میزان مالیات محصولات کشاورزی، مکان به مکان و زمان به زمان فرق می‌کرده است. در زمان اوزون حسن در اکثر مناطق، مالیات پنج یک یا خمس از محصولات کشاورزی رایج بود. قانون نامه حسن پادشاه در زمان اوزون حسن تدوین شد و هدف از آن نظام‌مند ساختن مالیات‌ها بود. لاجرم با توجه به ستمی که بر روس‌تاییان روا می‌شد، دور از ذهن بود که تنظیمات اوزون حسن، مورد پذیرش عموم قرار گیرد و حدود یک‌صدسال بعد در اکثر مناطق، گرفتن خمس و یا اندکی کمتر از آن همچنان برقرار بود. در این دوره به تدریج اهمیت ایران در تجارت

جهانی بر اثر بازشدن راه دریایی هند از طریق دماغه جنوبی آفریقا و در گیریهای مداوم نظامی بین تیموریان و دولت‌های ترکمانان در غرب کمرنگ شد، چه اوضاع متغیر داخلی این دولت‌ها موانعی بر سر راه مفاهیم اقتصاد، سیاسی و ملاحظات تجاری، ماورای منطقه‌ای ایجاد کرده بود.

شناخت ما از نظام پول رایج دولت آق‌قویونلو دست کم در مناطق شرق آناتولی، از گزارش‌هایی است که در زمان سلطان سلیم اول عثمانی در این مناطق ضبط شده است، یک آقچه عثمانی در زمان آق‌قویونلوها معادل با سه قراجه آقچه بود، که به درهم نیز شهرت داشت. یک تنکه مسلاوی با دو آقچه عثمانی و یک شاهروقی (تحریف شده شاهرخی)، معادل شش آقچه عثمانی بود. همچنین نوعی سکه نقره‌ای رواج داشت، که وزن معیار آن $\frac{6}{4}$ گرم (یا $\frac{2}{5}$ گرم) بود و این سکه نیز تنکه نامیده می‌شد. سکه‌هایی با وزن نصف، یک چهارم و یک هشتم سکه مذکور نیز موجود بود. در زمان آق‌قویونلوها در کنار چند سکه رایج تنکه، دیutar به خصوص دینار تبریزی در جریان بوده است. آق‌قویونلوها سکه طلایی به وزن یک مثلث شرعی یعنی حدود $\frac{4}{3}$ گرم ضرب می‌کردند که به احتمال، معادل با اشرفی مصری بوده است.

فرهنگ و هنر

پس از اضمحلال قراقویونلوها و فتح ایران، نه تنها تختگاه آق‌قویونلوها به شرق (تبریز) منتقل شد، بلکه فرهنگ ایرانی بر شیوه حکومت و فرهنگ آنها تأثیرات بسزایی گذاشت. در دوره اوزون حسن، ریاست دیوان (وزیر)، مستوفی الممالک، محرر و میرآخور سلطنتی، توسط متصدیان ایرانی اداره می‌شد. تبریز در فاصله بین سلطنت جهانشاه قراقویونلو و سلطنت اوزون حسن و پسر او یعقوب آق‌قویونلو از مراکز عمدۀ هنر کتاب‌آرایی و معماری بود. از ابنيه دوره اوزون حسن به غیر از مرمت مسجد جامع اصفهان، چیزی باقی نمانده. یکی از تاجران ونیزی که حدود سال ۱۵۱۰م، از تبریز دیدن کرده، باغ و قصر هشت بهشت و سایر ابنيه این شهر را توصیف نموده است. خمسه نظامی موجود در توب‌قاضی‌سرای و تاریخ‌الرسل و الملوك طبری که در سال ۸۷۴ق/۱۴۷۰م، تحریر شده از آثار تذهیب شده این

دوره می‌باشند. دربار حکام ترکمان در تبریز در روزگاری که نگارگری هرات به دلیل اوضاع آشفته سیاستی در قلمرو شرقی تیموریان رو به افول گذاشته بود، از هنر کتاب آرایی حمایت شایانی به عمل آورد. فی المثل یعقوب بیک تا پایان عمر خود دوستدار فرهنگ ایران باقی‌ماند.

فرمانروایان آق‌قویونلو

درگذشت	فرمانروا
متوفی ۸۳۹ ق	قره عثمان
متوفی ۸۴۴ ق	علی بیگ
متوفی ۸۴۸ ق	حمزه بیگ
متوفی ۸۷۴ ق	جهانگیر
متوفی ۸۸۲ ق	اووزون حسن
متوفی ۸۸۳ ق	سلطان خلیل
متوفی ۸۹۶ ق	یعقوب بیگ
مقتول ۸۹۷ ق	بایسنقر
مقتول ۹۰۲ ق	رستم بیگ
متوفی ۹۰۳ ق	احمد بیگ
مقتول ۹۱۰ ق	الوند بیگ
مقتول ۹۲۰ ق	سلطان مراد

پایتخت: تبریز (بعد از ۱۴۶۸) زبان: ترکی آذربایجانی

دین مسلمان سنی / دولت پادشاهی حاکم

۱۴۳۵-۱۳۷۸ قره عثمان ۱۵۰۱-۱۵۰۱ مراد بن یعقوب

دوره تاریخی قرون وسطی - تأسیس ۱۳۷۸ - انقراض ۱۵۰۱

جمع بندی کلی ترکمن‌ها آق قویونلو و قراقویونلو

در پایان دوران مغول، اتحادیه‌های نوینی از ایالات، با نام‌های جدید پدیدار گشته‌اند. از آن میان مشهورتر از همه آق قویونلو بود، در همین حال در قسمت شرقی مأموره النهر به هنگام فرو پاشیدن امپراطوری مغول، صحرا نشینان مغولستان به سرکردگی جغتای خان، متوجه نواحی غربی شده به عنوان مدافع مرزهای اسلامی در برابر بیابانگردان شمال خراسان قد علم کردند.

پس از مرگ تیمور، آتش مناقشات داخلی زبانه کشید، در باختر ترکمنان قراقویونلو که رئیس ایشان، بایرام خواجه از ایل بهارلو (متوفی به سال ۷۸۲ هجری) نخست، یه خدمت سلطان اویس جلایر درآمده بود، از ارمنستان به آذربایجان حمله برداشت. این قوم را تیمور به ارمنستان رانده بود. قراقویونلو تا سال ۸۱۴ هـ / ۱۴۱۰ م، بغداد را از آل جلایر گرفتند. متعاقباً آق قویونلو که مرکز ایشان، دیار بکر بود و سرانشان از تیره بایندر بودند، سلسه قراقویونلو را برانداختند، در خاور ایران نیز جنب و جوشی میان ایلات اطراف خراسان پدیدار گردید.

دوران سلسه ترکمنان قراقویونلو و آق قویونلو که به عنوان نیرومندترین گروه‌ها به ترتیب، نخست در باختر و شمال باختری ایران و سپس در ایران مرکزی و جنوبی ظهور کردند خود نموداری است از جان تازه‌ای که سلطه صحرا نشینان ترکمان یافته بود و بر اثر آن، ترکمانان به درون ایران حرکت کردند. این ترکمانان بیشتر شبیه سلجوقیان بودن، تا مغولان و تیموریان.

با این حال به خلاف سلجوقیان هرگز نتوانستند دامنه فرمانروایی خود را به سراسر ایران گسترش دهند و نیز در متحد ساختن طوایف گوناگون ترکمان که حال، دیگر چندین نسل بود با اسلام آشنا شده بودند توفیق چندانی نیافتدند. از رؤسای پرآوازه ایشان، اوزن حسن (متوفی به سال ۸۸۲ هـ / ۱۴۷۷ م) بود. پس از مرگ اوزن حسن ایلات تاخت و تاز خود را از سر گرفتند. در این زمان مرکز اصلی آق قویونلو در آذربایجان و شیراز بود.

سرانجام صفویه با متحد ساختن طوایف ترکمان و ایجاد همبستگی در میان آنان - کاری که قراقویونلو و آق قویونلو، موفق به انجام آن نشدند - فرمانروایان بلامنازع ایران گشتند.

در تاریخ مغول در مورد ترکمنان، چنین آمده است که: «در عهد سلطان اویس ایل خانی طوایفی از طایفه های ترکمن که به قره قویونلو یا قره قوینلی معروف بودند، در حدود دریاچه وان و حوالی موصل قدرت یافته و یکی از رهبران آنها به نام قره محمد از یاران سلطان اویس شد. پس از فوت سلطان اویس، وی و برادرش بایرام خواجه، متحد کردن طوایف ترکمان به مژوهای عثمانی، حملاتی کردند. در سال ۷۷۷ هجری فرزند اویس سلطان، سلطان حسین ترکمنان را تنبیه نمود ولی قره محمد که مردی با تدبیر بود، با دادن گوسفند در حدود ۲۰۰۰، به رسم پیش کش، باب صلح و مذاکره را باز نمود. بعدها نوہ قره محمد به نام قره یوسف حکومت قره قویونلو را تشکیل داد و بانی سلسله آق قویونلوها عثمان بیگ معروف به به قره سولیک که پدر بزرگ او زن حسن می باشد.»

در مورد به قدرت رسیدن اوزن حسن از رهبران پرقدرت ترکمنان جمالزاده مطلبی را نقل می کند: «او در صدد بود که جای برادرش جهانگیر را که حاکم دیار بکر بود، بگیرد، هنگامی که اطلاع یافت برادرش پایتحت را ترک و به بیلاق (نزدیک باردین) رفته، با جمعی از سپاهیان زیده، خود را به صورت زغال فروشی درآورده، پنهانی وارد قلعه شد و پس از کشتن نگهبانان و رسیدن یارانش از بیرون قلعه، شهر را بدست گرفته و خطبه و سکه به نام وی انجام گرفت.»

اوزن حسن بین جهان شرق و اروپا، نقش عمده ای بازی کرد. راه تجاری در دست امپراتوری عثمانی بود و اروپاییان به خصوص، تجار ونیز او را وادار به مبارزه علیه سلطان ترک می کردند و حتی او را به دامادی پذیرفت، شاهزاده خانم «دسپینا» را به عقد او درآورده.

ترکمانان قراقویونلو

امراًی این خاندان که از سال ۷۸۰ هجری، به بعد قدرت و نفوذی پیدا کردند، چهار نفر بودند. مؤسس حقیقی این سلسله، قرا یوسف از اعیان بهرام خواجه است که در شیروان و حوالی آن حکومت می‌کرد. ضمن یورش هفت ساله تیمورلنگ قرا یوسف به همراه سلطان محمد جلایر بخدمت ملک الناصر پادشاه مصر رفت تا از وی برای جنگ با تیمور کمک بخواهد. سلطان مصر به سبب دوستی با تیمور، قرا یوسف و سلطان محمد جلایر، رازنداشی کرد، اما پس از مرگ تیمور سلطان مصر، آن دو را رها ساخت. قرا یوسف با دسته ای مرکب از پانصد سوار از یاران و هواخواهان خود، از مصر بیرون رفت و آهنگ آذربایجان کرد. وی در سر راه خود قلاع و استحکاماتی چند و از جمله دیار بکر را که در دست کسان تیمور بود، گرفت. سپس نزد ملک شمس الدین حکمران اخلاط واقع در کنار دریاچه وان رفت، با وی قرارداد اتحاد و دوستی بست و دختر او را به ازدواج خویش درآورد.

در آن تاریخ میرزا ابوبکر پسر میرانشاه نوادهٔ تیمور بر تبریز حکومت می‌کرد. چون خبر عزیمت قرا یوسف به تبریز را شنید، متوجه شده، فرار اختیار کرد و قرا یوسف بدون برخورد با هیچگونه مقاومتی وارد تبریز شد، ولی در نزدیکی تبریز با میرزا ابوبکر و میرانشاه به سختی جنگید. در این جنگ میرانشاه کشته شد و میرزا ابوبکر به جانب کرمان فرار کرد. قرا یوسف پس از این پیروزی، سراسر آذربایجان را تحت تسلط خود درآورد. در همان هنگام که قرا یوسف به تبریز رفته بود، سلطان احمد جلایر که با قرا یوسف در مصر زندانی شده و به اتفاق یکدیگر زندان را ترک کرده بودند، بر بغداد چیره شد و چون در سال ۸۱۳ هجری، آگاهی یافت که قرا یوسف پسر وی را دستگیر کرده است، دوباره به همدان و تبریز لشکر کشید، ولی بالاخره از قرا یوسف شکست سختی خورد و پس از این توسط وی کشته شدند.

قرا یوسف بغداد را به یکی از پسران خود به نام محمدشاه داد و با کشته شدن جلایر، بر تمام آذربایجان و عراق و عرب سلطه یافت و در سال ۸۱۶ هجری، قزوین و ساوه را نیز ضمیمهٔ متصروفات خود کرد. هنگامیکه میرزا شاهرخ خان پادشاه تیموری از این واقعه آگاه شد، به قصد سرکوبی قرا یوسف با لشکری گران آهنگ

آذربایجان کرد، اما در همان اوان قرایوسف به سختی بیمار شده و در ذی قعده سال ۸۲۳ هجری، بدروز حیات گفت و به این ترتیب، خاطر میرزا شاهرخ از جانب وی آسوده گردید.

پس از مرگ قرایوسف امیر اسکندر به جای او نشست. میرزا شاهرخ در سال ۸۳۲ هجری از همه نقاط ایران لشکری گران فراهم کرده، عازم آذربایجان شد و در نزدیکی سلطانیه با امیراسکندر و برادر او میرزا جهانشاه جنگی ساخت کرد. آن دو برادر شکست خورده متواری شدند و میرزا شاهرخ به سمرقند بازگشت. میرزا اسکندر دوباره لشکری گرد آورده به آذربایجان رفت و در طی نبرد کوتاهی میرزا اسکندر را به جانب قربان قفقاز متواری کرد و میرزا جهانشاه برادر اسکندر به شاهرخ پناهنده شد و از او طلب عفو کرد. شاهرخ نیز در سال ۸۴۰ هجری، حکومت آذربایجان را به او داد. اسکندر در همان سال توسط پسر خود قباد کشته شد. میرزا جهانشاه که پس از قتل برادرش، رئیس خاندان قراقویونلو شده بود، اندکی بعد مورد توجه شاهرخ قرار گرفت و از طرف او به حکومت عراق و فارس و کرمان منصوب گردید.

این امیر پس از مرگ شاهرخ از موقعیت استفاده کرده به طبرستان و گرگان لشکر کشید و هرات را به تصرف خویش درآورد. اما از آنجا که پسرش حسینعلی در موقع غیبت وی در آذربایجان طغیان کرده بود، ناگزیر با تیمور از در مصالحه درآمده، به آذربایجان بازگشت و شورش را سرکوب و در سال ۸۷۲ هجری با یکی از امرای آق قویونلو به نام امیر حسن بیک که او را اوزن حسن می گفتند جنگیده شکست خورد و کشته شد. آخرین فرد این خاندان امیرحسین علیشاه پسر میرزا جهانشاه است که در سال ۸۷۳ هجری بدروز حبات گفت و با مرگ وی، دودمان قراقویونلو برچیده شد.

قرایوسف دومین امیر قراقویونلو را امیر تیمور، مدتی مجبور به فرار کرد و او گاهی خود به ملک خود برمی گشت و چون امیر تیمور در سال ۸۰۷ هجری مرد، ممالک اولی خود را بدست آورد و شش سال بعد متصفات امرای جلابری را هم ضمیمه قلمرو خویش کرد. سلسله امرای آق قویونلو را در سال ۸۷۴ هجری، اوزن حسن رئیس طایفه آق قویونلو منقرض کرد.

ترکمانان آق قویویونلو

این طایفه مانند قراقویونلو ها در زمان تسلط تیمور بر ایران و آسیای صغیر شهرت و نفوذی به تمام بدست آوردند. سرسلسله و مؤسس این خاندان قراعثمان بود که تیمورلنگ حکومت ارمنستان و عراق و عرب را به او داد. قراعثمان پس از مرگ تیمور، قدرت فوق العاده ای یافت و شهر دیار بکر را مقر حکومت خود ساخت. بعد از قرا عثمان، نه تن از افراد سلسله مزبور بر سر کار آمدند، که نام آنها: امیر حسن بیک (اوzen حسن)، سلطان خلیل، سلطان ایسنقر و ... است.

امراي آق قويونلو در آذربایجان و ديار بکر رقباي طایفه قراقویونلو بودند، ولی پس از ۳۰ سال حکمرانی شاه اسماعيل در تاریخ ۹۰۷ هجری/ ۱۵۰۲ میلادی در جنگ بزرگ شرور ایشان را مغلوب کرد و کمی بعد از این واقعه از بین رفتند.

باقي مانده آق قويونلو ها و قراقویونلوها با ازدواج کردن و مختلط شدن با کردها و اعراب و ترکها و مسافرت به داخل خاک عثمانی، اصالت قومی خود را از دست داده و ترک و گرد و غرب شدند. فعلا از این ترکمن ها گروه کوچکی که تعدادشان به سیصد هزار نفر می رسد در کشور عراق امروز، بعد از گردها و عرب ها و ایرانیها از اقلیت های نژادی این کشور به شمار می روند و به نام ترکمن های عراق معروفند.

در اوایل سال ۸۶۲ هجری، ترکمانان به رهبری حسین سعدلو در گرگان و استرآباد طغیان کردند ولی در نبردی با حسین بایقرا منهرم و متواری گردیدند - اواخر سال ۸۶۲ هجری، در تخاصمات بین دو شاهزاده، شاه محمود و میرزا ابراهیم (پسران بابر)، شاه محمود شکست خورد و از مشهد به گرگان و استرآباد آمد. امیر بابحسن حاکم این مناطق نسبت به او خدمات زیادی کرد. مدتی بعد میرزا ابراهیم در پی او از راه نسا به سوی گرگان آمد و در همین بحبوحه آگاه شد که میرزا جهانشاه ترکمان از طرق صندوق شکن به سوی استرآباد گرگان سرازیر شده است. شاه محمود و بابحسن نیز گریختند. میرزا ابراهیم به سرعت به یک فرسخی استرآباد آمد تا شاید به محمود و بابحسن دسترسی یابد. نخست جمعی از پهلوانان خود را جلو جلو به استرآباد فرستاد. ولی در میان جنگل و گل و لای جمعی از

قراؤلان سپاه ترکمن آنها را اسیر و به قتل رساندند. میرزا ابراهیم اوضاع را نامساعد دید و تصمیم به بازگشت گرفت.

جهانشاه بلافضله محمد میرزا و ابوفتح را در رأس لشکری بزرگ جلوتر از خود به استرآباد فرستاد. آنها به سرعت دو روزه خود را به دروازه های قلعه استرآباد رساندند و ناگهان به داخل قلعه ریختند. مردم از ترس سپاه ترکمان قراقویونلو کوچه های قلعه را خالی کردند و به خانه های خود پناه برdenد. بابا حسن از منطقه اطراف استرآباد گریخت، ولی سلطان ابراهیم در گیونگی ساخت بیان قراقویونلوها شد. لشکر ترکمانان گریختند ولی با رسیدن جهانشاه به شهر فرسخی استرآباد، در تنگنای جنگل، بعد از یک نبرد دیگر، سردار لشکر استرآباد، ابوسعید دستگیر شد. عده ای دیگر از رجال استرآباد، مثل حسن علی توخان دستگیر و سلطان حسین فیروز شاه نیز کشته شد. سلطان ابراهیم گریخت و استرآباد اشغال گردید. همان شب جهانشاه در قره تپ با مشورت بزرگان ترکمان ۳۰۰ جوان رزمnde استرآباد را به قتل رساندند، اموال بابا حسن نیز در استرآباد مصادره گردید.

صفویان



پایتخت: تبریز و پایتخت تغییر یافته قزوین و اصفهان
 زبان‌ها: فارسی و ترکی اذربایجانی. دین: اسلام تشیع. ساختار سیاسی: پادشاهی
 شاه هان: شاه اسماعیل صفوی - شاه تهماسب یکم - شاه عباس یکم - شاه سلطان حسین
 تاریخچه: تأسیس ۹۰۷ - انقراض ۱۱۳۵

نماد شیر و خورشید

شیر و خورشید یا شیر و شمشیر در اصل نشان ستاره‌بینی، خورشید در صورت فلکی اسد (شیر) در منطقه البروج بوده است.

در دوران حکومت سلسله‌های تُرك و از حدود قرن ششم هجری، علامت شیر و خورشید از ستاره‌بینی وارد کارهای هنری در قلمرو اسلامی از مصر تا آسیا میانه شد. از دوران سلجوقیان روم سکه‌هایی با نقش شیر و خورشید می‌توان یافت و سپس این نشان از قرن نهم هجری / پانزده میلادی، به طور ناپیوسته بر روی پرچم‌های ایران نقش بسته است.

نشان شیر و خورشید در هر دوره‌ای از تاریخ به گونه‌های مختلفی تعبیر شده است. در آغاز، تنها نشانی اخترشناسانه بوده است، نه نمادی حکومتی. در دوران صفویه این نشان تعبیری شیعی / ایرانی پیدا می‌کند. از زمان شاهان پس از آمامحمدخان قاجار و هم‌زمان با دگرگونی‌های فکری و اجتماعی در آن هنگام، تعبیر شیعی این نشان رفته‌رفته کمرنگ می‌شود. در این دوران است که این نشان به اشتباه به ایران پیش از اسلام نسبت داده می‌شود . از این رو شیر شمشیر به دست را نماد حضرت علی(ع) و خورشید را نماد حضرت محمد(ص) میدانند، تنها تاجش را مربوط به شاه میخوانند. در کنار بسیاری از نسخ کهن بدست آمده در کنار این نماد جمله: "لا فتا الا علی لا سیف الا ذولفقار" به چشم میخورد.

محمدبن جریر طبری، تاریخ طبری (تاریخ الرسل و الملوك) چنین آورده که: چون در جنگ احد حضرت علی علیه السلام کافران را که قصد حضرت رسول داشتند متفرق کرد و پرچمداران را کشت و جمعی را به دوزخ فرستاد، جبرئیل گفت: «ای پیامبر خدا، از خود گذشتگی این است. پیامبر گفت: او از من است و من از اویم. جبرئیل گفت: من نیز از شمایم، گویند: در این وقت بانگی برآمد که «شمشیری جز ذوالفقار نیست و جوانمردی جز علی نیست».

در تفسیر آیه مبارکه ۱۲۲، سوره آل عمران در منهج الصادقین، جلد ۲، صفحه ۳۲۳ « اذ همت طائفتان منکم ان تفشلا والله ولیهمما و علی الله فلیتوکل المؤمنون» آمده است: «در غزوه أحد، حضرت علی علیه السلام به تنهایی از چپ و راست شمشیر می زد و کفار را که قصد حضرت رسول صلی الله علیه وآلہ را داشتند به جهنم می فرستاد، فرشتگان از ثبات علی بن ابی طالب و دلوری او تعجب نمودند تا که جبرئیل از آسمان آوازی در داد که "لاسیف الا ذوالفقار و لافتی الا علی" ».«

حکومت صفوی

صفویان دودمانی ایرانی و شیعه بودند که در سال‌های ۸۸۰ تا ۱۱۰۱ هجری خورشیدی، برابر ۹۰۷-۱۱۳۵ قمری و ۱۷۲۲-۱۵۰۱ میلادی، بر ایران فرمانروایی کردند. بنیانگذار دودمان پادشاهی صفوی، شاه اسماعیل یکم است که در سال ۸۸۰ خورشیدی، در تبریز تاجگذاری کرد و آخرین پادشاه صفوی، شاه سلطان حسین است که در سال ۱۱۰۱ خورشیدی، از افغان‌ها شکست خورد و سلسله صفویان برافتاد.

دوره صفویه از مهم‌ترین دوران تاریخی ایران به شمار می‌آید، چرا که با گذشت نهصد سال پس از نابودی شاهنشاهی ساسانیان؛ یک فرمانروایی پادشاهی مرکز ایرانی توانست بر سراسر ایران آن روزگار فرمانروایی نماید. بعد از اسلام، چندین پادشاهی ایرانی، مانند: صفاریان، سامانیان، آل بویه و سربداران ساخته شدند، لیکن هیچ‌کدام نتوانستند تمام ایران را زیر پوشش خود قرار دهند و میان مردم ایران یکپارچگی پدید آورند. این دوره یکی از سه مرحله دوران طلایی اسلام و دوره اوج تمدن اسلامی است.

صفویان، آیین شیعه را دین رسمی ایران قرار دادند و آن را به عنوان عامل همبستگی ملی ایرانیان برگزیدند. شیوه فرمانروایی صفوی مرکزگرا و نیروی مطلقه (در دست شاه) بود. پس از ساختن پادشاهی صفویه، ایران اهمیتی بیشتر پیدا کرده و از ثبات و یکپارچگی برخوردار گردیده و در زمینه جهانی نام‌آور شد. در این دوره

روابط ایران و کشورهای اروپایی، به دلیل دشمنی امپراتوری عثمانی با صفویان و نیز جریان‌های بازرگانی، (به ویژه داد و ستد ابریشم از ایران) گسترش فراوانی یافت. در دوره صفوی (به ویژه نیمه نخست آن)، جنگ‌های بسیاری میان ایران با امپراتوری عثمانی در غرب و با ازبکها در شرق کشور رخ داد که علت این جنگ‌ها جریان‌های زمینی و دینی بود.

ایران در دوره صفوی در زمینه مسائل نظامی، فقه شیعه، و هنر (معماری، خوشنویسی، و نقاشی) پیشرفت شایانی نمود. از سرداران جنگی ناپذیر این دوره می‌توان، قرقاچای خان، الله‌وردی خان و امامقلی خان را نام برد، که هر سه از سرداران شاه عباس یکم بودند. از فقیهان و دانشمندان نامی در این دوره میرداماد، فیض کاشانی، شیخ بهایی، ملاصدرا، و علامه مجلسی نامور هستند. هنرمندان نامدار این دوره نیز رضا عباسی، علیرضا عباسی، میرعماد، و آقامیرک هستند. از شاعران بزرگ و نامدار این دوره، میتوان به وحشی بافقی، صائب تبریزی، محتشم کاشانی و میر رضی آرتیمانی اشاره کرد. صفویان همواره بزرگترین سد در برابر ترکان عثمانی بودند و اندیشه‌ی بازپس‌گیری مرزهای هخامنشیان و اشکانیان و ساسانیان را داشتند. صفویان در جنگ‌های خود با عثمانی‌ها همواره با نام ایران می‌جنگیدند. ترکان عثمانی تا پیش از بیرون رانده شدنشان به دست شاه عباس بزرگ، آذربایجان و قفقاز را به اشغال درآورده و از مردمان این سامان کشتار فراوانی کردند. صفویان، فرهنگ، هنر، موسیقی، معماری ایرانی و ادبیات پارسی را گسترش می‌دادند و سرانجام شاه عباس، پایتخت خود را به اصفهان جابجا کرد.

خاندان صفویان

از جنبه‌های ویژه خاندان صفویه در دوران پس از اسلام ایران، رسیدن اصل و نسب و تبار آنها به صوفیان می‌باشد. این جنبه تمایز پادشاهی صفویه سبب مقایسه آنها با پادشاهی پیش از اسلام ساسانی می‌شود، دودمانی که پایه‌گذاران آن از رده موبدان زرتشتی بودند و دین زرتشتی را به عنوان دین رسمی کشور اعلام کردند. همچنین این نکته باید گفته شود که نیاکان صوفی خاندان صفویه، اصالتاً شیعه نبودند، بلکه آنها پیرو گروه شافعی اهل سنت بودند. تغییر آینین گروه صوفیان

خاندان صفوی به گروهی نظامی - سیاسی شیعه‌گرا در زمان نوہ شیخ صفی‌الدین اردبیلی، یعنی خواجه علی آغاز شد.

شاهان دودمان صفویه در زمان به شاهی رسیدنشان، به زبان تُركی آذربایجانی سخن می‌گفتند (به جز شاه اسماعیل یکم که از بدو تولد دوزبانه بود و به هر دو زبان فارسی و تُركی آذربایجانی سخن می‌گفت و شعر می‌سرود). اما نیاکان آنها در اصل ترکیبی از نژادهای گُرد، آذری، گُرجی و یونانی بودند. همچنین این شاهان ادعای سیادت نیز می‌کردند و اینکه از تبار پیغمبر اسلام، هستند ولی با این وجود بسیاری از پژوهش‌گران در مورد درست بودن این گفته شک دارند.

احسان یارشاطر در مورد زبان مادری صفویان می‌نویسد: "خاندان صفوی در اصل ایرانی زبان بودند- چنانچه از دویتی‌های شیخ صفی‌الدین، نیای بزرگ آنها برمی‌آید - ترکیزه شدند و زبان ترکی را به عنوان زبان مادری خود پذیرفتند.

اصالت گُردی

بر اساس گفته راجر سیوری یکی از پژوهشگران جریان‌های دوره صفویه:

براساس نوشتارهای موجود در زمان اکنون، شکی در این نیست که خاندان صفویه به طور قطع دارای ریشه ایرانی است، نه ریشه تُركی که گاهی بدان خوانده می‌شود. این احتمال وجود دارد که اصیلیت این خاندان از گُرددستان ایران آمده باشد، که بعدها به آذربایجان کوچ کرده‌اند. جایی که آنها زبان ترکی آذربایجانی را از ترک زبانان آنجا فرا گرفته و سرانجام در سده یازدهم میلادی در شهر اردبیل جای گزیده‌اند.

همچنین بر اساس سخنان ولادیمیر مینورسکی، خاورشناس روسی:

از ۹۷۰ تا ۱۵۱۰ میلادی، آذربایجان به پناهگاه اصلی و مرکزی برای یکپارچگی صفویان تبدیل گشت، کسانی که از بومیان اردبیل بودند و اصالتاً به یکی از گویش‌های محلی زبان‌های ایرانی سخن می‌گفتند.

کهن ترین اثر نوشته، درباره تبارنامه خاندان صفوی و نیز تنها نوشته‌ای در این باره که به پیش از سال ۱۵۰۱ میلادی باز می‌گردد، کتابی با نام صفوه الصفا می‌باشد و توسط ابن بزار اردبیلی نوشته شده‌است، که خود ایشان از مریدان شیخ صدرالدین اردبیلی، پسر شیخ صفی‌الدین اردبیلی بوده‌است. بر اساس نوشته ابن بزار شیخ صفی‌الدین از نوادگان یک نجیب‌زاده گُرد به نام فیروزشاه زرین‌کلاه می‌باشد.

نیاکان پدری خاندان صفوی بر اساس کهن ترین ویرایش خطی کتاب صفوه

الصفا به شرح زیر است:

شیخ صفی‌الدین ابوالفتح اسحق بن شیخ امین‌الدین جبرائیل بن قطب‌الدین بن صالح بن محمدالحافظ بن عوض بن فیروزشاه زرین‌کلاه.

شاهان صفوی برای هر چه بیشتر مشروعيت بخشیدن به پادشاهی‌شان در جهان شیعه، خودشان را از تبار محمد پیامبر اسلام برミ شمرند. و برای همین نوشته‌های ابن بزار را دست‌کاری کرده و نشانه‌های اصالت کردی در خاندان صفوی را تاریک و گنگ ساختند.

به نظر می‌رسد امروزه میان پژوهش‌گران و تاریخدانان دودمان صفویه این هم‌رایی وجود دارد، که اصالت خاندان صفوی به گُرستان باز می‌گردد، که در سده یازدهم میلادی به آذربایجان کوچ کرده و در اردبیل جای گزیده‌اند، از این رو امروزه بیشتر پژوهش‌گران بر اساس اصالت شیخ صفی‌الدین اردبیلی، خاندان صفوی را از تبار کردها می‌دانند و به همین روی، صفویان اصالتأً یک خاندان ایرانی‌زبان به شمار می‌رود. از سویی دیگر شیخ صفی‌الدین، خود یک سنی شافعی بود، آیینی که امروزه بیشتر مردم گُرد از آن پیروی می‌کنند.

acialat آذری

زبان آذری با شیوه اردبیلی، زبان مادری نیای بزرگ صفویان، شیخ صفی‌الدین اردبیلی بوده است و اشعاری بدین زبان در کتاب صفوه‌الصفا و

سلسله‌النسب سروده است. شیخ صفی‌الدین اردبیلی همچنین به "پیر آذری" شهرت داشته است. پدر شیخ صفی‌الدین اردبیلی، شیخ امین‌الدین جبرائیل اردبیلی (۶۵۰-۷۳۵ هق) و اجداد وی در حدود سه سده، در قریه کلخوران اردبیل به شغل زراعت مشغول بوده‌اند، نوه شیخ صفی‌الدین اردبیلی و پسر شیخ صدرالدین موسی، خواجه علی سیاهپوش در هنگام مواجهه با تیمور گورکانی در حوالی جیحون موطن خود را اردبیل معرفی کرد مادر شاه اسماعیل از خاندان ترک (دختر حسن بیگ) بوده و شاه اسماعیل، بنیان‌گذار امپراتوری صفویان در اصل از ترک‌زبانان اردبیل بوده و دیوان خطای، اثر ادبی وی که به زبان ترکی آذربایجانی نوشته شده، از مهم‌ترین آثار ادبی این زبان بحساب می‌آید.

تاما را سون در کتاب خلاصه تاریخ اسلام در مورد ریشه صفویان عقیده دارد که صفویان دارای ریشه ترک آذربایجانی هستند. این دیدگاه همچنین توسط نیکی کدی در کتاب "زنان در خاورمیانه، گذشته و حال" تأکید شده است.

بر اساس دیدگاه پروفسور ریچارد فرای، یکی از ایران‌شناسان برجسته دانشگاه هاروارد در دانشنامه ایرانیکا:

ترک‌زبانان آذربایجان در اصل از نوادگان مردمان ایرانی‌زبان گذشته بوده‌اند، که هنوز هم گونه‌های چندی از این زبان‌ها در بخش یافت می‌شوند. کوچ گسترده ترکان آغوز در سده‌های ۱۱ و ۱۲ میلادی، نه تنها آذربایجان، بلکه آناتولی را هم ترک‌زبان کرده است. این ترک‌زبانان آذربایجان بوده‌اند که پادشاهی صفویه را درست کرده‌اند.

همچنین چندی دیگر از پژوهش‌گران نیز بر آذری بودن صفویان پای فشرده‌اند.

زمینه و پایه‌گذاری

شیعیان در ایران همیشه در اقلیت و فشار بودند تا اینکه پس از یورش مغولان و فروپاشی پادشاهی کهن و پرنفوذ عباسی که حکم خلیفه مسلمانان را

داشت، جانی تازه گرفتند. پس از یورش مغول، چند فرمان روایی شیعه مذهب ماند سربداران و قرقاویونلوها در ایران بر سر کار آمدند و نفوذ شیعه در ایران بیشتر شد. از سوی دیگر بیشتر اهل سنت ایران بر آیین شافعی و دوستدار اهل بیت بودند.

شیخ صفی‌الدین اردبیلی، نیای بزرگ صفویان، هشتمین نسل از تبار فیروزشاه زرین کلاه بود. فیروزشاه از بومیان ایرانی و کردتبار و یا آذری تبار بود که در سرزمین معان ساکن بود. زبان مادری شیخ صفی‌الدین به عقیده بسیاری تاریخ نویسان ایرانی، مانند احمد کسری، زبان آذری بوده است و اشعاری بپدین زبان در کتاب صفوه‌الصفا و سلسله‌النسب سروده است. همچنین برخی اعتقاد دارند که زبان مادری وی زبان، تاتی بوده است. زبان تاتی یکی از زبان‌های ایرانی و زبان بومی آذربایجان بوده است.

دودمان پادشاهی صفویه به وسیله شاه اسماعیل یکم با تکیه بر پیروان طریقت تصوف علوی درست شد. این پیروان که بیشتر از ایل‌های آناتولی بودند و بعدها به قزلباش‌ها نامور شدند، بر سر باورهای خود، سال‌ها به هواداری از آق‌قویونلوها و قرقاویونلوها در گیر جنگ‌های پیاپی با دولت عثمانی بودند. اسماعیل جوان، نوه شیخ جنید، پسر شیخ صفی‌الدین و نوه اوزون حسن آق قویونلو، زیر آموزش بزرگان قزلباش پرورش یافت و رهبر دینی آنان به شمار می‌آمد.

هواداران اصلی صفویان، گروه‌های عشایری ترکمن بودند، قزلباش، سرسخ، خوانده می‌شوند، به دلیل سربند سرخی که گفته می‌شود آنها از دوران حیدر به کار می‌برند. دوازده ترک کلاهشان نمایانگر وفاداریشان به حکمران صفوی و دوازده امام شیعه بود. این جنگجویان شبیه قبیله‌ای ترک تبار با وجود نام مشترکشان، ادعا نمی‌کردند، تیره مشترکی دارند. هر یک وابستگی دودمانی خود را حفظ کردند و همچنان دودمانهای گوناگون، رقب سرخست دیگری بودند. مهمترین دودمانهای قزلباش که پشتیبان نهضت صفوی بودند، عبارتند از: شاملو، استاجلو، تکلو، روملو و ذوالقدر که همگی مهاجر از سوریه و آناتولی بودند. هر دودمان به بخش گوناگونی از ایران مهاجرت کرد و رهبرانشان پس از این که صفویان آن منطقه را فتح کردند به حکومت آن منطقه منصوب شدند. بنابراین استاجلوها در آذربایجان و بخشی در

عراق عجم و کرمان اقامت کردند، قهرمانلو در شیروان، شاملو در خراسان اقامت کردند و تکلو اصفهان، همدان و بخشهایی از عراق عجم را گرفت، فارس در دست ذوالقدر بود، افشار کهگیلویه و خوزستان را داشت و بغداد در چنگ ماوشلو قبیله‌ای کوچکتر و منشعب از آق قویونلو بود. روابط قزلباش با شاه رابطه‌ای اسرارآمیز از نوع مرشد و مربی صوفیانه بود. آنان نخیگان نظامی این حکومت نوبا بودند و نگهبانی و قورچی شاه را می‌کردند. آنان که شدیداً به رهبرشان وفادار و به شکست ناپذیری خود، مطمئن بودند، اغلب خود را در گیر نبردهای بی‌اسلحه می‌کردند. آنان همچنین مراسmi چون آدمخواری، مجالس‌گساري و حشیانه داشتند. جنید در میان این عشاير عمدتاً ترکمن هواداری جمع کرد، برای عملیات نظامی تمرینشان داد، و علیه مردم قفقاز، ارمنه، گرجیها و چرکسها از آنها استفاده کرد. آن تازشها صفویان را با شروانشاهان دچار منازعه کرد، که در جریان آن، جنید و پسرش حیدر کشته شدند. جنید که قدرت مادی لازم را برای مقابله با نیرومندترین سلسله آن زمان، یعنی آق قویونلو نداشت، با آنان متحد شد و پیوندهایش را با ازدواج با دختر اوزون حسن، فرمانروای مقتدر آنها مستحکمتر کرد.

ساخت و نیرو گرفتن دودمان صفوی، نتیجه حدود ۲۰۰ سال تبلیغات فرهنگی صوفیان صفوی بود. اگر به این نکته دقت شود که شاه اسماعیل، در زمان تاجگذاری در تبریز تنها ۱۴ سال داشت، ارزش این گذشته فرهنگی بیشتر نمایان می‌گردد. پس از بورش مغول و فروپاشی خلافت عباسی در بغداد، محور اصلی نمایش یک آیین و گرایش رسمی از اسلام از میان رفت و آیین شیعه جان تازه‌ای گرفت. به این ترتیب از میان رفتن دستگاه خلافت رسمی در کنار عواملی چون نابسامانی ناشی از حمله مغولان و گرایش به درونگرایی مردم و آسان‌گیری دینی مغولان موجب رونق فراوان گروههای گوناگون از جمله شاخه‌های گوناگون تصوف شد.

پیروان شیخ صفی‌الدین نیز به راستی نماینده گروه ویژه‌ای از تصوف بر پایه آیین شیعه دوازده امامی بودند (هر چند در مورد اینکه شخص شیخ صفی‌الدین، شیعه بوده است، تردیدهایی وجود دارد). باور قزلباشان به این گروه از تصوف تا پیش از پادشاهی شاه عباس یکم مهم‌ترین عامل نیرومندی صفویه بود. قزلباشان تا

پیش از جنگ چالدران گونه‌ای نیروی خداگونه برای شاه اسماعیل یکم قابل بودند. که با شکست در جنگ، این باور آن‌ها رو به سستی نهاد.

ارزیابی تاریخی

به باور عبدالحسین نوابی، دودمان صفویه توانست از ایران دوباره «ملت- دولت» مستقل، خودمحور، نیرومند و مورد احترام بسازد که مرزهای آن در زمان پادشاهی شاه عباس یکم برابر مرزهای ساسانیان بود. پادشاهی صفوی پیش روی دولت ایران به چم نوبن آن بود و در دوره آنان شکل یک فرمان‌روایی متمرکز ملی و شیعی پایه‌گذاری شد، که تا امروز پایرجاست. شاهان صفوی برای نگهداری استقلال ایران که پس از جنگ‌های بسیار به دست آمده بود، کوشش خود را صرف انباشتن خزانه خصوصی، کردند تا بتوانند هزینه‌های نظامی را تأمین کنند. برای همین داشته‌های آنان در بخش‌های گوناگون ایران، گسترش یافت و فرمان‌روایی خان خانی و عشیره‌ای و دودمان‌های محلی از بین رفت و فرمان‌روایی مرکزی با نیروی روزافزون جای آن را گرفت. چنانکه تاریخ ایران نشان داده که فرمان‌روایی متمرکز باعث نیرومندی و یکپارچگی کشور می‌شود و دولت نامتمرکز و فدرالی ناتوانی و آشفتگی ایران را در پی دارد.

رسیدن ایرانیان به مرزهای طبیعی خود، و در بعضی زمان‌ها به ویژه در دوره پادشاهی شاه عباس و نادر به مرزهای دوران ساسانیان، به ایران شکوه و جلال پیشین را باز داد. برای اروپا که به گونه‌ای سخت در معرض خطر دولت عثمانی بود، بسیار گران‌بها و ارزشمند شمرده می‌شد، به گونه‌ای که دوراندیشان مردم در آن دیار، دولت صفوی را مایه نگهداری خویش و نعمتی برای خود می‌پنداشتند و به همین دلیل با پیام‌های دلگرم‌کننده خود، پادشاهان ایران را به ادامه نبرد و سیز با عثمانی تحریض می‌کردند. پس از عقب‌نشینی سلطان سلیمان قانونی از آذربایجان و تحمل تلفات سنگین سپاه عثمانی از سرما و برف و نبود آذوقه، فرستاده و نیز در دربار عثمانی به پادشاه خود نوشت: «تا آنجا که عقل سلیمان گواهی می‌دهد این امر جز خواست خدای بزرگ، چیز دیگری نیست، زیرا می‌خواهد که جهان مسیحیت را از ورطه نابودی پایانی رهایی بخشد (گفته‌ای از ترویزیانو سفیر دولت ونیزیا در دربار

سلطان عثمانی) و سفیر دیگری از دولتهای فرنگ که در استانبول به سر می‌برد، همین مضمون را بدین گونه بیان کرد که: «میان ما و ورطه هلاک تنها ایران فاصله‌است، اگر ایران مانع نبود عثمانیان به سهولت بر ما دست می‌یافتد».

برخی می‌پنداشند ساختن دولت صفوی، زیانی بزرگ برای جهان اسلام بود، بدین گونه که با رسمی کردن تشیع، و ناتوان ساختن تسنن، یکپارچگی دینی سرزمین‌های اسلامی را که تا آن دوران به جای مانده بود، از میان برد و آن سرزمین پنهانوار و یگانه جغرافیایی را از میان برد و به حظر انداخت. لازم به گفتن است، پیش از این در سده‌های چهارم تا ششم هجری، دولت اسماعیلی فاطمیان در مصر، فرمان‌روایی در برابر خلافت عباسی را درست کرده بود و تا زمانی که هر دو دولت نیرومند بودند، هیچ سختی در مبارزه با صلیبیان نداشند. بنابراین به طور قطع این نخستین بار نبود، که یک فرمان‌روایی رسمی شیعی درست می‌شد. دوم، نیروی دولت عثمانی و گسترش پیاپی آن بدون پشتونه فرهنگی و اجتماعی لازم انجام می‌شد. به گونه‌ای که علی‌رغم چند سده چیرگی بر یونان، بالکان و چند کشور دیگر اروپایی تنها چندی از مردم آن بخش‌ها مسلمان شدند و هر چند این گفته درست است که عثمانی بر اثر مناقشه‌های فراوان با صفویان همواره از مرزهای شرقی خود بیمناک بود و ناگزیر بخش بزرگی از نیروی نظامی خویش را در آن بخش صرف می‌کرد و از پیشرفت و تمرکز نیرو در جبهه‌های اروپا باز می‌ماند، اما شکست‌های بزرگ عثمانی در اروپا پس از محاصره وین در سال ۱۶۸۳ خ. میلادی و هم‌زمان با ناتوانی و نابودی دولت صفوی رخ می‌دهد. عامل اصلی شکست عثمانیان، نه پیدایش دو فرمان‌روایی شیعه و سنتی، بلکه برتری ابزارهای نظامی اروپاییان در سده هجدهم و ناتوانی ساختارها و بنیان‌های اقتصادی و اجتماعی عثمانی نسبت به کشورهای اروپاست.

دین و مذهب صفویان

زمانی که صفویان به قدرت رسیدند، مردم ایران بیش تر اهل تسنن بودند. شیعیان بیش تر در شهرهای: مشهد، سبزوار، قم، کاشان و مناطق شمالی ایران ساکن بودند. با به قدرت رسیدن شاه اسماعیل و اعلام رسمیت تشیع، بیش تر مردم

ایران به این مذهب شیعه روی آورده و ترسن، بیشتر به مناطق مرزی تبدیل شد. از دلایل رسمی کردن مذهب تشیع به وسیله صفویان، ایجاد وحدت و یگانگی میان مردم، مشخص کردن ایران از دیگر کشورهای اسلامی و تأمین استقلال کشور بود.

در دوره صفوی کتاب‌ها و رساله‌های متعددی به زبان فارسی ساده نوشته شد. با این اقدام، درک اصول دین و مسائل شرعی، از انحصار عربی دانان خارج شد و بسیاری از گروههای متوسط و پایین جامعه که سواد خواندن و نوشتگری فارسی را داشتند توانستند از این اطلاعات استفاده کنند.

در عصر صفوی پادشاهان به ساخت و تعمیر مسجد، مدرسه و بناهای مذهبی توجه داشتند. پادشاهان صفوی در شهرهایی چون: مشهد و قم نیز بناهایی احداث کردند. در آن زمان بزرگان و ثروتمندان هم، مسجد و مدرسه‌های زیادی ساختند.

سوگواری برای شهدای شیعه که در زمان حکومت صفویه، رونق بسیار یافت. روضه خوانی و مداعی در ایام محرم معمول شد. دیگر فعالیت‌های مذهبی رایج عبارت بودند از: شبیه خوانی، راه افتادن هیأت (دسته) با غلام و کتل در معبرها، تکیه‌ها و مسجدها، جشن گرفتن روزهای ولادت ائمه و عزاداری در ایام شهادت آنان. شاعران نیز، تحت تاثیر این جو مذهبی، موضوع اشعار خود را تغییر دادند و به ستایش و مدح ائمه و سروdon مرثیه برای آنان پرداختند. از جمله شعرهای معروف در این زمینه می‌توان به اشعار محتشم کاشانی در این زمینه معروف است.

صفویان مردم را برای زیارت کردن تشویق می‌کردند. در این دوره، به دلیل جنگ‌های دائمی با عثمانیان، به جای زیارت اماکن متبرکه‌ای که در عراق قرار داشت، زیارت مشهد و قم رواج یافت. در آن زمان شاه عباس اول، برای زیارت مرقد امام هشتم (ع)، مسیر اصفهان تا مشهد را پیاده طی کرد.



شاه عباس یکم (شاه عباس بزرگ)

یگانگی آیین و فرمان‌روایی متمرکز

از دید تاریخ ایران کنونی، دولت صفوی دارای دو ارزش اساسی و حیاتی است: نخست، ساخت ملتی یگانه با مسئولیتی یگانه در برابر مهاجمان و دشمنان، و نیز در برابر گردنه‌کشان و شورشیان بر فرمان‌روایی مرکزی، دوم، ساخت ملتی دارای آیینی ویژه، که بدان شناخته شده و برای نگاهبانی از همان آیین، دشواری‌های بزرگ را در برابر یورش‌های دو دولت نیرومند خاوری و باختり تحمل نموده است. در این مورد، آیین رسمی شیعه دوازده امامی، همان کاری را انجام داد که اکنون جهان‌بینی‌های سیاسی در ساخت فرمان‌روایی‌ها می‌کنند.

به هر روی با ساخت دولت صفوی، گذشته دیربازی از گسیختگی پیوندهای ملی ایرانیان به دست فراموشی سپرده شد و بار دیگر به گفته براون، از ملت ایران ملتی قائم بالذات، متحد، توانا و واجب الاحترام ساخت و ثغور آن را در ایام سلطنت شاه عباس یکم به حدود امپراتوری ساسانیان رسانید.

رشته راستین و اساسی این پیوند ملی، آیین تشیع بود، و گرنه با وضعی که در آن روزگار پیش آمده بود، هیچ چیز دیگری نمی‌توانست چنین تأثیری در بازگرداندن آن پیوند و همبستگی داشته باشد، چنانکه اهل سنت ایران که در دوره

شاه اسماعیل یکم و شاه تهماسب یکم زیر فشارهای سختی بودند، به جای ماندن دولت عثمانی و پیوستن ایران را به خاک آن دولت آرزو می‌کردند. دسته‌هایی از گردان سنی مذهب که گرایشی به فرمانبری از یک پادشاه شیعی مذهب نداشتند، بی‌هیچگونه مقاومتی و مخالفتی در قلمرو عثمانی به جای ماندند؛ و دست به دست گشتن برخی از سرزمین‌های گردنشین، میان دو دولت عثمانی و صفوی تأثیری در مذهب آن‌ها نداشت.

البته از سوی دیگر بر ملیت ایرانی نیز پایی فشاری می‌شد. همه مردم جای گرفته در ایران خود را هم‌وندی (عضوی) از این کشور و ایرانی می‌دانستند و مردم تُرك و تاجیک، نامی که در آن زمان به ایرانیان غیر تُرك داده شده بود، دوستدار پادشاهی صفویان بودند و حتی امروزه نیز مردم ایران با دوستداری از این خاندان یاد می‌کنند. شاه اسماعیل یکم با پایی فشاری بر اهمیت ملی گرایی، پست‌های دولتی را میان مردم گوناگون بخش کرده بود و با ترویج شاهنامه‌خوانی، دوستی به ملیت ایرانی را، میان ایرانیان گسترش داده بود. چنانکه در بیشتر ایل‌های آن زمان، شعرهای حماسی شاهنامه خوانده می‌شد و مردم ایل‌های تُرك قزلباش نیز شعرهای شاهنامه را از بر داشتند. حتی شاه اسماعیل، نام فرزندان خود را از نام‌های ایرانی و شاهنامه برگزیده بود، مانند: تهماسب، سام، القاس، فرنگیس و.....

ساختار حکومتی

سازمان حکومتی صفویان در آغاز آمیختاری از ساختار رده‌بندی صوفیان و ساختار سنتی پادشاهی در ایران بود. به این روی که در بالای هرم نیرو، شاه جای داشت که هم آدم نخست فرمان‌روایی و هم مرشد کامل بود و پس از او وکیل یا وکیل نفس نفیس همایون بود. وکیل دارای نقش وزیر اعظم (ریبیس دیوان‌سالاری) بود و هم میانجی بین مرشد کامل و صوفیان. در ساختار نظامی ایل‌های قزلباش نیز رده‌بندی ایلی صوفیانه وجود داشت. اما دیوان‌سالاری فرمان‌روایی بر اساس ساختارهای کهن ایرانی کار می‌کرد، چرا که قزلباشان از آغاز در کارهای دیوانی نقش چندانی نداشتند. نقش شاه به عنوان مرشد پس از جنگ چالدران سست شد

و این کار در زمان شاه تهماسب یکم و شاه محمد خدابنده و شاه عباس ادامه یافت، به آرامی نقش باورهای صوفیان در ساختار فرمانروایی کاهش یافت به گونه‌ای که رده و کالت به کلی از میان رفت و بسیاری از اختیارهای مقامهای صوفی به مقامهای دیوانی داده شد. کارهای عامدانه و هوشمندانه شاه تهماسب یکم و شاه عباس یکم در کاهش باورهای صوفیانه، برای کنترل کردن خودسری‌های سران قزلباش در این روند نقش بسیاری داشت. در زمان شاه عباس یکم بیننده ساخت سازمان فرمانروایی تازه‌ای هستیم که بر اساس الگوی دیوان‌سالاری کهنه ایرانی درست شد و تا پایان پادشاهی قاجارها تقریباً پایدار ماتید. در این ساختار فرمانروایی، شاه در نوک هرم نیرو جای دارد. فرمان‌های او قانون شمرده می‌شود و کسی حق مخالفت با او را ندارد. وزیر اعظم بالاترین مقام اجرایی پس از شاه است و ریاست سازمان دیوانی را بر دوش دارد. وی میانجی دولتیان و شاه است. گزارش‌هایی که از دیوان‌ها و سازمان‌ها برای شاه فرستاده می‌شوند، نخست توسط وی خوانده می‌شود و در صورت خواست وی به آگاهی شاه فرستاده می‌رسد. در مورد شاهان صفوی پس از شاه عباس یکم باید یادآور شد که از کارهای مهم وزیر اعظم جلوگیری از رسیدن خبرها و گزارش‌های ناراحت‌کننده به شاه بود! خانه وزیر اعظم به طور معمول نزدیک کاخ شاه بود تا در صورت نیاز به گرفتن دیدگاه شاه در رای‌گیری به تندی بتواند به شاه برسد.

زبان رسمی صفویان

زبان رسمی دولت صفوی، زبان فارسی بود. شاه عباس یکم در زمان خود زبان فارسی را در سراسر ایران به عنوان زبان میانجی ثبت کرد. صفویان، زبان فارسی را برای اداره بهتر ایران به عنوان زبان نخست کشور ایران برگزیدند و کارهای پادشاهان صفوی همچنین باعث ثبت و تقویت بیشتر زبان فارسی در خاور اسلامی شد. همچنین تمام نسکه‌های تاریخی در دوره صفوی به زبان فارسی نگاشته شده‌است. با وجود رسمی بودن زبان فارسی، درباریان صفویه همچون دیگر مردم ایران در دربار از زبان محلی خود (ترکی آذربایجانی) بهره می‌بردند. همچنین شاه عباس خود شعرهای زیبایی به تُركی سروده‌است. ژان شاردن جهانگرد فرانسوی هم که زمان یازده سال (۱۶۶۴-۷۰ و ۱۶۷۱-۷۷) در ایران بوده، می‌نویسد: ترکی

زبان دربار و لشکریان است، زنان و مردان منحصراً به ترکی آذری‌ایجانی سخن می‌گویند، به ویژه خانواده‌های اشرافی. شوند این کار آن است که خاندان صفوی از سرزمین‌های ترک‌زبان و جاهایی که زبان مادری‌شان ترکی است، برخاسته‌اند. هم‌زمان با دوره صفویه زبان فارسی در اوج گستردگی خود قرار داشت. فارسی، زبان رسمی گورکانیان هند (همسایه خاوری ایران) بود و شاعران پارسی‌گوی بزرگی از آن برخاستند. در باخترا این (آسیای صغیر) که زیر فرمان امپراتوری سنتی مذهب عثمانی و رقیب راستین صفویان جای داشت، نیز مورد بهره بود. بیشتر سخن‌وران ترک بدان آشنا بوده و غزل و شعرهای کوتاه فارسی می‌سرودند.

barestan.info
barestan.info



شاه عباس یکم

ساختار قضایی

سازمان قضایی به دو بخش عرفی و شرعی بخش می‌شد. بخش عرفی دربرگیرنده رسیدگی به کارهایی، مانند کشتن و زد و خورد و تجاوز (کارهایی که وابسته به نگهداری نظم و امنیت و سازمان سیاسی بود)، می‌شد و بخش شرعی دربرگیرنده رسیدگی به دعاوی حقوقی و شرعی بود. ریاست بخش رسیدگی به دعاوی عرفی با مقام دیوان بیگی است و مسئولین رسیدگی به این دعاوی در شهرها نیز داروغه‌ها هستند. ریاست نظام قضایی شرعی نیز بر عهده صدر است. صدر بالاترین مقام دینی در دولت را دارد و خود از میان علمای نامور شیعه گزینش می‌شود. قاضی‌های شرع از میان علمای شیعه (ملها) گزینش شده و

توسط صدر گماشته می‌شوند. از کارهای دیگر صدر، برداشت و گماشتمان شیخ الاسلامها در شهرها و رسیدگی به کارهای موقوفات در همه کشور است.

قاضی‌های گماشته از سوی صدر یا قاضی‌های شرع، متصدیان ثبت رسمی اسناد هم شمرده می‌شوند و اسناد داد و ستد و خرید و فروش و دارایی مردم تنها با ممهور شدن به مهر آنها رسمیت می‌یابند. عدم وجود مرز دقیق میان کارهای شرعی و عرفی هر از گاهی موجب ناکارآمدی‌هایی در سازمان قضایی می‌شد و این مشکل تا زمان به شاهی رسیدن رضاخان همواره در ایران وجود داشت. از سختی‌های دیگر این سازمان قضایی، این بود که هر شخصی می‌توانست در صورت نیاز به هر کدام از قاضی‌ها (گاه بیش از یک قاضی) که دلخواه او بود، مراجعته نماید.



نقشه پادشاهی صفوی و امپراتوری عثمانی

ساختار اجرایی

کشور ایران از زمان شاه عباس یکم، به پنج سرزمین، پخش شده بود و هر کدام از آن سرزمین‌ها را نیز به بخش‌های کوچک‌تر (تا ۲۵ سرزمین بخش کرده بودند). خان، بالاترین مقامی بود که از طرف شاه، برای اداره یک سرزمین گماشته می‌شد و تنها زیر نظر شاه انجام کار کرده و تنها به او پاسخگو بود. سرزمین زیر فرمان یک خان، خود به چند بخش تقسیم می‌شد، که اداره آنها را افرادی که دارای

سمت سلطان بودند، به دوش داشتند. سلطان‌ها به راستی والیان درجه دوم بودند. مقام پسین در میان والیان، پس از سلطان بیگلربیگی نام داشت. خان‌ها و سلطان‌ها در بخش زیر فرمان خود، مانند یک شاه کوچک فرمانروایی می‌کردند. خان‌ها، بخش اصلی درآمد سرزمین خود را برای کارهای درونی اداری و شخصی خود و نیز تعهد پرداخت مواجب سربازانی که از مرکز به آنها محول شده بود، مصرف می‌کردند و اندازه نسبتاً کمی را برای دربار می‌فرستادند. آنها در برابر تهدیدهای بیگانه معهدهای نگاهبانی سرزمین زیر فرمان خود بودند. بیشتر قریب به اتفاق خان‌ها و سلطان‌ها، سران قزلباش بودند و با ایل خود در سرزمین زیر فرمان، زندگی می‌کردند.

بالاترین مقام اجرایی در شهر، خان یا سلطان یا وزیر آن بخش شمرده می‌شد (چه در آن شهر جای گیر باشد چه نباشد). پس از خان یا سلطان یا وزیر، داروغه شهر جای داشت. اداره کننده اصلی شهر، به راستی داروغه بود. داروغه کار نگهداری امنیت و نظم شهر و همچنین کار رسیدگی به دعاوی وابسته به زد و خورد و کشت را به دوش داشت. عسس، کوتوال، کلانتر و محتسب، همه زیر فرمان داروغه کار می‌کردند. عسس فرماندهی نگاهبانان شب را به دوش داشت. کوتوال مسئول نگاهبانی و نگهداری از استحکامات بود و در شهرهایی که داروغه نداشت، عسس کار داروغه را نیز دارا بود. کلانتر میانجی بین داروغه و مقام‌های بالاتر و مردم عادی بود. در شهرهای بزرگ هر محله برای خود دارای کلانتر بود. کلانتر کار نگاهبانی از حقوق مردم در برابر دولتیان و بخش‌بندی کارهای سخت (گفته شده از سوی مقام‌ها) به گونه برابر بین مردم و گرفتن مالیات‌ها از مردم را بر دوش داشت. در روستاها کددخداها کارهای کلانترها را انجام می‌دادند. محتسب بر درستی اندازه‌ها و اوزان در شهر نظارت می‌کرد و نرخ کالاهای اساسی را نیز در شهر تعیین و اعلام می‌کرد.

ساختار سپاهی و لشکری

نیروهای سپاه ایران در آغاز به پادشاهی رسیدن شاه اسماعیل یکم، تا زمان پادشاهی شاه عباس یکم، درست شده از ایل‌های قزلباش بود. قزلباشان به گونه

سواره می‌جنگیدند و سواران آنها را قورچی می‌نامیدند. قورچی‌ها مسلح به شمشیرهای هلالی شکل (مناسب برای نبرد سواره)، کمان و تفنگ بودند. از زمان شاه عباس یکم به بعد، نیروهای پیاده مسلح به تفنگ از مردم تاجیک (غیر قزلباش) و نیز سپاه غلامان خاصه (درست شده از گرجی‌ها، چرکس‌ها و ارمنی‌ها) ساخته شد. توپخانه نیز معمولاً در دوره گیری (محاصره) شهرها از زمان شاه تهماسب یکم به کار گرفته می‌شد، اما به شوند (دلیل) گونه تاکتیک‌های جنگی ایرانیان که بر اساس تحرک زیاد در میدان جنگ بود، در جنگ‌های مستقیم نقش زیادی نداشت. بالاترین مقام نظامی از زمان شاه عباس یکم به بعد سپهسالار ایران بود. این سمت در ابتدا دائمی بود ولی از زمان شاه صفی در زمان جنگ تعیین می‌شد. مقام‌های اصلی سپاه ایران در زمان شاه سلیمان (گفتة از سفرنامه کمپفر) به شرح زیرند.

- قورچی باشی: فرمانده قورچیان (سواران قزلباش) و بالاترین مقام پس از سپهسالار. قورچی‌ها در زمان شاه سلیمان حدود ۱۰ تا ۱۲ هزار نفر تخمین زده می‌شوند و سالانه ۱۰ تا ۱۲ تومان مzd می‌گرفتند.
- قولر آقاسی: فرمانده سپاه غلامان. سپاه غلامان از گرجیان، چرکس‌ها، ارمنیان و دیگر غیر ایرانیان ساخته می‌شد که به گونه سواره می‌جنگیدند. شمار آنها حدود ۱۵ تا ۱۸ هزار نفر تخمین زده می‌شد و سالانه کمی کمتر از ۱۰ تومان مzd می‌گرفتند.
- تفنگچی لر آقاسی: فرمانده سپاه تفنگچیان پیاده بود. این تفنگچیان تاجیک (ایرانی غیرترک) بودند و پیاده می‌جنگیدند. به این گونه از اسب تنها برای نقل و انتقال پیش از درگیری استفاده می‌کردند اما در هنگام جنگ و در نزدیکی دشمن از اسب پیاده شده و می‌جنگیدند. سلاح آنها نیز تفنگ و شمشیر بوده است. شمار آنها نزدیک به ۵۰ هزار تخمین زده می‌شود. مzd سالانه تفنگچی‌ها کمی کمتر از غلامان بود. تفنگچیان مازندرانی از دیگر تفنگچیان نامدارتر بوده‌اند.
- توپچی باشی: فرمانده توپخانه ایران که در میان مقام‌های گفته شده پایین‌ترین اهمیت را داشت.

به جز نیروهای نظامی گفته شده گروهی ساخته از ۲۰۰۰ سرباز مجهز پیاده نامور به جزا ایر و وجود داشتند که مزد آنها را شاه پرداخت می کرد و کار نگهبانی از دربار را به دوش داشتند. آنها زیر فرماندهی ایشیک آقاسی باشی بودند.

یگان های درونی در سپاه را افسرانی با عنوان های زیر اداره می نمودند. این عنوان ها همگی از واژه های تُركی درست شده اند.

- مین باشی (فرمانده ۱۰۰۰ سرباز) دارای مزد سالانه ۷۰ تومان
- یوز باشی (فرمانده ۱۰۰ سرباز) دارای مزد سالانه ۳۳ تومان
- اون باشی (فرمانده ۱۰ سرباز) دارای مزد سالانه ۱۵ تومان

(البته همان گونه که امروزه نیز رایج است، گاه تعداد سربازان زیر فرماندهی این صاحب منصبان، کمتر یا بیشتر از میزان نامی آن بود). مزد سربازان به صورت حواله پرداخت می شد. این حواله ها برای والیان بخش های گوناگون کشور صادر می شد و سربازان عumولًا به دلیل عدم امکان سفر به آن بخش ها، آنها را به دلالان می فروختند. تأمین خوراک در هنگام جنگ ها به دوش خود سربازان بود، به همین شوند (دلیل) در هنگام جنگ ها پیشه وران در پی سپاه روان می شدند و کالاهای مورد نیاز را به آنها می فروختند.



تصویر شاه سلیمان در اصفهان

پادشاهان صفوی و دوره پادشاهی آنان

- شاه اسماعیل یکم (۹۰۷-۹۳۰) (۸۸۰-۹۰۲ خورشیدی)
- شاه تهماسب یکم (۹۳۰-۹۸۴) (۹۵۵-۹۰۲ خورشیدی)
- شاه اسماعیل دوم (۹۸۴-۹۸۵) (۹۵۶-۹۵۵ خورشیدی)
- شاه محمد خدابنده (۹۸۵-۹۹۶) (۹۵۶-۹۶۶ خورشیدی)
- شاه عباس یکم (۹۹۶-۱۰۳۸) (۹۶۶-۱۰۰۷ خورشیدی)
- شاه صفی (۱۰۳۸-۱۰۵۲) (۱۰۰۷-۱۰۲۱ خورشیدی)
- شاه عباس دوم (۱۰۵۲-۱۰۷۷) (۱۰۲۱-۱۰۴۵ خورشیدی)
- شاه سلیمان (۱۰۷۷-۱۱۰۵) (۱۰۷۲-۱۰۴۵ خورشیدی)
- شاه سلطان حسین (۱۱۰۵-۱۱۳۵) (۱۱۰۱-۱۱۰۱ خورشیدی)
- شاه تهماسب دوم (۱۱۳۵-۱۱۴۵) (۱۱۱۱-۱۱۱۱ خورشیدی)
- شاه عباس سوم (۱۱۴۵-۱۱۴۸) (۱۱۱۱-۱۱۱۴ خورشیدی)
- شاه اسماعیل سوم (۱۱۹۳-۱۱۷۹)

نامداران روزگار صفوی

- سرداران سپاه: قرققای خان، اللهوردی خان، امامقلی خان، گرگین خان، فتحعلی خان داغستانی، رستم خان قولر آقاسی و...
- دانشمندان و فقیهان شیعه: مولانا فیض کاشانی، شیخ بهایی، میرداماد، میرفندرسکی، علامه مجلسی، ملاصدرا، سید نعمت‌الله جزايري و...
- هنرمندان (نقاش، خوشنویس و معمار): رضا عباسی، علیرضا عباسی، میرعماد، آقامیرک و...
- شاعران: صائب تبریزی، کلیم کاشانی، محتمم کاشانی، میر رضی آرتیمانی و...
- تاریخنویسان: اسکندر بیگ منشی، حسن بیگ روملو، احمد منشی قمی و...

بن‌مايه‌های تاریخی برای شناخت صفویه

در دوران صفویه کتاب‌های تاریخی بسیاری درباره این دودمان به نگارش در آمد، که مهم‌ترین آنها عبارتند از: صفوۃالصفا، عالمآرای امینی، حبیب‌السیر، فتوحات شاهی، بدایع الواقعی، تاریخ شاه اسماعیل و شاه طهماسب، تحفه سامی، تاریخ رشیدی، احسن‌التواریخ، خلاصۃالتواریخ، عالمآرای عباسی، خلاصۃالسیر، قصص‌الخاقانی، خلدبرین، عالمآرای شاه اسماعیل، زبدۃالتواریخ، تذکرۃالملوک، تاریخ حزین و...
www.tabarestan.info

جدا از این نسک‌ها، منشات و سفرنامه‌های بسیاری (به‌ویژه از اروپاییان) باشنده (موجود) است که در شناخت تاریخ صفویان بسیار بهره‌مند است.

ولایت‌های ایران در دوره صفوی

در کتاب مهم تذکرۃالملوک درباره ولایت‌های ایران در دوره صفویان این چنین آمده‌است:

... والی در ممالک ایران چهار است، که اسامی هر یک موافق اعتبار و شرف و ترتیب نوشته می‌شود: اول والی عربستان که به اعتبار سیادت و شجاعت و زیادتی ایل و عشیرت از والی‌های دیگر، بزرگ‌تر و عظیم‌الشأن‌تر است. و بعد از آن والی گرجستان فیلی است که به اعتبار اسلام، اعز از والی گرجستان است و ولات گرجستانات متعلقه به ایران، گرجستان کارتیل و کاخت و تفلیس است. و بعد از مرتبه والی گرجستان، والی اردنان است، که سندنج محل سکنای ایشان می‌باشد و بعد از او حاکم بختیاری و در قدیم‌الایام کمال اعزاز و احترام داشته‌اند.

اما بیگلریگیان عظیم‌الشأن ایران سیزده‌است: اول قندهار، دوم شیروان، سوم هرات، چهارم آذربایجان، پنجم چخور‌سعد، ششم قراباغ و گنجه، هفتم

استرآباد، هشتم کوهگیلویه، نهم کرمان، دهم مرو شاهی جان، یازدهم قلمروی
علیشکر،دوازدهم مشهد مقدس معلی، سیزدهم دارالسلطنه قزوین...

تصویر شاه اسماعیل یکم



افشاریان

آفشاریان، نام دودمانی ایرانی (۱۱۴۸-۱۱۶۳ قمری و ۱۷۹۶-۱۷۳۶ میلادی) و اعضای یک سلسله ژئوگرافیک تبار بودند، که بر ایران فرمانروایی کردند. بنیادگذار این دودمان نادرشاه افشار بود.

نادرشاه از ایل افشار است، دسته‌ای از ترک‌های اوغوز که در اوایل دوره صفوی برای حفاظت از مرزهای ایران در برابر هجوم آزیک‌ها و ترکمن‌ها از کردستان (در شمال غرب ایران و شرق ترکیه کنونی)، به خراسان کوچانده شدند.



تصویر نادرشاه افشار



از سقوط صفویان تا تاجگذاری نادر (۱۱۳۵-۱۱۴۸ هـق)

نادرشاه افشار در سال ۱۰۶۶ خورشیدی، در ایل افشار در درگز در شمال خراسان به دنیا آمد. این ایل به دو شعبه بزرگ تقسیم می‌شد: یکی قاسملو و دیگری ارخلو؛ نادر شاه افشار از شعبه اخیر بود. طایفه ارخلو را شاه اسماعیل از گرددستان به خراسان کوچاند و در شمال آن سرزمین، در نواحی ابیورد و دره گز و باخرز تا حدود مرو مسکن داد؛ تا در برابر ازبکان و ترکمانان مهاجم سدی باشند. تعداد بسیاری از این ایلها در زمان شاه عباس اول در ایل شاهسون ادغام گشته‌ند.

نام اصلی او نادرقلی بود و هنوز به ۱۸ سالگی نرسیده بود، که همراه با مادرش در یکی از یورش‌های ازبکهای خوارزم به اسارت آنها در آمد. بعد از مدت کوتاهی از اسارت گریخته و به خراسان برگشت و در خدمت حکمران ابیورد، باباعلی بیگ بود. او گروه کوچکی را به دور خود جمع کرده بعد از کنترل چند ناحیه خراسان خود را نادرقلی بیگ نامید.

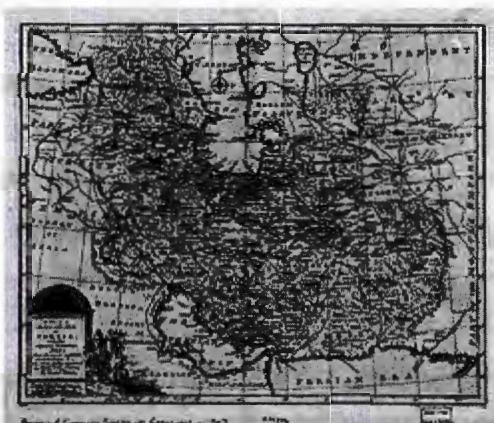
در این هنگام افغان‌ها به رهبری محمد افغان، اصفهان را تصرف کرده بودند و شاه سلطان حسین صفوی را به قتل رساندند. با سقوط اصفهان و قتل شاه سلطان حسین، پسر او به نام شاه تهماسب دوم صفوی که از اصفهان به قزوین گریخته بود خود را پادشاه ایران خواند (۱۱۳۵ هـ)، ولی حکام نواحی گوناگون کشور حاضر به اطاعت از او نشندند. محمد افغان نیز که تنها بر اصفهان و نواحی اطراف آن حکومت می‌کرد، کمی بعد بدست پسر عمومیش به نام اشرف افغان به قتل رسید (۱۱۳۷ هـ)، همزمان با این اوضاع و احوال نادر که از میزان نفوذ خاندان صفوی در میان مردم آگاه بود، به شاه تهماسب دوم پیوست و سردار سپاه او شد (۱۱۳۹ هـ)، سپس خراسان را به تصرف خود در آورد.

فتووال بزرگ، ملک محمد سیستانی (حاکم سیستان) تا حدی مانع قدرت گیری نادرقلی بیگ شد، ولی نادر در سال ۱۷۲۶م، پشتیبانی شاه طهماسب صفوی و فتحعلی خان قاجار (پسر شاه قلی خان قاجار و پدر بزرگ آقا محمد خان قاجار) را جلب کرده توانست ملک محمد را شکست دهد و حاکمیت شاه ایران را در خراسان بر پا نماید. شاه طهماسب نیز، نادر قلی را والی خود در خراسان اعلام کرد و پس از آن نادر نام خود را به طهماسب قلی تغییر داد. سال بعد او منابعش با شاه طهماسب را قطع کرده و بعد از سرکوب چند ایل ترک به حکمرانی کامل خراسان می‌رسد. آنگاه برای به قدرت رساندن شاه طهماسب با افغانها وارد جنگ شده، در ۱۷۲۹م، رییس افغانها یعنی اشرف افغان را در مهماندوسیت در نزدیکی دامغان (طی نبرد دامغان) و سپس در مورچه خورت اصفهان و برای بار سوم در زرقان فارس شکست داد و سپس در تعقیب وی، افغانستان را مورد تاخت و تاز قرار داده و قبایل این دیار را مطیع نمود. بدین ترتیب پس از هفت سال شورش افغان‌ها به پایان رسید (۱۱۴۲ هـ).

سپس با دشمنان خارجی وارد جنگ شد و روسها را از شمال ایران راند، اما در زمان جنگ با عثمانیها که غرب ایران را در اشغال داشتند، متوجه شورشی در شرق ایران شد و جنگ را نیمه کاره رها کرده به آن سامان رفت. شاه تهماسب

صفوی به قصد اظهار وجود، دنباله جنگ وی را با عثمانیان گرفت که به سختی منهزم شد.

در سال ۱۱۴۵ هـ. به دنبال یک قرارداد میان شاه طهماسب و دولت عثمانی که بخشی از آذربایجان را به آن دولت واگذار می‌کرد، نادر رهبران ایلها را که پشتیبان صفویه بودند در یک جا جمع نمود و با یاری آنها طهماسب را از شاهی برکنار گردانیده پسر خردسالش به نام عباس(شاه عباس سوم) را به جانشینی برگزید و خود را نایب السلطنه نامید. اما در واقع قدرت اصلی در دست نادر بود. نادر شاه در عرض دو سال کل آذربایجان و گرجستان را از عثمانیان پس گرفت و عثمانیان را به سختی شکست داد.



نقشه امپراطوری ایران، ۱۱۲۶ خورشیدی، امپراطوری ایران در سال ۱۱۶۰ (قمری) در زمان دودمان افشاریان.

ویژگی‌های مهم حکومت افشاریه:

- * نظام اداری و حکومتی ایران * نظام اجتماعی ایران * نظام اقتصادی ایران * مناسبات خارجی ایران •

زندیان



نقشه ایران در دوره زندیه

- پایتخت: شیراز زبان: فارسی (زبان رسمی) و لری
- دین: اسلام تشیع دولت: پادشاهی شاه
- تاریخچه تأسیس ۱۷۹۴/۱۱۶۳ - ۱۷۵۰/۱۲۰۹ - انقراض
- کریم خان زند - ۱۷۸۹ - ۱۷۹۴ - لطفعلی خان زند - ۱۷۷۹ - ۱۷۵۰



تلویزیون
تلویزیون
تصویر کریم خان زند

زندیان یا زندیه یا دودمان زند، نام خاندانی پادشاهی است و میان فروپاشی افشاریان تا برآمدن قاجار به درازای چهل و شش سال در ایران بر سر کار بودند. این سلسله به سردمداری کریم خان زند، از طایفه زند از سال ۱۱۶۳ هجری قمری در ایران به قدرت رسید. کریم خان، ایلخان طایفه زند بود. پدرش «ایناق خان» نیز ایلخان بود. کریم خان در آغاز یکی از سرلشکران سپاه نادرشاه افشار بود، که پس از مرگ نادر با همراهانش بازگشت. او فردی مدبر بود. او را لحاظ برخورد با مردمان، نیکوترين فرمانروا پس از حمله اعراب به ایران دانسته‌اند. کریم خان خود را وکیل الرعایا نامید و از لقب شاه پرهیز کرد. شیراز را پایتخت خود گردانید و در آبادانی آن کوشش نمود. ارگ، بازار، حمام و مسجد وکیل شیراز از کریم خان زند وکیل الرعایا به یادگار مانده است.

کریم خان زند وکیل الرعایا (۱۱۹۳ - ۱۱۶۳ هـ ق)، توانست پس از فروپاشی حکومت نادرشاه افشار، تمام بخش‌های مرکزی، شمالی، غربی و جنوبی ایران را تحت حکومت خود درآورد. همچنین برادر وی، صادق خان زند، نیز موفق شد در سال ۱۱۸۹ ق، بصره را از امپراتوری عثمانی جدا کرده و به ایران پیوست.

نماید و از این طریق، نفوذ ایران را بر سراسر اروندروود، بحرین و جزایر جنوبی خلیج فارس مسلم گرداند.

پیروزی کریم خان زند

شمال کریم (کریم خان زند) از تیره زند بگله بود. تیره زند بگله مهم‌ترین تیره طایفه زند به حساب می‌آمده است. طایفه زند گروهی بودند با معیشت شبانی که از اراضی دامنه زاگرس به دهستان پری و کمازان در نزدیکی ملایر کوچ کرده بودند. عموماً زنده‌ها را شاخه‌ای از طوايف لک به حساب آورده‌اند. یقیناً از نواحی شمال ارستان کوچ کرده و به وسیله شاه عباس صفوی، در اطراف ملایر و بروجرد اسکان داده شده‌اند.

پس از مرگ نادر، کریم خان نیرویی به هم زد و پس از چندی با دو خان بختیاری به نامهای ابوالفتح خان بختیاری و علیمردان خان بختیاری، ائتلافی فراهم ساخت و کسی را که از سوی مادری از خاندان صفوی می‌دانستند، به نام ابوتراب میرزا (شاه اسماعیل سوم) را به شاهی برگزیدند. در این اتحاد علیمردان خان بختیاری نایب‌السلطنه بود و ابوالفتح خان بختیاری حاکم اصفهان و کریم خان زند نیز سرلشکر سپاه بود. اما چندی که گذشت علیمردان خان بختیاری، ابوالفتح خان بختیاری را کشت و بر دیگر همراهش، کریم خان زند شورید، ولی سرانجام پیروزی با کریم خان زند بود.

کریم خان پس از شانزده سال مبارزه دائمی توانست، بر تمامی حریفان خود از جمله محمدحسن خان قاجار و آزاد خان افغان غلبه کند و صفحات مرکزی و شمالی و غربی و جنوبی ایران را در اختیار بگیرد. وی به انگلیس‌ها روی خوش نشان نداد و همواره می‌گفت: آن‌ها می‌خواهند ایران را مانند هندوستان کنند. برادر وی، صادق خان، نیز موفق شد در سال ۱۱۸۹ هـ، بصره را از حکومت عثمانی منزع نماید و به این ترتیب، نفوذ اواخر دولت ایران را بر سراسر اروندروود و بحرین و جزایر جنوبی خلیج فارس مسلم گرداند.

زندیان پس از کریم خان زند

پس از در گذشت کریم خان زند، دگرباره جانشینان او به جان هم افتادند و با جنگ و نزاع‌های مستمر، زمینه تقویت و کسب اقتدار آغا محمد خان و سلسله قاجار را فراهم آوردند. در سال ۱۲۰۹ هجری قمری لطفعلی خان آخرین پادشاه زند، پس از رشادت‌های بسیار آن به دست آغا محمدخان قاجار، معروف به اخته خان کشته شد. آغا محمدخان با به دست آوردن شهر شیراز دست به کشtar کسانی که از دودمان زند بودند زد، پسران لطفعلی خان را اخته ت Mood و دستور تجاوز جنسی به زن باردار و دختر لطفعلی خان زند و دیگر زنان این دودمان را داد و گروهی از افراد طایفه زند نیز به اطراف متواری شدند، تا دست اقامحمد خان به آنان نرسد.

عده‌ای از وابستگان نزدیک این خاندان را با خود به تهران آورد و در قلعه‌ای قدیمی در یافت آباد امروزی زندانی نمود، که در اواخر قاجاریه توансنتند اراضی اطراف را بدست آورند و همانجا اقامت کنند، و دیگر وابستگان این خاندان یا کشته شدند یا به عثمانی گریختند و یا مهاجرت کردند، تا جان زن و فرزندانشان در امان باشد. امروزه در استان‌های لرستان، کرمانشاه، کردستان، همدان، کهگیلویه و بویراحمد، فارس، کرمان و خراسان بازماندگان طایفه زند زندگی می‌کنند.

دستگاه دیوانی زند به رهبری حاج ابراهیم کلانتر، که به لطفعلی خان خیانت کرده بود یکراست به قاجارها پیوست و به جز تمنی چند که به واپسین فرمانروای زند تا دم مرگ وفادار مانند دیگران رویه ابراهیم خان را پیش گرفتند.



مسجد وکیل در شهر شیراز یادگار کریم خان زند

کوچ طوایف زند

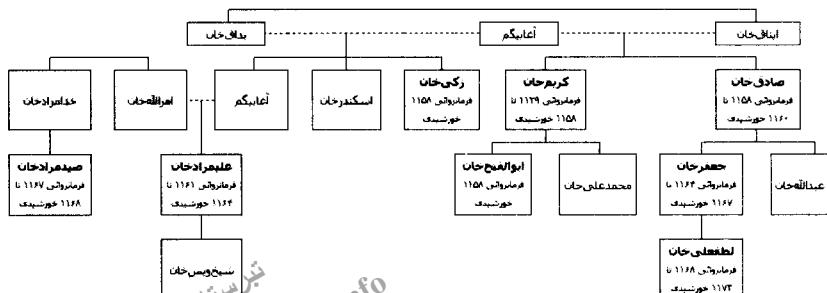
تعدادی از طایفه زند، چون وضعیت را نامناسب دیدند و بزرگان طایفه زند هر کدام برای رسیدن به قدرت، دست به کشتار یک دیگر زده بوده اند، شباهه و مخفیانه به سمت کوهستان‌های سخت‌گذر بویر احمد حرکت کردند تا جان زن و فرزندانشان در امان باشد و تا زمانی که سلسله عوض شد، در همان جا می‌زیستند. و آنگاه که قتل عام علیه این طایفه به پایان رسید و بعد از مرگ آقا محمد خان قاجار که کینه این طایفه را بر دل داشت، باز مانده طایفه کریم خان به یاسیج یا همان یاسوج کنوی کوچ کردند و در آن مکان اقامت گزیدند و در این مدت صاحب مال و منال خوبی شده بودند. بعد از سال‌ها مخفیانه زندگی کردند، حاج نیاز، بزرگ طایفه به سمت اردکان فارس هجرت نمود و با ورود ایشان به این منطقه کسی یارای مقابله با این طایفه تازه وارد را نداشت و به بزرگی و خانی منطقه درآمد و

ایشان برای همیشه در این مکان اقامت کردند و بعد از حاج نیاز، فرزندش حاج علی خان و فرزندان ایشان بر بلوکات اردکان فارس، خانی و کلاتری کردند و از این طایفه در فارسنامه ناصری یاد شده است. ایشان کلیه دهات مجاور را خریداری کردند و خراج سالیانه حکومت را یکجا می‌پرداختند. این طایفه برای قدردانی از خدمات حاج نیاز بعدها نام خانوادگی نیازی را برای فامیل خود انتخاب کردند از حاج نیاز یاسیچی قرآن‌های خطی بر پوست آهو برای وراث آن به جای مانده است. و در دوره پهلوی که مبارزات علیه خوانین آغاز شده ایشان بدون مقاومت، قدرت را به حکومت مرکزی تحويل دادند.

از دیگر بازماندگان طایفه زند که به یافت آباد از مناطق تهران کنونی تبعید شده بودند نیز در اوخر دوره قاجاریه هرمزخان زند، رضاقلی بک میرزا و بعد از او مرتضی خان زند معروف به مرتضی خان یافت آبادی موفق به تملک یافت آباد، اسلام شهر و روستاهای اطراف شدند که البته در رابطه با این مالکیت همواره با عبدالحسین میرزا فرمانفرما معروف به شازده فرمانفرما از شاهزادگان صاحب نفوذ قاجار اختلافاتی وجود داشت که در نهایت پس از نزاعی طولانی و خشونت بار در دوران پهلوی اول با رأی دادگاه مالکیت یافت آباد به خوانین زند رسید. مرتضی خان یافت آبادی نیز همچون دیگر اقوام خود، جوانمرد و مردم دار بود و به عنوان یکی از پیشگامان اصلاحات ارضی بخش عمده‌ای از زمین‌های یافت آباد را به صورت داوطلبانه به مردم واگذار کرد. مقبره رو به تحریب وی، در قبرستان یافت آباد واقع شده است.

از دیگر حامیان زند، اقوام بختیاری و اقوام قشقایی منطقه فارس بودند که حکومت زندیه را حمایت می‌کردند که پس از حمله آغامحمدخان قاجار، بسیاری از رجال متعهد به حکومت زند که جان سالم بدر برده بودند، برای نجات جان خود مسیر دوردست کوههای زاگرس و البرز را پیش گرفتند و خانواده‌ایشان به همراه سایر ایل خود راه بویراحمد، فیروز آباد و ... را پیش گرفتند.

فرمانروایان زند



کریم خان زند؛ ۱۱۹۳-۱۱۷۹

•

زکی خان زند؛ برادر کریم خان بود که حدود صد روز حکومت کرد و نهایتاً به تحریک علی مراد خان؛ خواهرزاده اش به قتل رسید.

•

ابوالفتح خان زند؛ ۱۱۹۳-۱۱۹۶؛ او فرمانروایی هفتاد روزه‌ای را پس از مرگ پدرش کریم خان داشت.

•

صادق خان زند؛ ۱۱۹۳-۱۱۹۶؛ وی در کرمان فرمانروایی به راه انداخته بود و دعوی پادشاهی داشت. با ترور زکی خان، خود را به شیراز رساند و فرمانروایی را به دست گرفت. ولی از علیمراد خان شکست خورد و به قتل رسید و به روایتی خودکشی کرد.

•

علیمراد خان زند؛ ۱۱۹۶-۱۲۰۱؛ وی خواهرزاده زکی خان بود. او در آغاز بر اصفهان فرمان می‌راند و توانست بسیاری از رقیبان را کنار بزند و بر پایتخت شیراز دست یابد.

•

جعفرخان زند؛ ۱۲۰۱-۱۲۰۳؛ پسر صادق خان بود که بعد از مرگ علیمراد خان به تخت نشست. عده‌ای از مخالفانش از جمله صیدمراد خان زند؛ عم زاده علی مراد خان؛ شبانه بر سر شرمند و او را کشتند و سرش را از دیوار ارگ شیراز به زیر انداختند.

•

- صید مراد خان زند؛ او از بزرگان زند بود، که پس از ترور جعفر خان هفتاد روز در شیراز فرمان راند.
- لطفعلی خان زند؛ ۱۲۰۹-۱۲۰۳، پسر جعفر خان و واپسین شاه زند. در آغاز بر شیراز و آنگاه در کرمان - خوار و طبس با آغا محمد خان قاجار به نبرد پرداخت و ارگ بهم را تسخیر کرد و تا مدتی کرمان را پایتخت زندیان قرار داد. آقامحمد خان قاجار، به دفع او لشکر به کرمان آورد و آنجا را برای چهارماه محاصره کرد؛ ولی سوانجام در اثر خیانت لشکر یانش که از طول محاصره ملول شده بودند؛ از پا درآمدند پس از کور شدن و شکنجه بسیار به طهران انتقال داده و کشته شد. مقبره وی در بازار کفash‌ها در بازار تهران می‌باشد.

رابطه با دیگر کشورها

زندیان با انگلستان دارای پیوندهای بازرگانی بودند و برخی سران این دودمان همچون واپسین شاهشان، لطفعلی خان برخوردهای نزدیک و دوستانه‌ای با نمایندگان این کشور داشتند. هر چند برخورد کریم خان با انگلیسی‌ها در تاریخ پُرآوازه است؛ ولی چینی‌های پیشکشی انگلیسی‌ها را در پیش رویشان شکست و ظرف‌های مسی ایرانی را به زمین زد و گفت؛ که می‌بینید مال ما بهتر است و نیازی به ظرف‌های شما نداریم؛ ولی می‌نماید این از عاقبت اندیشه بنیانگذار این دودمان بوده باشد، چونکه هندوستان به تازگی به استعمار انگلیسی‌ها درآمده بود. ولی با این همه ولی به شرکت انگلیسی هند شرقی پروانه زدن تجارت‌خانه در بوشهر را داد و تسهیلاتی بدیشان بخشید. انگلیسی‌ها پارچه‌های پشمی به ایران می‌آورند و در برابر، کریم خان ایشان را از حق گمرک معاف نمود. ولی بازرگانان انگلیسی حق بیرون بردن طلا و نقره را از ایران نداشتند و ناچار بودند برای بهای کالاهای خویش کالاهای ایرانی خریداری کنند.

فتح بصره در سال ۱۷۷۵ (میلادی) نیز از سوی کریم خان برای از رونق انداختن بازرگانی عثمانی و رونق بخشیدن به بندرهای ایران بود چونکه پنج سال

پیش از آن، بازرگانان انگلیسی تجارتخانه خویش را در بوشهر بسته و در بصره برپا نموده بودند و با چیرگی بر بصره آن‌ها چاره‌ای نداشتند جز اینکه شرطهای ایران را در راه بازرگانی بپذیرند.

هلند نیز در آن زمان هماورده بازرگانی انگلستان بود، این کشور در این زمان جزیره خارک را اشغال کرد و آن را محور بازرگانی خویش با ایران و عثمانی قرار داد، ولی دیری نگذشت که در سال ۱۷۷۶ (میلادی) راهزنی به نام میرمهنا ظاهرًاً به اشاره، زندیان خارک را گرفت و هلندی‌ها با پیرون راند.

همچنین روسیه نیز پیوندهای بازرگانی گسترده‌ای در این روزنگار با زندیان داشته‌اند.

در نیمه دوم سده هجدهم اروپاییان حرکت‌های استعماری خویش را در شرق آغاز کرده بودند و کریم خان از این جنبش اینان، هشیار بوده و به پیروانش نیز هشدار می‌داده است.

وضع توده‌ها در دوره زندیان

دوره زند به دو بخش شهریاری کریم خان و دوره پس از آن بخش پذیر است.

وضعیت مردم در زمان پادشاهی کریم خان

او که مرد ساده‌زی بود، به تجملات و انباشتن دارایی، کششی نداشت و بیشتر سرمایه کشور را به مصرف نیازهای درونی کشور می‌رساند. او دوست داشت مردم در آرامش و آسایش و شادی زندگی بکنند و در راه این آرزوی خویش می‌کوشید. او که انسانی بی‌آلایش بود در توده مردم حاضر می‌شد و از روزگار آنان

آگاه می‌شد و گاه در انجام کارهای پست نیز بدان‌ها یاری می‌رساند. از مهربانی و بخشش او داستان‌ها گفته شده‌است.

وضعیت مردم پس از پادشاهی کریم‌خان

با مرگ کریم‌خان اوضاع کشور باز به هم ریخت و نبرد بر سر قدرت بازماندگان زند فشار بسیاری به مردم آورد. حتی در برافتادن این خاندان مردمان بسیاری قربانی قاجارهایی شدند که فرمانروایی را از زندیان ^{زیبوده} بودند، برای نمونه بلایی که بر سر مردم کرمان آمد را می‌توان نمونه آورد.

قاجاریان



تصاویر شاهان ایران در دوره قاجار.

قاجار(قجر)، قاجاریه یا قاجاریان نام دودمانی است که از حدود سال ۱۱۷۴ تا ۱۳۰۴ خورشیدی، بر ایران فرمان راندند. بنیانگذار این سلسله آقامحمدخان است، که رسماً در سال ۱۱۷۴ در تهران تاجگذاری کرد و آخرین پادشاه قاجار احمدشاه است که در سال ۱۳۰۴ برکنار شد و رضاشاه پهلوی جای او را گرفت.

ایران در زمان حکمرانی قاجارها درگیر جنگ‌های متعددی شد و بخش‌های زیادی از خاک خود را به‌ویژه به روسیه از دست داد. دودمان قاجار در تاریخ ایران به بی‌کفایتی مشهور است و در این دوره اقتصاد ایران رو به قهرگانی گذاشت.

خاندان قاجار، از خاندان‌های بزرگ ایران است. اعضای این خاندان از نوادگان پسری شاهزادگان قاجار هستند. پس از اجباری شدن نام خانوادگی و شناسنامه در دوره رضا شاه، هر کدام از شاخه‌های این خانواده، نامی انتخاب کردند. که اغلب برگرفته از نام یا لقب شاهزاده‌ای بود که نسب خود را به او می‌رسانند. اکنون بسیاری از نوادگان قاجار در ایران، جمهوری آذربایجان، اروپا و آمریکا زندگی می‌کنند.



نقشه بلاد حکومتی قاجار در آغاز سلسله

پایتحت: تهران زبان: فارسی دین: اسلام تشیع

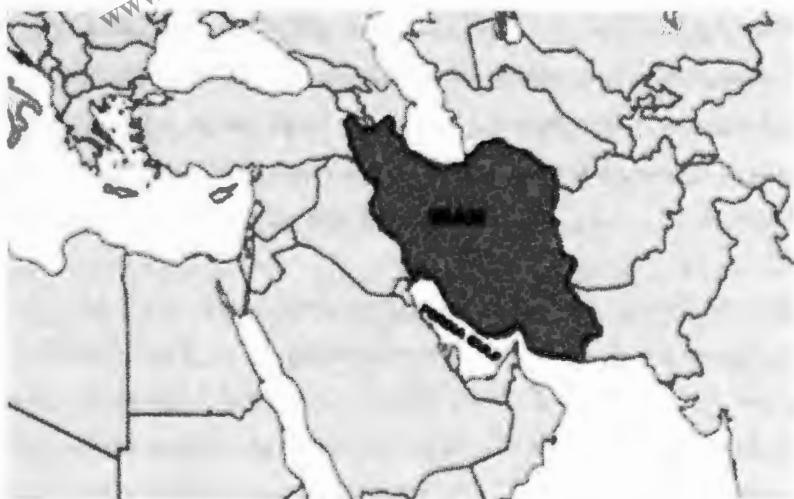
دولت: سلطنت مطلقه تا ۱۹۰۶ سلطنت مشروطه تا ۱۹۲۵

شاه : ۱۷۹۷-۱۷۹۴ م، آقامحمدخان قاجار (ولین) - ۱۹۰۹-۱۹۲۵ م، احمدشاه قاجار (آخرین)

نخست وزیر : ۱۹۰۶ م، میرزا نصرالله خان (ولین) - ۱۹۲۳-۱۹۲۵ م، رضاخان میرپنج (آخرین)

تاریخچه - آغاز سلسله قاجار ۱۷۸۵ م.

یکا پول: تومان



نقشه بلاد حکومتی قاجار در پایان سلسله، (و تا به امروز هیچ تغییری نیافر)

پیشینه ایل قاجار:

سردودمان قاجاریه مربوط به یکی از طایفه‌های تُرك آغوز شمال شرق ایران به نام ایل قاجار بود، که بر اثر یورش مغول از آسیای میانه به ایران آمدند. آنان ابتدا در پیرامون ارمنستان ساکن شدند که شاه عباس بزرگ یک دسته از آنان را در

استرآباد (گرگان امروزی) ساکن کرد و حکومت قاجاریه نیز از قاجارهای استرآباد تشکیل یافته‌است. قبیله قاجار یکی از قبایل قزلباش بود که ارتش صفوی محسوب می‌شد.

ایشان تبار خود را به کسی به نام قاجار نویان می‌رسانند که از سرداران چنگیز بود. نام این قبیله ریشه در عبارت آقاجر به معنای جنگجوی جنگل دارد. قاجار از ریشه کلمه قاچار است که در ترکی به معنای چاپک است. پس از حمله مغول به ایران و میان‌رودان، قاجارها نیز به همراه چند طایفه ترکمان و تاتار دیگر به شام و آناتولی کوچیدند.

هنگامی که تیمور گورکانی به این نقطه تاخت، قبایل ترک بسیاری از جمله قاجارها و دیگر کوچندگان را به بند کشید و قصد بازگرداندن آنها به آسیای میانه را داشت. ولی آنها به خواهش خواجه علی سیاهپوش - صوفی خانقه صفوی - آزاد شدند که این موضوع باعث شیعه شدن آنان و ارادتشان به خاندان صفوی شد. پس از آن قاجارها یکی از سازندگان سپاه قزلباش شدند.

ایل قاجار ابتدا در شمال رود ارس ساکن بود و در آن زمان به دلیل کمک‌های بزرگی که به دربار صفوی می‌نمود، قدرت بیشتری یافت و سپس شاه عباس یکم دسته‌ای از آنان را به غرب استرآباد و دشت گرگان کوچاند تا به عنوان سدی در برابر حملات پیاپی قبایل ترکمن و ازبک عمل کنند. ایل قاجار در استرآباد به دو شاخه تقسیم شدند. شاخه بالای رود گرگان به یوهاریباش (بالادستی) و شاخه پایین رود گرگان به اشاقه‌باش (پایین دستی) معروف شدند. حکومت قاجاریه از ایل اشاقه‌باش تشکیل یافت.

تلاش برای پادشاهی

پس از یورش افغانها و فروپاشی حکومت صفویه، شاه تهماسب دوم - پادشاه آواره صفوی - پس از مدتی به مازندران گریخت و فتحعلی خان قاجار خدمت وی را پذیرفت. فتحعلی خان قاجار، سردار سپاه تهماسب دوم شد و در

حقیقت تهماسب بازیچه‌ای در دست فتحعلی خان بود. اما با پیوستن نادر به سپاه تهماسب، فتحعلی خان مقام پیشینش را از دست داد و در مشهد به تحریک نادر کشته شد.

پس از فتحعلی خان، پسر دوازده ساله‌اش محمدحسن خان قاجار، جای او را گرفت. ولی نادر شاه افشار در زمان حکومتش برای جلوگیری از به قدرت رسیدن محمدحسن خان، که در هنگام قتل پدر ۱۲ سال بیش نداشت، یوخاریباش‌ها که ساکنین بالادست رود گرگان بودند را به حکمرانی منصوب کرد، ^{تاییدین} ترتیب با ایجاد شکاف و چندگانگی میان طواویف قاجار، نگران نازارهای داخلی نگردد و اشاقه‌باش‌ها زیر نظر حکومت ایشان گردند.

پس از مرگ نادر شاه، در سال ۱۱۲۶ هجری خورشیدی، طایفه قاجارهای استرآباد به سردمداری محمدحسن خان در پی کسب پادشاهی برآمدند. اما در نهایت از کریم خان زند شکست خوردند و محمد حسن خان به دست یکی از اعضاي قبیله یوخاری باش کشته شد. فرزندان او از جمله آقامحمد خان و حسینقلی خان جهانسوز به عنوان گروگان در دربار زنده نگهداری شدند. یک بار حسینقلی خان که از سوی کریم خان زند برای سرکوبی حاکم استرآباد فرستاده شده بود، در سمنان یاغی شد، ولی به دست زکی خان زند کشته شد.

پادشاهی قاجاریه

پس از مرگ کریم خان، آقامحمد خان از شیراز فرار کرد و پس از جنگهای فراوان، سلسله زنده را نابود کرد و به پادشاهی رسید. آقامحمد خان موفق گردید دو قبیله اشاقه‌باش و یوخاری‌باش (به معنای ساکن ناحیه بالا رودخانه و ساکن ناحیه پایین رودخانه) را با هم متحد کند و نیروی نظامی خود را استحکام بخشد.

در زمان این دودمان، حکومتهای استانی در مناطق گوناگون سرزمین ایران با جنگ یا مصالحه از میان رفتند و جای خود را به سامانه‌ای فدرالی با تبعیت از

دولت مرکزی دادند و «کشور» ایران دوباره زیر یک پرچم شکل گرفت. رنگها و ترتیب آنها در پرچم کنونی ایران از زمان این سلسله به یادگار مانده است.

در زمان این سلسه و بعد از کشمکش بسیار بین شاهان قاجار و آزادی خواهان، جنبش مشروطه در ایران برپا شد و سرانجام ایران دارای مجلس (پارلمان) شد و بخشی از قدرت شاه به مجلس واگذار گردید.

سلسه قاجار با کودتای ۱۲۹۹ خورشیدی، رضاخان قدرت را از دست داد. با انحلال سلسله قاجار توسط مجلس شورای ملی در ۹ آبان ۱۳۰۴ خورشیدی، رضا خان با نام رضا شاه پهلوی تخت سلطنت نشست. وی پس از بیه سلطنت رسیدن بسیاری از وزرا و سفرای دولت قاجاریه را که غالباً از وابستگان خاندان قاجار بودند به استخدام درآورد که این ارتباط حرفه‌ای تا پایان سلطنت محمدرضا پهلوی نیز ادامه یافت.

پهلوی

در "کتاب فرهنگ عامه آلاشت" چنین آمده:

واژه "پاهلون" در دوران، تبییرها و تقسیرهای گوناگونی مواجه شده است. مثلاً ملک الشعرا بهار این واژه را "پالانی" نوشته است و برخی از نویسندهای خارجی و ایرانی نیز پاهلون را برابر "پالان" که مورد استفاده برای ستور است، دانسته‌اند و در نتیجه، پالانی را خركچی معنی کرده‌اند. بدیهی است کلیه نظریات فوق، فاقد جنبه‌های تحقیقی بوده و بیشتر حاکی از نوعی برخورد عوامانه با واژه مذکور است.

واژه پهلوون یا پاهلون از دو قسمت پهن یا پنه و با تلفظ آلاشتی ها، پاهل+ون (پسوند نسبت) تشکیل شده.

بر این اساس پهلوون یا پاهلون، یعنی پهله‌ای یا اهل پهله.

در این مورد پیرنیا (مشیرالدوله) در کتاب تاریخ ایران باستان می‌نویسد:

«پارت بالخص را پهله شاهسدان (پهله شاهستان) می‌گفتند و از اینجا منسوب به پارت را پهلوی یا پهلوانی. بنابراین باید عقیده داشت که موافق موازین فقه الغه پارسی "پرثو" اسم پارت را به پارسی قدیم به مرور به پهله مبدل شده بود و پرث مشتق از پرثو به پهله.

پارت، خراسان کنونی بوده یعنی تقریباً از دامغان کنونی شروع شده به هیررود امروز منتهی می‌گشته... یعنی در بند دریای گرگان (در راهی دریای کسپیان) را حد فاصل بین پارت و ماد می‌دانستند»

اما تاریخ ایران در دوره پارت‌ها همانند هخامنشیان روش نیست. اما آنچه مسلم است این است، ارتها به دلیل مقابله با دولت روم، نیرو و حکومت خود را در غرب ایران مستقر کردند. پس میتوان نتیجه گرفت که پارت‌ها نشأت گرفته از شرق ایران هستند، اما پس از آنکه حریفان خود را در مناطق مختلف ایران شکست دادند به دلیل موقعیت مهم و سوق الجیشی پارت (پهله و پهله) غرب ایران بوده است که

لرستان و پشتکوه نیز یکی از مناطق است. جالب اینکه اکنون نیز لرهای کوچک را (فهلو، فهله، فهلوی) میخوانند.

حسین پیر نیا در مورد تاریخ پارت مینویسد:

«در اینجا متقاضی است، بدوا بگویم که تاریخ ایران در این دوره به قدر کفاایت روشن نیست. راست است که روشن تر از دوره جانشینی اسکندر و سلوکیهایست وای نسبت به دوره هخامنشی تاریک است. جهت آن است که اولاً معلوم نیست تاریخ این دوره را ایرانیان نوشته بودند و بعد ها مفقود گشته، یا اصلاً ننوشته بودند، ثانیاً اگر هم نوشته بوده اند، ظن قوی این است که در دوره ساسانی که پارتها و اشکانیان مغبوض این سلسله بوده اند، نوشته از میان رفته. اما نویسنده‌گان یونانی و رومی، به جز یکی دو نفر، علاقه ضبط کلیه وقایع این دولت را نداشته اند و وقایعی را ذکر کرده اند که به مردمان یا به دولتهای آنها مربوط بوده و این وقایع در سر حد دور می‌شویم مانند دوره هخامنشی جای خالی موجود است....»

خلاصه آنکه ما اطلاعات کافی از کلیه وقایع این دوره نداریم و آثاری هم که بدست آمده، کم است...

تاریخ پارت را به سه قسمت تقسیم میکنند. ۱- قسمتی است که دولت پارت تاسیس میشود، ولی هنوز تمام ایران را شامل نیست. در این دوره دولت جوان پارت خود را می‌آاید و ریشه میدواند و سلوکیها را از ایران بیرون می‌رانند. ۲- بخشی است که دولت پارت با دولت جهانی روم، دو دولتی هستند که عالم آن روزی را دارند. پارت حریف پر زور و همسر نیرومند و رقب دولت روم است و حتی روم غیر، مغلوب را کرارآ شکست میدهد. (با همین توضیح، بسیاری از تلاطمات و وقایع سیاسی در غرب ایران برای مقابله با رومیها صورت گرفته). شاید رومیان در آثار خود از این منطقه به نام پارت (پهله) در کتابهای خود نام بردند. ۳- زمان انحطاط این دولت است. دولت پارت رو به ضعف و سستی میرود، تا آنجا که به اردشیر پاپکان ساسانی زوال می‌یابد.

برخی از صاحب نظران اعتقاد دارند کاسی ها، نیاکان لکها و لرها هستند. حسن پیرنیا در کتاب "تاریخ ایران باستان" مینویسد، کاسی ها بعد از آن جنوب بین خوزستان و کردستان رفته اند.

کهن ترین اشاره به ساکنان سرزمین فعلی لرستان در اثری به نام کتابخانه تاریخی تألیف "دیو دوروس" مورخ یونانی و سیسیلی الاصل آمده است که در اوایل سده قبل از میلاد میزیسته و در کتاب خود آورده است. قومی به نام "کوسایو" یا به زبان دقیق‌تر "کاسیها" در کوه‌های شمال سوزیانا یا خوزستان، معادل سرزمین کنونی لرستان دارند.

استرابون جغرافی دان یونانی و مؤلف کتاب (جغرافیا) که احتمالاً متولد سال ۶۳ قبل از میلاد است به همین قوم و به همین اسم و در همین محل اشاره می‌کند. پذیرفتی است که بگوییم قدیمی ترین کسانی هستند که تاریخ نویسان سکونت آنان را در سرزمین کنونی لرستان ثبت کرده اند.

در فصلنامه (لرستان پژوهی) آمده است که تردیدی نیست مناطق کنونی خاوه (دلغان) و آشتر قوم کاس (کاس بی‌ها یا کاس سی‌ها) از قدیمی ترین ساکنان دریای خزر پیش از مهاجرت آراییان از خاور ایران به این منطقه بوده اند. منابع یونانی آنان را (کوسایی)، هرودوت (کیس سی)، آسوری‌ها (کش سی) و اروپایی‌ها کاس می‌نامیده اند.

شواهد فراوانی حاکی از آن است که کاس‌ها، قرن‌ها بر دو سوی کوه‌های البرز چیره بودند که مهمترین شاهد، سکونت آنان همانا نامیده شدن دریای خزر به نام دریای کاسپین و سلسله کوه‌های البرز به نام کوه کاس و یا جبال کاسپین و تنگه معروف دربند خزر که میان البرز و کویر نمک قرار دارد به نام دروازه کاسپین و شهر کاسپین یا قزوین امروزی می‌باشد. قدیمی ترین سندی که اشاره به نام کاس‌ها می‌کند، متنی است که از عهد (پوزوردین شوشیناک)، که مربوط به سده ۲۴ قبل از میلاد است، هنوز مناطقی در گیلان و مازندران وجود دارند که به نام (کاس) خوانده می‌شود که ناحیه (کاس) در ناتل کنار و منطقه ییلاقی کاس کول یا پشته کاس‌ها در لنگای تنکابن از آن جمله اند.

دیاکونوف در تاریخ ماد تاریخ ظهور این قوم را سده هجدهم پیش از میلاد می داند. «هنری فیلد به نقل از هرتسلفد زندگی کاسپیان را در هزاره چهارم یا پنجم پیش از میلاد معرفی می کند که دانش کشاورزی را علاوه بر توسعه در اطراف و آکناف دریاکناران خزر به سند و ماوراء سیحون و جیحون و سرزمین های دجله و فرات انتشار داده اند. تیره‌ی ساحل نشین این قوم را کاس پی که در نواحی کرانه‌ای جنوب خزر و رود های وارد بر آن می زیستند، نام خود را به این دریا دادند. استاد جهانگیر سرتیپ پور در کتاب نشانیها به نقل از علی حاکمی باستان شناس ایرانی آورده است، که واژه‌ی بیه را ریشه کلمه «بیه Bya» می داند که در گیلان زبانزد بوده و آن را به مفهوم رود و آب پیشنهاد کرده است. واژه‌ی سی نیز به معنای کوه و سنگ دانسته شد که فرهنگ لغات فارسی دهخدا و معین در تأیید این مفهوم نوشته اند.»

کاس ها که از نژاد ماقبل آریایی ها هستند با ازدیاد جمعیت از مناطق دشت گرگان تا غرب و جنوب مازندران به طرف کوه های زاگرس ، لرستان، کردستان و کرمانشاهان کوچ کرده ، و بر آن نواحی تسلط یافتند. پس از آن حتی به جلگه بین النهرین (میان دو رود دجله و فرات) نفوذ کرده و صاحب دولتی قدرتمند نیز شده اند.

در شمال تا کوهدهشت و سرخ دم در جنوب و ماهیدشت در مغرب ، محل سکونت اصلی کاس ها بوده است. دیاکونوف در تاریخ ماد نیز بر این موضوع صحه می گذارد.

بنا بر مدارک موجود می توانیم یقین کنیم که کاس ها لااقل از هزار سوم قبل از میلاد در این منطقه زندگی می کرده اند.

در مورد فرهنگ کاسی ها ، اشاره به این نکته کافی است که اریت پرادا از روانشناسان ایران در اثر تحقیقی خود به نام « هنر ایران باستان ، فرهنگ ها ماقبل از تاریخ » در توصیف نقوش شیر ها بر صفحات فلزی، اذعان میدارد که نقوش شیر های دوره هخامنشی در واقع برداشته از نقوش برنز های لرستان است و از کار فوق العاده طبیعی و استادانه و همچنین از بصیرت عمیق مردم آن دوران حکایت دارد.

هنر دوره کاسی صرفاً به آثار مفرغی ختم نمی شود، بلکه آنان در ایجاد نقوش سنگی مخصوصاً بر سنگ های موسوم به «کودرو» یا سنگ های حدود اراضی مزروعی ، مهارت فراوان داشته اند هنگامی که پادشاه وقت کاسی به کسی زمین میداده حد آن را با نصب این نوع از سنگ ها معین می کرده اند اکنون بر یکی از کودرو های موجود در موضع علمی ایران که در حوالی سر پل ذهاب یافت شده است می توان نقش های کاملاً ماهرانه ای از جانوران را دید که در آن زمان مظہر خدایان بودند و آن ها را بدین منظور بر اینگونه سنگ ها نقش می کردند تا گواه اعطای زمین باشند و سپس شرح اعطای آن را با خط میخی ^{بین} آن مینوشتند.

هانتر در کتابی به نام نخستین تمدن ها نوشته است: کاسی ها اولین قومی در شرق نزدیک بوده اند که برای تربیت کتبه های دیواری آجر پخته و قالبی را ابداع کرده اند که حکایت از نوع آوری فنی در زمان خود دارد و اختراع مهمی محسوب می شود.

اگر دولت جهانی هخامنشیان به داشتن سعه صدر در برخورد با فرهنگ و مذهب و آداب و رسوم اقدام مغلوب شهره عام است. کاسی ها نیز در حکومت خود در بابل مقدم بر هخامنشیان ، تمام این صفات را در عمل عرضه کرده اند. کاسی ها به مذهب بابلی ها احترام گذاشته اند و زبان و آداب و رسوم بابل را محفوظ داشتند و استمرار حکومتی ۴۰۰ ساله را فراهم آوردند که بابلی ها هیچ گاه کاستی ها را بیگانه نخواوند اند.

توضیحات در مورد کاس ها بهانه ای بود تا ریشه های تاریخی قوم پاهلون که در واقع ریشه در کاس باستانی دارند شناسانده شود. لک ها نیز پهله ای و شاخه ای از کاسهای باستانی می باشند. متساقنه لک ها را گاه لر و گاه گرد به حساب می آورند و می گویند لک از حروف اول لر و گرد تشکیل شده است اما چنین نیست و خود قومی مستقل هستند هر چند که زمانی با اینان ریشه ای نژادی واحدی داشته اند.

در گذر زمان همان گونه که کرد و لر و دیگر اقوام از یکدیگر و از آن ریشه و اصل جدا شده اند لک ها نیز سیر تاریخی خود را پیموده اند و به عنوان یکی از

اقوام دیرینه‌ی ایران در عین جدایی فرهنگی و زبانی مشترکات فراوانی نیز با آن‌ها دارند. در حال حاضر بسیاری از واژگان لکی با فارسی میانه مشترک دارند.

در پایان قابل توجه است، این نکته را گوشزد کنم که ملک الشعراًی بهار ضمن عجیب دانستن تشابه آوایی «پالانی» و پهلوی علاقه مندان را جهت شناسایی اصل و نسبت خاندان پهلوی به کتاب تاریخی خانی چاپ پطرزبورگ ستوه ارجاع می‌دهد به همین منظور به دکتر ستوه گفت و گو شد و ایشان این موضوع را تأیید نکردند و مندرجات تاریخ خانی را نسبت به تابه خاندان پهلوی و رضا شاه کاملابی ارتباط دانستند.

در گیر و دار جنگ نادر شاه و افغان‌ها :

در گیر و دار جنگ نادر شاه و افغان‌ها، در اوخر سلسله صفوی درحوالی سمنان که به شکست افغان‌ها و تارو مار شدن نیرو‌هایش و همچنین از گسیختگی مقطعی قشون ایران انجامید یکی از جنگجویان آلشتری به نام رمضان با برادر کوچکترش به نام عبدالرضا در جنگ شرکت داشتند و پس از تارو مار شدن نیرو‌ها یکدیگر را گم میکنند و او یکه و تنها کوه البرز را طی می‌کند و به روستای آلاشت می‌رسد و کنار رودخانه روا آر با جوسری‌های آلاشت که مشغول کار در آسیاب بودند روبرو می‌شوند.

جنگ جو با معرفی خود که من(پهلوان) یعنی (پهله‌ای) یا اهل پهله هستم با آن‌ها آشنا می‌شود و به خاطر شباht های آوایی الشتر و الاشت، توجه اش بیشتر جلب می‌شود و پس از مدتی استراحت در آن مکان، تقاضای کار می‌کند، در حقیقت با این عمل برای خود پناهگاهی جست و جو می‌کند، پس از آن وی همسری جوسری یا اوچی بر می‌گزیند و از آن پس قوم پاهلون در آلاشت شکل می‌گیرد. آلاشتی‌ها هم در نسل‌های بعد بدون توجه به معنای آن به پاهلون بار دیگر(ای) نسبت اضافه می‌کنند و با ازدیاد جمعیت پاهلون‌ها در نسل‌های بعدی به پاهلونی خیل یا قوم پاهلون معروف می‌شوند.

دلیل تصادفی بودن این است که رضا شاه هنگام دیدار با پروفوسور هرتسفلد، ایران شناس نامدار، از فرصت استفاده کرد و از وی پرسید: این پهلوی چه معنایی دارد.

پهلوی نام زیان قرون وسطایی است، که ایرانیان قبل از به وجود آمدن زیان فارسی دری با آن صحبت می کرده اند بعدا با اقوامی از ساکنان خراسان هم اطلاق میشده است و همچنین معادل پهلوانی است.

اکنون خانواده های پهلوان، بهروزه، محمدی، دادگستر، جهان آرای، یوسفی، اسماعیل نژاد، مرادی، مختاریان، فرشید، ختنی پور، رستمگار، آذر بهرام آلاشتی و ... از طایفه پاهلونی هستند.

حالب این که هنوز فرزندان خانم ارفع(پهلوان) مازیار، مانداد و ماندوخت، خانم پریوش(پری) خواهر بزرگتر خانم ارفع پهلوان دارای نام فامیل پهلوی نژاد (پلو نژاد) می باشند.

رضاشاه



رضا پهلوی (متولد ۲۴ اسفند ۱۲۵۶ در آلاشت – مازندران، تاریخ درگذشت ۴ مرداد ۱۳۲۳ ژوهانسیورگ، آفریقای جنوبی). معروف به لقب‌های رضاخان، رضاخان میرپنج، رضا قلدر، رضاخان سردارسپه و پس از آن رضاشاه. او نخست وزیر ایران از سال ۱۳۰۲ تا ۱۳۰۴ و پادشاه ایران از ۱۳۰۴ تا ۱۳۲۰ خورشیدی و بنیانگذار دودمان پهلوی بود. پادشاهی رضاشاه پایان فرمانروایی قاجاریان و آغاز دوران رژیم پهلوی بود.

رضا که کودکی یتیم بود، دوران خردسالی را در فقر گذراند. از نوجوانی به نظام پیوست و مدارج ترقی را پیمود. در کودتای ۳ اسفند ۱۲۹۹، نیروهای قزاق به فرماندهی رضاخان، تهران را اشغال کردند. این کودتای نظامی رضاخان، با همدمتی سید ضیاء الدین طباطبایی و با برنامه ریزی افسر انگلیسی دولت بریتانیا، ادموند آیرونساید، انجام شد. رضاخان ابتدا در مقام وزیر جنگ، بسیاری از ناآرامی‌ها

و راهزنی‌ها را از بین برد. در ۳ آبان ۱۳۰۲ رضاخان با فرمان احمدشاه قاجار، به نخست وزیری منصوب شد و ابتدا تلاشی در جهت جمهوری خواهی کرد. ولی در سال ۱۳۰۴ به پادشاهی رسید. وی سرانجام در سال ۱۳۲۰، پس از اشغال ایران به دست متفقین، تحت فشار بریتانیا مجبور به ترک سلطنت گردید و سه سال بعد، در شهر ژوهانسبورگ در آفریقای جنوبی درگذشت.

پادشاهی رضاشاه شاهد ایجاد نظام نوین بود. او برای تضمین قدرت مطلق خود، روزنامه‌های مستقل را بست، مصنونیت پارلمانی را از نمایندگان گرفت و احزاب سیاسی را از بین برد. حزب تجدد که صادقانه از رضاشاه پشتیبانی کرده بود، نخست جای خود را به حزب ایران نو و سپس حزب ترقی (سامانی) به تقليد از حزب فاشیست بنیتو موسولینی و حزب جمهوری خواه مصطفی کمال آتاترک داد. ولی همین حزب ترقی نیز به زودی به گمان اینکه اندیشه‌های خطرناک جمهوری خواهانه دارد، برچیده شد. او با به دست آوردن قدرت بلا منازع، اصلاحاتی اجتماعی را آغاز کرد. رضاشاه در دوران قدرت، اصلاحاتی انجام داد که هر چند قاعده‌مند نبود، نشان می‌دهد که وی خواهان ایرانی بود، که دارای موسسات آموزشی به سبک اروپا، زنان متعدد و شاغل در بیرون از خانه، ساختار اقتصادی نوین با کارخانه‌های دولتی، شبکه‌های ارتباطی، بانک‌های سرمایه‌گذار، و فروشگاه‌های زنجیره‌ای باشد. او برای رسیدن به هدف (بازسازی ایران طبق تصویر غرب) دست به مذهب‌زدایی، برانداختن قبیله‌گرایی، گسترش ملی‌گرایی، توسعه آموزشی و سرمایه‌داری دولت زد.

همانطور که گفتیم رضاشاه در اسفندماه سال ۱۲۵۶ هجری خورشیدی، در آلاشت سوادکوه از توابع مازندران به دنیا آمد. عباسعلی خان پدر رضاخان از ابواجمعی فوج سوادکوه بود و مرادعلی خان پدر بزرگ وی هم قبلاً در جنگ هرات در سال ۱۸۵۶ میلادی کشته شده بود. عباسعلی خان پهلوان پدر رضاشاه، دارای پنج همسر بود که رضاشاه تنها فرزند پنجمین همسر پدرش، نوش آفرین (سکینه یا زهراء) محسوب می‌شود.

نوش آفرین پس از مرگ شوهرش عباسعلی، در حالی که فرزندش طفلی بیش نبود، به تهران نزد برادرش می‌رود و چندین سال نزد وی زندگی می‌کند. سپس با فردی به نام جعفر ازدواج می‌کند که از همسر اولش پسری به نام حدیکجان آتابای داشت که بعدها اسم کوچک خود را به هادی تغییر داد.

در مورد ازدواج رضاخان نظرات مختلفی وجود دارد. اولین ازدواج وی با دختردایی خود، مریم (صفیه، تاجمهاد) بود که رضاخان ۹ سال با این زن زندگی کرد تا اینکه مریم هنگام نخستین زایمان درگذشت و از او دختری، به نام همدم (فاطمه) که بعد، به همدم‌السلطنه ملقب گردید، باقی ماند. تاج‌الملوک پهلوی (دومین همسر رضاخان) در مورد اولین ازدواج همسرش (رضاخان) در کتاب خاطرات ملکه مادر می‌گوید: "البته این موضوع را سالها نمی‌دانستم، تا بعد از شاه شدن رضا او آن را از من پنهان کرده بود. حالا تاریخش را به خاطر ندارم. ولی یادم هست که یک روز دختری را همراه خودش به کاخ شهر آورد و گفت: "این دخترم است. بعد برایم مشروحاً تعریف کرد که موقع خدمت در آتشیاد همدان با یک زن همدانی به نام صفیه ازدواج موقت کرده و این دختر حاصل آن ازدواج است. من این زن (صفیه) را هرگز ندیدم." بعدها همدم‌السلطنه تنها فرزند اولین همسر رضاخان به ازدواج هادی (حدیکجان) آتابای (فرزنده پدرخوانده رضاخان) درآمد و این وصلت عاملی برای حضور مداوم خانواده آتابای در دربار پهلوی شد.

همسر دوم رضاخان تاج‌الملوک فرزند "میرینج تیمورخان آیرملو" افسر مهاجر قفقاز بود. رضاخان هنگام ازدواج با تاج‌الملوک در سال ۱۲۹۴ شمسی درجه یاوری (سرگردی) داشت و از او دارای چهار فرزند به نامهای شمس (۱۲۹۶ش)، محمدرضا و اشرف (۱۲۹۸ش) و علیرضا (۱۳۰۱ش) شد. تاج‌الملوک پس از فوت رضاشاہ با غلامحسین صاحب دیوانی ازدواج کرد.

صاحب دیوانی، در واقع هم سن و سال پسر تاج‌الملوک بود و عضو یکی از شاخه‌های خانواده متنفذ قوام‌الملک شیرازی در استان فارس به شمار می‌آمد.

غلامحسین خان صاحب دیوانی پس از این وصلت مدارج ترقی را طی نمود و خیلی زود به نمایندگی مجلس شورای ملی انتخاب گردید.

تاجالملوک پس از وقایع شهریور سال ۱۳۲۰ به منظور کسب قدرت بیشتر، گاه و بیگاه در سیاست دخالت می‌کرد و از هیچ نقشی برای مطرح کردن علیرضا، کوچکترین فرزند خود در برابر محمدرضا پهلوی فروگذار نمی‌کرد. "ارنسن آر. اونی" عضو مؤثر سازمان سیا که در سال ۱۹۷۶ میلادی گزارشی پیرامون "نخبگان و توزیع قدرت در ایران" تهیه کرده است، می‌نویسد: "تاجالملوک زمانی در صدد اجرای توظیه‌ای علیه محمدرضا بوده تا فرزند دیگرش علیرضا را به جای اوی بر تخت سلطنت بنشاند." (علیرضا پهلوی تنها برادر تنی محمدرضا شاه بود که در سال ۱۳۳۳ شمسی در یک سانحه مشکوک هواپی کشته شد).

در سال ۱۳۰۰ شمسی، رضاخان تصمیم به ازدواج مجدد می‌گیرد. این بار همسر سوم اوی ملکه توران (قرالملوک) دختر عیسی خان مجdalسلطنه امیرسلیمانی و نوه مهدیقلی خان مجdalدوله از رجال دربار قاجار بود. رضاخان در این سال که مسئولیت وزارت جنگ را به عهده داشت، با این ازدواج با خانواده قاجار پیوند خورد. رضاخان برای اینکه همسرانش از هم دور باشند و حсадتهاز زنانه باعث بروز مشکلات ویژه‌ای برایش نشود، خانه‌ای جدید در حوالی چهارراه پهلوی برای ملکه توران احداث نمود. تاجالملوک همسر دوم رضاخان و مادر محمدرضا، در کتاب خاطرات ملکه مادر در مورد ملکه توران می‌گوید: "هیچ زنی چشم دیدن هوو را ندارد. بنابر این بندۀ را متهم به حсадت و این جور حرفها نکنید. من هم مثل همه زنها از هوو خوشم نمی‌آید. اما راه دیگری نداشتم و ناگزیر بودم به خاطر رضایت شوهرم کوتاه ببایم و شرایط را تحمل کنم. این دختر (توران) دماغی بسیار پرخوتو و سر پر بادی داشت. با آنکه در کمال خوشحالی و رضایت تن به ازدواج داده بود، پس از ازدواج و تولد غلامرضا (۱۳۰۲ش) بنای ناسازگاری را گذاشت و هنرشن این بود که رضا را تحت تسلط خود درآورده و او را وادار کند تا مرا از قصر بیرون بیندازد و خودش ملکه ایران شود. رضا نتوانست این زن خودپسند را تحمل کند و پس از تولد غلامرضا او را طلاق داد و فرستاد دنبال کارش." ملکه توران که

هنگام طلاق، کمتر از بیست سال داشت از آن دوران چنین یاد می‌کند: " تمام دوران اقتدارش (رضاخان) برای من بیچارگی و نشستن و دیدن و ساختن با ناملایمات بود."

ملکه توران پس از طلاق از رضاخان در، سال ۱۳۰۲ شمسی، تا سال ۱۳۲۲ ازدواج نکرد. سپس با بازرگان ثروتمندی به نام ذبیح‌الله ملکپور وصلت نمود و تا هنگام مرگ رضاشاه، به همراه تنها فرزندش غلامرضا پهلوی در یکی از عمارتهای دربار زندگی می‌کرد. وی پس از انقلاب اسلامی مدتی در آلمان به سر برد و در سال ۱۳۷۳ شمسی در پاریس در خانه سالمدنان فوت کرد.

رضاخان در صدد بود، تا پس از توران امیرسلیمانی همسر چهارمی برگزیند. برای این منظور از طریق امیرلشکر خدایارخان خدایاری با عصمت‌الملوک دولتشاهی دختر غلامعلی میرزا مجلل‌الدوله دولتشاهی که بعدها از سوی رضاخان به سمت ریاست تشریفات داخلی دربار پهلوی منصوب شد، آشنا گردید و پس از چندی وی را به عقد خود درآورد. عصمت‌الملوک از سال ۱۳۰۲ که وارد دربار شد تا تاجگذاری رضاخان در سال ۱۳۰۵، سه فرزند به نامهای عبدالرضا (۱۳۰۳ش)، احمدرضا (۱۳۰۴ش) و محمودرضا (۱۳۰۵ش) و سالهای بعد، دو فرزند دیگر با نامهای فاطمه (۱۳۰۷ش) و حمیدرضا (۱۳۱۴ش) به دنیا آورد.

عصمت‌الملوک دولتشاهی به هنگام تعیید رضاشاه، همراه وی به جزیره موریس رفت و پس از چند ماه به تهران بازگشت. وی از ابتدا وارد سیاست نشد. اما از نفوذ خود در به کار گماردن اقوام خویش در پستهای پر درآمد، استفاده شایانی کرد. پس از مرگ رضاخان در ویلای شخصی خود در شمیران اقامت کرد. پس از انقلاب اسلامی در تهران ماند و در سال ۱۳۷۴ شمسی در سن ۹۰ سالگی درگذشت.

فرزندان رضا شاه:

- ۱- محمد رضا شاه.
- ۲- اشرف.
- ۳- علیرضا.
- ۴- شمسی.
- ۵- غلامرضا.
- ۶- حمیدرضا.
- ۷- محمود رضا.
- ۸- احمدرضا.
- ۹- همم السلطنه.
- ۱۰- عبدالرضا.
- ۱۱- فاطمه.

محمد رضا شاه



تبرستان
www.tabarestan.info

محمد رضا پهلوی

(متولد ۴ آبان ۱۲۹۸ خورشیدی، در تهران و متوفی ۵ مرداد ۱۳۵۹ خورشیدی، در قاهره مصر)

معروف به محمد رضا شاه پهلوی، ملقب به شاهنشاه، آریامهر به معنای خورشید آریابیان و بزرگ ارتشتاران، دومین شاه سلسله پهلوی و واپسین پادشاه ایران (۲۵ شهریور ۱۳۲۰ – ۲۲ بهمن ۱۳۵۷) بود. وی حاصل ازدواج رضاشاه آلاشتی و تاجالملوک آیرملو بود.

در شش سالگی، پدرش پادشاه شد و او به ولیعهدی ایران رسید. تحصیلات مقدماتی را در تهران و تحصیلات متوسطه را در سوئیس به اتمام رساند و در بازگشت به ایران، با درجه ستونان دوم، از دانشکده افسری فارغ التحصیل شد. در جنگ جهانی دوم و همزمان با اشغال ایران در ۲۲ سالگی به پادشاهی رسید و از ۲۵ شهریور ۱۳۲۰ تا انقلاب اسلامی ایران

به رهبری حضرت امام خمینی(ره)، ۲۲ بهمن ۱۳۵۷، بر ایران پادشاهی کرد. در آغاز، قدرت کمی داشت، ولی با پایان اشغال ایران و خروج نیروهای خارجی از کشور، با پشتیبانی امریکا و با سیاست نخست وزیر وقت، قوام السلطنه به حکومت خودمختار در آذربایجان و کردستان خاتمه داد. هم‌چنین زمین‌هایی که پدرش از مالکان آن‌ها گرفته بود را، به صاحبان پیشین‌شان بازگرداند.

مدتی پس از نجات از یک ترور نافرجام، با تشکیل مجلس سنا بر قدرت و اقتدار خود افزود. در دوران پادشاهی او، صنعت نفت ایران به رهبری محمد مصدق ملی شد. در سال ۱۳۳۲ سازمان اطلاعات و امنیت خارجی بریتانیا و سازمان اطلاعات مرکزی امریکا، کوتایی برای برکناری مصدق بهراه انداختند. با شکست خوردن کوتایی ۲۵ مرداد، محمدرضا شاه ایران را ترک کرد و به ایتالیا گریخت، ولی با موفقیت کوتایی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ مصدق برکنار شد و شاه بار دیگر به قدرت رسید.

شاه به توسعه اقتصادی و صنعتی و افزایش قدرت نظامی کشور علاقه داشت و بخش زیادی از درآمد نفتی کشور را صرف ارتش ایران می‌نمود. او تحت عنوان انقلاب سفید و با هدف رسمی قرار گرفتن ایران در بین مدرن‌ترین کشورهای جهان، تا پایان سده بیستم، مجموعه‌ای از اصلاحات اقتصادی-اجتماعی، مانند اصلاحات ارضی را آغاز نمود. در دهه چهل و اوایل دهه پنجاه خورشیدی، ایران رشد اقتصادی سریعی را شاهد بود. محمدرضا شاه نظام تک‌حزبی را در کشور حاکم کرد و عملأً در شانزده سال پایان پادشاهی تقریباً هیچ یک از تصمیمات کلیدی کشوری، بدون نظر مساعد او گرفته نمی‌شد. سرانجام او در تاریخ ۲۶ دی ۱۳۵۷ و در پی اعتراض‌های گسترش‌یافته مخالفان به رهبری امام امت، سید روح الله موسوی خمینی(ره)، ایران را برای همیشه ترک کرد.

وی در طول زندگی خود سه بار ازدواج کرد:

- ۱- فرح.
- ۲- ثریا.
- ۳- فوزیه.

و صاحب پنج فرزند شد:

- ۱- رضا ولیعهد.
- ۲- علیرضا.
- ۳- شهناز.
- ۴- فرحتناز.
- ۵- لیلا.

وی در طول زندگی، چهار کتاب درباره زندگی خود و ایران نوشت که آخرین آن‌ها، اندکی پیش از مرگ وی به پایان رسید. او سرانجام در تاریخ ۵ مرداد ۱۳۵۹ در سن ۶۱ سالگی و در اثر سرطان غدد لنفاوی، در مصر درگذشت و در یکی از مهم‌ترین مساجد قاهره، به نام مسجد رفاعی به خاک سپرده شد.

محمد رضا پهلوی در روز ۴ آبان ۱۲۹۸ خورشیدی (۱۳۳۸، ۲۶ اکتبر ۱۹۱۹) در خانه‌ای اجاره‌ای در محله دروازه قزوین تهران زاده شد. پدر او رضا پاهلونی سوادکوهی (رضاشاه پهلوی) و مادرش نیم تاج، بعدها تاج‌الملوک آیرملو بود.

سه ماه پس از کودتای ۳ اسفند ۱۲۹۹ و به قدرت رسیدن پدرش، خانواده او به خانه‌ای بزرگ‌تر، نقل مکان کردند. در این هنگام محمد رضا تنها دو سال داشت. او با پدر و مادر، دو خواهر و یک برادرش به نام‌های شمس (۱۲۹۶-۱۳۷۴)، اشرف (دوقلو با محمد رضا) و علیرضا پهلوی

(۱۳۰۱-۱۳۳۳) به خانه تازه خود رفتند. در این خانه او زبان فرانسوی و کلیاتی درباره فرهنگ غرب، انقلاب فرانسه، روشنفکران غربی و تاریخ غرب را نزد پرستار فرانسوی اش مدام ارفع آموخت.

محمد رضا پس از به پادشاهی رسیدن پدرش، در هفت سالگی به ولیعهدی رسید. در مراسم تاجگذاری پدرش، برای محمد رضا یک تاج اختصاصی ساخته شد. از آن پس، محمد رضا به کاخی اختصاصی در مجموعه قاجاری گلستان برای آغاز آموزش‌های رسمی پادشاهی منتقل شد.

پس از ۳۷ سال حکومت محمد رضا شاه پهلوی به عنوان آخرین پادشاه ایران سر انجام حکومت پهلوی در ۲۲ بهمن ۱۳۵۸، در پی انقلاب اسلامی به رهبری حضرت امام خمینی(ره) برچیده شد و جمهوری اسلامی ایران در ۱۲ فروردین ۱۳۵۹ با اکثریت آرای ۹۸ درصدی مردم برپاشد.

بخی از اقدامات محمد رضا شاه پهلوی:

- ساخت میدان و برج شهیاد به عنوان نماد شهر تهران (میدان و برج آزادی کنونی).
- ساخت دهکده المپیک و استادیوم صدهزار نفری آریامهر (استادیوم آزادی کنونی).
- تاسیس رادیو و تلویزیون ملی ایران (صدا و سیمای کنونی).
- تاسیس شرکت هواپیمایی ایران (هما).
- بنیان گذاری سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی.
- به عضویت در آمدن ایران در سازمان ملل متحد.
- برگزاری جشن‌های ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی ایران.
- مستقل اعلام کردن جزیره بحرین به عنوان یک کشور طی یک رفراندوم.
- تغییر مبدا تاریخ ایران از هجری خورشیدی، به آغاز سلطنت کوروش کبیر.

- افزایش سطح قدرت نظامی ارتش ایران به یکی از نیرومندترین قدرت‌های نظامی جهان.
- تاسیس دانشگاه‌های آریامهر (اکنون صنعتی شریف)، ملی ایران (اکنون شهید بهشتی)، پلی‌تکنیک تهران (اکنون صنعتی امیرکبیر) هنر تهران، پهلوی شیراز (اکنون شیراز)، فردوسی مشهد، و دانشگاه اصفهان.
- تأسیس سپاه بهداشت، سپاه دانش و سپاه ترویج و آبادانی.
- تأسیس اوپک (اتحادیه صادرکنندگان نفت).
- تأسیس ساواک (سازمان و امنیت و اطلاعات کشور).
- تأسیس زندان و شکنجه گاه اوین.
- تأسیس سازمان انرژی اتمی ایران.
- و

[رجوع کنید به کتب تاریخ معاصر ایران]

تبرستان
www.tabarestan.info

فصل سوم:

سفری از شیراز و دوره زندیه به سوزمین سبز آلاشت

— بررسی طایفه ترکمان قراقونلو مقیم منطقه سه کوهه
طبرستان (سجادکوه، فیروزکوه، دماوندکوه)

"فرزنده ادب باش نه فرزند پدر"

که فرزند ادب زنده کند نام پدر"

مولای متقيان حضرت اميرالمؤمنين علی(ع) ميفرمايند: « هيچ شهری برای تو شايسته ترا از شهر ديگري نيست، بهترین شهرها، آن (شهری) است که تو را پذيرا گردد. (و وسائل پيشرفت تو را فراهم سازد).»

ايشان در نامه خود به مالك اشتر نيز چنین رهنمود ميكنند: « با کسانی مأنوس شو که از خانواده هاي شريف و خوشنام و داراي سابقه درخشان باشند. همانها که از رزممندگان و شجاعان و اهل جود و كرمند.»

حضرت همچنین در عهدهنامه خود، به مالك اشتر توصيه کند که: «كارگزاران خود را از خانواده هاي پاکدامن و از کسانی که سبقت در اسلام دارند برگزيرن که از نظر اخلاق بزرگوارترین و از نظر آبرو، محفوظ تر و طمع شان کمتر و عاقبت نگري شان فزوونتر است.»

هجرت از شیراز به آلاشت:

همانطور که پیشتر به طور مفصل شرح داده شده، به سال ۱۱۷۳ هـ شمسی (۱۲۰۹ هـ قمری / ۱۷۹۴ میلادی)، پس از فروپاشی حکومت زندیه توسط حمله آغا محمد خان قاجار، سران قبایل حامی حکومت و سرداران و امیران دربار، که از جنگ‌ها، جان سالم به در بردن، برای نجات جان خود، خانواده و قبیله، بالاچار کوچ منطقه‌ای را به کوهستانهای دوردست آغاز کردند.

از این بین، سه برادر قراقونلوی (یا به لفظ آلاشتی‌ها در گذر زمان قراقونی / قراقانی / قرقنی) که از بزرگان طایفه خود بودند و دخنگهای دوره زندیه، پادشاهان زند را حمایت و بخشی از سپاه را فرماندهی میکردند را میتوان نام برد. این سه برادر بخاطر حمایت مردم آن سامان، از لطفعلی خان زند و در نتیجه شکست او، همچنین منهزم شدن سپاه عشايري بالاچار و برای نجات جان خود به کمک حاجی خان بندپی بابلی (حاکم شیراز)، پس از عبور از مناطق مرکزی ایران به مازندران و منطقه طبرستان کوچ میکنند.

در کتاب خواجہ تاجدار، اثر ژان گور، در رابطه با آخرین جنگ‌های میان زندیه و قاجاریه چنین بیان شده:

لطفعلی خان زند (۱۱۴۸-۱۱۷۳ خورشیدی)، واپسین فرمانروای زند بود که میان سالهای ۱۱۶۸ تا ۱۱۷۳ خورشیدی (۱۲۰۳ تا ۱۲۰۹ قمری)، بر سر پادشاهی با هماورد نیرومندش، آغا محمدخان قاجار به نبرد پرداخت و سرانجام از او شکست خورد و با مرگ او، پرونده دودمان زند نیز بسته شد. وی بسیار پرقدرت و دلیر با ویژگی‌های یک شاه توانمند بود.

هنوز مراسم خاکسپاری کریم خان (۱۱۹۳ هجری قمری) پایان نیافته بود که سران حکومت برای کسب قدرت به کشمکش پرداختند. سرانجام در سال ۱۲۰۳ هجری قمری، لطفعلی خان فرزند جعفرخان به قدرت رسید. شش سالی که لطفعلی خان به ظاهر قدرت را در دست داشت، جز درگیری با مخالفان کار دیگری

نداشت. در این دوران کشمکش‌های داخلی زندیه باعث شده بود، سران ایل قاجار که در شمال ایران، نواحی مازندران و تهران و گرگان نفوذ داشتند، به طمع افتداد و به سوی گرفتن قدرت خیزبردارند و پس از آخرین درگیری‌های بین لطفعلی خان و آقامحمدخان، خان قاجار به شیراز لشکرکشی کرد و پایتخت آخرین بازمانده دودمان زند را محاصره کرد.

بزرگ‌ترین لغزش لطفعلی خان اعتمادش به حاج ابراهیم کلانتر(حاکم شیراز) بود. این مرد به شاه جوان خیانت کرد و دروازه شیراز را به روى او بست و خانواده و زن و بچه و داراییهای او را دودستی به خان قاجار سپرد. وی از آغاز کار به نامه‌نگاری با قاجارها پرداخته بود و موجبات به سلطنت رسیدن سلسله فجری را فراهم آورد و البته در نهایت بدست شاه قاجار کشته شد.

آقامحمدخان قاجار، متولد ۲۷ خردادماه ۱۱۲۱ شمسی (۱۷۴۲ ژوئن)، در دشت اشرفی در میانه راه ساری به گرگان است. مراسم تاجگذاری اش، پس از تصرف قفقازیه و سرکوب کلیه امراء و حکام داخلی و پذیرش اطاعت و فرمان خان قاجار از سوی کلیه نواحی، به استثنای مشهد و خراسان که هنوز زیر فرمان شاهرخ میرزا و فرزندش نادر میرزا بود، آقامحمدخان، زمان را برای تاجگذاری خود مناسب دید و به سال ۱۲۱۰ قمری در تهران، به نام پادشاه ایران تاجگذاری کرد. و سرانجام در ۲۷ اردیبهشت ماه ۱۱۷۷ شمسی (۱۷۹۸ مه ۱۷) در شوشا درگذشت.

آقا محمد خان در ۱۳ صفر ۱۱۹۳ هجری قمری، (روز درگذشت کریم خان)، هنگامی که در باغ‌های اطراف شیراز به شکار مشغول بود، همین که عمه‌اش او را از مرگ شاه زند، آگاه ساخت، فرار کرد و به شتاب خود را به تهران رسانید و در ورامین مدعی سلطنت بر ایران گشت. سپس به ساری و استرآباد رفت و با کمک سران اشاقه باش، براندازی زندیه و رسیدن به قدرت را طراحی نمود و ولایات گرگان و مازندران و گیلان را، تحت حکمرانی خویش قرار داد. وی در این زمان برادرش حسین قلی خان تا پای مرگ پیش رفت. ولی سرانجام در بندهی توسط حاجی خان بندهی حلال خور (که بعدها اولین حاکم شیراز پس از شکل گیری

حکومت قاجار شد) و عباسقلی بیگ لاریجانی و چند برادرش نجات یافت و به ساری آمد و تاج سلطنتی را که توسط زرگران ساری ساخته شده بود، بر سر نهاد و پایتخت خود را ساری نهاد و به دستور وی جشن نوروز را با تشریفات زیاد برگزار نمودند. محمد خان پس از تسخیر شمال ایران، بر آذربایجان و کرمانشاهان نیز دست یافت.

در آن زمان حکومت زندیه در جنگ و سبیز میان شاهزادگان زند قرار گرفت، ولی سرانجام لطفعلی خان زند با همیازی حاج ابراهیم خان کلانتر شیرازی بر تخت سلطنت نشست. از آنسو که آقا محمد خان قدرت نظامی خود را افزایش داد و با کمک حاج ابراهیم خان کلانتر (که معتقد بود لطفعلی خان دلاری شجاع، اما نامناسب برای مملکتداری است و آقا محمد خان قابلیت انجام امور سیاسی را داراست و به این جهت، دروازه‌های شهر را پنهانی برای او گشود) و حمایت لشکر اردلان (کردستان) به سرداری خسروخان اردلان، در ۱۲۰۸ هجری قمری، وارد شیراز شد. با ورود آقا محمد خان به شیراز، لطفعلی خان به کرمان گریخت. در این جنگ‌ها لطفعلی خان مقاومت و شجاعت زیادی از خود نشان داد.

همانطور که گفته شد، پس از فروپاشی حکومت زندیه، سه برادر قراقونلویی که از فرماندهان عشیره ای شیراز و حامی زند بودند، به سفارش حاجی خان بندهی، راه مازندران را پی میگیرند. هنوز اطلاعات موثقی، گواه بر نوع ارتباط میان حاجی خان و این برادران قراقونی کسب نشده، اما بعدتر وصلت‌هایی میان این دو طایفه صورت گرفت و حتی حاجی خان به دیدار قراقونی‌ها در آلاشت نیز آمد. اما آنچه حتمیت دارد و یک ثبت موثق تاریخی در بین تاریخ منطقه است، حرکت برادران قراقونی میباشد، که ایشان از بزرگان عشیره ای شیراز و سرداران حکومت زند بودند و پس از فروپاشی حکومت زندیه، شیراز را به مازندران ترک گفتند.

در حین سفر ایشان به طبرستان، برادر بزرگ آنان بدرود حیات میگوید و دو برادر دیگر به نام‌های نورالله و عبدالله پس از عبور از دامنه سرد دماوند کوه، مدتی را در فیروزکوه مانده و در نهایت در روستای چرات (چرات) سکنی میگزینند.

آنان از لحظه ورود به حدود دماوندکوه تا گذر از فیروزکوه و استقرار در سوادکوه و حدود بابل به خرید ملک و املاک اقدام میکنند، تا قدرت خود را در منطقه تازه وارد شده تحکیم کنند. ایشان پس از سه سال زندگی در چرات (ولویی سوادکوه) و ایجاد ارتباط با اهالی آلاشت، به روستای آلاشت کوچ میکنند و در بخش مرکزی آن سالها اقامت میگیرند.

نورالله بدون فرزند، بدرود حیات گفت (گفتند که به علت اصابت سنگ به سرش فوت کرد، اما حتم یقین در این مورد حاصل نشده) و برادر بزرگتر، یعنی امیرعبدالله قراقوئی صاحب فرزند شد که ایشان را حاج غلامعلی قراقوئی میدانند. گفتنی است امیرعبدالله را مهدی نیز مینامیدند که او شغل خود را درزی (خیاط) معرفی کرده بود. احتمال میروود گفتن این نام و شغل از این باب بوده که مبادا از طرف طایفه قجری شناسایی شود.

"یادآوری میکنیم که اجداد قراقوئلو های طبرستان، از ترکان قشقایی شیراز بودند، (حدود سه قرن پیش) که گذشته از آن، آباء ایشان نیز ، نزدیک بر یکصد سال حکومت شاهنشاهی قراقوئلو را در کشور ایران به پایتحتی تبریز ، برپا داشتند (قرن نهم طبری / حدود شش قرن پیش). پیشتر گفته شده که آنان از طوايف ترکمان أغوز بایوندر در منطقه آسیای مرکزی و درجنوب دریاچه آرال به حدود مناطق توران و خوارزم بودند (از حدود یک هزار سال پیش و گذشته تراز آن)، که پس از حمله طوايف مغول، به ایران وارد شدند و در اثر معاشرت با مردمان ایران و تأثیر پذيری از آنها به دين اسلام روی آوردن و بعد ها نیز حکومت خود را بر پایه حکومت اسلامی بنا کردند."

طوابیف آلاشت:

با توجه به اکتشافات باستانی و کشف گورستانهای حومه آلاشت، میتوان گفت، حداقل سه هزار سال پیش از میلاد، مردمانی بومی در این منطقه زندگی داشتند. در کتاب "رضا شاه - از الشتر تا آلاشت" و نیز "فرهنگ عامه آلاشت" چنین آمده که آلاشت را نه^(۹) طایفه تشکیل داده اند.

بیرستان

barestan.info

۱- قوم اوج (خاندان های: جورسر، چوربرابی، رشیدی، نجفی، ثباتی، ژاله، فرزادمنش، ثابت، احسانی، قلی پور، نوروزی، نیک بین، رشیدی، اکبری، سبحانی، محمدی، نوروزی، حیدری، سنگرجی، اصفری، مسیبی، عسگری، طیبی، روستاییان، رحمانی، ولی زاده، فرهادپور، اندی، اندی روان، آور، آشتبا، آذرکیش، فرهادی، نجفی، دادمهر، رفعتی، عابدی، براق، صالحی، مهدوی، طاهری، محسنی، خسروی، دانش، آموزگار، صادقی، نعمتی و...)

۲- طایفه کاشی ها (خاندان های: رستم پور، رستمیان، رستمان، قاسم نژاد، کاشی، حیدری و....)

۳- طایفه گیلک خل (خاندان های: آقایی، ناصری، شهابیان، عبدی، ذبیحی، علیزاده، فرهادی، یوسف پور، حسن پور، سروش، تقوی، تیموری، پناهی، قلیپور ولدی، قلی نژاد، محمودی و....)

۴- عرب ها (خاندان های: مفیدی، کریمی، سعیدی، یوسفی، رحیمی، امینی و....)

۵- پاهلوان خل (خاندان های: بلهلوان ، پهلوی ، پهلوی نژاد ، پلوز ، جهان آرای ، رستگار ، آذریهرام ، فرشید ، دادگستر ، یوسفی ، مرادی ، حسن پور ، مختاریان ، اسماعیل نژاد و)

۶- قراقونی ها (خاندان های: محسنی ، وحدانی ، اشراقی ، شاهرخ ، چام ، ناصری ، اندام ، پارسا ، تقوی ، جعفری ، ایاره ، اسماعیلی ، دوست ، قراقانی (قره قانی) بیهاری ، سوادکوهی ، دهکلانی ، وهاب زاده و)

۷- جمشیدی خل (خاندان های: جمشیدی ، جمشیدی نژاد ، پراکنده ، حجازی و)

۸- سیاه پوش ها (خاندانهای: پرواز ، دانشفر ، فریدی ، پروز و)

۹- دائوها (خاندانهای: رجبی ، رستمی ، سراجاوید ، مهران (آرمات) ، سلیمانی ، ابراهیمی ، طاهری ، صادقی ، صالحی ، نعمتی ، تلکابنی و)

حاج غلامعلی قراقوئی

بدون هیچ شک و شبھه ای، تمام ریش سفیدان مناطق آلاشت و لپور و سوادکوه بالاتفاق پدر قراقوئی های مناطق نامبرده شده را حاج غلامعلی میدانند.

تبرستان

حاج غلامعلی پدر جد خاندان های

محسنی، وحدانی، اشراقی، شاهرخ، چام، ناصری، اندام، پارسا، تقوی، جعفری، ایاره، اسماعیلی، دوست، قراقوئی، بهاری، سوادکوهی، دهکلانی، وهاب زاده و.... است.

حاج غلامعلی از بزرگان و ملاکین منطقه و فردی ثروتمند بود، طوری که بزرگان طایفه و منطقه املاک ایشان را از مناطق فیوزکوه، گلزگن و تنگه واشی تا بسیاری از مراتع حومه آلاشت و چندین و چند قریه در منطقه لپور، بابلکنار، بابل، بابلسر، آمل و حومه دماوندکوه و نامبرند (در اداره ثبت املاک شهرستانهای نام برده شده، اسنادی گواه بر اموال قراقوئی ها، موجود است). در طی تحقیقات دهه اخیر توسط نگارنده در این زمینه، متأسفانه موفق به کسب اطلاعات دقیقی که گواه بر منشأ این مال باشد، کسب نشد، چون چندین مطلب را برای نگارنده قرائت شد. یکی اینکه ایشان (حاج غلامعلی قراقوئی) فرد بسیار زیرک، خلاق و کوشایی بود (که هم اکنون نیز در سوادکوه این خاندان به چنین خصایصی شهره هستند). دوم اینکه ثروت ایشان از پدرشان بوده (که این مورد هم با توجه به جایگاه امیرعبدالله، نه تنها بعيد به نظر نمیرسد، بلکن قابل بحث است) و سوم اینکه از آنجا که فردی با خدا بوده و ناخدا را اطاعت نکرده، از عنایت حق تعالی بهره مند بوده.

در ادامه نقشه های هوایی مناطق نامبرده شده و مناطق دیگر و قریب آن را مشاهده میکنید.



۲ نشیه های منطقه سه کوه طبرستان - فرد وحدانی

شیرگاه

مردیره

پلپر

سوالکوه

زیراب

پل سفید

Kamabon

Sang Chal

چلهه مارز
محمد نهران آبربلاذر
فیلیندپل لرنه
الاشتہ
Alashت
مشکرج - اسبختیپولانکه
مشکج
فریزبخت

eleri

Abshar-e-Shirgah
Protected Area

مسطح طاقت شده

Haji Della

Pandemeh

پل درست

گروک

فیزدزکه



با توجه به آنچه تا کنون خواندید، زین پس به بررسی خاندان های طایفه قراقوئی، مقیم سوادکوه و خانوادهایشان و معرفی بزرگان این طایفه میپردازیم.

تصویری از شجرنامه فرزندان امیرعبدالله قراقوئی از حدود سال ۱۱۷۳ هش تا حدود ۱۳۹۰ هش، (ده نسل) را که توسط نگارنده، و به یاری بسیاری از عموزادگان قراقوئی ایشان ، که در امر معرفی بستگان نزدیک خود، نگارنده را یاری نمودند تنظیم شده را رونمایی میکنیم.

در این شجره نامه، علاوه بر ذکر نام فرزندان و نوادگان حاج غلامعلی، نام بزرگان تمامی خاندان طایفه قراقوئی سوادکوه و بسیاری از وصالت ها و پیوند های انجام شده، در میان آنان و هم ولایتی های آلاشتی و لپوری و سوادکوهی خود ذکر شده.

لازم به ذکر است، شغل اصلی طایفه قراقوئی سوادکوهی، مال (گاو، گوسفند، اسب، بز، زنبور و.....) داری بوده، از این باب آنان همچون پیشینیان عشاير خود، پس از چندین سال یکجا نشینی در روستای آلاشت، کوچ ییلاق و قشلاقی را آغاز کردند.

چندین سال بعد، به علت کم آبی شدید ایجاد شده در روستای آلاشت، قراقوئی ها با حفظ منازل خود در آلاشت، به روستای بالادست آلاشت تغییر مکان و لرزنه را مورد اقامت خود قرار میدهند. مساحت روستای لرزنه $کلًا ۱۶$ مَن بوده که قراقوئی ها دو ۴ مَن را از طایفه درزی دریافت کردند، و بعدها تقریباً نصف روستای لرزنه متعلق به قراقوئی ها میباشد.

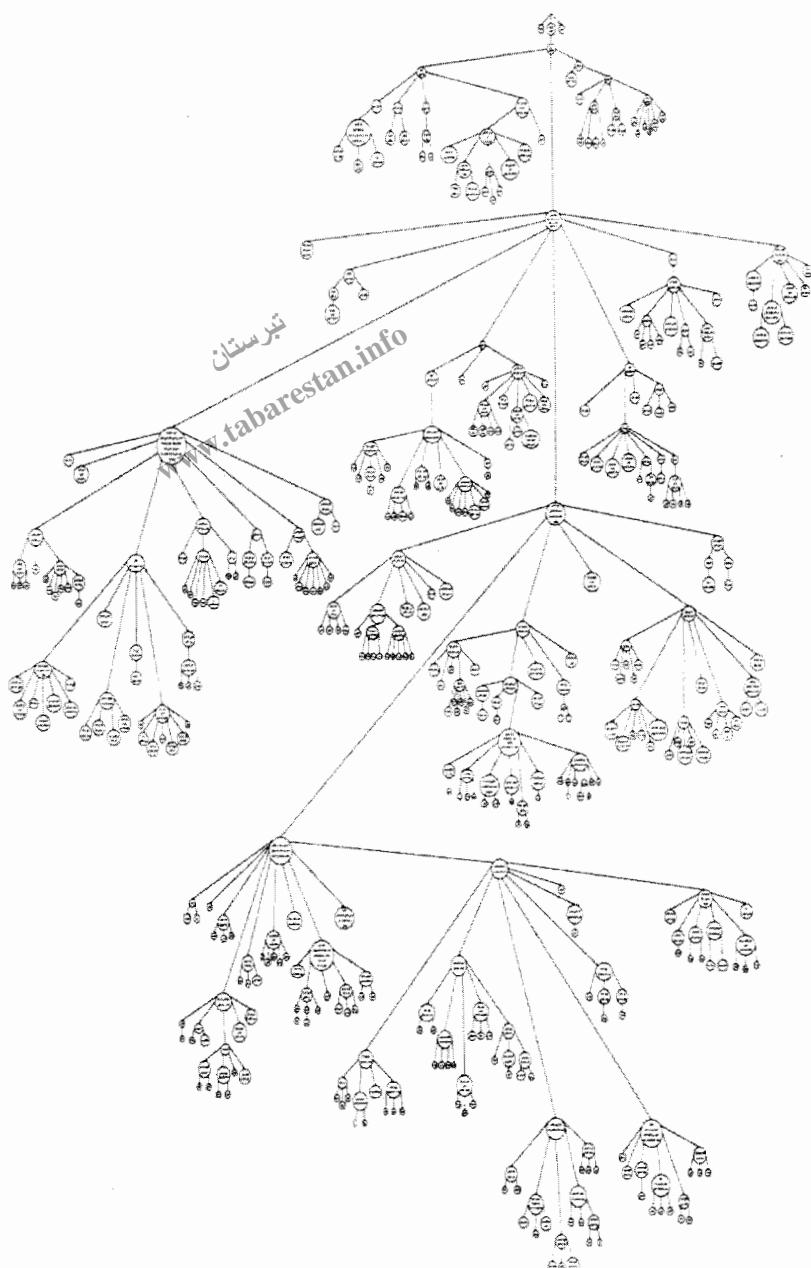
"در اسناد چنین ثبت شده، که هر پلاک زمین محلی برابر ۲۴۰ سیر و برابر ۴ مَن محلی و برابر ۶ مَن تبریزی است، یا با استناد به مکتوبات اداره ثبت، میتوان واضحتر گفت هر مَن محلی برابر ۶۰ سیر و هر سیر برابر یک هکتار است.)"

قراقوئی های آلاشتی، منازل روستای آلاشت و لرزنه خود را در تابستان، اسکان داده و از مناطق کوهستانی حومه آن، جهت مراتع دام هایشان استفاده میکردند و برای گذراندن زمستان به خرید چندین قریه و مرتع در منطقه لپور،

روی آوردن و منازل مورد استفاده خود را در نقطه ای از لپور بنا کردند، که آن زمان بزرگترین آبادی منطقه، شناخته شد، که نامش را دهکلان خوانند. دهکلان در منطقه، اولین روستایی بود که تنشوران (حمام) داشت، که قدمت بنای آن به ۱۲۵۰ هـ، میرسد و یا اولین روستایی بود، که سنگ فرش داشت. بهتر است بگوییم که پیش از ورود قراقوئی ها به دهکلان، آنجا خالی از سکنه هم نبوده چرا که قراقوئی ها، از خاندانی همچون صباغی ها، در آنجا خریداری ملک کردند.

دهکلان محل سکونت بسیاری از بزرگان و ملاکین و اربابان منطقه بود، طوری که خراج سالانه را از رعیت های منطقه، درده کلان دریافت میکردند. و از این باب دهکلان شهرت زیادی داشت.

"در ادامه به شناخت و مطالعه در مورد مناطق سوادکوه، لپور، دهکلان و آلاشت خواهیم پرداخت همچنین تصویر ذیل شجره نامه طایفه قراقوئی سوادکوهی را از سال ۱۱۷۳ هـ.ش تا حدود ۱۳۹۰ هـ.ش نشان میدهد."



سوانح کوه (ساتکو)

شهرستان سوانح کوه، یکی از شهرستان‌های استان مازندران در شمال ایران است که در ناحیه البرز مرکزی و در مجاورت استان سمنان و تهران قرار گرفته است.



تصویر فوق مربوط به پل معروف ورسک و تصویر ذیل مربوط به پل دوآب (خط راه آهن شمال به جنوب کشور) میباشد.



شهرستان سوادکوه از سمت شمال به شهرستان قائمشهر(شاهی)، از سمت جنوب به شهرستان فیروزکوه در استان تهران و شهرستان مهدیشهر در استان سمنان، از سمت غرب به شهرستان بابل و از سمت شرق به شهرستان ساری و ارتفاعات دودانگه و دهستان چاشم (شهریارکوه) (جبال شروین)، در شهرستان مهدیشهر (سنگسر) محدود است.

سوادکوه در دوران مختلف تاریخ، محدوده ثابتی نداشته و همواره حدود و مرز آن در اثر عوامل طبیعی، اقتصادی و سیاسی تغییر یافته است. کشفیات باستان‌شناسی، بهمراه اسناد و مکتوبات تاریخی، حاکی از آن است که سوادکوه از نواحی کهن طبرستان و ایران بوده و انسجام بافت اجتماعی و فرهنگی آن، در دوران اساطیری ایران ریشه دارد. این ناحیه همواره در تعیین مسیر تاریخ، طبرستان حضور مؤثر داشته و مورد توجه حکام دولت مرکزی بوده است. مورخینی مانند ابن اسفندیار تا قبل از قرن دهم هجری قمری، آنرا جزئی از تپورستان در ایالت فرشادگر ذکر کرده‌اند که از شرق تا جرجان، از غرب تا دیار آذربایجان، از جنوب تا نواحی ری، قومس و دامغان وسعت داشت.

ایالت فرشادگر که در آثار مورخینی نظری: استرابون یونانی، ابن اسفندیار، میر ظهیر الدین مرعشی و کتاب اوستا از آن یاد شده، ترکیبی از واژه‌های تبری فرش به معنی دشت و جلگه، واد به معنی کوه و گر به معنی دریا ذکر شده است. در برخی دیگر از منابع تاریخی، مانند التدوین آمده که نام قدیم سوادکوه، پتشخوارگر و پتشخرگر بوده و فرمانروایان و امرای بسیاری از این منطقه برخاسته و وقایع تاریخی مهمی نظری ورود و سکونت فریدون پادشاه پیشدادی، پیکار رستم پهلوان مشهور شاهنامه فردوسی، با دیوان مازندران و عوراسکندر مقدونی در جنگ با داریوش سوم، پادشاه ایران، آخرین پادشاه هخامنشی در این ناحیه روی داده است.

در روایات شاهنامه فردوسی و اوستا، کتاب دینی پیروان آئین زرتشت آمده است که، سوادکوه در گذشته محل زندگی انسانهای متمدنی بوده که آئین دیوسنائی داشته و از های: نظری دیوا، دی، دوازرك و دا که اکنون نیز در زبان بومیان این نواحی رایج می‌باشد، از آن روزگاران به یادگار مانده است. نشانه هایی نیز

از آئین میترائیسم و مهر پرستی در قرون اولیه میلادی و اواسط حکومت پادشاهان ساسانی، در این ناحیه وجود داشت. در زمان بیزگرد سوم آخرین پادشاه ساسانی ایران، حکومت سرزمین سوادکوه به ولاش واگذار و لقب فرشواد جر شاه به او اعطای گردید.

ساکنین این ناحیه بدلیل وضعیت طبیعی منطقه، در بدو ورود سپاهیان عربها به ایران، سالیان متتمدی با آنها و عوامل خلفای اموی مبارزه کرده و حتی تا قرن چهارم هجری به زبان پهلوی سخن می‌گفته‌اند با خط پهلوی کتابت می‌کردند. کتبیه‌ای نیز به خط پهلوی ساسانی در بنای باستانی برج لاجیم بر جای مانده، مربوط به قرن پنجم هجری است. سرانجام اهالی منطقه با اختیار و تسلط کامل دین جدید را پذیرفته و به اسلام علوی روی آوردند. عده‌ای از مورخین به همین دلیل، سوادکوه را کوه سیاه معنی کرده و بر این عقیده‌اند که اعراب در طی سالها مبارزه با مردم این ناحیه شکست خورده و بدلیل هراس ناشی از هیبت کوه‌های مرتفع و سخت‌گذر که از آنبوه درختان بلند و کهنسال پوشیده بوده نام سوادکوه یا کوه سیاه را بر این سرزمین نهادند.

در عهد خلافت مأمون خلیفه عباسی، اسپهبد مازیار به جر شاه یا پادشاه کوهستان ملقب گردید. این کوه بخشی از کوههای آپارسن قدیم بود، که در کتاب اوستا او پامیری یسنا خوانده می‌شد و اکنون نیز همین نام در سوادکوه وجود دارد.

در برخی از اسناد و مکتوبات تاریخی بجای مانده از جمله کتاب التدوین، سوادکوه را همان ناحیه مشهور فرشوادگر دانسته‌اند، که در آثار مورخین مختلف در طی دوران تاریخی فرشوادگر، پرشخوارگر، پتشخوارگر، پرخواتروس، فرشوادجر، پذشخوارگر نیز خوانده شده‌است.

ددهمین کتاب ذکر شده که تا زمان حکومت فریدون، ششمین پادشاه پیشدادی ایران، سوادکوه جزء اقطار مازندران در حوزه فرشوادگر بوده و فریدون در ناحیه شیلاب یا تیلاب سوادکوه بزرگ شده‌است. در کتاب اوستا نیز آمده که فرشوادگر در جنوب دریای فرا فکرت قرار دارد و تخت گاه دیوان مازنی است.

در تحولات اجتماعی و تاریخی بعد از قرن پنجم، تا اواخر قرن سیزدهم هجری قمری نیز همواره نام سوادکوه، بعنوان منطقه‌ای امن و محفوظ مطرح بوده است. بهمین دلیل باید اذعان داشت که بافت فرهنگی، اجتماعی و تمدن غنی و باستانی این منطقه به سنت دیگر مناطق کشور در طی فراز و نشیبهای تاریخ، دچار آسیب کمتری شده است.

نام این منطقه از واژه هند و ایرانی، سو، زئو، دئو، گرفته شده که معادل واژه فارسی روشنائی است. واژه‌های شبیه آنها نیز کماکان در گویش و نام اماکن مختلف وجود دارد. واژه سات نیز در اغلب نقاط مازندران بجای واژه صاف و روشن بکار می‌رود. در سوادکوه نیز در نام روستای سات روآر، مرتع سوته، روذخانه ذبیر و در زیرآب سئو رویا آب روشن، فرمانهای مختلف این واژه باستانی دیده می‌شود.

در حال حاضر نیز اهالی منطقه، کوههای صاف و عاری از درخت را ساکو می‌خوانند که مخفف کلمه سات کوه یا کوه صاف می‌باشد.

عده‌ای نیز بر این عقیده‌اند که نام سوادکوه از کوه سوات گرفته شده، که در جنوب شرقی روستای چرات در دهستان ولپی واقع شده و در ارتفاعات آن آثاری از تمدن قدیم مشاهده می‌شود که احتمالاً بدلیل استقرار حاکمان قدیم سوادکوه بر جای مانده است.

با توجه به اینکه واژه سات با دگرگونی واژه سئو یا دئو پدید آمده و به معنی صاف روشن در جملات بکار می‌رود، بهتر آن است که نام سوادکوه را بر گرفته از واژه سات کوه یا کوه صاف و بدون درخت بدانیم. در حال حاضر نیز واژه‌های سات روآر به معنی آب زلال و روشن، سئو در کا به معنی زلال و صاف، ذبیلا به معنی روشن و در گویش بومیان منطقه بکار می‌رود.

عده‌ای از محققین نیز معتقدند که نام سوادکوه با تغییر واژه کهن، فرشوادگر به فرشواد کوه، سپس تبدیل آن به سوادکوه پدید آمده است.

در چند دهه اخیر، شهرستان سوادکوه از چهار شهر به نامهای: "شیرگاه - زیراب - پلسفید - آلاشت" تشکیل شده که با توجه به گسترش روز افزون سیستم شهر نشینی، در سال ۱۳۹۲، شهر شیرگاه به همراه دهستانهای حومه خود شهرستان سوادکوه شمالی، و شهرستان سوادکوه جنوبی به مرکزیت شهر زیراب تشکیل شد. پیشتر از آن، شهر های فیروزکوه، پلسفید، زیراب، شیرگاه، قائمشهر و جویبار به عنوان یک شهرستان به نام شاهی تحت استانداری طبرستان بودند.

مردمان منطقه سبز و مرتفع سوادکوه به سختکوشی، ساده زیستی، درست کاری، خانواده دوستی، بلند همت و با پشت کار، خستگی ناپذیر، دلیر در امورات شخصی و عامی، خون گرمی و مهمان دوستی زبانزد هستند. البته مردمان سوادکوه علاوه بر پاکلی و خوش نیتیشن، مردمانی متعصب، گاهآ عصبی، یکدنه، تند مزاج و تند خو هم میشوند.

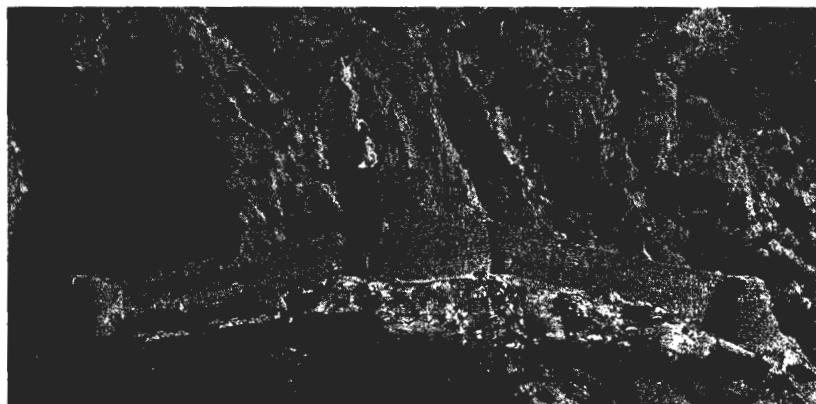
از ویژه گیهای شاخص مردمان سرزمین سبز سوادکوه، جوانمردی، اتحاد و عرق میهن پرستی و غیرت و رشد این مردمان است. همانطور که پیشتر گفته شد از دیرباز، این ملت متحد با دفاع از سرزمین خود، تاریخچه رشد ات های خود را به اثبات رساندند. همانطور که پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، و شکل گیری جبهه حق علیه باطل، سوادکوهی ها برای دفاع از خاک میهن، شرافت وطن، و ناموس سرزمین و حفظ دین مبنی خود، فرمان امامشان را لبیک گفتند و در این راه، هرآنچه در توان داشتند بدون محدودیت جنسی و سنی، برای حفظ مملکت خود به کار گرفتند.

شهدای عزیز انقلاب، جانبازان و ایثارگران و آزادگان عزیز شهرستان، گواه بر این نوشتار هستند. چرا که با توجه به جمعیت اندک و روستایی دهه ۶۰، در سوادکوه تعداد عزیزان حاضر در مناطق عملیاتی و جبهه های جنگ هشت سال دفاع مقدس به شرح ذیل میباشد:

63	از ایگان	421	تعداد کل شهدای سوادکوه	189	بسیجیان شهید
135	شهدای متاهل	2	خاتواده سه شهید	13	سرداران شهید
286	شهدای مجرد	11	خاتواده دو شهید	38	پاسداران شهید
مصطفی مرادی	اوین شهید	5700	کل جبهه رفته ها	24	ارتشیان شهید
علی اکبر مرادی	آخرین شهید	360	جهتیزان باتای 25%	170	سرپرستان شهید
		768	جهتیزان زیر 25%	16	طنبه شهید

مردم سوادکوه با افتخار، این رشادت ها را هدیه به انقلاب اسلامی کردند و بر غیرت و عزت خود افزون ساختند. سوادکوه را میتوان به حق، شناسنامه ملی ایران خواند و این روایتی است که صحه به شیرمردی شیران سوادکوه دارد.

تصویر ذیل مربوط به قطعه کنگلو سوادکوه میباشد.



لپور(لفور)

دهستان لپور / لفور، یکی از دهستان‌های شهرستان سواد کوه شمالی در استان مازندران، در شمال ایران است. این دهستان از سمت جنوب به ارتفاعات رشته‌کوه البرز، از سمت غرب به مناطق شهرستان بابل و از سمت شرق به جنگل‌های منتهی به بخش شیرگاه محدود است. دهستان لفور از ۲۹ آبادی و روستا تشکیل شده‌است، که مهم‌ترین روستاهای آن عبارتند از: [نفتچال] (شامل روستای نفت چال و آبادی‌های پلیکا، سیاهکلا، قاضی‌کلا، پاپک، تاشله، سوته، تپه سر، خربمرد)، بورخانی، دهکلان، لفورک، گشنیان، شاهکلا، مرزیدره، پاشاکلا، میرارکلا، اسیوکلا، چاشتخاران و امام‌کلا، چاکسرا، حجیکلا، درزیکلا، رئیس‌کلا، رنگو، سنگسی، شارقلت، عالم‌کلا، غوزک روذبار، کالیکلا، کفاک، گالش‌کلا، لودشت و مرزی دره می باشد. براساس آخرین سرشماری عمومی کشور، در سال ۱۳۸۵، جمعیت این منطقه ۴۸۶ نفر و مساحت آن با احتساب مناطق جنگلی ان حدود هشت هزار هکتار می‌باشد. منطقه لفور علیرغم اینکه از دیرباز منطقه محرومی بوده است، ولی عموم مردم آن بسیار ساده، صمیمی، باساد و با فرهنگ سنتی مخصوص بخود، با مردان فعل در زمینه‌های بزرگ سیاسی نظام و دینی کشور، بزرگان لشگری و کشوری می‌باشند.

اقليم

دهستان لپور از مجموعه دره‌ها و ارتفاعات تشکیل شده‌است، که بلندترین نقطه آن بنام روستای بورخانی، ۱۶۵۱ متر از سطح دریا ارتفاع دارد. حوزه ارتفاعات و دره‌های لفور، شامل ارتفاعات منطقه امام‌کلا و دره مرزیدره، دره میرارکلا، دره آذر (خربمرد) ارتفاعات اسیوکلا و دره موزین را تشکیل می‌دهند، که ارتفاع آنها از غرب به شرق و متمایل به سمت رشته کوه البرز افزایش می‌یابد، که این دره‌ها و ارتفاعات به دره‌ها و ارتفاعات وسو منطقه لفور را، در غرب شهرستان سوادکوه پدید آورده‌اند، که دارای جنگل‌های انبوه و بسیار زیبائی می‌باشد. دره‌های مذکور،

رودخانه‌های کوچک آذربود، گتو، و بولک را ایجاد می‌کنند، که پس از هم پیوستن به یکدیگر در پایین دست روستای مرزیدره، رودخانه بابل (در زبان محلی لفور حرف ب دوم با کسره خوانده می‌شود- از قبل از تغییر اسم شهر بابل از بارفروش در سال ۱۳۱۰) را تشکیل می‌دهند. بابل‌رود طول تقریبی ۷۸ کیلومتر دارد که به این ترتیب از لفور سر چشمه می‌گیرد. و پس از طی این مسیر در بابلسر به دریای خزر می‌ریزد. به این ترتیب لپور سرچشمه بابل رود است. کمترین عرض این رودخانه ۱۰ متر و بیشترین عرض آن ۸۰ متر است. دبی سالانه این رودخانه، در استگاه بابل $\frac{۵۶۱}{۳}$ میلیون متر مکعب است، که کمترین میزان آبی آن در ماههای تیر و مرداد است.

تاریخ

اسپهبد لپور «۲۵۰ ق / ۸۶۴ م» از بازماندگان خاندان قارن در این روزگار «حدود ۲۵۰ ق / ۸۶۴ م» با زیدیه و سپاه او هم پیمان شده بود. اسپهبدلفور ظاهرآ کمک به زیدیه را بهانه‌ای کرده بود، تا بدان وسیله از توسعه و بسط قدرت و نفوذ خاندان باوند، که تدریجاً مایه زحمت و وحشت آنها شده بود، به موقع جلوگیری نماید. به هر حال هر چند اسپهبد قارن بن شهریار باوندی در مقابل اسپهبد لپور به مقاومت برخاست، اما لشکری که سید حسن به یاری اسپهبدلفور فرستاد و ظاهرآ به غیر از داوطلبان کلار، دیلمان و آمل، شامل بادوسپانان فریدون از خاندان پادوسپانان رویان هم می‌شد، موجب شکست و هزیمت اسپهبد قارن شد و خطیری که از سوی این خاندان، قارنیان را تهدید می‌کرد، موقتاً برطرف شد. از عاقبت کار اسپهبد لپور پس از این واقعه اطلاع چندانی در دست نیست. برخی پژوهندگان بر این باورند که نام سوادکوه با تغییر واژه کهن فرشوادگر به فرشوادکوه سپس تبدیل آن به سوادکوه پدید آمده است. در برخی از اسناد و کتب تاریخی، اسامی دیگری مانند: قارن کوه، شروین کوه، جبال شروین و کولاچی نیز برای این ناحیه بکار رفته‌است.

آثار باستانی و تاریخی

طبق کشفیات جدید، آثار و شواهدی از معماری دوران عصر آهن ۱۲ صده پیش از میلاد، سالیان دراز پیش از ورود آرایی‌ها به ایران در کاوش‌های باستان شناختی محوطه سد البرز، واقع در لفور کشف شد. در بی کاوش‌های اخیر در محوطه سد البرز که روی تپه تاریخی چاشتخوران صورت گرفت، آثار معماری از دوران عصر آهن بدست آمده است. آثار مکشوفه از این تپه تاریخی را می‌توان شامل بی‌های سنگی خانه‌ها، تنور و خمره ذخیره سازی مواد غذایی و همچنین قالب‌های سنگی و سفالی، ذوب فلز عنوان کرد. بنا به گفته باستانشناسان مطالعات اولیه روی این آثار نشان می‌دهد که مردم این منطقه موفق به دستیابی به روش پیشرفت‌های از پخت سفال در فرم‌های گوناگون و ذوب فلزات شده بودند. در این منطقه همچنین دو گورستان مربوط به اوایل اسلام کشف شده است که در آن اجساد به همراه تابوت‌های چوبی باستهای فلزی و گورهایی شناخته شده با آجر دفن شده‌اند. در طی سالهای ۱۳۸۳ و پس از آن گمانه زنی روی تپه چاشتخوران و منطقه اطراف آن برای کشف بقایای بیشتری از معماری و گورستان عصر آهن ادامه خواهد داشت. براساس گزارش سازمان میراث فرهنگی و گردشگری مازندران، سد البرز در منطقه لپور، شهرستان سوادکوه در حال تکمیل مراحل ساخت است که با آبگیری کامل این سد (در سال ۱۳۸۵) بخش‌های وسیعی از دهستان لپور حدود ۱۲ روستا و تعدادی از محوطه‌های باستانی به زیر آب رفت. گورستان تاریخی لفورک به همراه روستای لفورک و ۱۱ روستای دیگر و چندین محوطه تاریخی دوره اسلامی در منطقه سوادکوه متأسفانه با آغاز آبگیری سد البرز به زیر آب رفت. در حال حاضر نخستین فصل از بررسی‌های باستانشناسی در پشت سد البرز به پایان رسیده و باستانشناسان در انتظار آغاز دومین فصل این کاوش‌ها در این منطقه هستند. گورستان لفورک در مجاورت روستای لفورک قرار گرفته است.

وضعیت سیاسی و اجتماعی

منطقه لفور محل سکونت مردان بزرگی بوده است، که سوابق شخصیت‌های مشهور آن در دست تدوین می‌باشد و در آینده معرفی خواهد شد. بسیاری از

بزرگان و فرماندهان لشگری هشت سال دفاع مقدس و شهدای عزیز این منطقه و همچنین رجال سیاسی کشور که میتوان نام برد. از جمله این شخصیت‌ها، آیت الله حاج شیخ اسماعیل صالحی مازندرانی از روستای نفتچال و حجت‌الاسلام والمسلمین حاج شیخ عبدالوهاب محسنی سوادکوهی از روستای دهکلان است.

سه تصویر از بزرگان منطقه که از دوستان و یاران دیرینه یکدیگر بودند، در ذیل مشاهده میشود. تصویر سمت چپ متعلق به مرجع عالیقدر، حضرت آیت الله حاج شیخ اسماعیل صالحی سوادکوهی مازندرانی و تصویر وسط متعلق به شهید والامقام (شهید حادثه بمب گذاری هفتم تیر ماه ۱۳۶۰) مجلس شورای اسلامی) حضرت حجت‌الاسلام والمسلمین شیخ عبدالوهاب قاسمی سوادکوهی و تصویر سمت راست، متعلق به عالم متقدی و پرهیزگار حضرت حجت‌الاسلام والمسلمین حاج شیخ عبدالوهاب محسنی دهکلانی سوادکوهی است، که ایشان از شاگردان و خصیصین حضرت آیت الله حاج شیخ محمد کوهستانی و از مراؤدان حضرت آیت الله علامه حسن زاده آملی و داماد آیت الله حاج شیخ عبدالنبی نظری سوادکوهی بودند.



دهکلان

وجه نامگذاری این آبادی را خردمندان و ریشن سفیدان این روستا، می‌گویند: از معنای ده بزرگ می‌باشد. که در اصطلاح اهالی آن زمان «کلان ده» بوده است. در معرفی این روستا می‌گویند: «(دهکلان) دهی است از دهستان لفور، بخش مرکزی شهرستان سوادکوه، واقع در ۱۰۰۰ هزارگزی جنوب باختری شیرگاه، ۶۰۰ تن سکنه. آب آن از رودخانه‌ی کرسنگ و از رتأمین می‌شود.» در معرفی جامع‌تر، باید نوشت: این روستا، دارای مردمانی نجیب، کالسوز و پاک سرشت است که همانند سایر بلاد این منطقه، در سخت کوشی فراوان، از کد بیمین و عرق جبین، لقمه‌ای حلال برای خانواده‌فرام می‌نمایند. این مردمان، اهل زورگویی و لشکرکشی نبوده‌اند و در مرام نامه این ملت، اصل هم زیستی مسالمت آمیز وجود داشته و دارد. مردم این روستا، در کمال صفا و صداقت در هم‌جواری روستاهای دیگر زندگی می‌کنند. که تاریخ این مرز ویوم، خشونت را از این مردم نشان نمی‌دهد. اهالی این‌جا از دیگر روستاهای برای فرزندان‌شان عروس می‌آورند و یا پاره‌های تن خود را به روستاهای هم‌جوار می‌فرستند. که در طول تاریخ، مستند زندگی با صفا و صمیمیت را به پرده نمایش گذاشتند. وقتی با ریشن سفیدان این محل که عده‌ی زیادی از آن‌ها از دیار دنیا رخت بستند و سوی سرای عقبی رفتند، هم‌صحبت می‌شدی و یا با آنان که در قید حیاتند به خاطرات گذشته می‌نشینی، صداقت این مردم نجیب را بیشتر درک می‌کنی. مردان این روستا، به اصطلاح اهالی این‌جا، از کمک و کایر دم می‌زنند. راستی چه مرام جوان‌مردی داشتند که اگر یکی را حاجتی بود، دیگران را در تحمل آن حاجت، طاقت نبود! همه بسیج می‌شدند و به یاری یکدیگر می‌شناختند.

«مسجد» سراسر خاطره‌ی این محل که پایگاه علمی، عقیدتی، سیاسی و حمامی برای مردم بوده و هست، از بناهای تاریخی این محل است که گذشتگان و سالم‌مندان این روستا هریک در خاطرات این مکان معنوی، قصه‌های ناگفته‌ی زیادی داشتند و دارند. این روستا از یک «حمام عمومی» برخوردار می‌باشد که در حال حاضر در لیست سازمان میراث فرهنگی استان مازندران به ثبت رسیده، که اهل

اطلاع، قدمت آن را حدود یک صد و چهل سال ذکر کرده‌اند. از موهاب طبیعی این آبادی هر اندازه نوشته شود حق مطلب ادا نمی‌شود. این روستا در دل جنگل‌های سرسبز مازندران که شهرتی جهانی دارد، قرار گرفته است. در دامنه‌های رشته کوه‌های بلند بام ایران روستایی زیبا چشم نوازی می‌کند. که جوانانش در طول هشت سال دفاع مقدس، با تمام وجود در مقابل دشمن ایستادند. مردم این روستا، از هیچ سرمایه‌ای در راه دفاع از وطن دریغ نکردند. چهار کبوتر سینه سرخ عاشق به نام‌های «کیقباد اسماعیلی»، «رضاء صباغی»، «قنبیرعلی صباغی»، «قاسم‌آرایی» را در کربلا خونین ایران، پرپر نمودند. چندین جوان، خود را به دریافت مдал لیاقت جراحت جبهه و جنگ مفتخر ساختند. فرزندان این روستا در لباس مقدس سربازی سر از پا نشناختند و عالمانه و عاشقانه از حريم دین، ناموس و خاک این ملت دفاع کردند. در این جنگ نابرابر، یکی از آنان به اسارت رژیم بعثت درآمد.

در آن زمان که دشمنان خارجی ایران عزیز، با همdestی گروهک‌های فریب‌خورده داخلی، ترورهای کور را رقم می‌زدند. در راستای حمله به شهر هزارسنگ آمل، بعد از مواجهه با دفاع مردمی شجاع، گروهگ منافقین به جنگل‌های سوادکوه گریختند. در آن ایام مردم دهکلان از خود حمامه‌ای تاریخی بر جای گذاشت. که نقل آن از زبان شاهدان ماجرا، برای نسل سوم انقلاب شنیدن دارد...

با تلاش بی ریا و خالصانه پدران و مادران رنج کشیده این آبادی، بسیاری از محققین و اساتید دانشگاهی، پزشکان، مهندسان و قضات موفق در سطح بین المللی و جوانانی که در صنعت و کارآفرینی وطن نقش دارند، تقدیم به کشور سرافراز ایران شده‌اند.

افرادی که، در حدود سالهای ۱۳۰۵ - ۱۳۵۰ هـ، شناسنامه دار یا متولد می‌شدند، گاهاً توسطِ مأمورِ صدورِ شناسنامه اداره ثبت احوال، بطور سلیقه‌ای و حتی بدون توجه به پسوندِ شهرتِ پدر، نام محل تولد را پسوندِ شهرت قرار میدادند. از این رو در بین عموزادگان یا حتی در بین پدر و فرزند، اختلاف در پسوندِ شهرت بوجود آمد. بطور مثال: وحدانی دهکلانی، وحدانی آلاشتی، وحدانی، وحدانی بابلی و



حمام تاریخی دهکلان

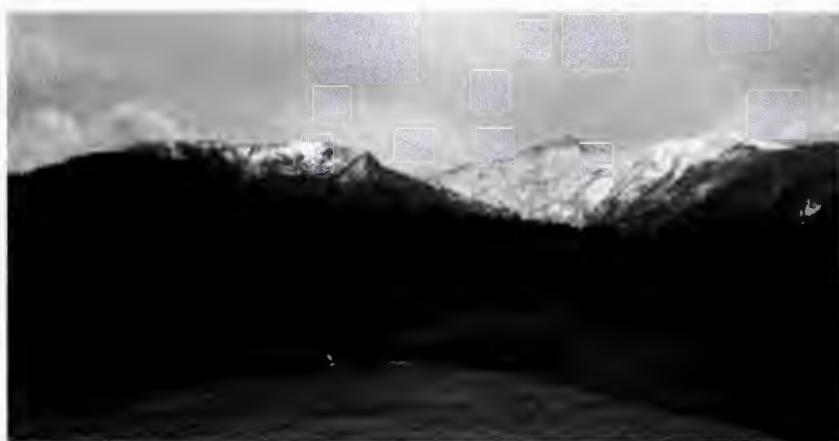


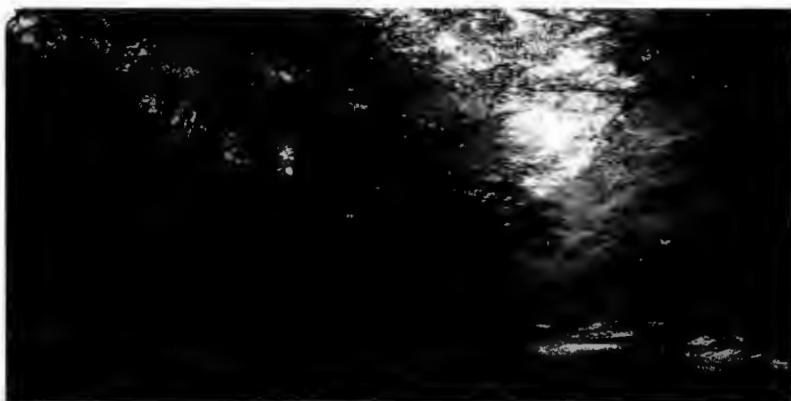
تصویری از آبشار گزو

تصاویری از سد البرز - لپور



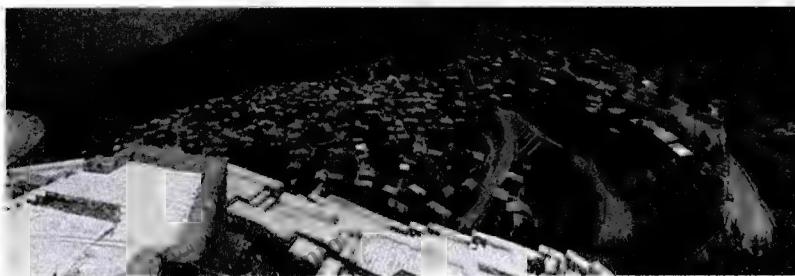
تصاویر دیگری از سوادکوه







آلاشت



آلاشت یکی از شهرهای شهرستان سوادکوه در استان مازندران و زادگاه رضا شاه پهلوی می‌باشد. زادگاه رضا شاه در زمان حکومت پهلوی با عنوان "زادگاه بنیان‌گذار پهلوی" شناخته می‌شد و پس از آن، به عنوان موزه مردم شناسی آلاشت، پذیرای گردشگران و توریست‌ها بود. گفته می‌شود پس از انقلاب اسلامی ایران تلاش‌هایی برای تخریب این مکان صورت گرفته بود. نام آلاشت در زبان محلی به معنی **آشیانه عقاب** است. وجه تسمیه آن نیز، احتمالاً وجود عقابهای فراوان در کوههای بلند این منطقه است.





تصویر جاده موصلاتی سه راهی آزادمهر(شاهمهر) پلسفید به آلاشت

جغرافیای انسانی

مطابق با سرشماری نفوس و مسکن سال ۱۳۸۵، آلاشت دارای ۲۸۷ خانوار و جمعیتی معادل ۹۷۶ نفر می‌باشد، که ۴۷۸ نفر مرد و ۴۹۸ نفر زن می‌باشند. جمعیت باسوان شهر ۷۴۴ نفر می‌باشد، که شامل ۳۹۰ نفر مرد و ۳۵۴ نفر زن می‌شود. در این شهر ۱۷۳ نفر بی‌سواد می‌باشند، که قریب به یقین آن افراد سالخورده هستند. آلاشت از چند محله تشکیل شده و نام خانوادگی بیشتر اهالی، پسوند همان محله را نیز دارد. یکی از سرگرمیهای سالخوردگان آلاشت، جمع آوری گیاهان دارویی در فصل بهار است.

وضعیت جغرافیایی

آلاشت در ارتفاع ۱۹۰۰ متری سطح دریا قرار گرفته است، دامنه دمای این شهر بین ۷ تا ۱۰ درجه سانتیگراد می‌باشد و میانگین بارندگی سالانه آن، بین ۵۰۰ تا ۷۰۰ میلی‌لیتر می‌باشد. آلاشت دارای حیات وحش حفاظت شده است، که می‌تواند درختان سیاه ریشه، مانند گردو، فندوق و گیلاس را در خود پرورش دهد.

وقتی به شهر آلاشت وارد شوید، با یک دوراهی مواجه می‌شوید، که یکی از آنها به امامزاده حسن، سنگرج، لرزنه یا به قول محلیها سرکوه و دیگری به داخل شهر و روستاهای سواد روبار یا در زبان محلی ساتروآر و هلی چال و چرات و... (بن کوه) راه دارد. و البته انتهای این دوراهی مجدداً به هم متصل است، مانند یک حلقه. روستای سواد روبار یا در زبان محلی ساتروآر از دو قسمت پایین محله و بالا محله تشکیل شده است که شغل مردم آن دامپروری است و درگذشته به کشت گندم نیز می‌پرداختند، ولی امروزه سبب زمینی و چغندر کشت اصلی آن است.



تصویر رسدخانه آلاشت

معماری آلاشت

خانه‌ها عموماً خشتی و سقف‌ها تخته یوشند. قبل از ورود به شهر آلاشت، محله‌ای وجود دارد که نزد مردم آن، به نام کاربار معروف است. در این محله کوچک تأسیسات مهمی از قبیل پمپ بنزین، هواشناصی، هتل و رصد خانه وجود دارد. پمپ بنزین در سال ۱۳۵۰ ساخته شده است. بعد از کاربار و در نزدیکی شهر آلاشت جایی به نام کاربار تپه سر قرار دارد که از آن به نام پاتوق شباهی مردم الاشت نیز یاد می‌شود، که اهالی آلاشت شباهی تابستانه در این مکان ~~باور~~ کنار یکدیگر جمع می‌شوند و گپ می‌زندند. بعد از کاربار تپه سر به دواهی می‌رسیم که راه سمت راست، که سربالایی هم هست به فروشگاه مسجد شهرداری مخابرات و رostaهای زیبون و سواد روبار ختم می‌شود و راه سمت چپ هم که سر پایینی است، به شهر آلاشت و موزه مردم شناسی (زادگاه رضاشاه) و روستاهای چرات و انند ختم می‌شود. اغلب کوچه‌ها سنگفرش شده‌اند. آب آشامیدنی آلاشت از چشمه‌ای به نام «هری خامه» تأمین می‌شود، که به اعتقاد اهالی خاصیت دارویی دارد.

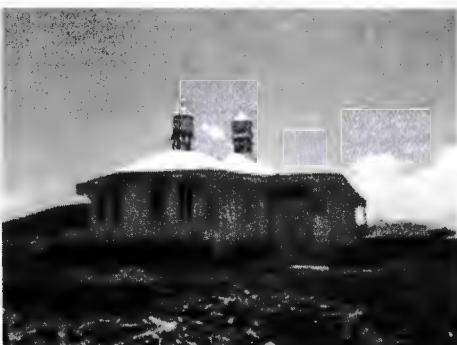
اهمیت تاریخی

آلاشت به دلیل موقعیت جغرافیایی خود، کمتر مورد توجه فاتحین ایران بوده است. این شهر کوچک، محل تولد رضاشاه پهلوی است. خانه‌ای که رضاشاه در آن به دنیا آمد، در حال حاضر موزه مردم شناسی است و عموم مردم برای بازدید از آن اقدام می‌نمایند. علاوه بر موزه‌ی مردم شناسی، مسجد امام حسین آلاشت نیز نزد مردم از اهمیت خاصی برخوردار است. این مسجد در سال ۱۳۵۲ به دستور محمد رضا شاه پهلوی، شاه وقت ایران ساخته شد.



تصویر فوق منزل عباسعلی خان پهلوان، زادگاه رضاشاه – موزه مردم شناسی آلاشت

تصویری از امام زاده حسن آلاشت:



تصویر زیر متعلق به روستای لرزنه – آلاشت با بیش از ۲۰۰۰ متر ارتفاع از سطح دریا بطوری که در شب های صاف و مهتابی، روشنایی های شهرهای ساری، قائمشهر، بابل، بابلسر مشخص است و در روزهای بی غبار، رنگ آبی دریایی مازندران و قله سفید دماوند کوه خودنمایی میکند و عموماً ابرهای آسمان لرزنه در زیر پا قرار میگیرند، نه بر روی سر. میانگین دما در لرزنه ۳ تا ۷ درجه سانتیگراد است و بخارهای همین سرما نامش را لارزمین یا لرزنه گذاشتند. از همین رو در شش ماهه دوم سال زندگی در لرزنه غیر ممکن است. از دیرباز ساکنان این محل اقوام قراقانی ها، درزی های بابلکنار و رنگرز هستند.

روستای لرزنه- آلاشت (تصویری فراتر از ابرها)



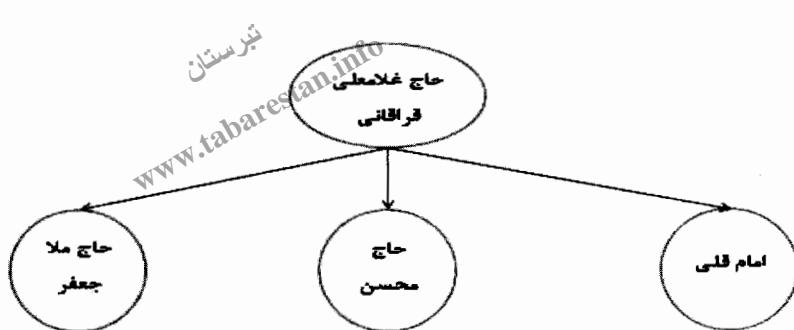
روستای لیند - آلاشت



به بررسی شجره نامه طایفه قراقونی های سوادکوه میپردازیم:

همانطور که گفتیم، حاج غلامعلی فرزند امیر عبدالله قراقونلو بودند و پس از وصلت با طایفه پاهلونی خل صاحب سه پسر شدند، به نامهای:

۱- امام قلی ۲- حاجی ملاجعفر ۳- حاج محسن (جد شش نگارنده)



۱- فرزندان امام قلی، آقا کاظم و سکینه خانم بودند. سکینه خانم همسر آخون بابا آلاشتی بود و آقا کاظم، سه پسر به نام های: ۱- رسول محسنی ۲- قلی بیگ محسنی ۳- کربلایی آقا چام و یک دختر، ملقب به عمو چی (همسر آخوندبابا آلاشتی) داشت.

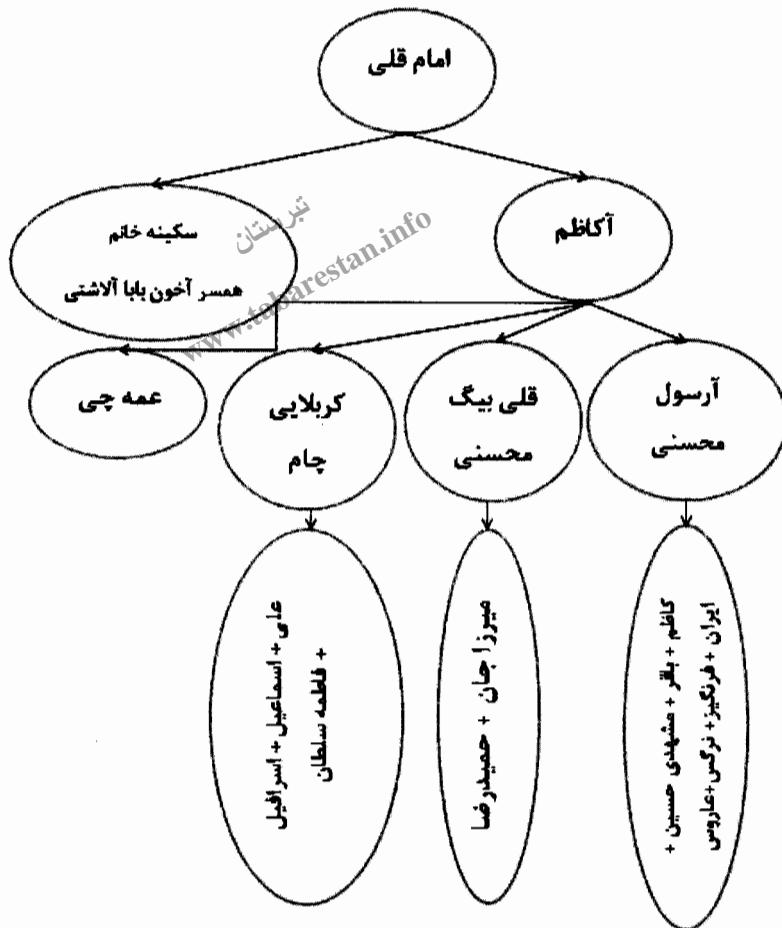
۱- فرزندان آقا رسول محسنی: کاظم، باقر، مشهدی حسین، ایران خانم، فرنگیس، نرگس، عاروس باجی.

و فرزندان باقر: تقی، ساسان، علی، رضا، الهام، الاهه.

۲- فرزندان قلی بیگ محسنی: میرزا جان و حمیدرضا.

۳- فرزندان بزرگ خاندان چام: علی، اسماعیل، اسrafیل، فاطمه سلطان (همسر رشید تقوی) و نوادگان چام:

حمید، سعید، جواد، محسن، فرزانه، فریدون، مهدی،
الاهه، آزاده، نازی و



تصویر شجره امام قلی پسر حاج غلامعلی پسر عبدالله.

لازم به ذکر است، آنچه مشاهده میشود اطلاعات اجتماعی نگارنده در طایفه میباشد و متأسفانه از سایر نوادگان یا همسرانشان اطلاعاتی تا امروز در دست نبود.

۲- فرزندان حاج ملا جعفر:

ایشان از همان جوانی، درس فلسفه و فقه اسلامی را در پی گرفت و فرزندانشان هم به همین ترتیب، راه پدر را در پیش گرفتند.

حاج ملا جعفر را چهار پسر به نامهای:

۱- حاجی علیرضا که با شاهپسند خانم، دختر عباسعلی خان پهلوان (خواهر رضا شاه پهلوی) ازدواج کرد و حاصل این ازدواج نه دختر و یک پسر به نام حاجی آقا غلامعلی **جعفری**، بزرگ خاندان **جعفری** شد.

۲- ملا محمود که پدر حاجی علی ایاره، بزرگ خاندان ایاره بود.

۳- حاجی علی اکبر، پدر مشهدی عبدالغنی و مشهدی محمدصادق، که از نام شهرت آنان متأسفانه اطلاعاتی بدست نیامده اما شنیده شده که در شهر بابل اقامت گریده بودند.

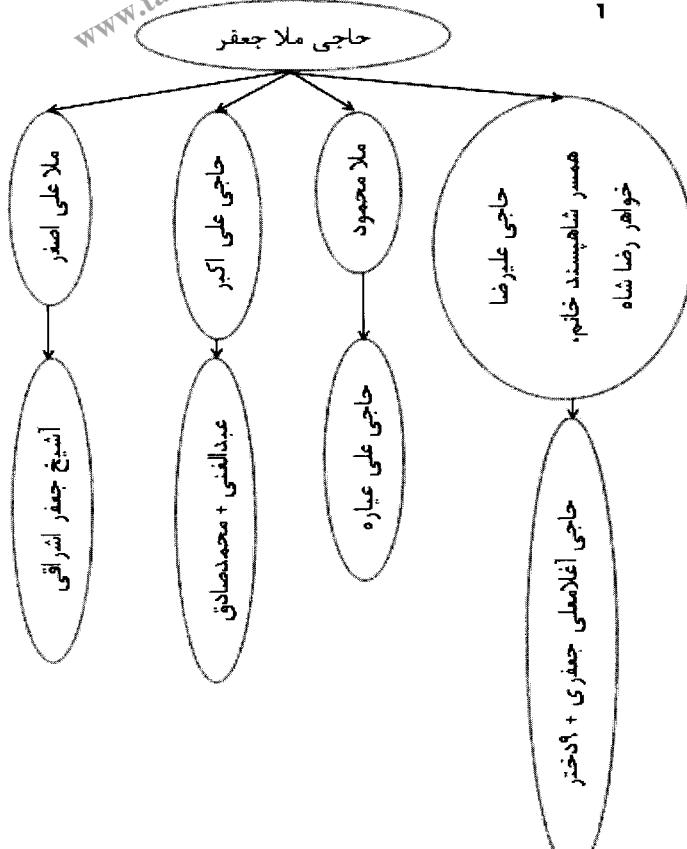
۴- ملا علی اصغر پدر ثقت الاسلام شیخ جعفر اشراقی (متولد ۱۲۴۴هـ). شیخ جعفر از همسر اول سه پسر و سه دختر و از همسر دوم پنج فرزند داشتند. از فرزندان شیخ جعفر میتوان: دکتر اعتماد اشراقی، وکیل محمد اشراقی بابلی و سرهنگ اشراقی را نام برد.

حاجی آقا غلامعلی جعفری هم که با آهوباجی، خانم وصلت کرده بود، پنج اولاد داشت.

- ۱- ملکی جهان خانم همسر احمد آقامو.
- ۲- ننا خانم همسر سید آقا ساکن درزی.
- ۳- شاه باجی خانم همسر عبدالعلی خان پهلوان.

۴- نیاره (نیره) خانم همسر ذلفقار خان پهلوان که مادر مونیت الله خان پهلوان و جان خانم و مادرزن شریف عمو بود.

۵- آقا رضا جعفری که پدر آقا بالا (محمدعلی)، حاجی علیرضا و آقا جمال جعفری هستند، که آقا رضا را ۱۶ نوه هست و نام ایشان در شجره نامه تنظیم شده، توسط نگارنده مثبتوت میباشد. (غلامعلی، رضا، هوشنگ، علیرضا، صابر، ناصر، محمد جعفر، محمد صادق، محمد کاظم، پروانه، مخصوص، مختصر، معظمه، مقدسه، پوران، فخری، فرانک)



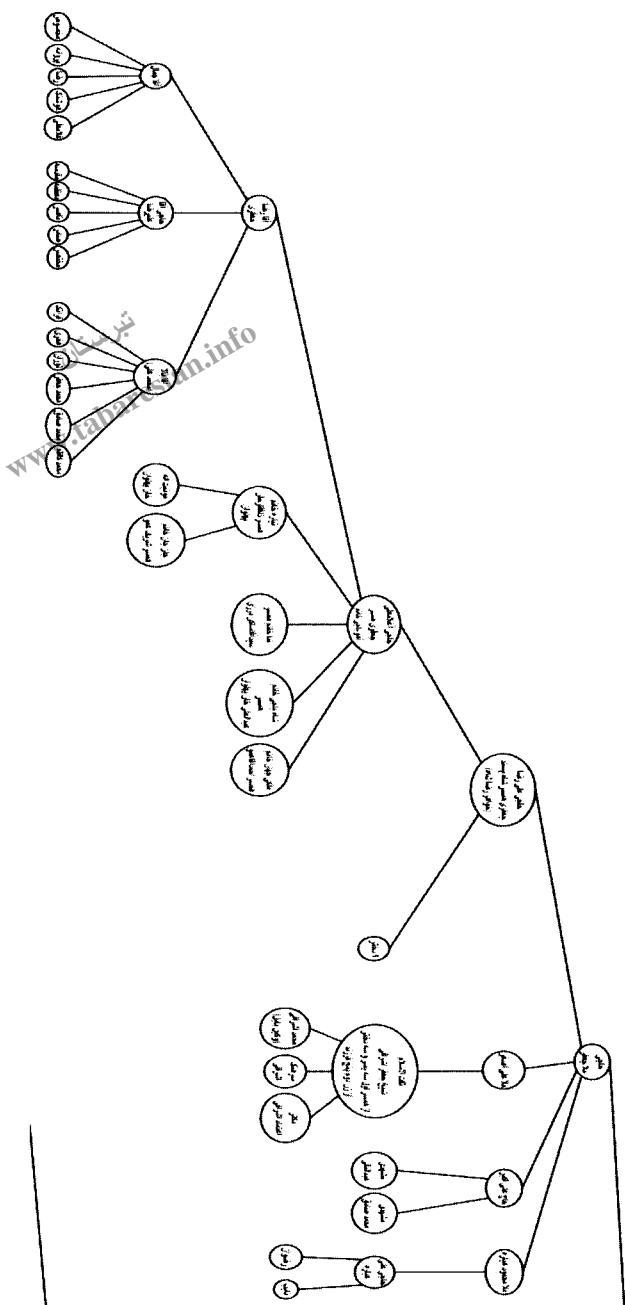
داستانی بسیار معروف در بین اهالی آلاشت، فیروزکوه، بابل و ملا جعفر قراقانی آلاشتی وجود دارد، که در چندین کتاب تاریخی و دینی این منطقه، به رشته تحریر درآمده است.

در کتاب التدوین فی.... در باره ملا جعفر سوادکوهی مینویسد:

آخود ملا جعفر سوادکوهی آلاشتی، عالمی فاضل و صالحی خلیق، صبح المنظر و بشاش، جلیل القدر و هشاش بوده، و فهم و فطانتی به کمال داشته. چنانکه بی مطالعه درس گفته و در جواب مسائل ، تأمل مینموده و در مجلس درس جز او کسی را سخن گفتن نمیرسانید.

و کرامات به او نسبت میدهند. از جمله میگویند: در قریه جلزن (گلزگن) فیروزکوه، که در پهلوی واشی و آب ساواشی (تنگه واشی) است، روزی مردم مشغول درو و گرد کردن غله در خرمون بودند. آخوند ملا جعفر بر آنها بگذشت. در آن حال هوا منقلب شد؛ آثار باران و سیل ظاهر گشت. مردم مضطرب شدند. مرحوم آخوند چون اضطراب آنها را بدید، ترجم کرده، از مال سواری خود پیاده شدند، دایره ای دور خرمون کشیده و دو رکعت نماز کرد و دست به دعا برداشت. پیک اجابت در رسید. باران آمد و سیل جاری شد و بر قریه صدمات سنگین زد، اما در دایره ای که ملا جعفر کشیده بود و حتی حوالی آن مکان و خرمون به کلی محفوظ ماند.

سنین عمر مرحوم آخوند ملا جعفر، چهل سال و وفات او در عهد سلطنت شهریار محمد شاه غازی طالب نژاد..... .



تصویر ذیل متعلق به ثقت الاسلام آشیخ ملا جعفر اشراقی سوادکوهی ، نوه مرحوم ملا جعفر ابن غلامعلی ابن عبدالله قراقونلو (متولد ۱۲۴۴ هـ - متوفی ۱۳۰۷ هـ).



متأسفانه تا این لحظه، نگارنده بیش از این، اطلاعاتی از این خاندان دردست ندارد،
بخصوص از نسلهای جوانشان.

۳- حاج محسن قراقونی (جد ششم نگارنده).

حاج محسن، عابدی فاضل و پرهیزگار و از بزرگان بنام طایفه قراقونی است و بیشتر قراقونی های سوادکوهی از نسل ایشان میباشند.

وقتی از ریش سفیدان سوادکوهی از حاج محسن سؤال میشد، ایشان را فردی با ایمان و مؤمن میخواندند. و از هر کسی در مورد اموال ایشان از زمینهای زراعی، باغات، مراتع، و تعداد چهاربیان مالی ایشان برسیده شد، بدون استثناء، یا سر و دست به نشانه عظمت اموالشان تکان داده، یا دست به آسمان بلند کردند و گفتند خدا میداند، که عظمت اموال ایشان تمامی نداشته! یا با برخی دیگر از این رفتارها مواجه شدیم.

حاج محسن با عمه خاتون ازدواج کرد و حاصل این ازدواج هشت فرزند بود که در ادامه به معرفی آنان میپردازیم.

عمه خاتون دختر مرادعلی خان و خواهر عباس علی خان پهلوان بود و چون عمه رضا شاه پهلوی بودند ایشان را عمه خاتون لقب دادند.

حاج محسن قراقونی را پنج پسر و سه دختر بود:

۱۲- سبحان قلی.

۱۳- میرزا مصطفی قلی.

۱۴- حاج ملا تقی (جد پنجم نگارنده).

۱۵- حاج عبدالوهاب.

۱۶- طاووس خانم.

۱۷- آقا ربيع.

۱۸- حمینه خانم.

۱۹- مارجان خانم

"مرادعلی خان و عباسعلی خان پهلوان.

فرزندان مرادعلی خان پهلوان (فرزند محمدحسن خان پاهلوانی) :

۴- فضل الله.

۵- عباسعلی (پدر رضا شاه پهلوی).

۶- چراغعلی (پدر بزرگ چراغعلی خان امیر اکرم).

۷- عمه خاتون.

۸- حمید مار.

۹- گلدا.

۱۰- شاه ننه.

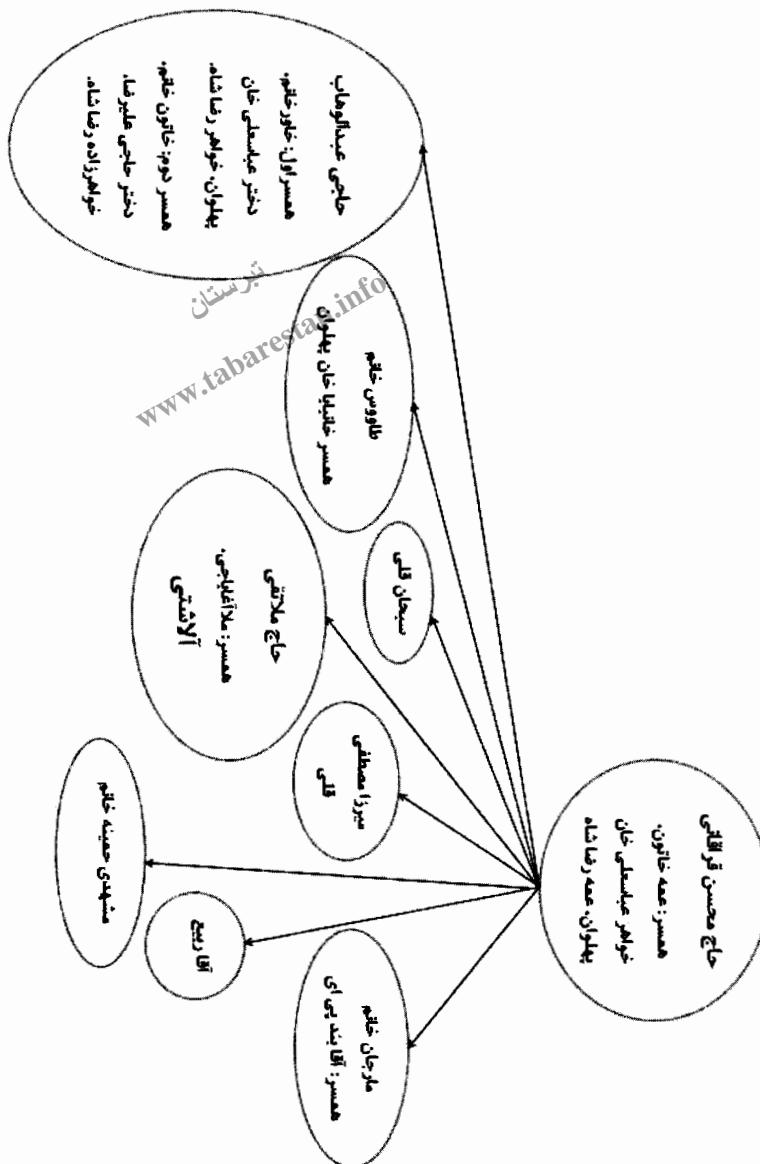
۱۱- زیور.

۱۲- آغا مار.

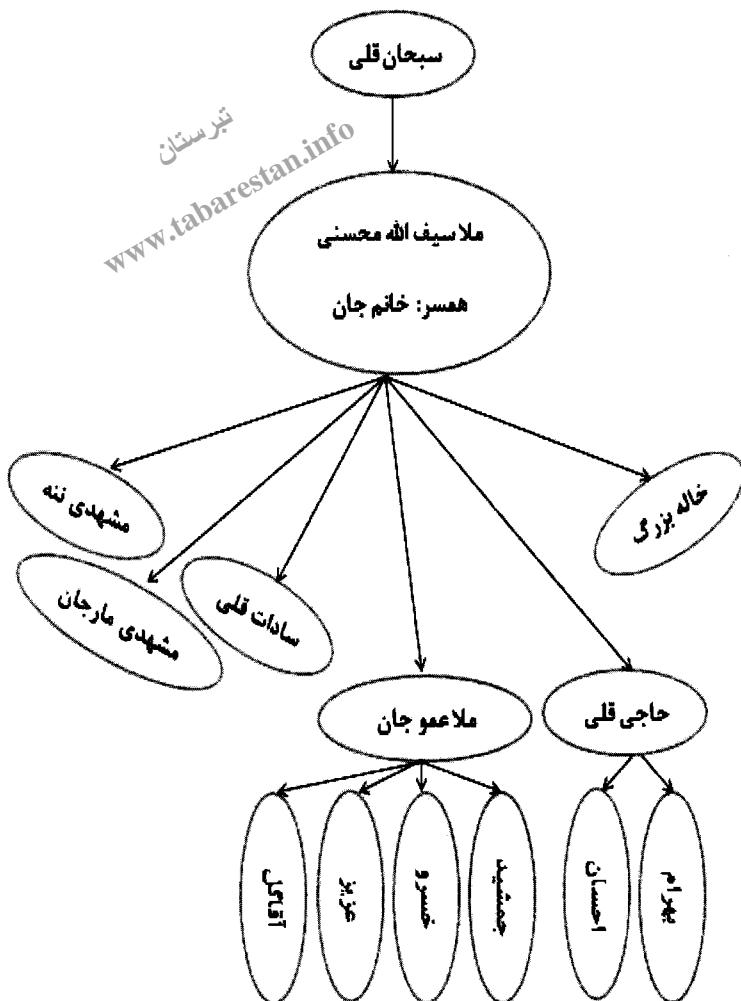
گفتیم که رضاشاه پهلوی در فروردین سال ۱۲۵۶ هجری شمسی، در آلاشت سوادکوه از توابع مازندران به دنیا آمد. عباسعلی خان پدر رضاخان از ابواجمعی فوج سوادکوه بود و مرادعلی خان پدر بزرگ او هم قبلاً در جنگ هرات در سال ۱۸۵۶ میلادی، کشته شده بود. عباسعلی خان پدر رضاشاه، دارای پنج همسر بود، (وی هفت فرزند پسر و نه فرزند دختر داشت)، که رضاشاه تنها فرزند پنجمین همسر پدرش، نوش آفرین (سکینه یا زهراء) محسوب می‌شود.

نوش آفرین پس از مرگ شوهرش عباسعلی، در حالی که فرزندش، طفلی بیش نبود، به تهران نزد برادرش می‌رود و چندین سال نزد اوی زندگی می‌کند، تا که رضا در ۱۵ سالگی وارد خدمت قزاق خانه شد و تا مدت‌ها در جنگ و جدالهای نواحی مختلف کشور، شرکت نمود. او مدت‌ها بعد با مریم سوادکوهی، دختر عمومی خود ازدواج کرد و صاحب دختری به نام فاطمه (همدم السلطنه) شد.

همسرش چندی بعد درگذشت و او که در این هنگام به خاطر مهارت‌ش در استفاده از شصت تیر رضا ماکسیم و رضا شصت تیری خوانده می‌شد، در سال ۱۲۹۵ با تاج‌الملوک آیرملو، دختر فرمانده خود یاور آیرملو ازدواج کرد، که برای او چهار فرزند به نام‌های: شمس پهلوی، محمدرضا پهلوی، اشرف پهلوی و علیرضا پهلوی به دنیا آورد.



سبحان قلی پسر حاج محسن و پدر ملا سیف الله محسنی که به پیروی از جد خود، شهرت محسنی گرفتند.

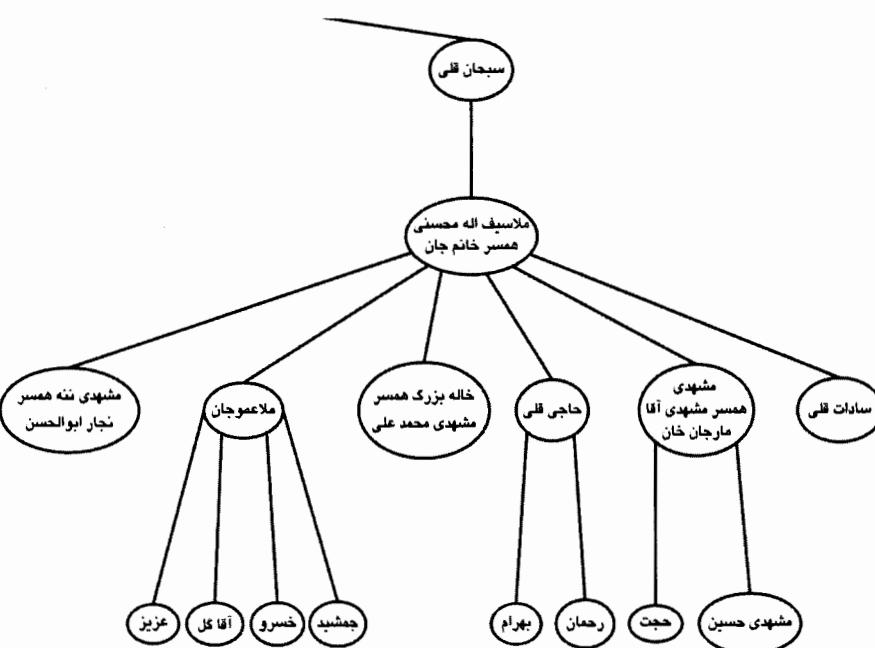


ملاسیف الله محسنی پس از ازدواج با خانم جان، صاحب شش فرزند شد،

به نامهای:

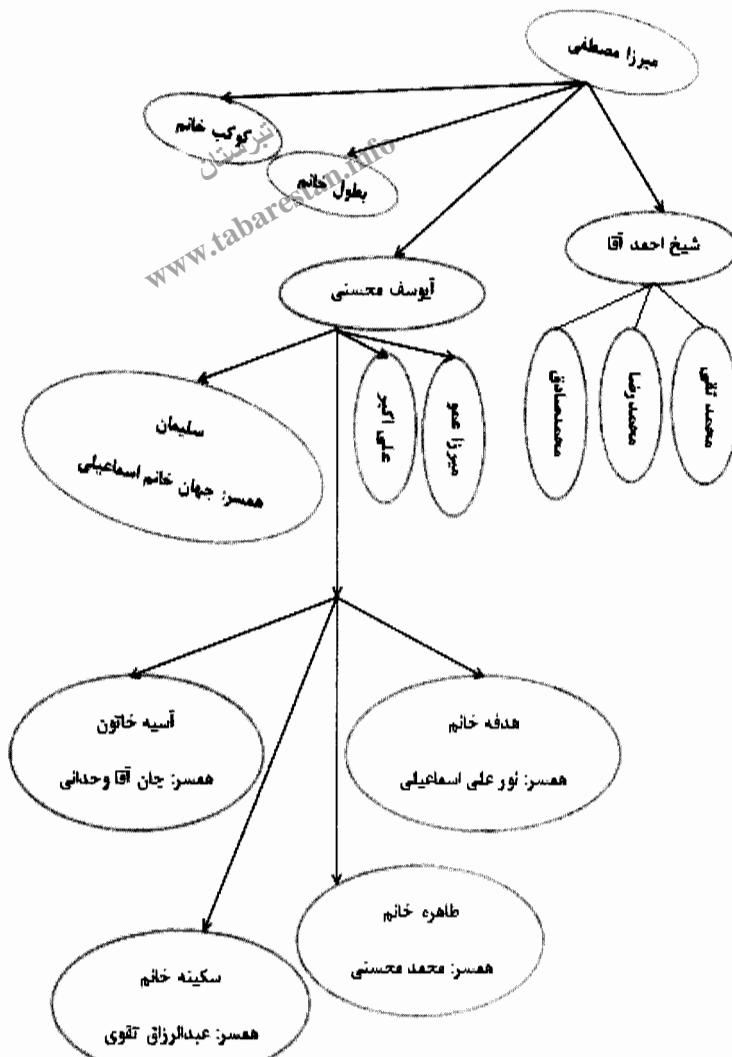
- ۴- حاجی قلی پدر بهرام و رحمان (احسان).
- ۵- ملا عمو جان پدر جمشید، خسرو، عزیز، آقاگل.
- ۶- مشهدی که فرزندانش حجت و حسین هستند.
- ۷- سادات قلی.
- ۸- خاله بزرگ که همسر مشهدی محمد علی بود.
- ۹- مشهدی ننه همسر نجار ابوالحسن شد.

متأسفانه تا این لحظه، نگارنده بیش از این، اطلاعاتی از این خاندان در دست ندارد، بخصوص از نسلهای جوانشان.



میرزا مصطفی قلی پسر دیگر حاج محسن و پدر آقا شیخ احمد،

کوکب خانم، بطول خانم، آیوسف محسنی هستند.



همسر آقا میرزا مصطفی، حاجیه خانم - خواهر شیخ کبیر بابل بود.
شیخ کبیر، از بزرگان معروف و مراجع عالی قدر دینی آنزمان بحساب
 می‌آمدند.

فرزندان میرزا مصطفی قلی:

آشیخ احمد پدر محمد تقی، محمدرضا و محمد صادق،

آیوسف محسنی هفت فرزند داشت:

۶- طاهره خانم همسر محمد محسنی.

۷- هدفه خانم همسر نورعلی اسماعیلی.

۸- آسیه خاتون همسر جان آقا وحدانی

۹- سکینه خاتون عبدالرزاق تقوی.

۱۰- میرزا عموم محسنی همسر خانم بهاری و پدر: مکرم،

معروف و قاسم بهاری هستند و پدر بزرگ علی،

زینب، مهدی، حسین، معصومه، زهرا، مرضیه،

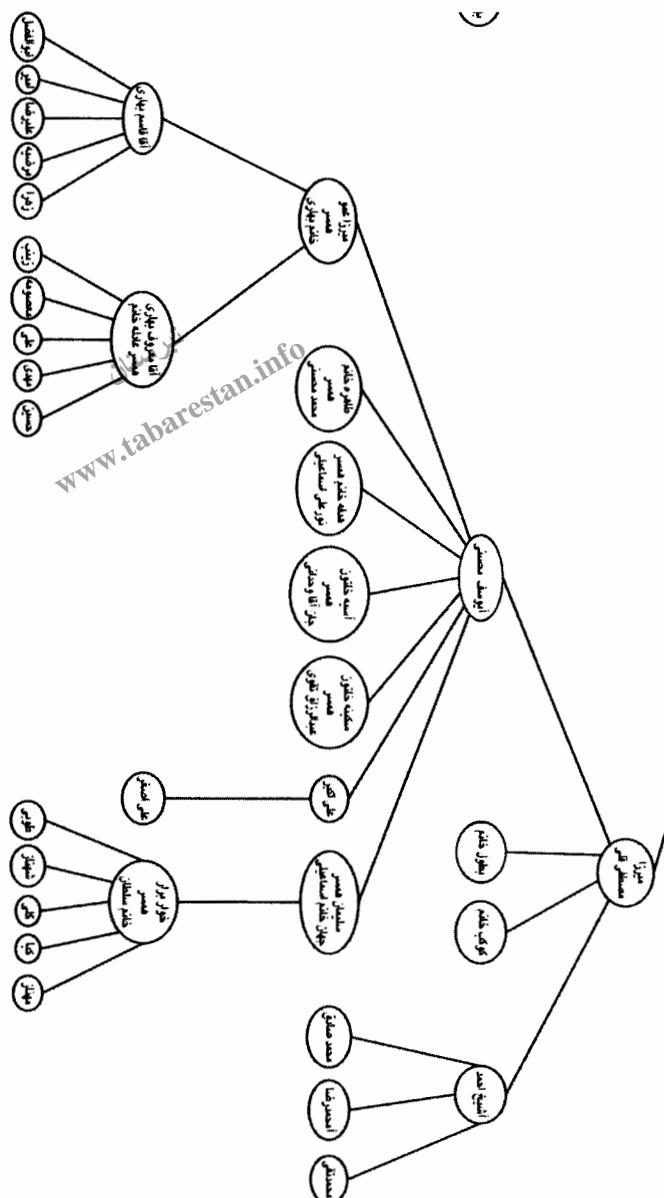
علیرضا، امیر، ابوالفضل، ایرج، اکرم، اکبر، مریم.

۱۱- علی اکبر پدر علی اصغر.

۱۲- سلیمان همسرش جهان خانم اسماعیلی و پدر

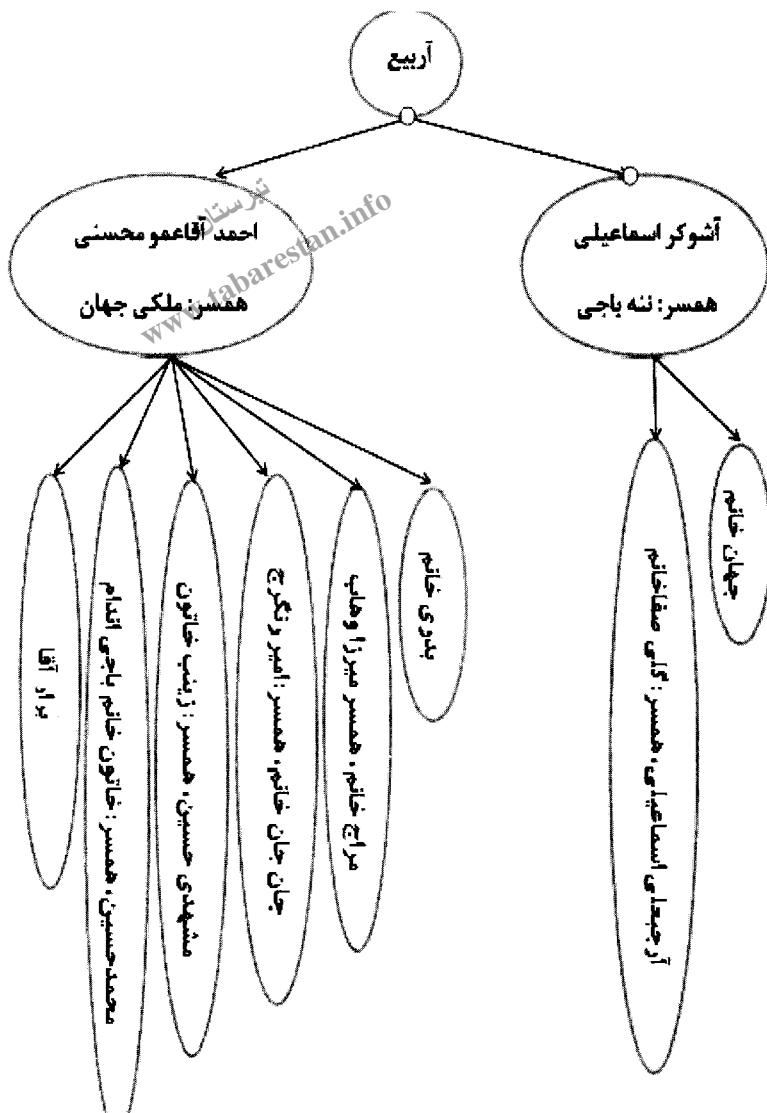
خواربار محسنی و پدر بزرگ طوبی، مهناز، شهناز،

گلی، کیا.



متأسفانه تا این لحظه نگارنده، بیش از این، اطلاعاتی از این خاندان در دست ندارد،
بخصوص از نسلهای جوانشان.

آقا ربیع، فرزند دیگر حاج محسن و پدر احمدآقا محسنی و آشوکر اسماعیلی.



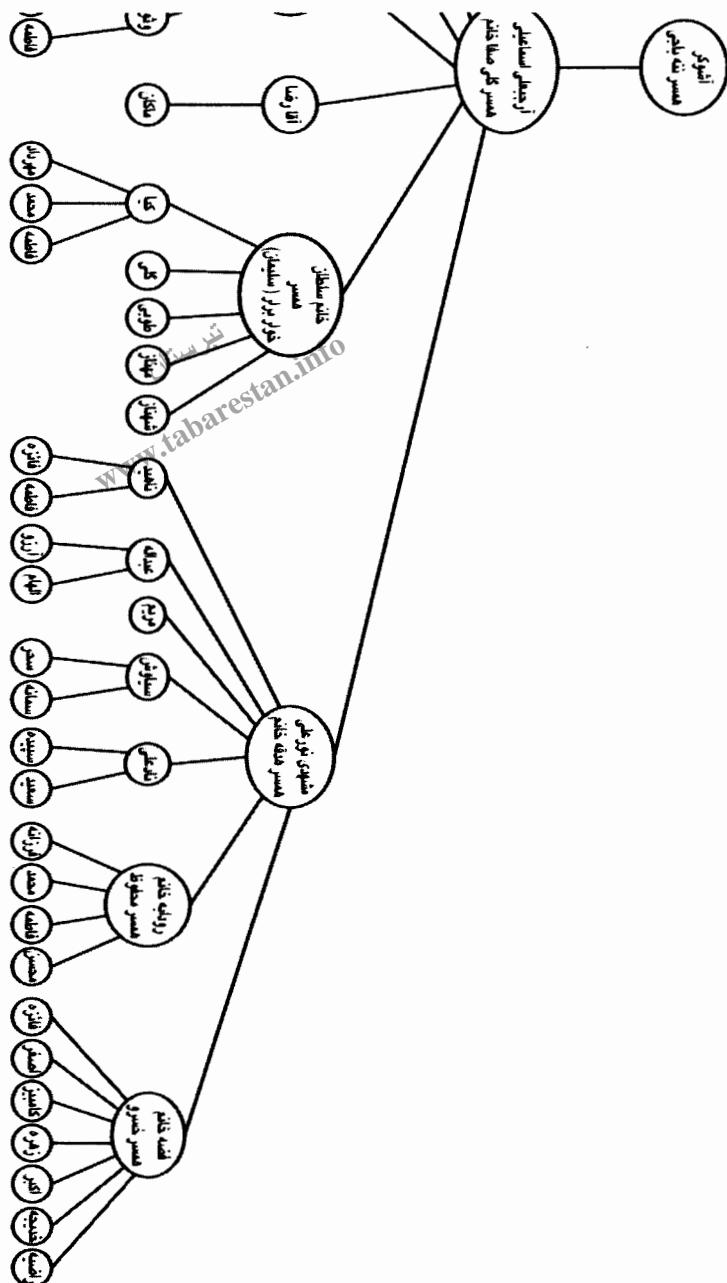
آشوکر اسماعیلی، بزرگ اسماعیلی های قراقانی و همسر ننه باجی خانم ایاره و پدر جهان خانم و آقا رجبعلی اسماعیلی است.

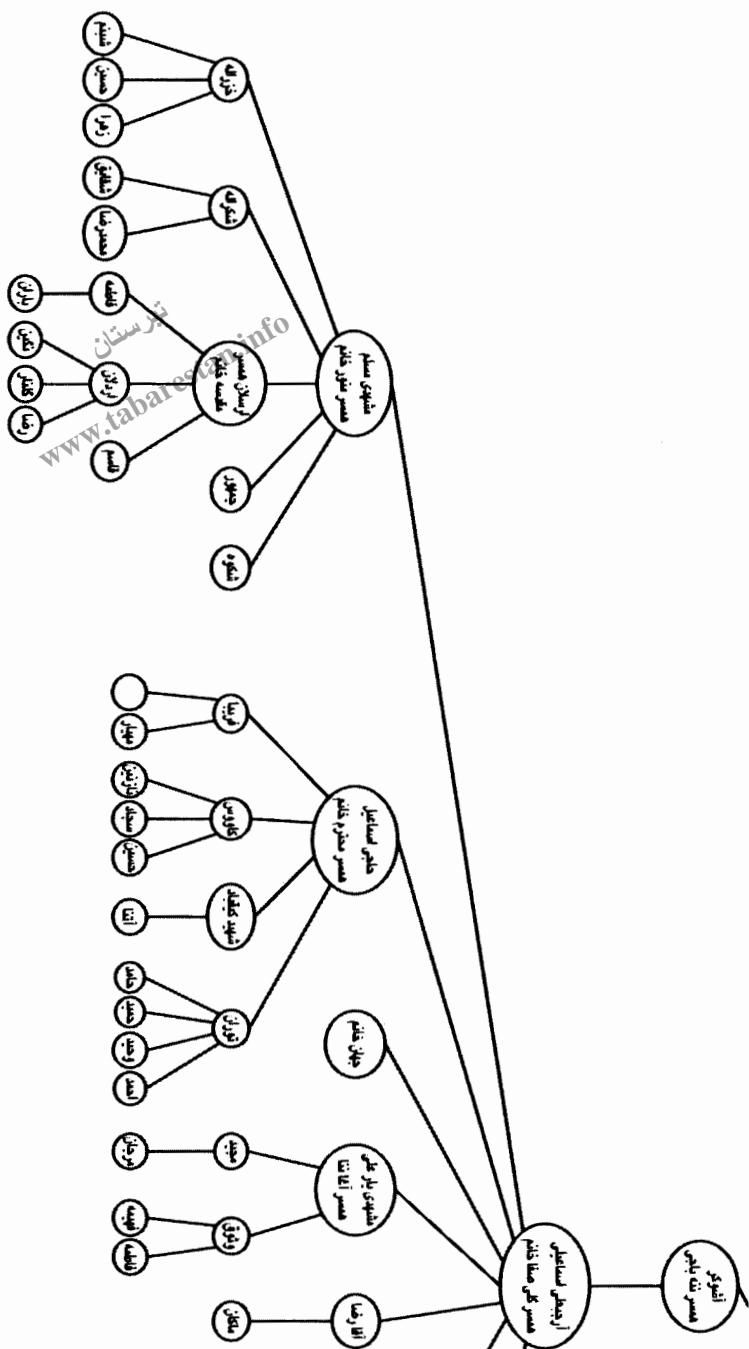
فرزندان آرجبعلی اسماعیلی و گلی صفا خانم یوسفی:

- ۱- آقا رضا پدر ماکان.
- ۲- نورعلی همسر هدقه خانم محسنی و پدر مریم، فضه(همسر خسرو محسنی)، رودابه(همسر محفوظ محسنی)، نادعلی، سیاوش، عبدالله، ناهید. و پدر بزرگ فایزه، اصغر، کامبیز، علیس، زهره، اکبر، خدیجه، راضیه، محسن، فاطمه، فرزانه، محمد، سعید، سپیده، سیمانه، سحر، الهام آزو، فایزه و فاطمه است.
- ۳- خانم سلطان که همسر خواربرار محسنی (نوه آیوسف) شد.
- ۴- یار علی پدر وثوق و مجید و پدر بزرگ ناهید، فهیمه، مرجان.
- ۵- حاجی اسماعیلی همسر منور خانم و پدر توران، کاووس، فربیا و شهید والامقام کیقباد اسماعیلی و پدر بزرگ: احمد، وحید، حمید، حامد، حسین، سجاد، نازنین، مهیار، آتنا.
- ۶- آقا مسلم همسرش محترم خانم و پدر جمهور(همسر احترام محسنی)، ارسلان(همسر مقدسه خانم جعفری)، شکرالله(همسر مهرانگیز اسماعیلی نفتچالی)، خزرالله و شکوه(همسر محمدجان محسنی). نوادگان آقا مسلم: کوروش، مهدی، قاسم، اردلان، فاطمه، محمدرضا، مینا، شقایق، زهرا، محمد، شهلا و نتیجه های ایشان: رضا، نگار، نگین، باران، اهورا و.... .

متأسفانه تا این لحظه نگارنده، بیش از این، اطلاعاتی از این خاندان دردست ندارد، بخصوص از نسلهای جوانشان.

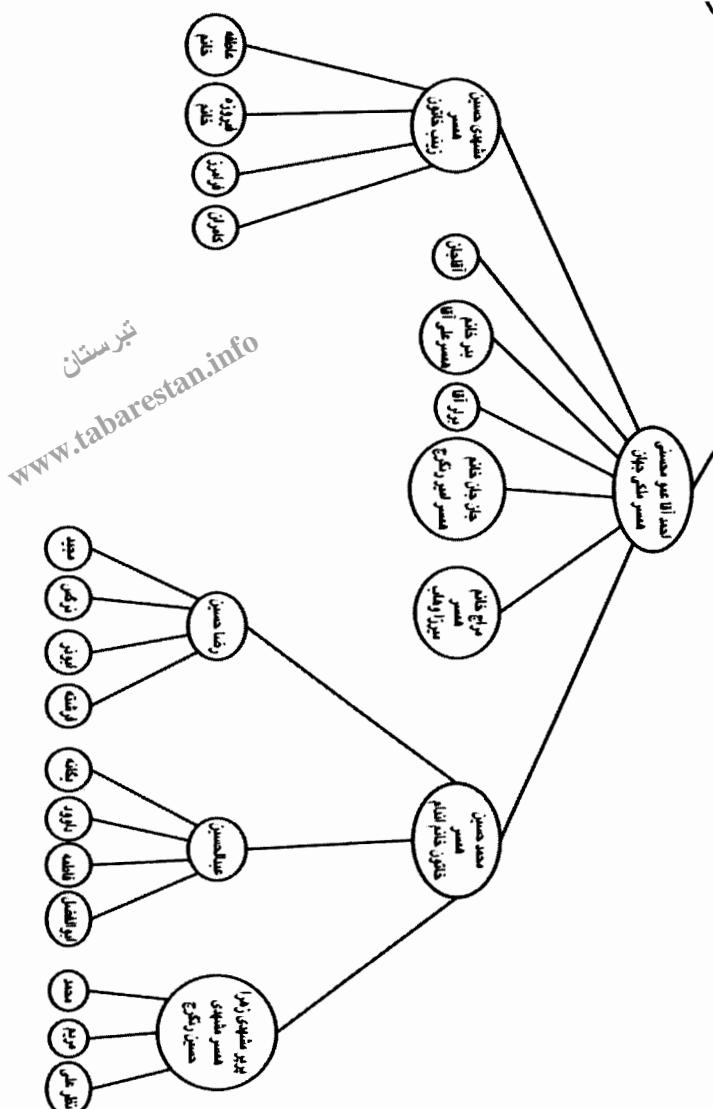
شجرنامه این خاندان نیز در ادامه آمده است.





فرزندان احمد آقا محسنی و همسرشان ملکی جهان خانم:

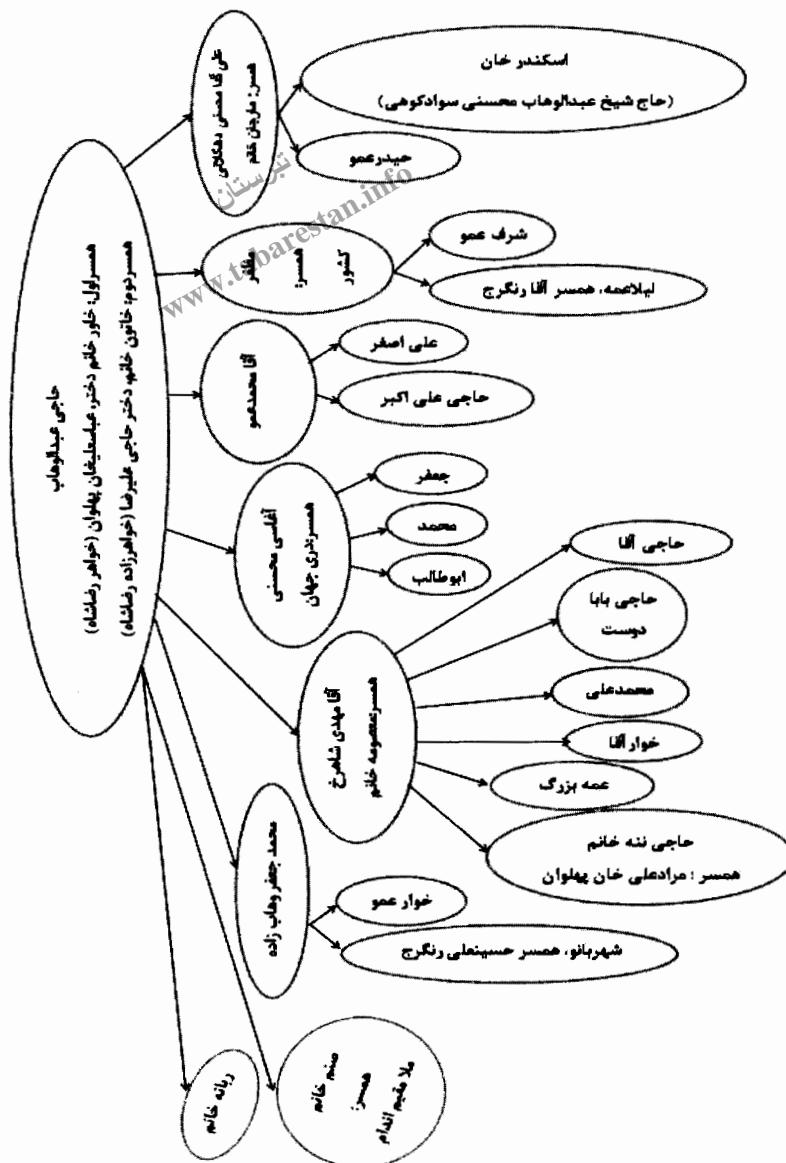
- ۱- برار آقا.
- ۲- آقا جان.
- ۳- جان جان خانم همسر امیر رنگر.
- ۴- مراج خانم همسر میرزا وهاب.
- ۵- بدر خانم همسر علی آقا.
- ۶- مشهدی حسین همسر زینب خاتون و فرزندانشان: کامران، فرامرز، فیروزه، عاطفه.
- ۷- محمدحسین همسر خاتون خانم باحی اندام که فرزندانشان: عبدالحسین، رضاحسین و مشهدی زهرا همسر حسین رنگر. نوادگان محمدحسین محسنی: ابوالفضل، فاطمه، داوود، یگانه، فرشته، مجید، ابوذر، نرگس، مریم، نظرعلی، محمد.



متأسفانه تا این لحظه نگارنده، بیش از این، اطلاعاتی از این خاندان دردست ندارد،
خصوصاً از نسلهای جوانشان.

از دیگر فرزندان ذکور حاج محسن، حاجی عبدالوهاب هستند.

حاج عبدالوهاب دو همسر اختیار کردند، که نام و نسب آنها چنین است:



- ۱- خاور خانم که دختر عباسعلی خان پهلوان و خواهر رضاشاه پهلوی بودند.
 ۲- خاتون خانم که دختر حاجی علیرضا و خواهرزاده رضا شاه پهلوی بودند.

حاجی عبدالوهاب را هشت فرزند بود:

- ۱- آمهدی، همسرش مقصومه خانم.
- ۲- آگاسی، همسرش دری جهان خانم.
- ۳- محمدآقامو، همسرش ربابه خانم.
- ۴- مظفر، همسرش کشور خانم.
- ۵- علی گدا، همسرش مارجان خانم.
- ۶- محمد جعفر.
- ۷- صنم خانم، همسرش ملامقیم اندام.
- ۸- ربانه خانم.

در ادامه به تحقیق در مورد این طایفه میپردازیم.

فرزندان آمهدی:

- ۱- حاجی آقا شاهرخ ، همسرش زهرا خاتون پهلوان .
 پدر علی آقا (رهبر) شاهرخ که همسران عنبرخانم بوده ، از نوادگان حاجی آقا شاهرخ، آقا رضا، آقا علی و تیمسار احمدآقا شاهرخ هستند.
 سایر نوادگان: سامان، ساناز، سپهر، سپیده، سهیل، ساسان.
- ۲- حاجی بابا دوست ، همسرش حاجی دده خانم.
 پدر حضرالله، فضل الله، بهروز، بهزاد، امین، عادله، سیما .
 و پدر بزرگ بهنام، صوفیا، ذلیخاه، آزیتا و
- ۳- مشهدی محمد علی شاهرخ ، همسرش خاله بزرگ

پدر زینب خاتون (همسرش مشهدی حسن)، گل خاتون (همسرش علی اصغر محسنی)، عسگری (همسرش دوستی خانم)، مهری خانم (همسرش داریوش وحدانی).

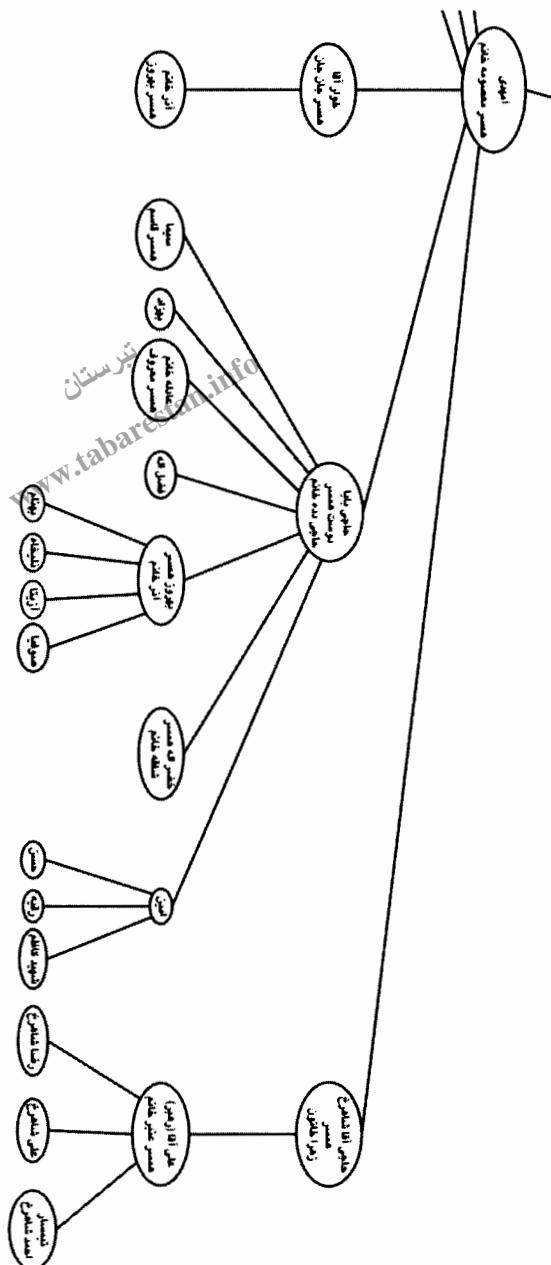
۴- عمه بزرگ، همسرش آقا علی حسین.

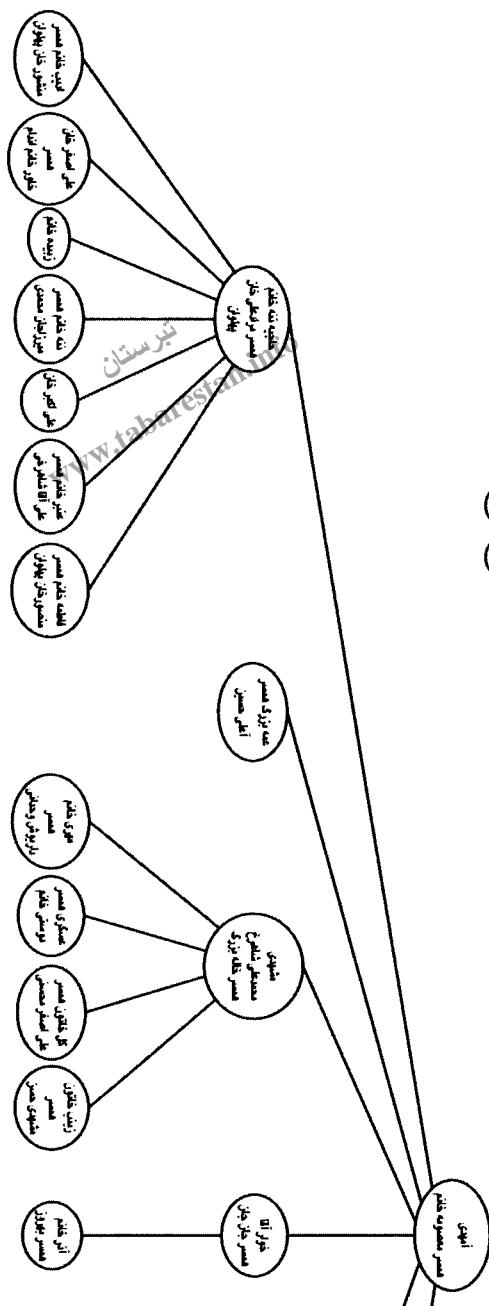
۵- خدیجه خانم، همسر مشتی با.

۶- خوار آقا، همسرش جان جان خانم.

پدر آذر خانم (همسرش بهروز دوست).

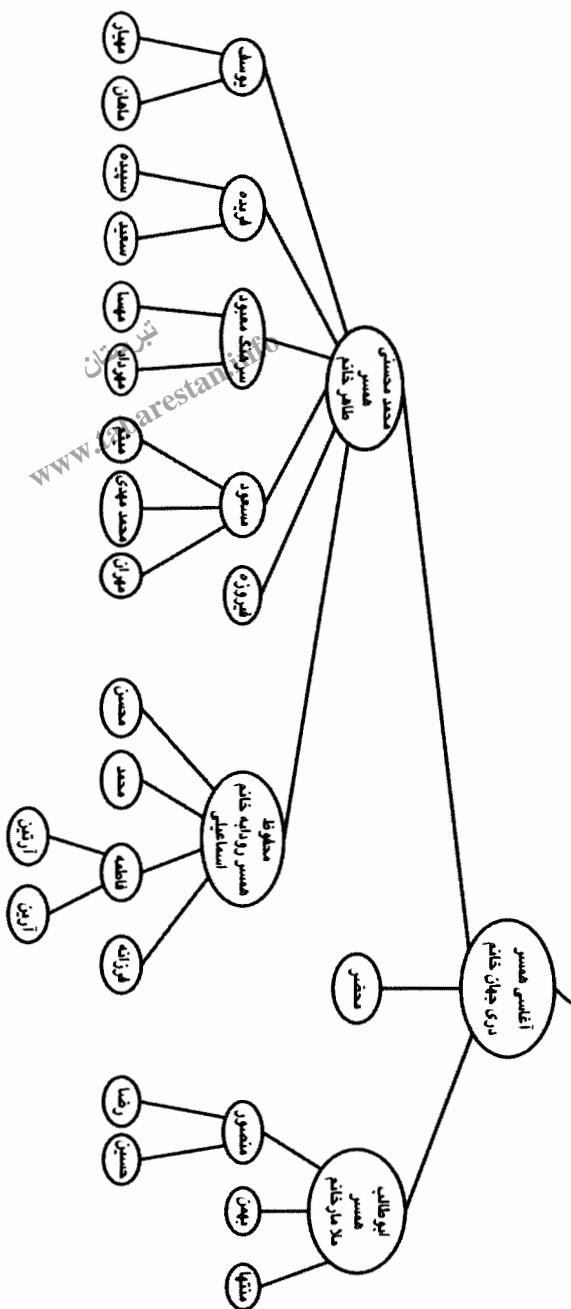
۷- حاجی ننه خانم، همسرش مرادعلی خان پهلوان www.tabarestan.com
مادر علی اکبر خان، علی اصغر خان (همسرش خاور خانم اندام)، عنبرخانم (همسرش علی آقا شاهرخ)، فاطمه خانم (همسرش منصور خان پهلوان)، ننه خانم (همسرش میرزا جان محمدی)، زیبنده خانم، ادیب خانم (همسرش منشور خان پهلوان).





فرزندان آگاسی:

- ۱- محضر.
- ۲- ابوطالب ، همسر ملا مار خانم.
پدر منصور، بهمن، منتها.
پدر بزرگ حسین، رضا و....
- ۳- محمد محسنی ، همسرش طاهره خانم.
پدر محفوظ (همسرش رودابه خانم اسماعیلی)، مسعود، شرهنگ معبد،
یوسف، فیروزه، فریده.
پدر بزرگ فرزانه، محمد، محسن، فاطمه (مادر آرین و آرتین)،
محمدمهردی، میثم، مهران، مهسا، مهرداد، سپیده، سعید، مهیار، ماهان.



فرزندان محمدآقا عمو:

۱- حاجی علی اکبر،

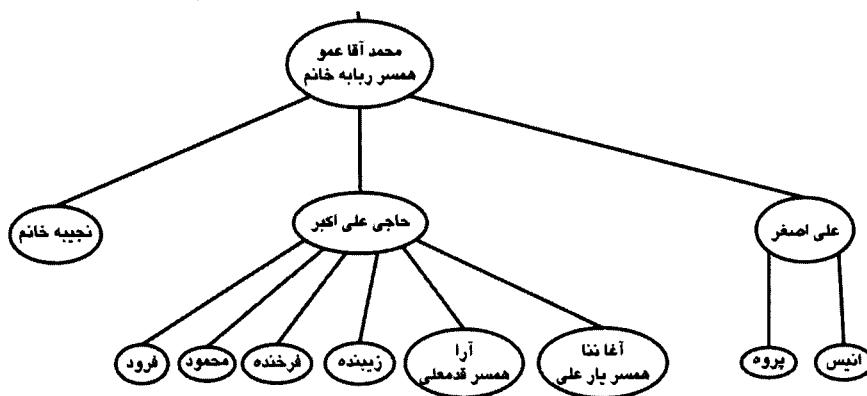
پدر آغا ننا (همسرش یارعلی)، آرا (همسرش قدمعلی)، زینده، فرخنده،

محمود، فرود.

۲- آقا علی اصغر،

پدر آنیس و پروه.

۳- نجیمه خانم.

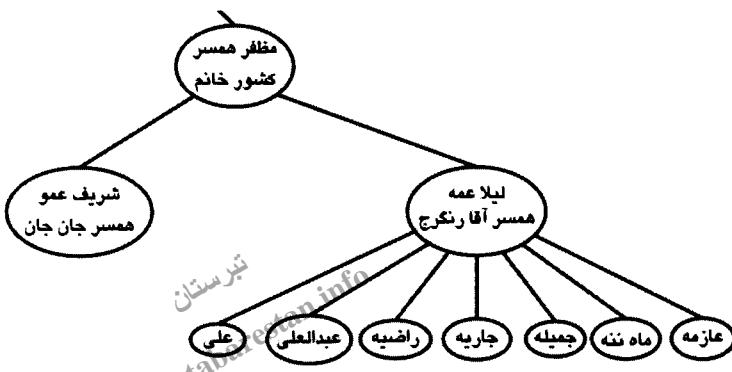


فرزندان آقا مظفر:

۱- شریف عمو (همسرش جان جان خانم).

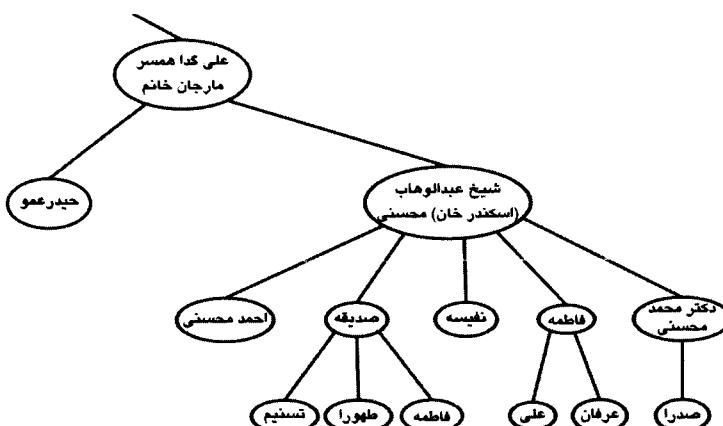
۲- لیلا عمه (همسرش آقای رنگرج درزی)،

مادر راضیه، جاریه، جمیله، عازمه، ماه ننه، عبدالعلی، علی.



فرزندان علی گدا:

- ۱ - حیدر عمو، پدر آقایان؛ عنایت، ابوالقاسم (حسن)، مقداد و مليحه و فاطمه خانم.
- ۲ - اسکندر خان (حاج شیخ عبدالوهاب محسنی دهکلانی سوادکوهی)، پدر دکتر محمد، و آقا احمد و فاطمه، صدیقه، نفیسه خانم، پدر بزرگ صدرا، عرفان، علی، طهورا، فاطمه، تسینیم



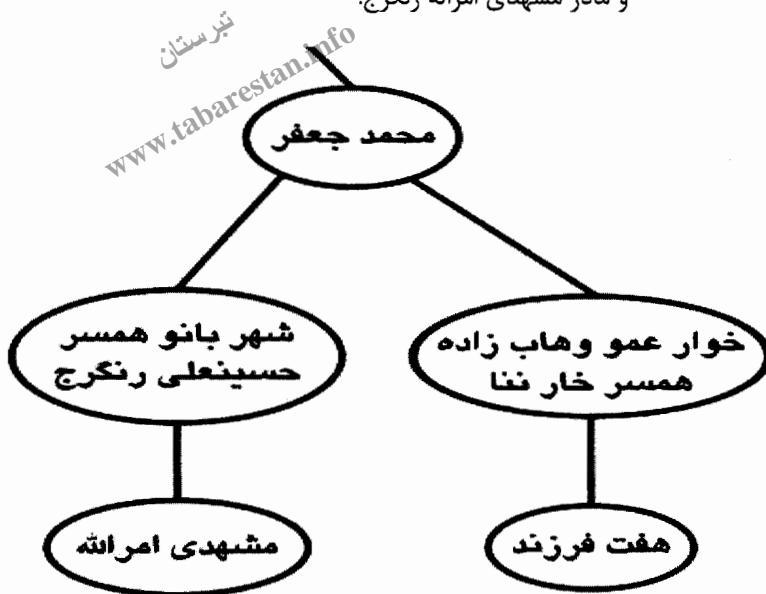
فرزندان آقا محمد جعفر:

۱- خوار عمو وهاب زاده ، همسرش خار ننا.

پدر هفت فرزند بودند.

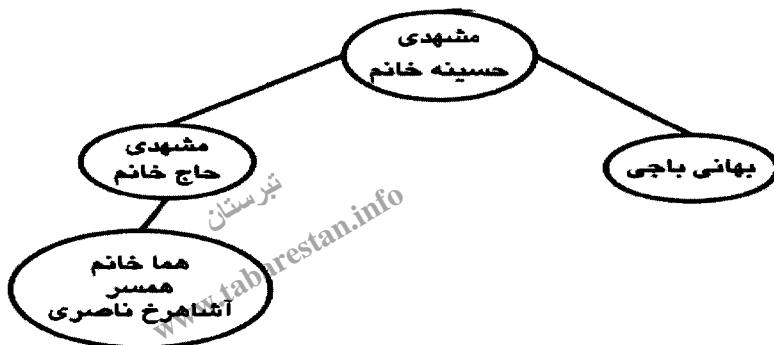
۲- شهربانو، همسرش حسینعلی رنگرج

و مادر مشهدی امرالله رنگرج.



متأسفانه تا این لحظه نگارنده، بیش از این، اطلاعاتی از این خاندان در دست ندارد،
بخصوص از نسلهای جوانشان.

مارجان خانم که همسرش آقا بندہ پی بابلی بود و مشهدی **حسینه خانم** که هر دو از دختران حاج محسن هستند.

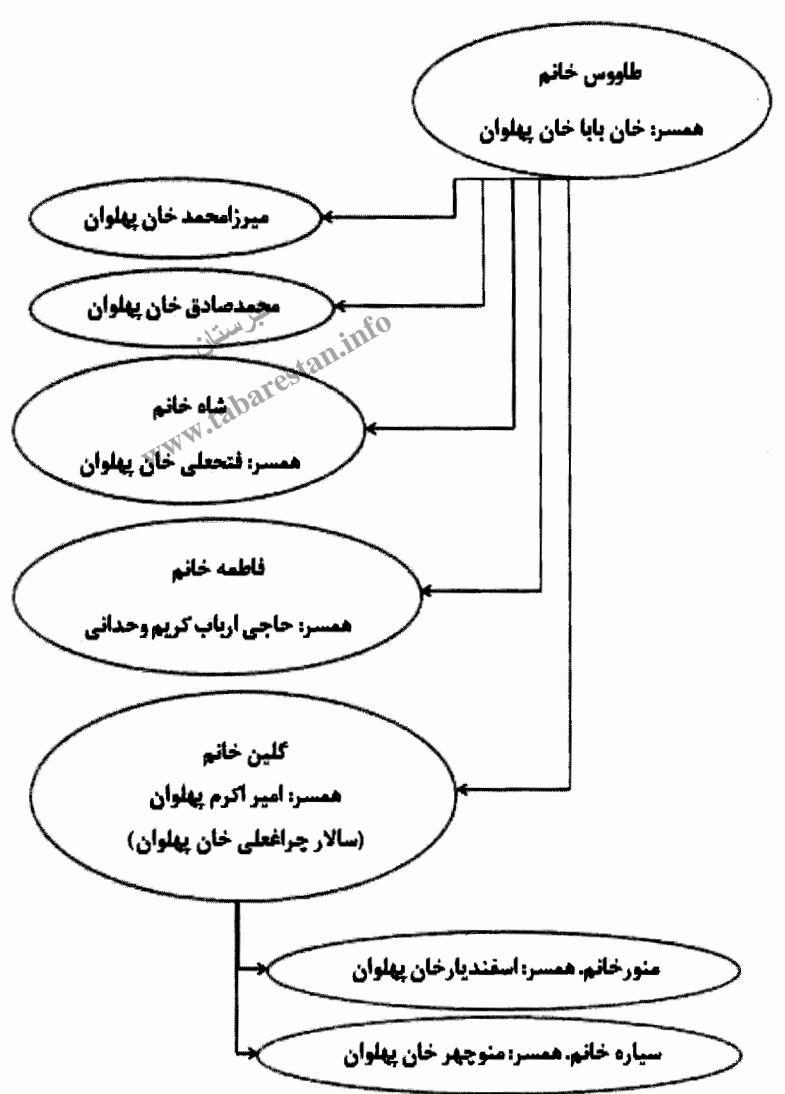


متأسفانه تا این لحظه نگارنده، بیش از این، اطلاعاتی از این خاندان دردست ندارد.

دختر دیگر حاج محسن طاووس خانم بود.

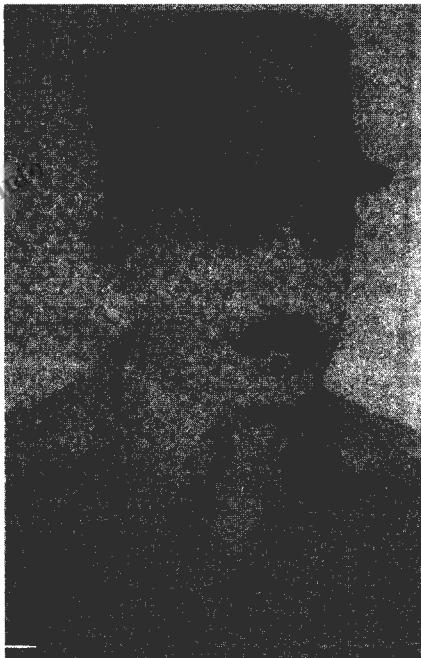
طاووس خانم، همسر خان بابا خان پهلوان (پسر عمومی رضا شاه)، را پنج فرزند بود:

- ۱- میرزا محمد خان پهلوان.
- ۲- محمد صادق خان پهلوان.
- ۳- شاه خانم که همسر فتحعلی خان پهلوان بودند.
- ۴- فاطمه خانم که همسر حاجی ارباب محمد کریم وحدانی (جد چهارم نگارنده) بودند.
- ۵- گلین خانم که همسر امیر اکرم (سالار چراغعلی خان پهلوان) بودند.



متأسفانه تا این لحظه نگارنده بیش از این، اطلاعاتی از این خاندان در دست ندارد،
خصوصاً از نسلهای جوانشان.

"معرفی سالار چراغعلی خان (امیر اکرم) پهلوان.



تبرستان
www.tabarestan.ir

چراغعلی خان سوادکوهی، که نسبت عموزادگی با رضا شاه داشت و ارتباطی کهنه میان ایشان بود، معروف به «امیر اکرم»، که با اوچ گیری قدرت رضاخان، به عنوان دستیار رضا شاه پهلوی در کنارش قرار داشت. مدتی والی مازندران بود و پس از تشکیل دربار سلسله پهلوی، معاون عبدالحسین تیمورتاش (سردار معظم) و در سال ۱۳۰۴ش، به دلیل اعتماد بالایی که رضا شاه به وی داشت، پیشکار ولیعهد، محمدرضا پهلوی شد. وی در سال ۱۳۰۹ش، در برلین درگذشت و در شهرری مدفون شد. چهار راهی که در خیابان ولی عصر(عج) تهران

به نام «امیرکرم» مشهور است و منطقه امیریه فیروزکوه و امیریه لیند آلاشت و، به نام اوست. فرزندان امیراکرم: منور خانم و سیاره خانم و یکی از نوادگان ایشان، ناصر پهلوان نیز هست.

در زیر، تصویر سالار چراغعلی خان (امیر اکرم) پهلوان و تنی چند از رجال در

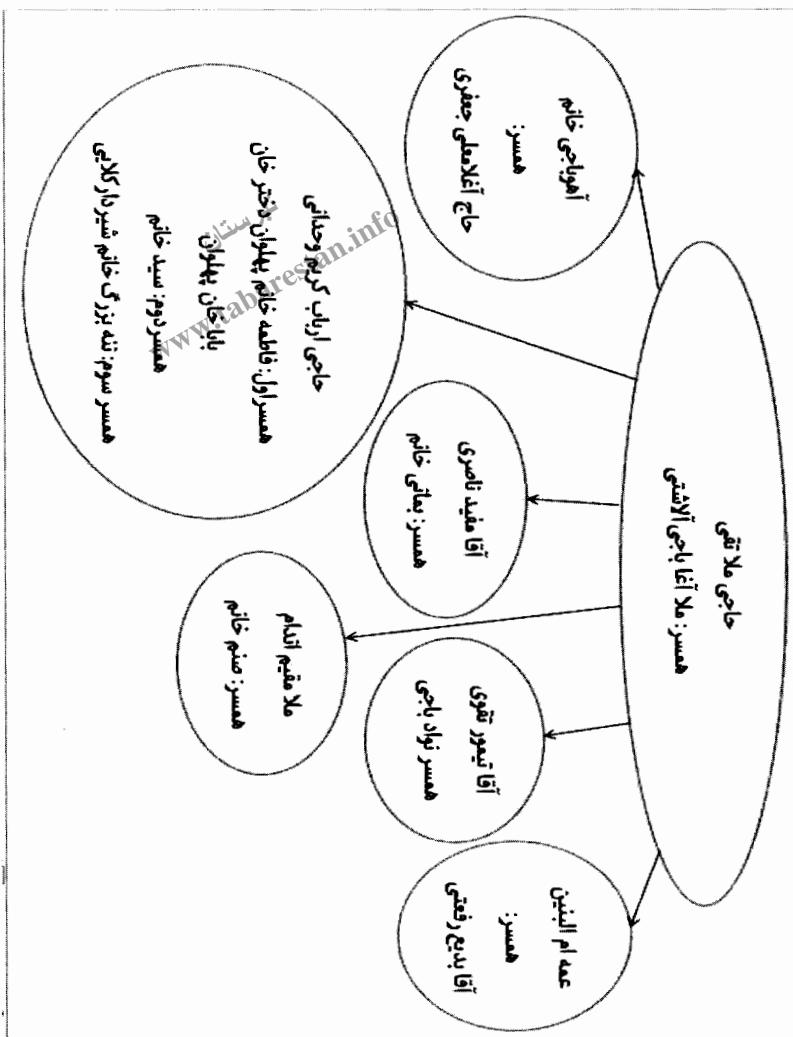
حضور ولیعهد محمدرضا پهلوی مشاهده میشود.

تبرستان



"

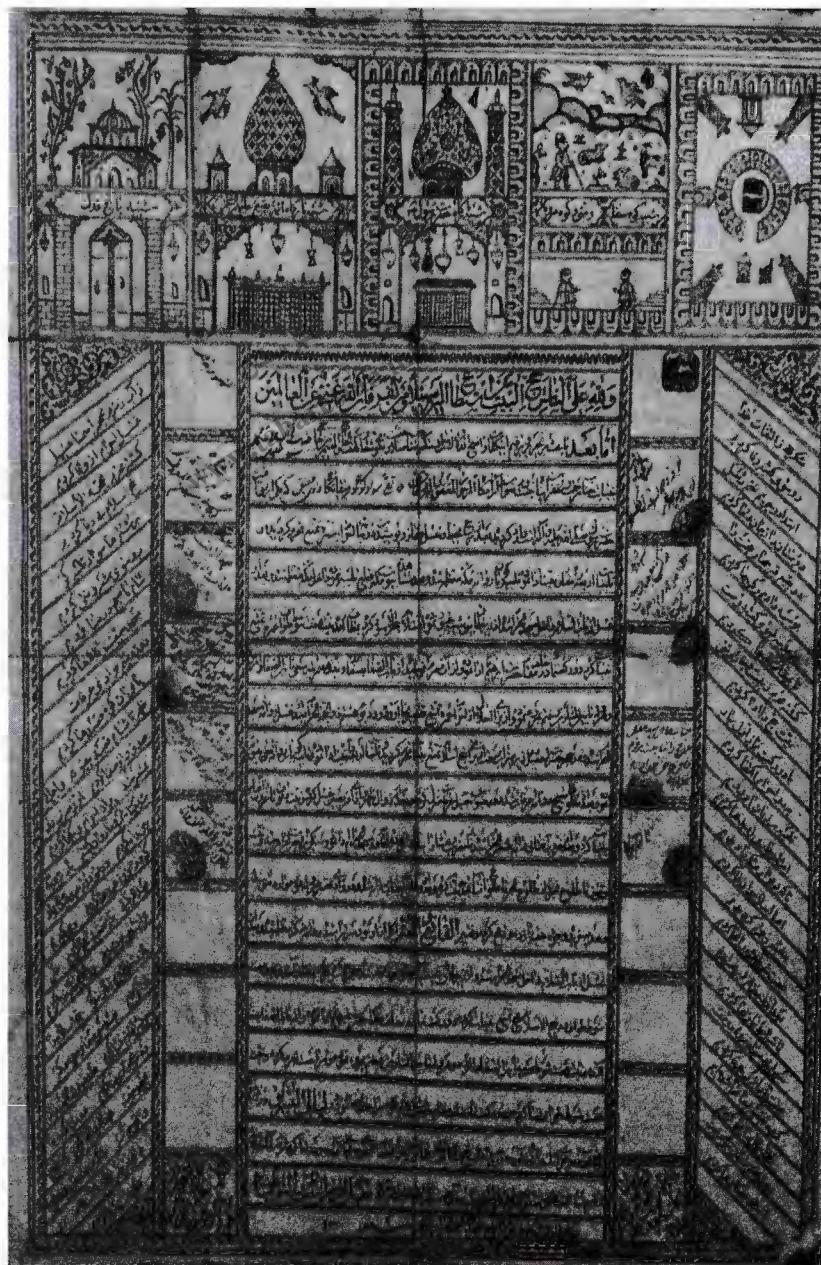
حاج ملا تقی (جد پنجم نگارنده)، که از فرزندان حاج محسن قراقونی و عمه خاتون پهلوان هستند.



همگان از تقوا، دین داری، بزرگ مردی ایشان سخن میگوینند، چرا که ایشان عالم و صالحی خلیق بودند و یکی از نقل هایی که بسیار زبانزد است، چنین است:

یک سال پس از فوت پدر حاج ملا تقی (یعنی حاج محسن)، والده ایشان (عمه خاتون پهلوان) نیز رحلت میکند. حاج ملا تقی که طی این مدت یکسال، جسد پدر را در آلاشت به امانت میگذارد، پس از فوت والده، از برای ذفن والدینش در کربلا عزم سفر عراق میکند و پس از حلالیت طلبی، این سفر را آخرین سفر عمرش اعلام میکند و پدر و مادر خویش را در کربلا به خاک میسپارد، بطوری که نقل از کاروانیانشان شده، فاصله یک قبر در بین مدفن پدر و مادر خود، خالی میگذارد و آنرا مدفن خویش میخواند. پس از آن، راه حج و زیارت کعبه را پی میگیرد و در راه بازگذشت که عمر حاج ملا تقی به دنیا نبود، در شهر کربلا، در حدود بین الحرمین مولا امام حسین(ع) و حضرت ابوالفضل العباس(ع)، در بین مقبره پدر و مادر خویش، مدفون میگردد.

سندي که در ادامه مشاهده میکنید، جواز دفن حاج ملا تقی قرآنی و شرح واقعه را نشان میدهد، که مهمور به تأیید چندین نفر از کاروانیان و شاهدان در کربلا میباشد.



همسر حاج ملا تقی، (حاجی خانم) ملا آغا باجی خانم آلاشتی (فرزنده یاور، آقا میرزا آقا بزرگ) بودند و نام شش فرزند حاج ملا تقی:

- ۱- آهو باجی خانم، همسر حاج غلامعلی جعفری قراقانی.
- ۲- عمه ام البنین هم همسر آقا بدیع رفعتی آلاشتی. (فرزندانشان: جهانبخش و علیبخش، نوادگانشان حضور و مليحه).
- ۳- آقا تیمور تقوی، همسرش نواد باجی خانم.
- ۴- ملا مقیم اندام، همسر صنم خانم.
- ۵- آقا مفید ناصری، همسر بمانی خانم.
- ۶- حاجی کریم وحدانی (جد چهارم نگارنده)

همسرانش: فاطمه خانم پهلوان، سیده خانم و ننه بزرگ خانم
شیردار کلایی.

آقا تیمور تقوی:

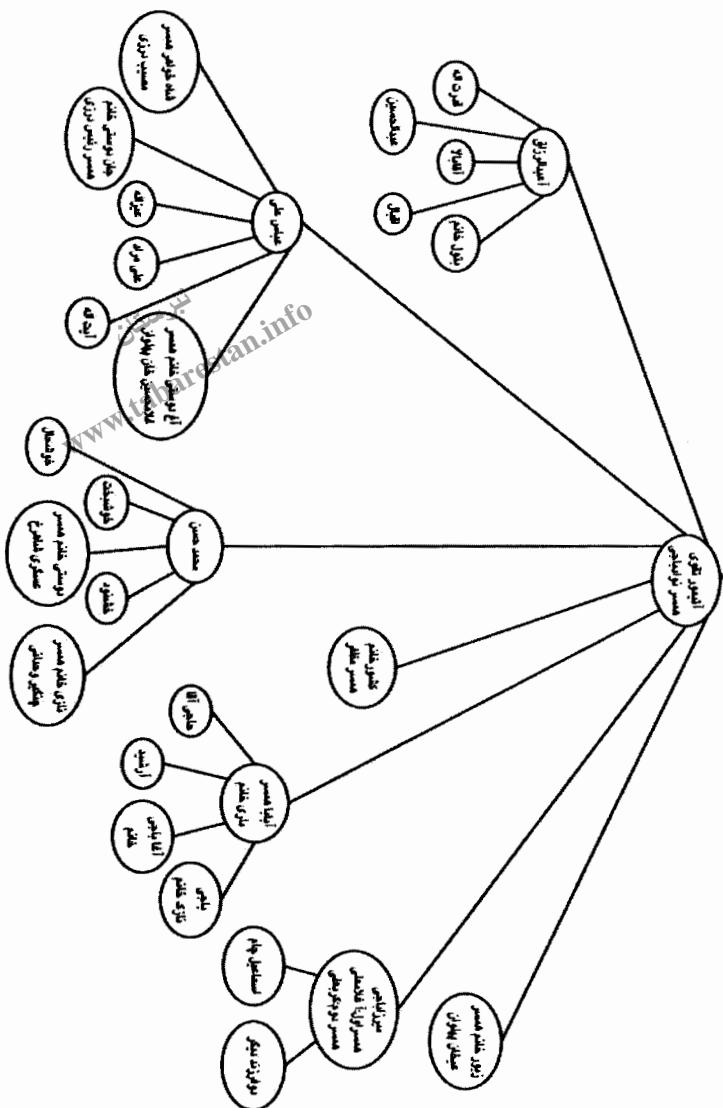
آقا تیمور که نام فامیلش را به تبعیت از نام پدرش، تقوی نهاد، حاصل ازدواجش با نوادی باجی خانم هفت فرزند بود به نامهای:

- ۱- زیور خانم همسر علیخان پهلوان.
- ۲- میرزا باجی (مادر اسماعیل چام).
- ۳- آبaba همسر ماری خانم و پدر حاجی آقا، آقا رشید، آغا باجی خانم، باجی نازک خانم.
- ۴- کشور خانم همسر مظفر.
- ۵- محمد حسین، پدر: خوشنود، خوشبخت، خوشحال، نازی (همسر چنگیز وحدانی)، دوستی (همسر عسگری شاهرخ).

- ۶- عباسعلی، پدر: علی مراد، عزیزالله، آیت الله(پدر حسین)، آغ دوستی خانم(همسر غلامحسین خان پهلوان)، جان دوستی خانم(همسر رئیس درزی)، شاه خواهر(همسر مصیب درزی).
- ۷- آقا عبدالرزاق، پدر: اقبال، قدرت الله، عبدالحسین، آقبالا، بطول خانم. و پدر بزرگ: سکینه، یاسر، ناصر، فاطمه، رضا، احمد رضا، مجتبی، مصطفی، مرتضی.

تبرستان
www.tabarestan.info

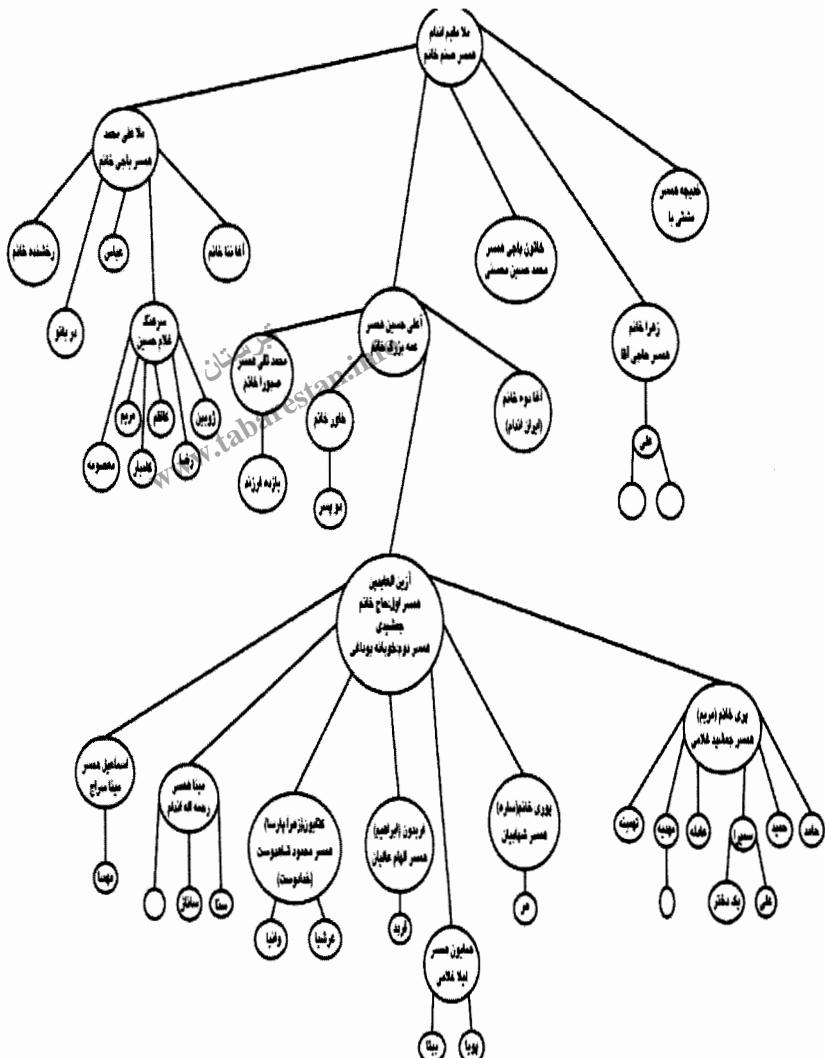
متأسفانه تا این لحظه نگارنده، بیش از این، اطلاعاتی از این خاندان دردست ندارد،
بخصوص از نسلهای جوانشان.



ملا مقیم اندام:

همسر ایشان، صنم خانم نام داشت و پنج فرزندشان، بدین ترتیب بودند:

- ۱- ملا علی محمد اندام، همسر باجی خانم و پدر: غلامحسین (سرهنگ نورمحمد)، عباس، رخشنه، در بانو، آغا ننا و نوادگان ملا علی: ژوبین، کامیار، کاظم، مریم، معصومه، رضا، آرمین، آذین، پدرام، افشنین، آرمان، امیر، قاسم، مهران، فاطمه، مازیار، مهین، مهوش، مهتاب.
- ۲- خاتون باجی، همسر محمد حسین مخدومی.
- ۳- زهرا خانم، همسر حاجی آقا و مادر علی.
- ۴- آقا علی حسین، همسر عمه بزرگ و پدر: آغا دده خانم (ایران اندام)، (همسر حیدر پلوز پهلوان)، خاور خانم (همسر علی اصغر پهلوان)، مادر سولیدا و سعید، محمد تقی (همسر صبورا خانم)، که یازده فرزند داشتند و زین العابدین (همسران: حاج خانم جمشیدی و خوبانه خانم بوداغی). فرزندان آقا زین العابدین نام فامیل خود را به پارسا تغییر دادند، که فرزندان ایشان: پری خانم (همسر جمشید غلامی)، پوری یا ساره خانم (همسر آقا شهابیان)، همایون (همسر لیلا غلامی)، فریدون یا ابراهیم (همسر الهام عالیان)، کتایون یا دکتر زهرا پارسا (همسر دکتر محمود شاهدوست (خدادوست)، مینا (همسر رحمت الله اندام)، اسماعیل (همسر مینا سراج). و نوادگان آقا زین العابدین: حامد، حمید، سمیرا، عادله، مهدیه، تهمیمه، بیتا، پویا، حر، فرید، عرشیا، وانیا، مهسا، ساناز، سنا.

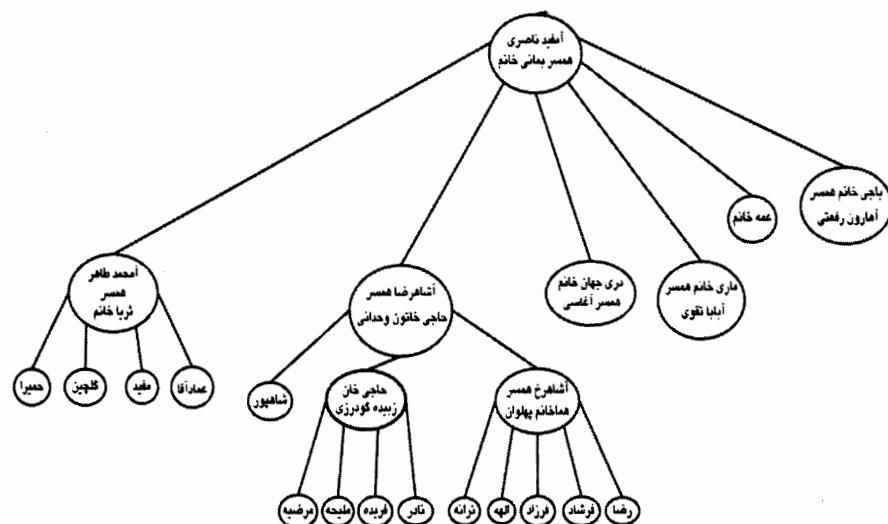


متأسفانه تا این لحظه نگارنده، بیش از این، اطلاعاتی از این خاندان در دست ندارد،
خصوصاً از نسلهای جوانشان.

آقا مفید ناصری

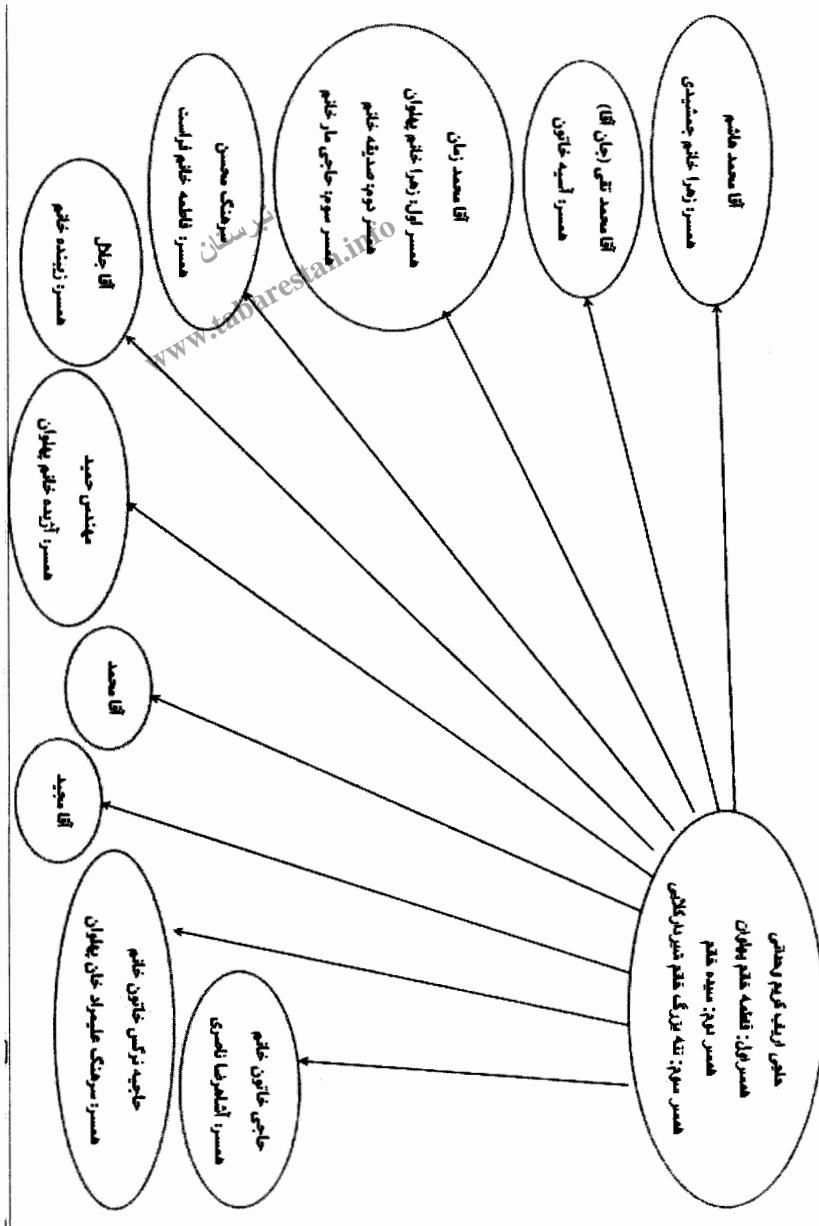
حاصل ازدواج ایشان با بمانی خانم، شش فرزند بود، به نامهای:

- ۱- باجی خانم همسر هارون رفعتی آلاشتی
- ۲- عمه خانم.
- ۳- ماری خانم، همسر آقا بابا تقوی.
- ۴- دری خانم، همسر آغا غاسی.
- ۵- آقا محمد طاهر، همسر ثریا خانم و پدر عمامد، مفید، گلچین، حمیرا.
- ۶- آقا شاهرضا، همسر حاجی خاتون وحدانی و پدر شاهپور، شاهرخ، حاجی خان. و پدر بزرگ: ترانه، الاهه، فرزاد، فرشاد، سرهنگ رضا (پدر سحر و سپیده)، نادر، فریده، مليحه، مرضیه.

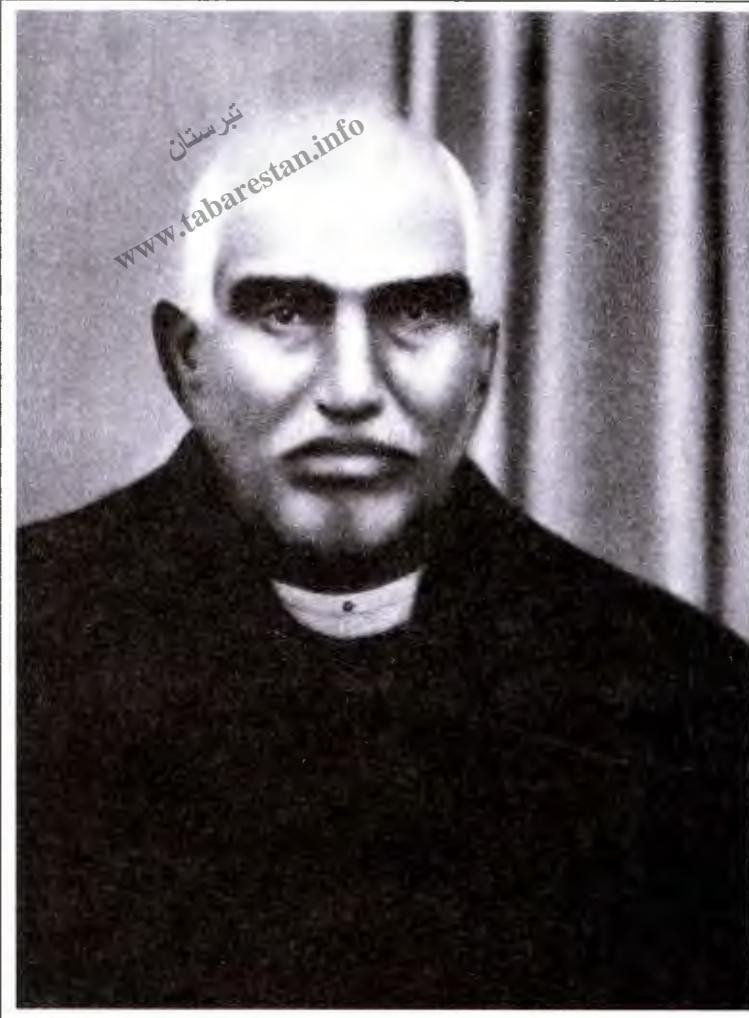


متأسفانه تا این لحظه نگارنده، بیش از این، اطلاعاتی از این خاندان دردست ندارد،
بخصوص از نسلهای جوانشان.

حاج محمد کریم وحدانی (جَدِّ چهارم نگارنده):



محمد کریم وحدانی، ملقب به آرباب کریم و حاج کریم ، فرزند حاج ملانقی قراقونی سوادکوهی، مادر ایشان حاجیه ملا‌آغاباجی خانم آلاشتی بودند. حاج کریم، نوه حاج محسن قرقونلی آلاشتی و عمه خاتون پهلوان آلاشتی بودند.



حاج کریم وحدانی، متولد سال ۱۲۴۲ و متوفی به سال ۱۳۲۷ بودند. ایشان از سه همسر خود، صاحب ده (۱۰) اولاد شدند.

همسران حاج کریم:

۱- همسر اول: فاطمه خانم پهلوان، دختر خان بابا خان پهلوان.
خان بابا خان پهلوان، پسر عمومی رضاشاه پهلوی بودند.
دختر دیگر خان بابا خان گلین خانم که همسر چراغعلی خان
پهلوان (امیراکرم) بود و از این رو ارباب کریم، باجناق امیر
اکرم میشدند.

حاصل ازدواج فاطمه خانم پهلوان و ارباب کریم هفت (۷) فرزند
بود به نامهای:

۱۳- میرزا محمد هاشم (جد سوم نگارنده) (متولد ۱۲۷۸).

۱۴- محمد تقی (نام دیگر شان آقا جان) (۱۲۸۱).

۱۵- محمد زمان (۱۲۹۲).

۱۶- سرهنگ محسن (۱۲۹۶).

۱۷- جلال (۱۲۹۹).

۱۸- خاتون (۱۲۹۴).

۱۹- نرگس (۱۳۰۲).

۲- همسر دوم: سیده خانم، با توجه به این که ایشان صاحب اولاد
نشدند، ارباب کریم یک باغ بزرگ در بابل را، به عنوان مهریه به
ایشان دادند و متارکه صورت گرفت.

-۳ همسر سوم: ننه بزرگ خانم شیردار کلایی، که حاصل ازدواج

ایشان با ارباب کریم، سه فرزند بود، به نامهای:

۱ - محمد (۱۳۲۳).

۲ - مهندس حمید (۱۳۲۵).

۳ - مجید (ایشان در طفولیت فوت شد) (۱۳۲۷).

بررسی نوادگان حاجی ارباب کریم وحدانی

فرزندان میرزا آقا محمد هاشم وحدانی (جد سوم نگارنده) متولد ۱۲۸۷:

(مدفن آقا محمد هاشم در روستای دهکلان لپور در سوادکوه است).

حاصل ازدواج آمیرزا محمد هاشم وحدانی، با زهرا خانم جمشیدی ساتروآری (سوادرو دبار آلاشتی)، هشت (۸) فرزند بود، به نامهای:

۱ - آقا جواد (همسرش مریم خانم رضایی).

۲ - حاجی پرویز (همسرش اشرت خانم جمشیدی).

۳ - مولود بانو (همسرش جمشید آقا جمشیدی).

۴ - آقا چنگیز (سه همسر به نامهای: نازی خانم، راضیه خانم، شهربانو خانم).

۵ - آقا محمود (پدر بزرگ نگارنده) (همسرش منصورة خانم فرازمند).

۶ - آقا داود (همسرش نیره خانم جشیدی).

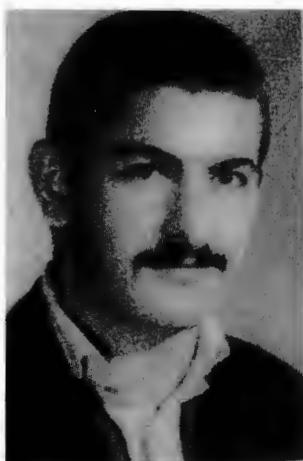
۷ - آقا مرتضی (همسرش حمیرا خانم جمشیدی).

۸ - نفیسه (در کودکی فوت شد).

زهرا خانم جمشیدی، (همسر میرزا آقا محمد هاشم وحدانی) دختر آقاشیخ آقابزرگ جمشیدی ساتروآری (سوادرودبار آلاشتی) بود.

فرزندان آقاشیخ آقا بزرگ جمشیدی سوادرودباری:

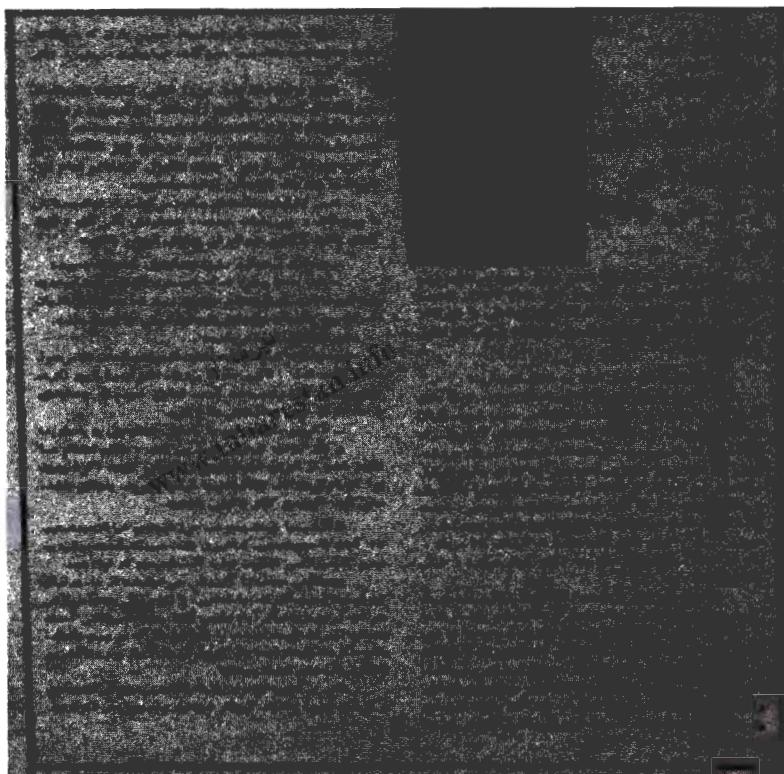
- ۱- محسن آقا جمشیدی، (پدر تیمسار ایرج جمشیدی (فرمانده لشگر ۱۶ قزوین و معاونت هماهنگ کننده نیروی زمینی ارتش، در زمان جنگ تحمیلی) و عباس جمشیدی. (که از افسران ارتش بوده و در سال ۱۳۵۱ در لاله راه تهران ترور شد) و دکتر فردوس جمشیدی، که پس از سال ۱۳۵۷ از شوروی جهت حمایت انقلاب اسلامی به ایران وارد شد).
- ۲- آقا حسن.
- ۳- آقا قاضی آقا.
- ۴- آقا کاظم، (سرهنگ کاظم جمشیدی (از افسران توده‌ای، که ایشان در سال ۱۳۳۳ تیرباران شد)).
- ۵- زهرا خانم، (همسر محمد هاشم وحدانی).
- ۶- راضیه خانم، (همسر محمد اسماعیل قلیپور).



عباس جمشیدی



سرهنگ کاظم جمشیدی



« تکه روزنامه فوق، مربوط به واقعه تیرباران سرهنگ جمشیدی، در دهه ۳۰ و بیان خاطراتی از ایشان است. »

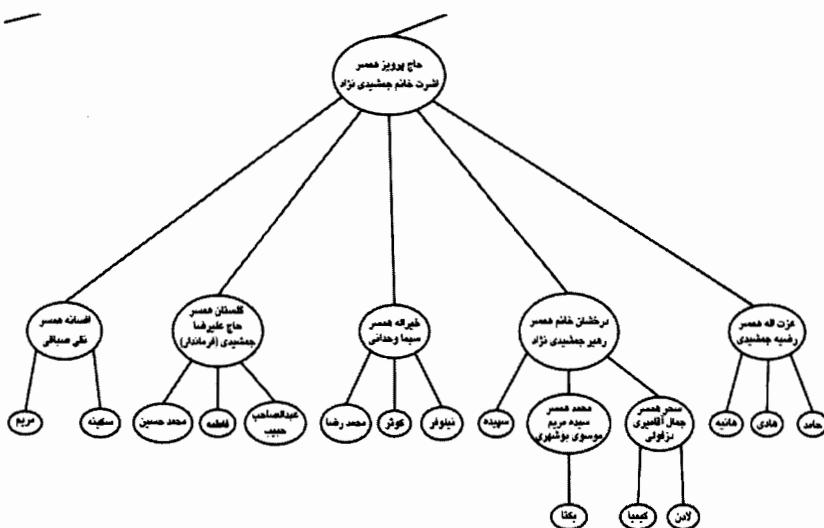
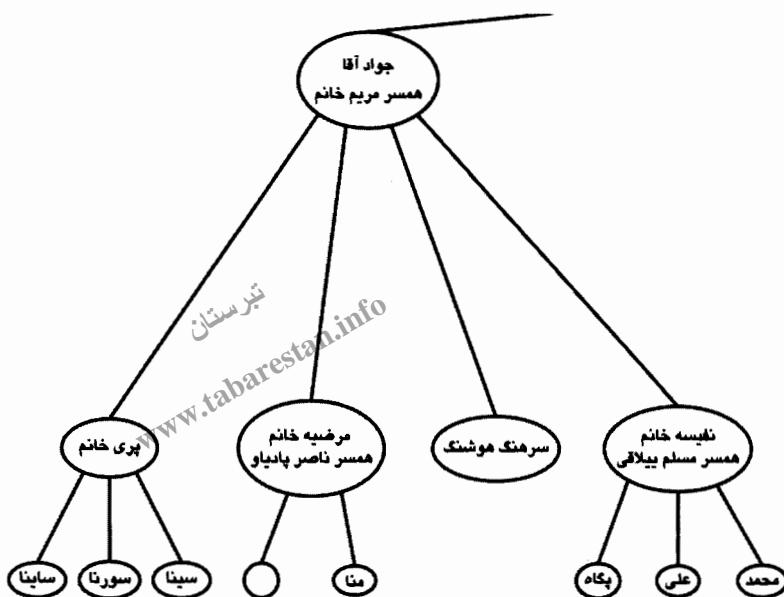
در ادامه شجره نامه نوادگان میرزا آقا محمد هاشم را، به نام و به صورت تصویر مشاهده خواهید کرد.

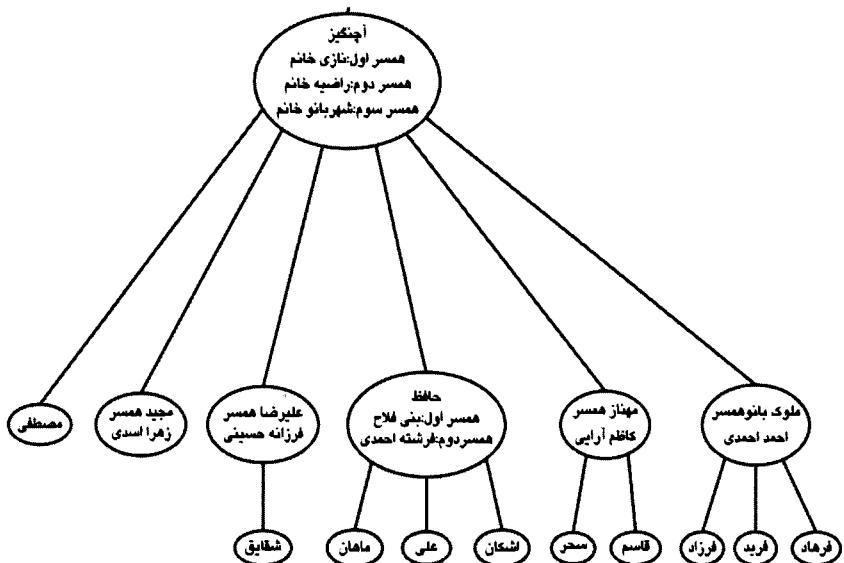
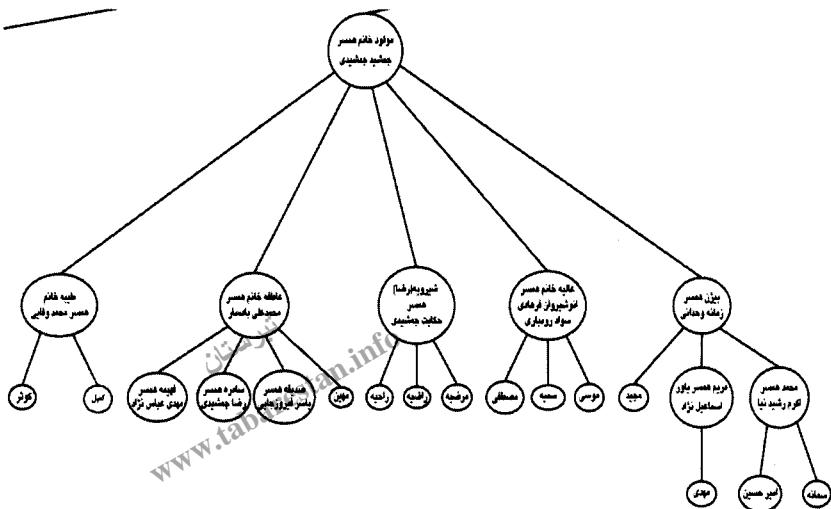
اسامی نوادگان آقا محمد هاشم وحدانی:

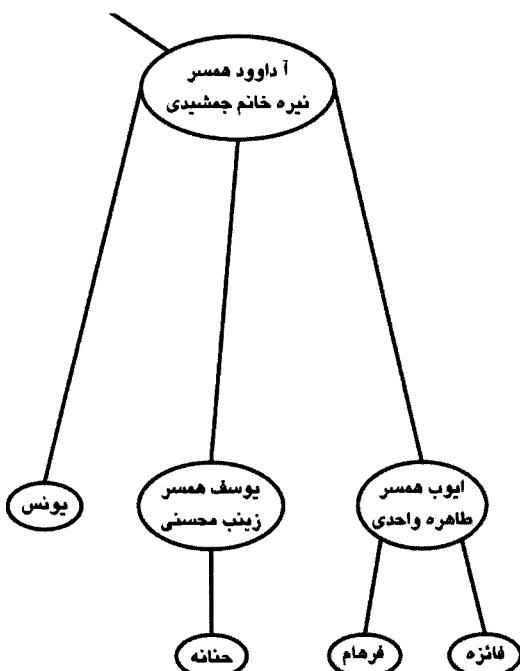
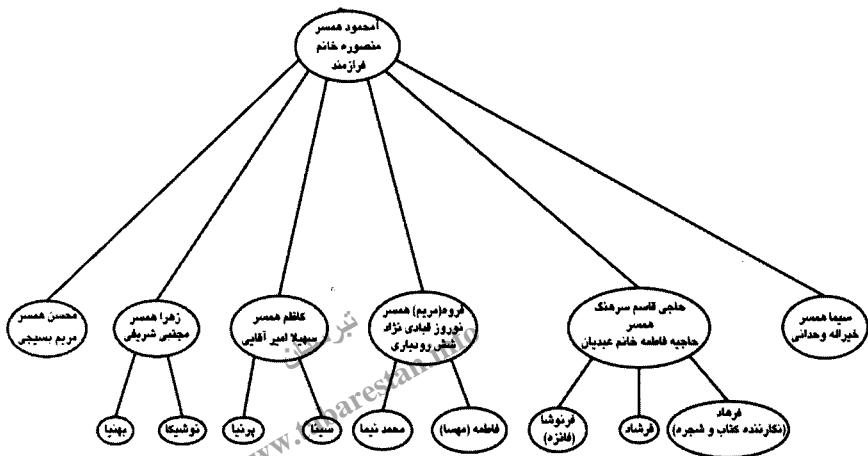
سرهنگ هوشنگ - مرضیه (همسر، سرهنگ نصرت الله بادیاب) - پری(ویدا)
 (همسر، تراب مسرت) - نفیسه (همسر، مسلم بیلاقی تنبی جانی) - محمد - علی
 - پگاه - پویا - بیتا - منا - بابک - مهران - سینا - ساینا - سورنا - عزت الله
 (همسر، رضیه جمشیدی) - خیر الله (همسر، سیما وحدانی) - درخشان (همسر،
 رهبر جمشیدی نژاد) - گلستان (همسر، حاجی علیرضا جمشیدی) - فرماندار سابق
 سوادکوه) - افسانه (همسر، نقی صباق) - حامد - هادی - هانیه - سحر (همسر،
 جمال آقامیری دزفولی) - لادن - کیمیا - محمد (همسر، سیده مریم موسوی
 بوشهری) - یکتا - سپیده - نیلوفر - کوثر - محمدرضا - حبیب - فاطمه -
 محمد حسین - سکینه - مریم - حافظ (همسر، کاظم آرایی) - علیرضا (همسر،
 ملوک (همسر، احمد احمدی) - مهناز (همسر، کاظم آرایی) - فرهاد - فرزاد - فرید
 فرزانه حسینی) - مجید (همسر، زهرا اسدی) - مصطفی - فرهاد - فرزاد - فرید
 - سحر - قاسم - اشکان علی ماهان - شقایق - سیما (همسر خیر الله وحدانی) -
سرهنگ قاسم (همسر، حاجیه فاطمه عبدالیان) (پدر و مادر نگارنده)
 - مریم (همسر، نوروز قبادی نژاد) - کاظم (همسر، سهیلا امیرآقایی) - زهرا (همسر، مجتبی شریفی) - ستawan محسن (همسر، مریم بسیجی) - فرهاد (نگارنده کتاب و شجره) - فرشاد - فرنوش (فائزه) - فاطمه مهسا - محمد نیما - سینا - پرینا - نوشیکا - بهنیا - ایوب (همسر، طاهره واحدی) - یوسف (همسر، زینب محسنی) - یونس - فائزه - فرham - حنانه - آرزو - و.....

نوادگان تک دختر آقا محمد هاشم، (مولود وحدانی، همسر جمشید جمشیدی):

بیژن (همسر، زمانه وحدانی) - عالیه (همسر، انوشیروان فرهادی) - شیرویه (همسر، حکایت جمشیدی) - عاطفه (همسر، محمد علی بادسار) - طیبه (همسر، محمد وفایی) - محمد - مریم - مجید - موسی - سمیه - مصطفی - مرضیه راضیه - راحله - مهین - صدیقه - سامره - فهیمه - کمیل - کوثر - سمانه - امیر حسین - مهدی و....







فرزندان آقا محمد تقی:

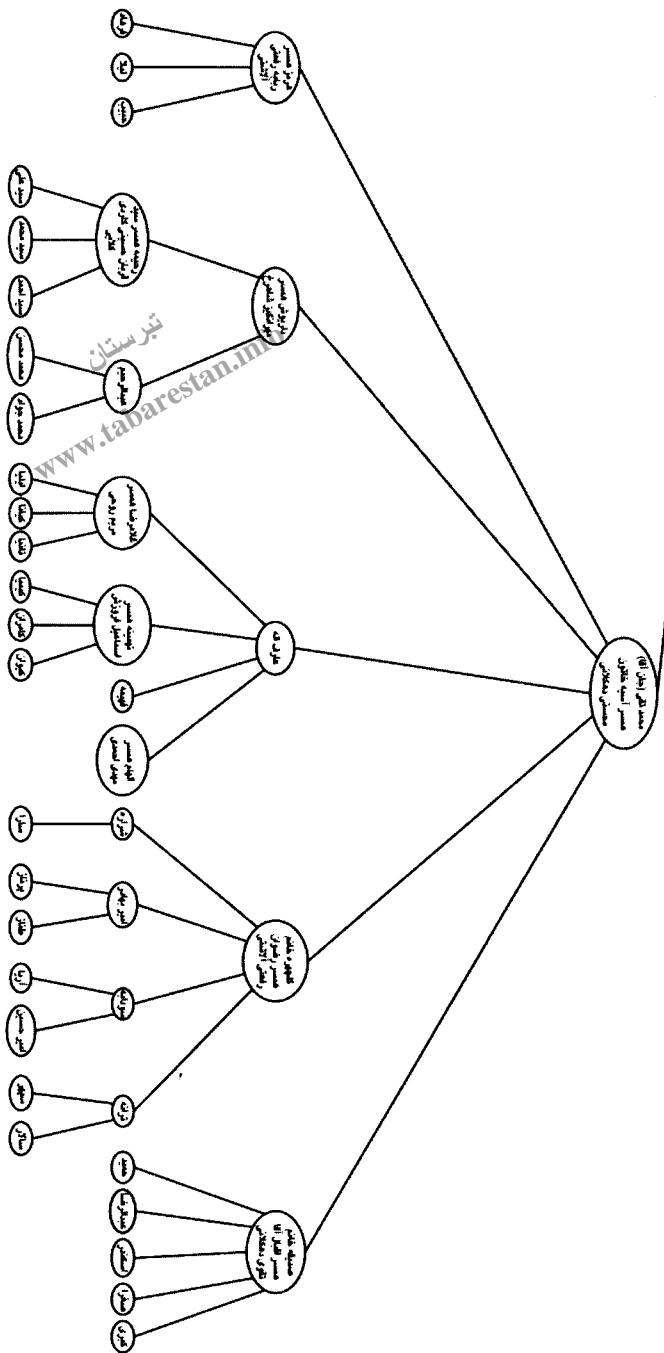
حاصل ازدواج آقا محمد تقی (آقاجان) وحدانی، با آسیه خاتون محسنی دهکلانی، پنج (۵) فرزند بود به نامهای:

- ۷- آقا عرف الله (همسرش، ماهرو نجفی سنگرجی).
- ۸- آقا داریوش (همسرش، مهرانگیز شاهرخ).
- ۹- آقا هرمز (همسرش، ربابه رفتی آلاشتی).
- ۱۰- گلچهره خانم (همسرش، رضوان رفتی آلاشتی).
- ۱۱- صدیقه خانم (همسرش، اقبال تقی دهکلانی).

در ادامه شجره نامه، نوادگان آقا محمد تقی را به صورت تصویر مشاهده خواهید کرد.

اسامی نوادگان آقا محمد تقی:

اسکندر - حمید - عبدالرضا - کبری - صغیری - ترانه - سودابه - امیر بهادر - شراره - سارا - سپهر - امیرحسین - آریا - طناز - پرناز - سارا - الهام (همسر، مهدی احمدی) - فهیمه - تهمینه (همسر، اسماعیل فروزان) - غلامرضا (همسر، مریم روحی) - کیوان - کامران - کیمیا - تانیا - کیانا - ایلیا - عبدالرحیم - محمد جواد - محمد حسین - رحیمه (همسر، سید قربان حسینی کاردی کلابی) - سید احمد - سید محمد - سید علی - لیلا - فرهاد - حبیب -



فرزندان آقا محمد زمان وحدانی:

آقا محمد زمان وحدانی، سه همسر اختیار کردند، که اسامی ایشان چنین است:

- ۱- زهرا خانم پهلوان.
- ۲- صدیقه خانم.
- ۳- حاجی مار خانم.

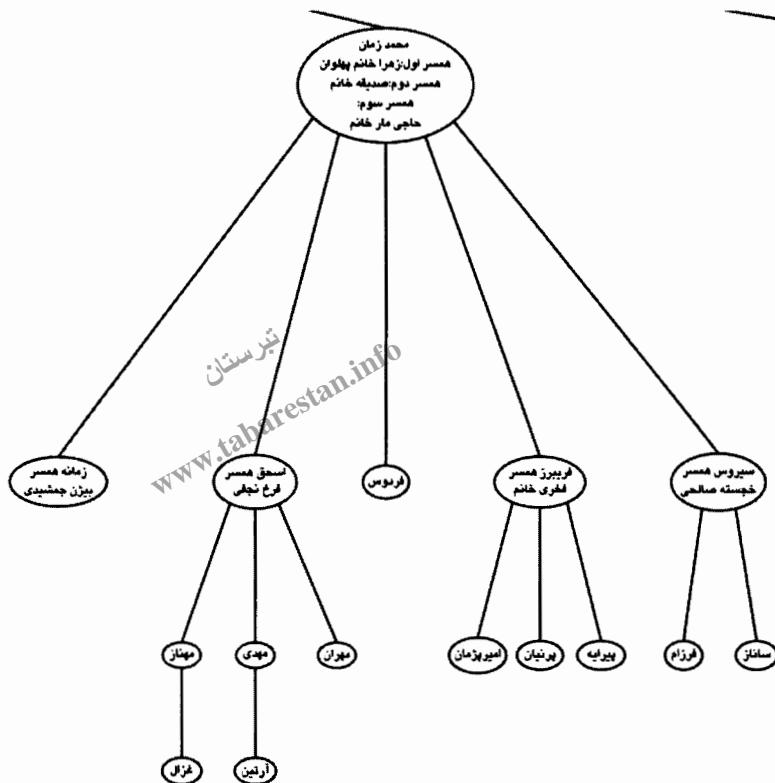
آقا محمد زمان را نیز پنج(۵) فرزند به نامهای زیر دارد:

- ۱- آقا سیروس (همسرش، خجسته صالحی).
- ۲- آقا فریبرز (همسرش، فخری خانم).
- ۳- آقا اسحاق (همسرش، خانم فرخ نجفی).
- ۴- آقا فردوس.
- ۵- زمانه خانم (همسرش، بیژن جمشیدی).

در ادامه شجره نامه، نوادگان آقا محمد زمان را به صورت تصویر مشاهده خواهید کرد.

اسامی نوادگان آقا محمد زمان:

ساناز - فرзам - پیرایه - پرنیان - امیر پژمان - مهران - مهدی - مهناز - آرتین
- غزل - و



فرزندان خاتون خانم وحدانی:

ایشان با آقا شاهرضا ناصری وصلت داشتند، که فرزندان ایشان در طایفه ناصری ها معرفی شدند.

فرزندان نرگس خاتون وحدانی:

نرگس خاتون وحدانی، با سرهنگ مرادعلی خان پهلوان ازدواج کرد، که حاصل این وصلت، گیتی خانم پهلوان بود.

گیتی خانم، نیز با اصغر بهنام ازدواج کرد و فرزندانش: بهناز و پر迪س نام دارند.

فرزندان سرهنگ محسن وحدانی:

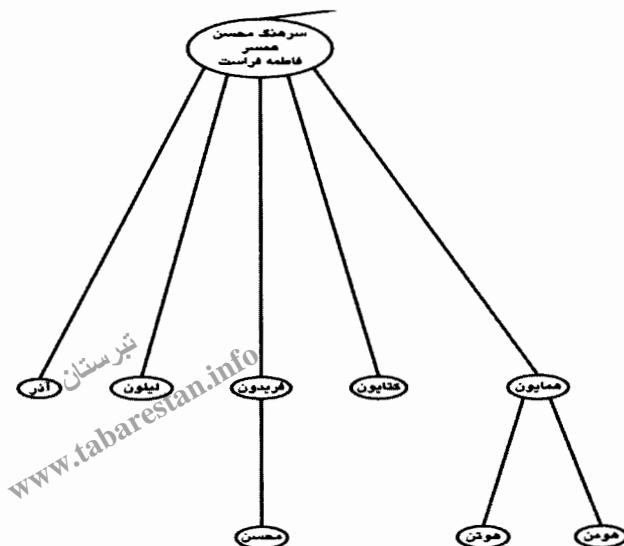
سرهنگ محسن وحدانی، که با خانم فاطمه فراست شریعت پناهی، ازدواج کرد نیز، پنج(۵) فرزند به ترتیب زیر دارند:

- ۱ - همایون.
- ۲ - کتایون (همسر، داریوش وشمگیر).
- ۳ - فریدون.
- ۴ - لیلون (همسر، سید محمود ادیب رضوی).
- ۵ - آذریون (همسر، حمید ابوذری).

اسامی نوادگان سرهنگ محسن وحدانی:

هومن - هوتن - امیر محسن - کتانه - خشایار - شرمین - شادی - مهسا و

در ادامه شجره نامه فرزندان سرهنگ محسن وحدانی را، به صورت تصویر مشاهده خواهید کرد.

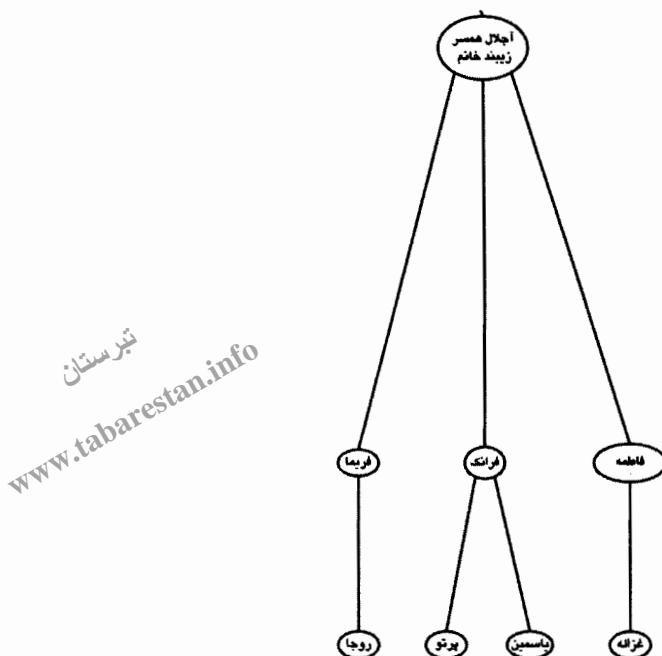


فرزندان آقا جلال وحدانی:

آقا جلال وحدانی با زیبنده خانم ازدواج کردند و فرزندان ایشان سه دختر است به نامهای:

- ۱- فاطمه.
- ۲- فرانک (همسر، شهریار مینایی).
- ۳- فریما (همسر، امیر علاجی).

در زیر شجره نامه فرزندان آقا جلال وحدانی را، به صورت تصویر مشاهده خواهید کرد.



اسامی نوادگان آقا جلال وحدانی:

غزاله – یاسمین – پرتو – روچاء – و

فرزندان آقا محمد وحدانی (همسر، فرشته (زرین) صانعی).

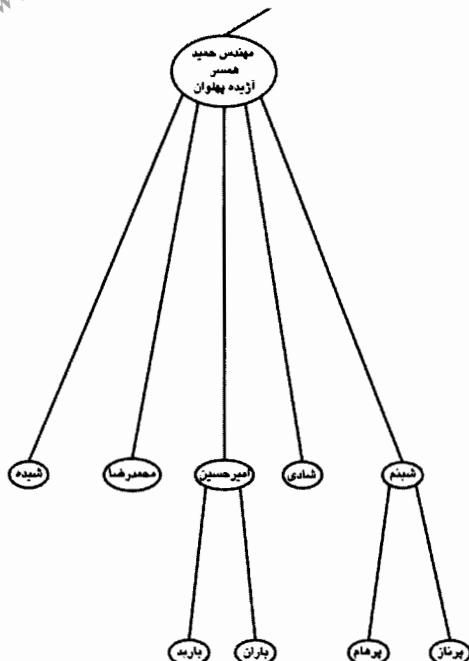
آقا محمد وحدانی دو فرزند ذکور به نامهای فراز (پدر: رایکا و روزان) و فرزاد(علیرضا) دارند.

فرزندان مهندس حمید وحدانی:

مهندس حمید وحدانی، که همسر ایشان آزاده خانم پهلوان بودند و پنج (۵) فرزندانشان به نامهای زیر میباشد:

- ۱- امیر حسین.
- ۲- شبیم.
- ۳- شیده.
- ۴- محمد رضا.
- ۵- شادی.

تبرستان
www.tabarestan.info



اسامی نوادگان آقا حمید وحدانی:

باران - باربد - پرناز - پرهاشم - و

دارایی ها و املاک حاج کریم وحدانی

در ادامه، به بخشی از دارایی های حاج ارباب محمدکریم وحدانی قراقوئی، اشاره خواهیم کرد. از آنجا که حاج کریم، با توجه به بیانات بزرگان طایفه، اکثر اموال خود را با تلاش شخص خود، بدست آورده بود، میتوان به مواردی از آنان به طور زیر اشاره نمود.

در منطقه سوادکوه قریه و مراتعی وجود دارد که متعلق به حاج کریم میباشد.

"توضیح اینکه، با استناد به مکتوبات اداره ثبت، میتوان واضحتر گفت: هر پلاک زمین محلی، برابر ۴۰ متر مربع و هر متر مربع محلی برابر ۶۰ سیر و هر سیر برابر یک هکتار است. با این حساب، هر یک پلاک محلی ۲۴۰ هکتار میباشد."

پکهِ ری (بین امامزاده حسن و ساترورآ،
که کل مرتع ۱۲ هکتار بوده و با شخص
دیگری مشترک بودند). -

تورگش (بین امامزاده حسن و سنگرج، که
۴ هکتار متعلق به حاج کریم و ۴ هکتار متعلق به
آشاهرخ ناصری بوده). -

لرژنه (روستایی دو کیلومتر بالاتر از
آلاشت، که بین قراقوئی ها و درزی ها و
رنگرز ها مشترک است، یک هکتار از ۱۶ هکتار
کل محل متعلق به حاج کریم بوده، (با
احتساب واش باغ)). -

شِمشیرین (پشت کارمزد، گفته می‌شود - آقاجان انباز، به مدت چهل سال در مرتع برای ارباب کریم، کار کرده، اما از وسعت بالای مرتع هرگز ابعاد درستی از آن کسب نکرده).

آغوزتِلار (مساحت آن زیر ۱۰ هکتار بوده - و از اهالی کارمزد خریداری شده).

عُورَك (حومه لفور، به مساحت ۴ من).

کِمیش زمین (حومه دهکلان، به مساحت ۲ من که از صباغی‌های دهکلان خریداری شد).

گَتِ لَرگ (حومه دهکلان، به مساحت ۴ من که از صباغی‌های دهکلان خریداری شد).

پَلنگِ پور (به مساحت ۲ من).

إِزى چال (به مساحت ۴ من).

دِشوبِشکِست (حدود لفور، مساحت ۴ من).

إِنْاقِ سَر (حومه پاشاکلابه مساحت ۴ من). -

مِرْتع (حومه شاکلا لپور، به مساحت ۲ من). -

ثُرْجى (حومه گالش کلا، به مساحت ۸ من). -

هَلْيَن (حومه پاشاکلا، به مساحت ۴ من). -

وَقْن (پشت کارمزد، به مساحت نیم من). -

دِرْ كَامِن (حومه عالم کلا به مساحت ۴ من) -

مِرسِين (حدود پرتاس و سمت گَزو ۴ من). -

إِسْبُوك (حومه شاهکلا به مساحت ۴ من). -

وَناشِكِتى (عالیم کلا لپور به مساحت ۴ من) -

بِحَارَّمِين (حومه سَنْگِيل، به مساحت ۲ من). -

و..... -

در منطقه فیروز کوه نیز ، مزارع گندم و باغات میوه، در حومه فیروزکوه، امیریه، نماور، گلزگن، تنگه واشی، ساواشی، سلیبن، شلوفین و را میتوان اشاره نمود. متأسفانه از مقدار دقیق آن اطلاعات موثقی جهت ارائه کسب نشد. (همچنین درمورد مناطق بابلسر و مرانع متعلق به ایشان).

در بابل و حومه آن، نیز چنین میتوان نام برد:

— باغ حاج کریم که در مرکز شهر بابل در مازندران قرار داشته و مساحت آن به حدود ۵ هکتار و حدود آن، از سبزه میدان کنونی بابل تا کوچه زندان بابل بوده. چهار امارت در این باغ و در جنب خیابان شهر وجود داشت. پنج اسب سواری جهت سهولت، در آمد و شد، در حیاط امارت بود.

— بطور کلی ۲۵ نفر دائماً از خدمه، با غبان، انباردار، چوپان، اسب دار، حجره دار و فروشنده محصولات لبنی و کشاورزی و برای ارباب کریم وحدانی مشغول به کار بودند (بدون در نظر گرفتن کارگران فصلی و کارگران روزمزدی).

— شش دانگ روستای سنم حاجی کلا، در بابلکنار که حدود امروزی آن از یک سو، داشتگاه آزاد قراخل تا سوی دیگر جاده گنج افروز و جاده نظامی با اجماع شالیزارها و مراتع آن، متعلق به حاج کریم بوده. بعد از فوت حاج کریم، حدود کمتر از سه دانگ قریه به شراکت با آقای آبادیان بابلی رسید.

— شش دانگ روستای خوردون کلا، که نزدیک روستای موزی رج میباشد (بین آمل و بابل به مساحت حدودی ۸۰۰ هکتار)، متعلق به حاج کریم بوده و در آنجا از زراعت برنج، باغ پنبه، باغ کنجد، کشت گندم، باغات: میوه هلو، پرتغال، نارنگی و مراتع دامپروری رونق داشت. آقایان داداشپور و کسايی نیز بعد از فوت حاج کریم مشترکاً سه دانگ قریه، را با وراث حاج کریم شریک شدند. امروزه جاده مواصلاتی، بین شهر بابل و آمل از این منطقه عبور میکند.

— در مجموع، حدود ۶۰۰ گوسفند، ۱۰۰ ابز، ۴۰۰ گاو، ۲۰۰ ماش عسل و از جمله مالداری های حاج کریم بود.

((با توجه به آنکه اطلاعات دقیقی از مقدار و یا فروش بعضی از زمین ها، همچون زمین های شالیزار منطقه لپور، زمین های حومه بابلسر که محل نگهداری اسب الخی بوده و تعداد اسب ها و امثال هم، کسب نشد، از بیان آنها صرف نظر میکنیم.))



تصویر فوق مربوط به حدود سال های ۱۳۲۰ هـ_شمسی، در منزل اسفندیارخان پهلوان در شهر بابل گرفته شده است.

افرادی که در تصویر شناسایی شدند:

اسفندیار خان پهلوان و همسرش منور خانم پهلوان (دختر امیر اکرم)، منوچهر خان پهلوان و همسرش سیاره خانم پهلوان (دختر امیر اکرم)، آرباب کریم وحدانی، همسر فاطمه خانم پهلوان (دختر خان بابا خان پهلوان) و سه تن از پسرانشان: میرزا محمد هاشم وحدانی، محمد زمان وحدانی، ستوان محسن وحدانی.

روایاتی از حاج کریم وحدانی:

" نقل متواتر است، که سalar چراغعلی خان پهلوان (امیر اکرم)، که با جناب ارباب کریم وحدانی بودند و رفاقتی کهنه بین ایشان بوده، پس از شکل گیری ساختار کامل دولت پهلوی و ایجاد مدارس نظامی شاهنشاهی، امیر اکرم، بارها ارباب کریم را پیشنهاد میداد، که فرزندان خود را به مدارس نظامی نزد ما بفرست، که هم در آینده جایگاهی در بین رجال و سیاستیون کشور داشته باشند و هم از حقوق دولت شاهنشاهی پهلوی برخوردار شوند.

پاسخ همیشگی ارباب کریم وحدانی به امیر اکرم در این خصوص نیز چنین بود:

من علاقه ای ندارم، که فرزندانم از رجال کشوری و لشگری شوند، چرا که شغل پدر پیشگی آنها، سومندتر و ارجمندتر است و ایشان را هم به چنین مسیری رهنمود نمیکنم، اما مانع شان هم نخواهم شد. ولی این را خوب میدانم، که به اندازه ای مال اندوخته دارم، که هفت پشتم را غنی میسازد و نیازی به حقوق دولت نخواهند داشت."

"شکرالله اسماعیلی، به نقل از پدر بزرگ خود، حاجی زجعلی اسماعیلی میگوید: که هرگاه از اموال حاجی کریم پرسیدیم، فرمودند: پایان سال گنجشک آسمان ایشان را مفروض بود."

"اسحق وحدانی، به نقل از پدر خود محمد زمان و عمومی خود، جلال وحدانی میگوید:

پایان سال نزدیک بود و حاجی کریم شخصی از خدمه خود را، بر ورودی منطقه لیور(شارقد) مامور کرد، تا هر که گذر کرد، ایشان را بگوید: ارباب کریم مطالبه خود را خواهان است. عصر که شد، خدم، به دهکلان و نزد حاج کریم آمد و گفت: ارباب، امرتان اجرا شد، بجز یک مورد، که شخصی سوار بر اسب بود و چند نوکر داشت و چون اربابی جلیل به نظرم آمد، ایشان را مفروض ندانستم و پیغامتان را نرساندم.

حاجی کریم، که از این شنیده مکدر شد، نوکرش را گفت: اگر همان مرد سواره را میگفتی، بخش زیادی از مطالباتم وصول میشد.

این مطلب از بیان حاج پرویز و محمود وحدانی دهکلاتی نیز بیان شده است."

"از افکار اقتصادی حاج کریم، که به پیشنهاد همسر اولشان، فاطمه خانم پهلوان آلاشتی بوده، چنین بود، که از درآمد حاصله، به وسعت زیاد، از مراتع و باغات و کشتزارها را حاج کریم خریداری کند و به دامداران و زارعان به اجاره بسپارد و در پایان سال اجاره ملک را از آنان دریافت کند و مجدد قصد خرید ملک

و گاو و گوسفند کند تا هم موجر، هم مستأجر، و هم چوپانان، از این راه سودمند قرار گیرند.

"بخش اعظم ثروت حاج ارباب کریم وحدانی، اکتسابی بوده و مربوط به ارث پدری نبوده!"

"حاج محمد کریم وحدانی به اربابی کریم و در منطقه زبان زد بود و همچنان آوازه کرامت ایشان، زمزمه میشود. گفته میشود حاج کریم به فرزندانش، مخصوصاً هنگامی که جهت سرکشی و خراج گیری، میورفتند سفارش میکرد: قبل از اینکه مرا ارباب کریم ببینید، کریم ببینید و سنجیده رفتار کنید."

وفات حاجی ارباب کریم وحدانی:

به حدود سال ۱۳۲۵ - ۱۳۲۴ بود، که چندین و چند بار چوپان هایی که برای حاج کریم کار میکردند، خدمتشان رسیدند و گفتند: که نزدیک بر نصف تلم دوغ تلارها، کره شده و با توجه به اختلاف قیمت قابل توجه کره، نسبت به دوغ محلی این خبر را، خبری خوش میدانستند.

"توضیح: در گذشته در دامداری های صحرایی، که برای گرفتن دوغ اقدام میکردند، اکثر مقدار بشکه به دوغ و معمولاً $\frac{۳}{۴}$ درصد بشکه تلم، به کره تبدیل میشود.)".

حاج کریم شخصی مؤمن و پرهیزکار بود و این را از بخشش و لطف خدا میدانست و ضمن خوشحالی با حمد و سپاس خدا، از چوپان ها، برای رساندن این خبر خوش تشکر و ایشان را دعا میکرد.

چون این امر، مکرراً تکرار میشد، نزدیکان و بزرگان طایفه و علمای منطقه، ارباب کریم را واجب الحج دانستند و ایشان نیز در سال ۱۳۲۵، اذن سفر حج واجب نمود.

حدود هفت ماه، پس از بازگشت حاج کریم از سفر حج بود، که ایشان در مغرب ۲۱ رمضان، مشغول نماز در منزل خود در شهر بابل بودند. فرزندان و نوادگان ایشان که در امارت حضور داشتند نقل میکنند: حاج کریم وحدانی که مشغول نماز بودند، در آخرين ركعت و آخرين سجده نماز خود، هرگز سر از سجده بلند نکرد و در پايز سال ۱۳۲۷ هـ ش به ديار باقی شتافت.

مدفن ایشان طبق وصیتشان در پستوی مسجد شیخ کبیر شهر بابل، در گذر نمازگزاران این مسجد است.

سرگذشت اموال حاج کریم:

پس از فوت حاج کریم، اموال ایشان به چهار قسمت تبدیل شد:

۱- بخش قابل توجهی از آن پس از فوت حاج کریم وحدانی در بین فرزندان و وراثشان، کم و بیش تقسیم شد.

۲- بخش بسیاری از آن به دلیل عدم آگاهی کامل وراث، از اموال و املاک حاج کریم به فراموشی سپرده شد و توسط دیگران تصرف و یا بعد ها، جزو منابع ملی کشور شناخته شد.

۳- بخش دیگری و قابل توجه آن در قانون اصلاحات عراضی مصوب ۱۳۳۸ اسفندماه و انقلاب سفید ۱۳۴۲ از دست خاندان وحدانی خارج گشت.

۴- بخش بسیاری نیز، در طی قانون صیانت از مراتع - خروج دام از مراتع، در ازای دریافت وجه نقد، به دولت واگذار گردید.

(به طور کلی سرگذشت اموال و دارایی های کل طایفه قراقوئی طبرستانی چنین بوده)

"اصلاحات اراضی:

اصلاحات اراضی، یا الفای رژیم ارباب و رعیتی، عبارت است: از تغییرات اساسی در میزان و نحوه مالکیت اراضی به ویژه اراضی کشاورزی و مرانع، که ادعا شد به منظور افزایش بهره وری عمومی جامعه، صورت می‌گیرد.

با ورود جان کندي به کاخ سفید، فشار آمریکا بر شاه، مبنی بر اعمال اصلاحاتی جدی در سیاست‌های داخلی کشور ایران، افزایش یافته بود. قانون مربوط به اصلاحات اراضی - مصوب ۲۴ اسفند ماه ۱۳۳۸ - این قانون دارای سی و هشت ماده و نوزده تبصره است. در جلسه سه‌شنبه، بیست و چهارم اسفند ماه یک هزار و سیصد و سی و هشت، به تصویب مجلس شورای ملی، در جلسه ۱۳۳۹۰۲۰۶، به تصویب مجلس سنا، به ریاست رضا حکمت رسید.

اصلاحات اراضی در کشور ایران عبارت است از: تغییر شیوه مالکیت زمین‌های زراعی از فئودالی سهم بری به خردۀ مالکی و توزیع مجدد آن؛ بین زارعان، که با تصویب قانون اصلاحات اراضی و سپس قانون اصلاحی قانون اصلاحات اراضی انجام گرفت.

به عقیده برخی از نویسنده‌گان، هدف اصلی محمدرضا پهلوی، پادشاه وقت ایران از اصلاحات اراضی، کاهش فشار سیاسی موجود، روی نظام حاکم بود. به این ترتیب وی با تشویق دولت ایالات متحده آمریکا، دست به یک سلسله اقدامات اصلاح طلبانه زد، که مهم‌ترین آن اصلاحات اراضی بود.

البته اجرای اصلاحات اراضی در ایران، دلایل مختلفی داشته است، از جمله: کاهش قدرت سیاسی و اقتصادی بزرگ مالکان، ایجاد محبوبیت میان قشر روسایی، افزایش سطح در آمد و توانایی اقتصادی زارعان، افزایش بهره وری، پیشگیری از مهاجرت به شهرها و بهبود نظام عرضه و تقاضا در سطح ملی.

پیش از اصلاحات ارضی ۵۰ درصد از زمینهای کشاورزی، در دست مالکان بزرگ بود. ۲۰ درصد متعلق به اوقاف و در دست ملایان بود. ۱۰ درصد زمینهای دولتی نیز متعلق به محمدرضا پهلوی بود و ۲۰ درصد باقی مانده، به کشاورزان تعلق داشت. پیش از اصلاحات ارضی به دستور محمدرضا پهلوی ۱۸۰۰۰ روستا را در فهرستی در آوردند، که آن زمینها می‌بایستی بین روستاییان تقسیم شود.

انقلاب سفید : ۱۳۴۲

انقلاب سفید یا انقلاب شاه و مردم، نام یک سلسله اصلاحات اقتصادی و اجتماعی شامل اصول نوزده گانه است، که در دوره سلطنت محمدرضا شاه پهلوی و با نخست وزیران وقت، دکتر علی امینی، اسدالله علم، حسنعلی منصور و امیرعباس هویدا در سرتاسر ایران به تحقق پیوست. با ورود جان کندي به کاخ سفید، فشار آمریکا بر شاه، مبنی بر اعمال اصلاحاتی جدی در سیاست‌های داخلی کشور ایران، افزایش یافت. انقلاب سفید در مرحله نخست پیشنهادی شامل، شش اصل بود، که محمدرضا پهلوی در کنگره ملی کشاورزان در تهران در تاریخ ۲۱ دی ماه ۱۳۴۱ خبر اصلاحات و رفراندم را برای قبول، یا رد آن به کشاورزان و عموم ارائه داد. در تاریخ ۶ بهمن ۱۳۴۱، در یک همه پرسی سراسری به اصلاحات رأی مثبت داده شد.

محمد رضا پهلوی، سالیان دراز از لزوم اصلاحات ارضی در ایران می‌گفت، ولی در برابر فشار مالکان بزرگ و سایر ملاکین مجبور بود که اصلاحات ارضی را به عقب بیندازد.

در سال ۱۳۳۸ خورشیدی، برابر با ۱۹۵۹، محمد رضا پهلوی پادشاه ایران متلاعده شد، که دست به اصلاحات اجتماعی- اقتصادی بزند. بر این اساس از دکتر منوچهر اقبال نخست وزیر وقت خواست، که پیش‌نویس لایحه اصلاحات ارضی را برای ارائه به مجلس آماده کند. طبیعتاً تصویب چنین قانونی با مخالفت مالکان و سایر ملاکین رو به رو می‌شد، اما از آنجا که حکومت، مجلس را تحت کنترل داشت،

تنها راه نجات مالکان، تجدید نظر در لایحه و تغییر آن به ترتیبی بود، که اجرایش را ناممکن ساخت.

در تاریخ ۶ بهمن ۱۳۴۱، همه‌پرسی در ایران انجام می‌گیرد، که به تأیید اصلاحات پیشنهادی می‌انجامد. ۵۵۹۸۷۱۱ برای انقلاب سفید و ۵۲۱۱۰۸ علیه انقلاب سفید، آرای خود را به صندوق‌ها ریختند.

برای نخستین بار در تاریخ ایران زنان **نیز** به پای صندوق‌های رأی می‌روند. در تهران ۱۶۴۳ و در دیگر شهرستان‌ها ۳۰۰۰۰ تن رأی آری خود را به صندوق‌ها ریختند.

اصلاحات ارضی در سه مرحله انجام شد. در مرحله نخست، تعیین شد که هیچ مالکی بیش از یک ده ندادشه باشد. مازاد زمین‌ها و ددها می‌باید به کشاورزانی که در آن زمین‌ها به بهره‌برداری مشغول بودند، فروخته شود. با فروش سهام کارخانجات دولتی، ترتیب بازار پرداخت بهای زمین‌ها به مالکان فراهم گردید.

در مرحله دوم، صاحبان زمین‌های استیجاری، می‌باید یا به تقسیم درآمد حاصل از اجاره بپردازن و یا بر اساس قراردادهای اجاره، زمین‌ها را به کشاورزان بفروشند. به عبارت دیگر مالکان موظف شدند که یا ملک کشاورزی خود را برای سی سال به کشاورزان اجاره نقدی دهند و یا آن را با توافق به آنها بفروشند. بدین ترتیب حداکثر مالکیت زمین‌ها، در دست یک مالک، بسیار محدود شد. املاک موقوفه عام نیز بر اساس درآمد آن زمین، به اجاره دراز مدت ۹۹ ساله به کشاورزان واگذار گردید. در مورد موقوفات خاص، متولیان مجبور به فروش آنها به دولت و تقسیم آن بین کشاورزان شدند.

در مرحله سوم مالکانی، که ملک خود را اجاره داده بودند، بر اساس قانون اصلاحات مجبور به فروش آن به کشاورزان شدند و با رضایت مالک و کشاورز یا تقسیم به نسبت بهره مالکانه مرسوم در محل شدند. بدین ترتیب همه کشاورزان

ایران صاحب زمین شدند و ایران از یک کشور فئودالی به سوی یک کشور با کشاورزی آزاد و صنعتی شدن گام برداشت.

أصول انقلاب سفید:

- ۱- اصل اول - اصلاحات ارضی و الغای رژیم ارباب و رعیتی.
- ۲- اصل دوم - ملی کردن جنگل‌ها و مراتع.
- ۳- اصل سوم - فروش سهام کارخانجات دولتی به عنوان پشتوانه اصلاحات ارضی.
- ۴- اصل چهارم - سهیم کردن کارگران در سود کارخانه‌ها.
- ۵- اصل پنجم - اصلاح قانون انتخابات ایران به منظور دادن حق رأی به زنان و حقوق برابر سیاسی با مردان.
- ۶- اصل ششم - ایجاد سپاه دانش.
- ۷- اصل هفتم - ایجاد سپاه بهداشت.
- ۸- اصل هشتم - ایجاد سپاه ترویج و آبادانی.
- ۹- اصل نهم - ایجاد خانه‌های انصاف و شوراهای داوری.
- ۱۰- اصل دهم - ملی کردن آب‌های کشور.
- ۱۱- اصل یازدهم - نوسازی شهرها و روستاهای با کمک سپاه ترویج و آبادانی.
- ۱۲- اصل دوازدهم - انقلاب اداری و انقلاب آموزشی.
- ۱۳- اصل سیزدهم - فروش سهام به کارگران واحدهای بزرگ صنعتی یا قانون گسترش مالکیت واحدهای تولیدی.
- ۱۴- اصل چهاردهم - مبارزه با تورم و گران فروشی و دفاع از منافع مصرف کنندگان.

- ۱۵- اصل پانزدهم - تحصیلات رایگان و اجباری.
- ۱۶- اصل شانزدهم - تغذیه رایگان برای کودکان خردسال در مدرسه‌ها و تغذیه رایگان شیرخوارگان تا دو سالگی با مادران.
- ۱۷- اصل هفدهم - پوشش بیمه‌های اجتماعی برای همه ایرانیان.
- ۱۸- اصل هیجدهم - مبارزه با معاملات سوداگرانه زمین‌ها و اموال غیرمنقول.
- ۱۹- اصل نوزدهم - مبارزه با فساد، رشوه‌گرفتن و رشوه دادن.

طرح صیانت از مراتع و جنگلها:

این طرح که تحقیقات جامع و مقدماتی آن، در سال ۱۳۶۴، شکل جدی به خود گرفت و بخشی از آن در دهه ۷۰، اجرایی شد و در سال ۱۳۸۰ هیأت دولت با گذراندن مصوباتی، وظایفی تعیین و از آن زمان به بعد، سازمان جنگلها و مراتع مصوباتی را تصویب کرده و با همکاری سازمان مدیریت و برنامه ریزی طرحی به نام صیانت از جنگلها و مراتع شمال کشور، تهیه و به تصویب دولت رسید. این طرح در سال ۱۳۸۱، با عنوان طرح جامع صیانت از جنگلها و مراتع شمال، با در نظر گرفتن اعتبارات ویژه تصویب شد، که خروج دام از جنگل و مراتع یکی از اهداف مهم این طرح محسوب می‌شود.^{۲۲}

منابع حقيقی و منابع دستنویس کهنه:

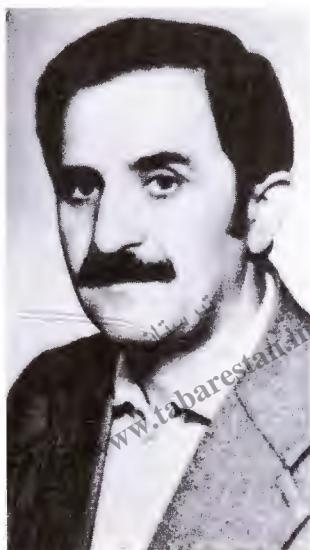
معرفی برخی از بزرگان طایفه و عزیزانی که بطور مستقیم یا با یک واسطه، میتوان ایشان را از روایان و منابع این فصل از کتاب دانست، (علاوه بر اسناد دستنویس کهنه، که برخی از آنها را به تصویر میکشیم و اسناد موجود در ادارات ثبت اسناد و املاک ملی کشور و کتبی که نام بردہ شده‌اند). تمامی مندرجات بر اساس فرمایشات ایشان است:



سرهنگ محسن وحدانی



جلال وحدانی



www.tabarestaninfo



سرهنگ عزت الله پهلوان

عارف الله وحدانی



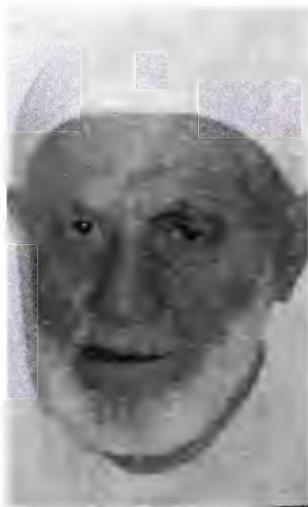
شریف دادگستر(پهلوان)



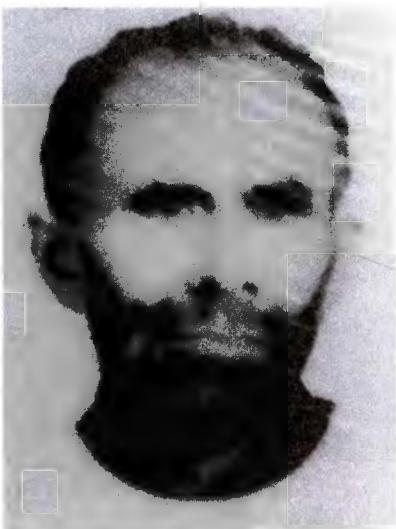
مهندس حمید وحدانی



حاج پرویز وحدانی



حاج شیخ عبدالوهاب محسنی



محمود وحدانی (پدر بزرگ نگارنده)



داریوش وحدانی



سرهنگ قاسم وحدانی (پدر نگارنده)



تیمسار ایرج جمشیدی



فرهاد وحدانی (نگارنده)



سرهنگ رضا ناصری



منوچهرخان پهلوان و سرهنگ علیمراد پهلوان (همسر: نرگس وحدانی)

تصویر زیر از راست: سرهنگ علیمراد پهلوان، محمد وحدانی، سرهنگ محسن وحدانی





تیمسار احمد شاهرخ



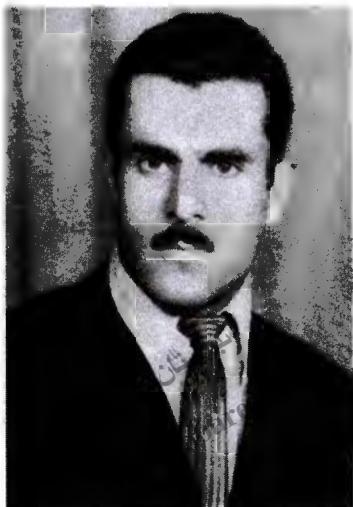
سرهنگ نورمحمد اندام



سرهنگ هوشنگ وحدانی



مرتضی وحدانی



محمدعلی جعفری



اسحاق وحدانی



شکرالله اسماعیلی



سرهنگ معبدود محسنی

سرهنگ محسن وحدانی: متولد ۱۲۹۴، متوفی به سال ۱۳۷۲. ایشان فرمانده ژاندارمری ناحیه گیلان و از همدوره های نظامی و همکاران شاهپور علیرضا پهلوی (فرزند رضاشاه) بودند. خانواده فرزندان محسن وحدانی، در تهران و وین اتریش اقامت دارند.

جلال وحدانی: متولد ۱۲۹۹ و متوفی به سال ۱۳۸۳، که ایشان اطلاعات تاریخی بالایی در دست داشتند. فرزندان ایشان، در مازندران و در ساری زندگی میکنند.

سرهنگ عزت الله پهلوان: پدر کیوان پهلوان (نوه‌مند کتاب رضاشاه - از الشتر تا آلاشت)، برادر سرهنگ موسی پهلوان، شریف دادگستر، علیات الله پهلوان و هما خانم پهلوان هستند. (هما پهلوان، همسر آشاخرخ ناصری قراقوئی)

عارف وحدانی: متولد ۱۳۰۷. ایشان و فرزندانشان در تهران و ایالات تگزاس امریکا اقامت دارند. خاطرات ایشان برای نگارنده بسیار ارزشمند بود.

مهندس حمید وحدانی: متولد ۱۳۲۵ متوفی به سال ۱۳۹۰. که در تهران زندگی میکردند و اکنون فرزندانشان در تهران و استکهولم سوئد اقامت دارند.

اسکندرخان محسنی: متولد ۱۳۱۰. عالم متقدی و پرهیزگار، حضرت حجت الاسلام والملیمین، حاج شیخ عبدالوهاب محسنی دهکلانی سوادکوهی که خاطرات ایشان و اسناد دستنویسشان درمورد اجدادشان بسیار ارزشمند بود، در مورد خاطرات بین افراد و اهالی محل همچون سنگ فرش دهکلان و کمک محمد هاشم وحدانی در آن زمان و ساخت حسینیه دهکلان به کمک عارف وحدانی و راهنمای نگارنده بودند.

ایشان و خانواده ایشان، در بابل مازندران و تهران اقامت دارند.

حاج پرویز وحدانی: متولد ۱۳۰۵. ایشان نیز به نوبه خود، در معرفی گذشتگان و خاطرات بسیاری از دوران نوجوانی و جوانی خود، با توجه به اطلاعات خوبشان، ما را باری دادند. ایشان و خانواده شان در مازندران و خوزستان اقامت دارند.

محمود وحدانی: متولد ۱۳۰۹ و متوفی به سال ۱۳۸۳. ایشان پدر بزرگ نگارنده بودند و با توجه به علاقه نگارنده، به تاریخ شجره نامه، محمود وحدانی بسیاری از خاطرات گذشته را برای نگارنده بیان میکردند.

همسر محمود وحدانی، منصوره خانم، دختر باباگل فرازمند نفتچالی بود. فرزندان باباگل فرازمند به ترتیب: منصوره، مهندس محمدرضا، مکرمه، مهندس علیرضا، محترمه، ذکریا، فاطمه، مهندس یحیی فرازمند هستند.

محمود وحدانی که به همراه برادر بزرگتر خود، چنگیز وحدانی (که از بیانات ایشان نیز در تنظیم کتاب استفاده فراوان شده)، هردو از پرسنل کارخانه اشباح تراورس شیرگاه بودند و از این رو، از سالهای ۱۳۳۹ مقیم شیرگاه شدند.

فرزندان محمود وحدانی در مازندران، کرمانشاه، شیروان و بوشهر اقامت دارند.

محمد وحدانی: متولد ۱۳۲۵ . شخص ایشان و همسرشان در تهران و فرزندانشان در برلین آلمان اقامت دارند. فرمایشات ایشان نیز در تنظیم کتاب حائز اهمیت بود.

سرهنگ رضا ناصری: متولد ۱۳۳۱ . از افسران هوانیروز ارتش که جهت راهنمایی های لازم در راستای کسب اطلاعات، در مورد قراقونی ها، نگارنده را یاری دادند. خانواده ایشان در اصفهان و در استکلهلم سوئد اقامت دارند.

تیمسار ایرج جمشیدی: متولد ۱۳۲۷ . امیر سرتیپ دوم، ایرج جمشیدی فرزند محسن جمشیدی سوادرباری، فرمانده لشگر ۱۶ قزوین و معاونت هماهنگ کننده نیروی زمینی ارتش در دوران جنگ تحمیلی هشت ساله. ایشان از طراحان و فرماندهان موثر در زمان جنگ تحمیلی و از استادی دانشکده زرهی ارتش در شیراز بودند. مدت ها جهت دوره های آموزش نظامی در ایالات متحده امریکا حضور داشتند. ایشان و خانوادشان در تهران و ایالات متحده اقامت دارند.

سرهنگ قاسم وحدانی: پدر نگارنده، متولد ۱۳۴۴ . از افسران نیروی زمینی ارتش، که بحق نه تنها در تمام راه های زندگی، فرزندانشان را یاور بودند، بلکه بدون اغراق تمام مردم ایران را همچون خانواده خود، عزیز میدانند.

حاج قاسم وحدانی، پس از پیروزی انقلاب اسلامی و آغاز جنگ تحمیلی، به درخواست پدر خود، از حضور در دانشگاه تربیت معلم، صرف نظر کرده و راه دانشگاه افسری ارتش را پیش گرفت و پس از اتمام تحصیلات و کسب آموزش های نظامی لازم، از دانشگاه افسری به لشگر ۸۱ زرهی کرمانشاه اعزام شد. ایشان از خاطرات خود، در اولین روزهای ورود به کرمانشاه میفرماید:

"... و بعد به پلیس راه بیستون که رسیدم. مردم شهر، راه خروج از شهر را در پی گرفته بودند. راننده اتوبوس من و سایر مسافران را که تعداد اندکی بودیم، همانجا پیاده کرد و گفت: از اینجا به بعد از عهده ما خارج است. هیچ اتومبیلی به سمت کرمانشاه حرکت نمیکرد و همه از کرمانشاه فرار میکردند، جنگ بود و بمباران. یک افسر جوان ارتش بودم و برای جنگ آمده بودم. به ناچار بیستون را تا کرمانشاه و ستاد فرماندهی لشگر ۸۱ زرهی (بیش از ۳۰ کیلومتر) را، پیاده طی نمودم و خود را به عنوان افسر ستاد، به لشگر معرفی کردم. کرمانشاه در آتش میسوخت. دود سیاه رنگی که از شرکت نفت کرمانشاه بلند میشد، تا چندین و چند روز آسمان شهر را تیره کرده بود پس از آن".

سرهنگ قاسم وحدانی در آن سال ها، با حاجیه فاطمه خانم عبدالیان کیاکلایی، (مادر نگارنده - از خانواده فرهنگی مقیم محمودآباد مازندران)، ازدواج کرد و تا به امروز با وجود تمام فراز و نشیب های زندگی، کرمانشاه را محل اقامت خود، در طی تمام سالها قرار دادند.

سرهنگ قاسم وحدانی، در طول خدمتش، به مدت ۱۴ سال، ریاست کنترولر (معاونت مالی و اداری) لشگر ۸۱ زرهی را عهده دار بود. بعد از آن، عامل ذی حساب آجا (ارتش جمهوری اسلامی ایران) و ریاست دارائی قرارگاه منطقه غرب نزاجا (نیروی زمینی ارتش جمهوری اسلامی ایران)، را عهده دار شد. وی از

کارشناسان مالی دادسرای نظامی و انتظامی کشور است و خدمت به نظام و کشور را یک سعادت و توفیق الهی و افتخاری عظیم میداند.

ایشان همچنین طی سه دهه اخیر، مشاوره و مدیریت مالی بسیاری از پروژه های عمرانی و کارخانه های صنعتی و تولیدی استان کرمانشاه را، به عهده داشته اند.

از سفارشاتشان به نگارنده در راستای اجرای امورات،^{پیروزستان} داشتن صداقت است، که صداقت را نیز چنین بیان میکنند:

ص : صبر و شکیبایی ،

د : دقت و درایت ،

ا : ایمان و اعتقاد به مقدسات دینی ،

ق : قانونمند بودن و قناعت کردن ،

ت : تحمل و تدبیر.

فرهاد وحدانی: (معرفی نگارنده از بیان شخص ایشان:)

حقیر در "بیستون" و در منازل سازمانی تیپ دوم لشگر ۸۱ زرهی کرمانشاه به دنیا آمد، از همین باب، نامم را "فرهاد" نهادند. تحصیلات ابتدایی خود را در همانجا سپری کردم و دوره راهنمایی و متوسطه خود را در شهر کرمانشاه بودم. از والدینم، زبان مادری (طبیری - مازنی) و زبان گرددی سورانی، گورانی و کلهری را از مردمان شهرم آموختم. نامم و زبان آموخته شده گرددی را، یادگار سرزمین غرب ایران میدانم. از همان زمان به تحصیل در رشته مهندسی برق و الکترونیک علاقه داشتم و پس از شرکت در کنکور سراسری، رشته مورد علاقه خود را، در کرمانشاه تحصیل کردم. پس از آن، جهت ادامه تحصیل، مدت دو سال را در مازندران سپری کردم، که این فرصتی طلایی برای تحقیقات بیشتر و تکمیلی در راستای کتابت این کتاب بود. شاید میتوان آغاز پیگیری در مورد یافتن اصالت را

از همان کودکی و علت آن را، زندگی در دیار غریب دانست، اما در هفت سال اخیر، تحقیقاتم شکل تازه ای گرفت و اوج آن در سه سال گذشته بوده.

در حین تحصیل مدتی را، در زمینه خطوط مخابره ای و شبکه های کامپیوترویی، و پس از آن، با ایجاد " مؤسسه آلاشت" در کرمانشاه، به امورات طراحی و چاپ وارد شدم و همزمان نیز، در صنعت کنترل خطوط صنعتی فعالیت داشتم. پس از فراغت از تحصیل، در دستگاه نظارت پروژه پنج هزار واحدی برج های امیریه پردیس کرمانشاه، مشغول شدم و توفیق خدمتگذاری به مردم کشورم را پیدا کردم. دوران خدمت سربازی را نیز پس از اتمام دوره آموزشی در تهران، در تعاونی مسکن ارتشیان کرمانشاه سپری کردم.

" این کتاب و تمام زندگیم را، بدون اغراق مدیون ایثارهای وصف ناشدنی مادرم، در طی تمام این سال ها، و زحمات بیشانبه، بیدریغ و بی وقفه پدرم میدانم. توفیق روزافزونشان را از خدای منان خواستارم."

محمدعلی جعفری: متولد ۱۳۱۳. وی کدخدای دهکلان در سال های ۱۳۴۱ الی ۱۳۵۷ بوده و به همراه خانواده شان در سوادکوه اقامت دارند.

تیمسار احمد شاهرخ: متولد ۱۳۳۰. امیر سرتیپ دوم، احمد شاهرخ. فرمانده پایگاه پدافند هوایی امیدیه و همدان، در دوران جنگ هشت ساله تحمیلی و فرمانده پدافند نیروی هوایی ارتش بودند. وی دکترای مدیریت دفاعی را از دانشگاه عالی علوم دفاع تهران، اخذ کرد و مشاور عالی پدافند هوایی، در ستاد کل نیروهای مسلح هستند. ایشان مدت ها جهت دوره های نظامی در ایالات متحده و اکنون سالهاست که به همراه خانوادشان در تهران اقامت دارند.

اسحاق وحدانی: متولد ۱۳۲۵. ایشان همکاری های زیادی برای انتقال دانسته های فراوانشان، از گذشته به طور دقیق، به نگارنده کشیدند، و از هیچ کمکی دریغ ننمودند. اسحاق وحدانی، سال ها در تهران و اکنون در سوادکوه شمالی اقامت دارند. فرزندانشان نیز در تهران اقامت دارند.

سرهنگ هوشنگ وحدانی: متولد ۱۳۲۸. از افسران نیروی هوایی ارتش بودند. مدتی را جهت دوره های نظامی در ایالات متحده امریکا و اکنون سالهاست که در تهران اقامت دارند. در طول دوران خدمت، ریاست کارگزینی اداره مهندسی نهاجا و مدیر کارگزینی بنیاد تعاون ارتش را نیز به عهده داشتند.

مرتضی وحدانی: متولد ۱۳۱۷. از پرسنل کادر ارتش شاهنشاهی بودند. سال ها به دلیل شرایط شغلی در تهران و اکنون مدتیهاست، که همراه با خانواده خود در سوادکوه شمالی اقامت دارند.

بی شک، جدی ترین حرکت در راستای شکل ~~کلیدی~~ شجره نامه را، پیش از نگارنده، ایشان در دهه ۵۰ انجام دادند، که شجره نامه گردآوری شده توسط وی، از منابع اصلی و نخستین نگارنده بود. حتی پیش از آنکه ایشان، شجره گردآوری شده توسط خودشان را، در اختیار نگارنده قرار دهنند، از نگارنده قول تکمیل به نحو احسن آن را، گرفتند.

سیروس وحدانی: متولد ۱۳۱۷. اطلاعات بسیاری از املاک قراقوئی ها از وی نقل شده، خاطرات ایشان و تحقیقاتشان، در مورد خاندان، بسیار قابل تأمل است. ایشان سالهاست که در تهران اقامت دارند.

داریوش وحدانی: متولد ۱۳۱۲. پس از فوت جلال وحدانی، همگان مرجع تاریخیه طایفه را، داریوش وحدانی میدانند، چرا که علاوه بر علاقه ایشان به دانستن اصالت خود، در طی جوانی، خود اسنادی دست نویس را ثبت و ضبط کرده و در منزل خود محفوظ داشته. ایشان اطلاعاتی ارزنده را در اختیار نگارنده قرار دادند. داریوش وحدانی، سالهاست که در تهران اقامت دارد.

شکرالله اسماعیلی: متولد ۱۳۲۰. ایشان با توجه به شناخت و ارتباط با بسیاری از بزرگان قراقوئی، خاطرات و روایت های زیادی را در اختیار نگارنده قرار دادند.

شکرالله اسماعیلی مدتی را در ایالات متحده و اکنون سال هاست که در شهر ساوه، استان مرکزی اقامت دارند.

سرهنگ معبدود محسنی؛ متولد ۱۳۳۳. از افسران نیروی زمینی ارتش که همراه با خانواده خود، در تهران اقامت دارند. ایشان به همراه برادر خود، مسعود (مقیم ساوه) و والده شان، در معرفی بستگان خود و سایر فامیل نگارنده را یاری نمودند.

سرهنگ نورمحمد اندام؛ متولد ۱۳۲۰ و از افسران شهربانی بوده. ایشان و خانوادشان در مازندران و تهران اقامت دارند.

در این راه عزیزان بسیاری، هر کدام به شهم خویش ^{کم و بیش} مستقیم و غیر مستقیم نگارنده را یاری نمودند، از جمله آقایان ^{اخانم ها}:

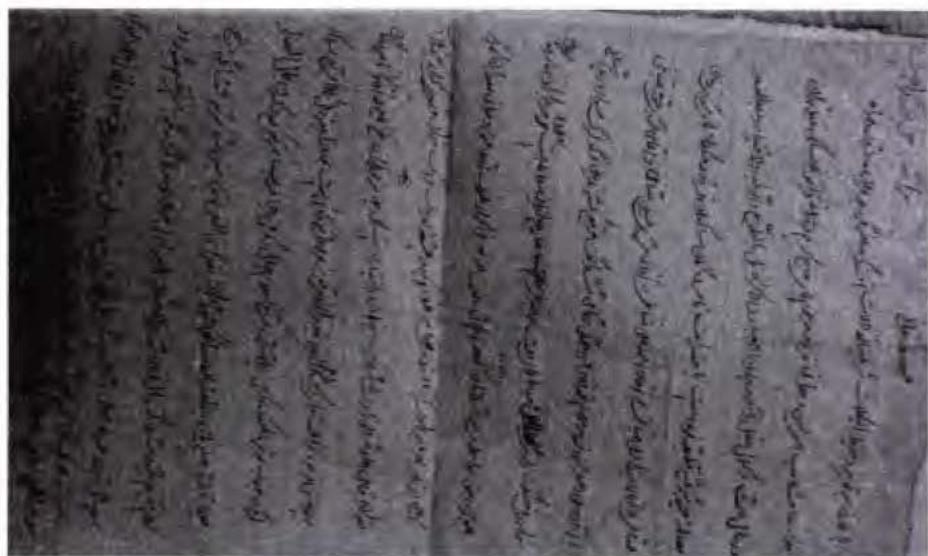
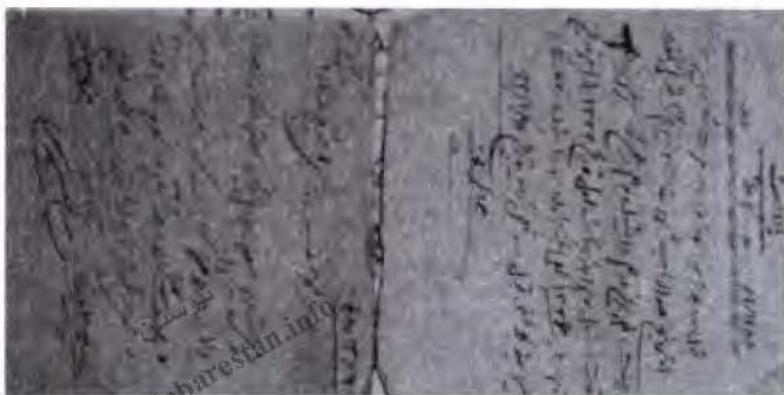
حاجیه فاطمه عبدالیان، فرنوشا (فائزه) وحدانی، حاجی علی ^{کبیر} محسنی، جمشید محسنی، دکتر زهرا پارسا، زهرا بهاری، فاطیما شامحمدی، آزیده پهلوان، شبین وحدانی، شادی وحدانی، فرزانه چام، الهام وحدانی، آرزو وحدانی، کامبیز محسنی، علی درزی، احمد محسنی، سروان عبدالله اسماععیلی، خیرالله وحدانی، حاج علیرضا جمشیدی، عزت الله وحدانی، مجید وحدانی، یونس وحدانی، رهبر جمشیدی نژاد، قدرت الله اندام، علی صباغی، مهران خلیلی، حمیرا جمشیدی، منصوره فرازنده، صفورا احمدی نفتحالی، ذکریا فرازنده، گیتی پهلوان، ماهرو نجفی، مهناز وحدانی و..... بسیاری دیگر که متأسفانه از حافظه و قلم نگارنده افتاده اند.

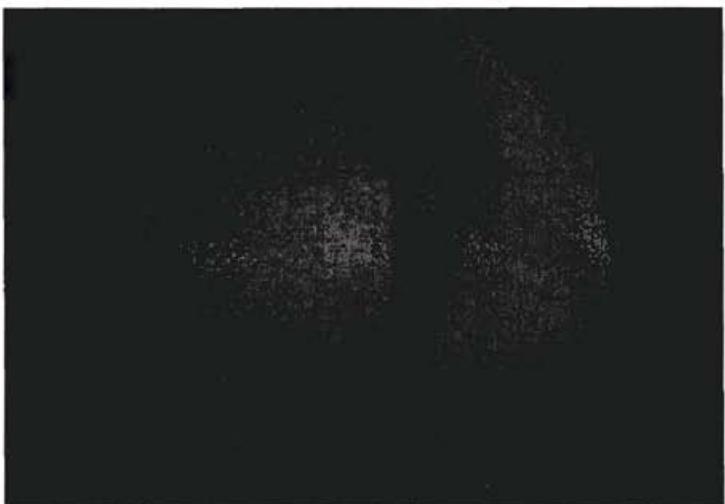
عزیزان دیگری که در این راه، نگارنده را یاری دادند، از جمله:

جناب آقای فاضل ناهید (ویراستار)، حجت الاسلام والمسلمین شیخ صدرا صدوqi مازندرانی (کارشناس دینی)، دکتر علی رمضانی پاچی میانا، سید مصطفی رحیمی و روح الله رحیمی تلارپشتی (تاریخدان)، خانم مرجان بالاور (گرافیست) و سایر بزرگوارانی که طی این سال ها زحمات فراوان کشیدند.

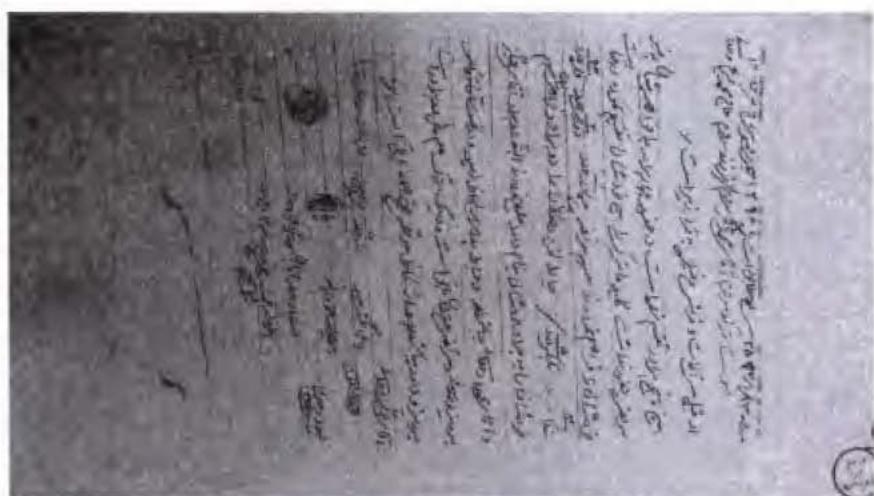
در ادامه تصاویر قابل توجهی از برخی اسناد را نمایش خواهیم داد.

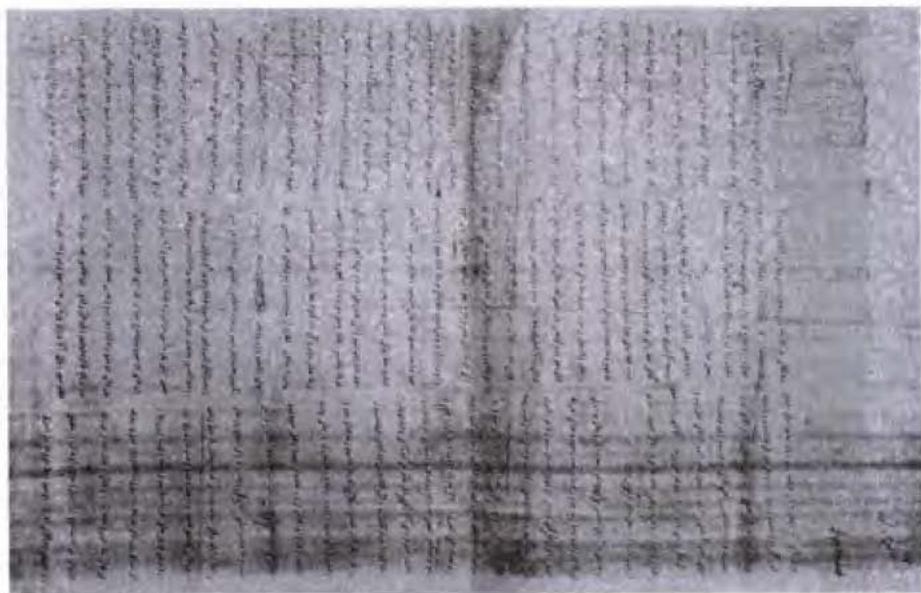




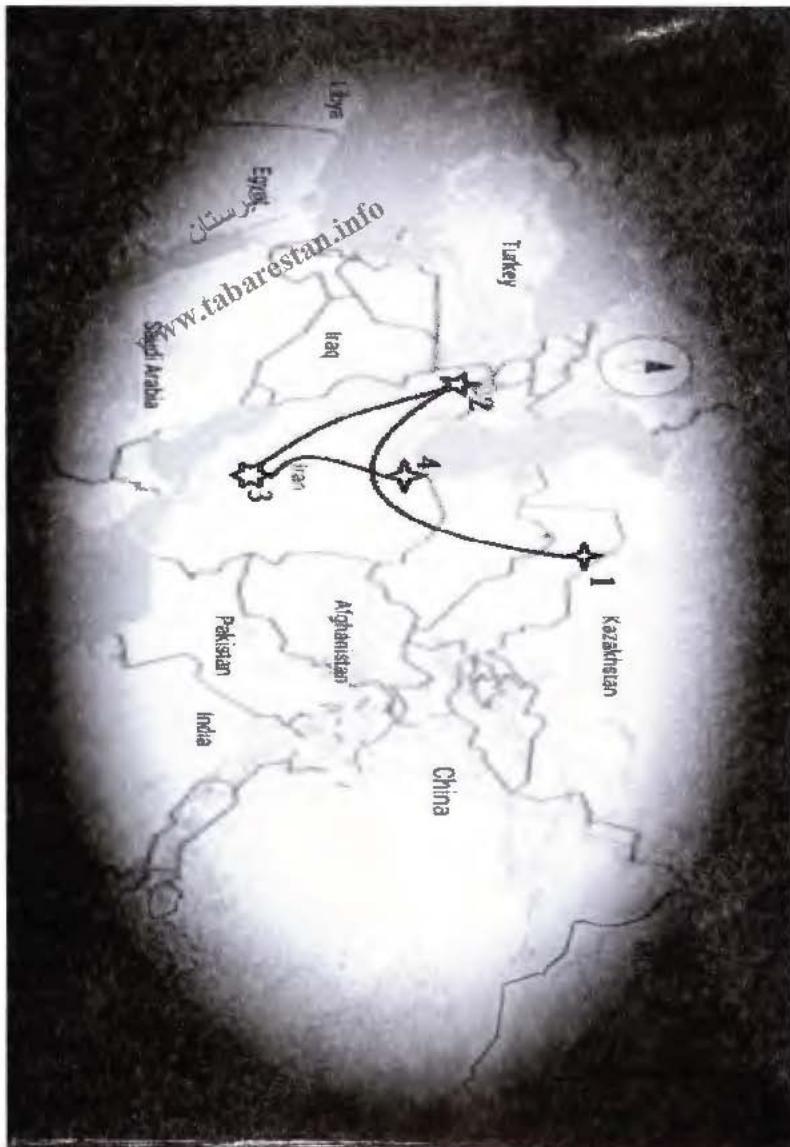








نقشه هجرت قراقویونلو ها مقیم طبرستان، از موطن کهن خود در حدود یک هزار سال گذشته:



"به پایان آمد این دفتر"
حکایت همچنان باقیست...."

تبرستان
www.tabarestan.info

منابع و مأخذ

- اسکندری نیا، ابراهیم، ساختار و سازمان ایلات و شیوه معیشت عشایر آذربایجان غربی.
- مردوخ کردستانی، شیخ محمد، تاریخ گُرد و گُرستان.
- محسنی، محمد رضا ۱۳۸۹، "پان ترکیسم، ایران و آذربایجان"، انتشارات سمرقند.
- رضا شاه - از الشتر تا آلاشت، کیوان پهلوان، انتشارات آرتو^۱.
- رضا شاه - سفرنامه مازندران و خوزستان، هارون و هومن.
- رضا شاه - شکل گیری ایران نوین، استفانی کرونین، ترجمه مرتضی ژاقب فر.
- فرهنگ عامه آلاشت، کیوان پهلوان.
- تاریخ ماد. دیاکونوف. ترجمه کریم کشاورز، تهران، نشر امیرکبیر.
- کمرون، جرج. ایران در سپیده دم تاریخ. ترجمه حسن انشادی. تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۹.
- تاریخ ماد، دیاکونوف، ترجمه کریم کشاورز، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۰.
- کتاب گیلان - جلد اول- انتشارات گروه پژوهشگران ایران - چاپ دوم - زمستان ۱۳۸۰ خورشیدی.
- تاریخ مازندران، اسماعیل مهجوری.
- تاریخ طبری، محمدرضا حبیبی.
- کریمزاده، محمد. "شاهسون‌های فارس، پیشینه تاریخی شناخت شاهسون‌ها". دوره ۱۲، ش ۱۳۶ و ۱۳۷ (بهمن و اسفند ۵۲).
- ریچارد تاپر. تاریخ سیاسی اجتماعی شاهسون‌های مغان . ترجمه حسن اسدی. نشر اختران ۱۳۸۴

- دکتر عزیزی، پروانه. بررسی ساختار اجتماعی- اقتصادی ایل
شاهسون. نشر قومس ۱۳۸۷.
- دانشنامه ایران و اسلام، زیر نظر احسان یار شاطر. بنگاه ترجمه و نشر
کتاب - جلد اول . سال ۱۳۶۵.
- نفیسی، سعید . تاریخ اجتماعی ایران - دانشگاه تهران. سال ۱۳۴۲.
- شیروانی، حاج زین العابدین. بستان السیاحه . نشر ابن سینا. جلد اول.
- افشار سیستانی، ایرج. ایل ها - چادرنشینان و طوایف عشاپری ایران. جلد
اول. نشر مؤلف ۱۳۶۶.
- محله بررسی تاریخی. سال سوم، شماره ۵.
- شاهسوند بغدادی، پریچهره. بررسی مسائل اجتماعی- اقتصادی و سیاسی
ایل شاهسون. نشر سازمان امور عشاپری ایران ۱۳۷۰.
- رضوی، مرتضی. کلیاتی از شرایط اقلیمی و وضع اجتماعی- اقتصادی
دشت مغان - وزارت کشاورزی ۱۳۴۹.
- دهخدا، علی اکبر. لغتنامه دهخدا. مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه
تهران.
- کریمزاده، محمد. شاهسون‌های فارس، پیشینه تاریخی شناخت
شاهسون‌ها. دوره ۱۲، شماره ۱۳۶ و ۱۳۷.
- دکتر حسنی، عطاءالله. تاریخ فرهنگی ایل شاهسون بغدادی. نشر ایل
شاهسون بغدادی ۱۳۸۲ تهران.
- محبیط، هرمز. تاریخ شفاهی ایل شاهسون بغدادی به روایت فتح‌السلطان.
نشر نگارینه ۱۳۹۰ تهران.
- دکتر عزیزی، پروانه. بررسی ساختار اجتماعی- اقتصادی ایل شاهسون.
نشر قومس ۱۳۸۷.
- استاد عشق، نگاهی به زندگی پروفسور سید محمود حسابی، نوشته ایرج
حسابی، تهران، سازمان چاپ و انتشارات، چاپ سی و دوم، ۱۳۸۷.
- فرهنگ معین، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۵.
- ماهنشامه سفر، شماره ۱۳، سال شانزدهم، دوره جدید، دی ۱۳۸۶، «پیشانی
هنر ایرانیان» نوشته فاطمه عرفانی.

- نامه نور، «ویژه‌نامه قشقاوی‌ها» شماره ۴ و ۵.
- تاریخچه ایل قشقاوی، بازدید، فوریه ۲۰۰۹.
- دوستخواه، جلیل (پژوهش و نگارش)، حماسه ایران، یادمانی از فراسوی هزاره‌ها، استکهلام، نشر باران.
- قشقاوی - نگاهی به طوایف ایل قشقاوی.
- سازمان سیاسی - اجتماعی ایل بزرگ قشقاوی.
- شهریاران گمنام - نوشته کسروی.
- سیری در تاریخ سیاسی اجتماعی ترکمنها، امین‌الله گلی، نشر علم، ۱۳.
- تاریخ ماد، نوشته دکتر کشاورز.
- مردم مازندران، نوشته اسماعیل مهجوری.
- تاریخ تبرستان، نوشته اردشیر برزگر.
- تاریخ پادشاهی تبرستان، نوشته پور اسفندیار، پدر تاریخ نگاران مازندرانی.
- سیماei میراث فرهنگی مازندران، شهربانو و فایی، سازمان میراث فرهنگی کشور، ۱۳۸۱ تهران (ISBN 964-7483-19-8).
- سالنامه کشور ایران، محمدرضا میرزا زمانی، ۱۳۲۹ خورشیدی.
- دنیس سینیور- مجموعه زبانهای اورال- آلتایی.
- آذری یا زبان بستان آذربایجان، احمد کسروی.
- بررسی ریشه اقوام ایرانی- خبرگزاری ایسنا.
- فصلنامه تحقیقات جغرافیایی، سال سوم شماره ۲، پاییز ۱۳۷۶، دکتر محمد حسین پاپلی یزدی.
- سوتیپ پور، جهانگیر، نشانی هایی از گذشته دور گیلان و مازندران.
- جنیدی، فریدون، زندگی و مهاجرت آریائیان، بنیاد نیشابور.
- میر ابوالقاسمی، "گیلان از آغاز تا مشروطه".
- گروه پژوهشگران، کتاب گیلان.
- صفا، ذبیح‌الله، تاریخ ادبیات در ایران (جلد)، انتشارات فردوس.
- تاریخ ایران، سرپرسی سایکس، ۱۳۵۵.
- کتاب تاریخ ایران دکتر خنجی.
- تاریخ بختیاری نوشته سردار اسعد بختیاری.
- خسروی، عبدالعلی، فرهنگ بختیاری، تهران، ۱۳۶۸.

- کریمی، اصغر. سفر به دیار بختیاری. تهران، ۱۳۶۸.
- نجمالملک، عبدالغفار. سفرنامه خوزستان . تهران، ۱۳۴۱.
- عکشه، اسکندر. تاریخ ایل بختیاری به کوشش فرید مرادی. تهران، ۱۳۶۵.
- نیکزاد امیرحسینی، کریم. شناخت سرزمین بختیاری. اصفهان، ۱۳۵۴.
- حمدالله مستوفی. تاریخ گزیده، به کوشش عبدالحسین نوابی. تهران، ۱۳۳۹.
- کیهان، مسعود. جغرافیای مفصل ایران. تهران، ۱۳۱۱.
- عبدالعلی خسروی ، تاریخ و فرهنگ بختیاری.
- موسی حاجت پور ، جامعه‌شناسی عشایر بختیاری.
- دکتر منصورامانی ، تاریخ ایذه و قوم بختیاری.
- چگونگی تشکیل پادشاهی ماد در غرب فلات ایران - دکتر خنجی.
- تاریخ ماد. ایگور میخائیلوفیچ دیاکونوف. ترجمه کریم کشاورز، تهران، نشر امیرکبیر.
- مرتضی راوندی: تاریخ اجتماعی ایران. (جلد ۱).
- کمرون، جرج. ایران در سپیده دم تاریخ. ترجمه حسن انوشه. تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۹.
- اسکندری نیا، ابراهیم، ساختار و سازمان ایلات و شیوه معشیت عشایر آذربایجان غربی.
- تابانی، حبیب‌الله، کردستان.
- طبقات پادشاهان اسلام لین یول، ترجمه عباس بخت.
- رازپوش، شهناز، دانشنامه جهان اسلام، تیموریان.
- دانشنامه رشد، جانشینان تیمور.
- دانشنامه رشد، تیمور لنگ
- ابن عربشاه، زندگانی شگفت آور تیمور.
- ترجمه کتاب عجایب المقدور فی اخبار تیمور.
- ترجمه محمدعلی نجاتی، تهران ۱۳۵۶ ش.

- معین الدین محمد اسفزاری، روضات الجنات فی اوصاف مدینة هرات، چاپ محمد کاظم امام، تهران ١٣٣٨ - ١٣٣٩ ش.
- ل. بوآ، «تمدن تموریان»، ترجمه باقر امیرخانی، نشریه دانشکده ادبیات تبریز، سال ١٦، ش ١ (بهار ١٣٤٣).
- تاج السلمانی، شمس الحسن، ٨، چاپ عکسی از نسخه خطی کتابخانه لala اسماعیل افندی، ش ٣٠٤، با ترجمه آلمانی از هانس روبرت رومر، ویسبادن ١٩٥٥.
- عبد الله بن لطف الله حافظ ابرو، زیبیۃ التواریخ، چاپ کمال حاج سیدجوادی، تهران ١٣٨٠ ش.
- علی اصغر حکمت، جامی، متضمن تحقیقات در تاریخ احوال و آثار منظوم و منتشر خاتم الشعرا نورالدین عبدالرحمن جامی، تهران ١٣٦٣ ش.
- غیاث الدین بن همام الدین خواندمیر، تاریخ حبیب السیر فی اخبار افرادالبشر، چاپ محمد دبیرسیاقی، تهران ١٣٦٢ ش.
- غیاث الدین بن همام الدین خواندمیر، (تکملة) تاریخ روضة الصفا، در میرخواند، تاریخ روضة الصفا، ٧، تهران ١٣٣٩ ش.
- غیاث الدین بن همام الدین خواندمیر، دستورالوزراء، چاپ سعید نفیسی، تهران ١٣١٧ ش.
- غیاث الدین بن همام الدین خواندمیر، مأثرالملوک، چاپ میرهاشم محدث، تهران ١٣٧٢ ش.
- دولتشاه سمرقندی، کتاب تذکرة الشعرا، چاپ ادوارد براون، لندن ١٩٠١/١٣١٨.
- شرف الدین علی یزدی، ظفرنامه: تاریخ عمومی مفصل ایران در دوره تموریان، چاپ محمد عباسی، تهران ١٣٣٦ ش.
- ابوبکر طهرانی، کتاب دیار بکریه، چاپ نجاتی لوغال و فاروق سومر، آنکارا ١٩٦٤-١٩٦٢، چاپ افست تهران ١٣٥٦ ش.
- عبدالرزاق سمرقندی، مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج ٢، چاپ محمد شفیع، لاهور ١٣٦٨ - ١٣٦٥.

- عبدالله بن فتح الله غياثي، التاریخ الغیاثی، الفصل الخامس من سنه ۸۵۶ هـ / ۱۲۵۸ م، چاپ طارق نافع حمدانی، بغداد ۱۹۷۵.
- علی بن حسین فخرالدین صفی، رشحات عین الحیات، چاپ علی اصغر معینیان، تهران ۱۳۵۶ ش.
- احمد بن حسین کاتب یزدی، تاریخ جدید یزد، چاپ ایرج افشار، تهران ۱۳۵۷ ش.
- آمبرو جو کنترارینی، سفرنامه آمبروسیو کنترارینی، ترجمة قدرت الله پرسان، تهران ۱۳۴۹ ش.
- معین الدین نطنزی، منتخب التواریخ معینی، چاپ ژان اوین، تهران ۱۳۳۶ ش.
- حسین میر جعفری، تاریخ تحولات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران در دوره تیموریان و ترکمانان، اصفهان ۱۳۷۵ ش.
- محمد یوسف واله اصفهانی، خلدربرن، تاریخ تیموریان و ترکمانان، چاپ میرهاشم محدث، تهران ۱۳۷۹ ش.
- احسان یارشاطر، شعر فارسی در عهد شاهزاد (نیمه اول قرن نهم)، یا، آغاز انحطاط در شعر فارسی، تهران ۱۳۳۴ ش.
- حسن بن شهاب یزدی، جامع التواریخ حسنی، بخش تیموریان پس از تیمور، چاپ حسین مدرسی طباطبائی و ایرج افشار، کراچی ۱۹۸۷.
- یعقوب آژند (مترجم)، تاریخ ایران (دوره تیموریان)، جامی، چاپ سوم تهران ۱۳۸۷.
- گاهنامه هنر و مردم، شهریار افشار، بیژن. ایل شکاک. دوره ۴، شماره ۴۴ (خرداد ۱۳۴۵).
- ایل کلهر در دوره مشروطیت، علیرضا گودرزی، انتشارات کرمانشاه، ۱۳۸۱.
- علی اکبر خان، سردار مقتصد سنجابی. ایل سنجابی و مجاهدت‌های ملی ایران. تحریر و تحشیه دکتر کریم سنجابی. تهران، نشر شیرازه، ۱۳۸۰.
- فرهنگ جغرافیایی ایران ج. ۵، حسنعلی رزم‌آرا، تهران، دایره جغرافیایی ستاد ارتش.

- فارس و جنگ بین‌الملل. نوشته آدمیت.
- اسکندری نیا، ابراهیم، ساختار و سازمان ایلات و شیوه معشیت عشایر
- آذربایجان غربی
- آبراهامیان، برواند. ایران بین دو انقلاب. تهران، نشر نی، ۱۳۸۹.
- صفو نژاد، جواد. عشایر مرکزی ایران. قم، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۹.
- شاکری، پرویز. سفرنامه حاج ایاز خان قشقایی. تهران: کتابخانه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، ۱۳۸۹.
- رکن زاده آدمیت، محمد حسین. *فلاس و جنگ‌ها بین‌الملل*. تهران: انتشارات اقبال، ۱۳۵۷.
- شهبازی، شهباز، قشقایی شعری یا آثار شعرای قشقایی. تهران: مؤلف، ۱۳۶۷.
- بهمن بیگی، محمد، عرف و عادت در عشایر فارس، شیراز: نوید شیراز، ۱۳۸۱.
- نصیری طبیبی، منصور. نقش قشقایی‌ها در تاریخ و فرهنگ ایران. تهران: دفتر برنامه‌ریزی اجتماعی و مطالعات فرهنگی وزارت علوم، تحقیقات و فناوری، ۱۳۸۸.
- گرگین‌پور، فرود. موسیقی قشقایی. تهران: انجمن موسیقی ایران، ۱۳۷۴.
- نصیری طبیبی، منصور. نقش قشقایی‌ها در نهضت ملی شدن نفت و کودتای ۲۸ مرداد. فصلنامه تاریخ روابط خارجی (مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه)، ش. ۱۵ (تابستان ۱۳۸۲): ۵ تا ۳۰.
- بایگانی شده از نسخه اصلی در ۰۲ آوریل ۲۰۱۳.
- نصیری طبیبی، منصور. معرفی سند: قشقایی‌ها و جنگ جهانی دوم؛ رقابت‌های انگلستان و آلمان در جنوب. فصلنامه تاریخ روابط خارجی (مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه)، ش. ۱۸ (۱۳۸۳): ۱۲۵ تا ۱۵۶. بایگانی شده از نسخه اصلی در ۰۲ آوریل ۲۰۱۳.
- بهمنی، پروین. نگاهی به موسیقی ایل قشقایی. عروس هنر، ش. ۲۸ (۱۳۸۲): ۴۱ تا ۴۳. بایگانی شده از نسخه اصلی در ۰۲ آوریل ۲۰۱۳.

- حسین آبادی، سیاوش. زوال تدریجی گویش ترکی قشقایی. گویش شناسی، ش. ۱ و ۲ (۱۳۸۵): ۵۳ تا ۶۰ بایگانی شده از نسخه اصلی در ۲۰ آوریل ۲۰۱۳.
- کسبیان، حسین. زندگی قشقایی‌ها. فرهنگ مردم یک، ش. ۴ (۱۳۴۱).
- عرفانی، فاطمه. پیشانی هنر ایرانیان. ماهنامه سفر جدید، ش. ۱۳ (۱۳۸۶): ۳۲ تا ۴۲.
- ماهنامه سفر، شماره ۱۳، سال شانزدهم، دوره جدید، دی ۱۳۸۶، «پیشانی هنر ایرانیان» نوشته فاطمه عرفانی.
- سیاح، شمسی. جهانگیرخان قشقایی. در *دانشنامه جهان اسلام* . بازبینی شده در ۲۸ مارس ۲۰۱۳.
- امان اللهی بهاروند، سکندر. تخته قاپو. در *دانشنامه جهان اسلام* . بازبینی شده در ۴ آوریل ۲۰۱۳.
- امین الله گلی، «سیری در تاریخ سیاسی اجتماعی ترکمن ها».
- مایسا ایری، «سیری در تاریخ ترکمن».
- غفاری فرد، عباسقلی، تاریخ تحولات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران در دوران صفویه، سازمان سمت، ۱۳۸۱.
- نوروزی، جمشید. تمدن ایران در دوره صفویه. انتشارات مدرسه، ۱۳۹۱. شابک ۹۷۸-۹۶۴-۰۸-۶۰۴۰-۴.
- جعفریان، رسول، صفویه از ظهور تا زوال، تهران: موسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، چاپ اول: ۱۳۷۸.
- جعفریان، رسول، دین و سیاست در دوره صفوی، قم- انصاریان، ۱۳۷۰.
- نجفی، موسی، مقدمه تحلیلی تاریخ تحولات سیاسی ایران، تهران: مرکز فرهنگی انتشاراتی منیر، چاپ دوم: ۱۳۷۸.
- هوشنگ مهدوی، عبدالرضا، تاریخ روابط خارجی ایران از ابتدای دوران صفویه تا پایان جنگ جهانی دوم، تهران: امیرکبیر.
- کمپفر، سفرنامه.
- اسکندر بیک منشی، عالم آرای عباسی.
- احمد کسری، آذری، یا زبان باستان آذربایجان.

- احمد کسروی، شیخ صفی و تبارش.
- صفا، ذبیح الله، تاریخ ادبیات ایران (۵ جلد)، انتشارات فردوس، ۱۳۶۷.
- لاکهارت، لارنس، انقراض سلسله صفویه و ایام سلطه افغان‌ها در ایران، ترجمه مصطفی قلی عمامد، تهران، ۱۳۴۳.
- کتابهای تاریخ سال سوم راهنمایی و تاریخ ایران ۲ (رشته علوم انسانی)، سازمان پژوهش و برنامه ریزی آموزشی، ۱۳۸۵ و ۱۳۸۲.
- کاظمی، بابک، زوال دولت نادری، تهران، نشر پیشتون، ۱۳۸۶.
- قانعی، سعید، افساریه و زندیه، تهران، سپاچل، آوای عشق، ۱۳۸۷.
- شمیم، علی‌اصغر، تاریخ ایران در قرن یازدهم و دوازدهم هجری، طهران، شماره کتابشناسی ملی: ۲۴۴۵۷.
- بیات، نصرالله، نادرشاه افشار، تهران؛ وزارت امور خارجه، مرکز چاپ و انتشارات، ۱۳۸۰.
- طباطبائی، جواد، تاملی درباره ایران، جلد نخست، دیباچه‌ای بر نظریه انحطاط ایران، نشر نگاه معاصر، تهران، چاپ پنجم، ۱۳۸۵.
- کریم‌خان زند، "جان، ر. پری"، علی محمد ساکی، ص. ۲۴ - ۲۵.
- محمد رجبی نیری، تاریخ زندیه، انتشارات مصباح، ۱۳۷۶.
- پناهی سمنانی، آغا محمدخان قاجار، چهره حیله‌گر تاریخ.
- مرتضی راوندی، تاریخ اجتماعی ایران، پوشینه دوم.
- دکتر عبدالحسین زرین کوب، روزگاران (تاریخ ایران از آغاز تاریخ تا سقوط سلطنت پهلوی).
- حق شناس، سید علی، حاکمیت تاریخی ایران بر جزایر تنب و ابوموسی، تهران، انتشارات سنا، ۱۳۸۹.
- کریم‌خان زند، "جان، ر. پری"، علی محمد ساکی، ص. ۲۴ - ۲۵.
- سایکس، سرپرسی، تاریخ ایران (۲ جلد)، ترجمه سید محمد تقی فخردادی گیلانی.
- تاریخ ایران از زمان باستان تا امروز، ا. آ. گرانتوسکی - م. آ. داندامایو، مترجم: کیخسرو کشاورزی، ناشر: مروارید، ۱۳۸۵.
- ایران در جنگ جهانی اول، میروشنکف، ترجمه دخانیاتی، تهران، ۱۳۴۴.

- تاریخ، سال سوم راهنمایی، دفتر برنامه‌ریزی و تألیف کتاب‌های درسی ایران، ۱۳۸۵.
- تاریخ ۳، سال سوم آموزش متوسطه (نظام قدیم)، رشته علوم انسانی، دفتر برنامه‌ریزی و تألیف کتاب‌های درسی ایران، ۱۳۷۲.

Qaraqoyonlou

From Zandieh to Alasht

Farhad Vahdani



معرفی ایلات و اقوام فلات ایران
بررسی حکومتیای شاهنشاهی خواره اخیر ایران
چرخت از شیراز به آلاشت

